



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انتظار

نویسنده:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود

ناشر چاپی:

مرکز تخصصی مهدویت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵ فهرست
۱۲ انتظار
۱۲ مشخصات کتاب
۱۲ سرمقاله : فصل آخر
۱۳ جان و جانان : امام زمان (عج) از نگاه امام خمینی (ره) (۳)
۱۳ توضیح
۱۳ ۱ . بقیة الله ؛ انسان کامل
۱۴ ۲ . عرضه ی اعمال بر امام زمان (عج)
۱۵ ۳ . کسب رضایت حضرت بقیة الله (عج)
۱۵ ۴ . انتظار یعنی مقابله با ظلم
۱۶ ۵ . برداشت های انحرافی از انتظار
۱۷ ۶ . لزوم حکومت اسلامی در دوران غیبت کبری
۲۰ ۷ . انقلاب اسلامی ، مقدمه ی نهضت جهانی حضرت ولی عصر (عج)
۲۰ ۸ . مهتیا شدن برای ظهور
۲۰ ۹ . اصلاحات مصلح موعود
۲۱ ۱۰ . جامعه ی پس از ظهور
۲۱ ۱۱ . مفهوم واقعی عدالت
۲۳ ۱۲ . فقها؛ حجت امام بر مردم
۲۳ ۱۳ - دعا
۲۴ ۱۴ . عشق در شعر امام
۲۵ اعتقادی : مبانی اعتقادی مهدویت (۱)
۲۵ دیدگاه ها
۲۶ مبانی اعتقادی

۲۶	توضیح
۲۶	۱ - اهمیت امامت
۲۷	۲ - بستر بحث
۲۸	۳ - ضرورت امامت
۲۸	اشاره
۲۸	۱ - ۳ - اهداف حکومت
۲۹	۲ - ۳ - قلمرو حکومت
۳۰	مبانی کلامی مهدویت
۳۰	قسمت اول
۳۴	قسمت دوم
۳۷	نگاهی دوباره به انتظار (۱)
۳۷	اشاره
۳۷	۱ - حقیقت انتظار
۳۹	۲ - ضرورت انتظار
۴۱	۳ - ابعاد انتظار
۴۱	توضیح
۴۱	الف - آمادگی فکری
۴۲	ب - آمادگی روحی
۴۳	ج - طرح و برنامه ریزی
۴۳	د - آمادگی در عمل
۴۵	یوسف زهرا علیه السلام
۴۵	مقدمه
۴۶	۱ - غیبت
۴۶	۲ - حضور

- ۳ - کودکی ۴۷
- ۴ - زیبایی و بخشندگی ۴۷
- ۵ - هراس ۴۸
- ۶ - ظلم ۴۸
- ۷ - ریزش و رویش ۴۸
- ۸ - بهای اندک ۴۹
- ۹ - بردباری ۴۹
- ۱۰ - امید و ناامیدی ۴۹
- ۱۱ - نشانه ۵۰
- ۱۲ - توطئه ۵۱
- ۱۳ - هدایت ۵۱
- ۱۴ - گواه ۵۲
- ۱۵ - قدرشناسی ۵۲
- ۱۶ - دفع بلا ۵۳
- ۱۷ - مجازات ۵۴
- ۱۸ - محنت ۵۴
- ۱۹ - نیاز ۵۵
- ۲۰ - تنها پناه ۵۶
- ۲۱ - دلدادگی ۵۶
- ۲۲ - دمیدن روح امیدواری ۵۷
- ۲۳ - اقبال همگانی ۵۷
- ۲۴ - میهمان نوازترین ۵۸
- ۲۵ - پیروزی ۵۸
- نجوهای با یوسف زهرا علیه السلام ۵۸

۶۰	بررسی افسانه ی جزیره ی خضراء (۱)
۶۰	توضیح
۶۰	خلاصه ی داستان
۶۲	بررسی داستان از نظر سند
۶۲	مجهول بودن راوی و استنساخ کننده ی نسخه ی مکتوب داستان
۶۳	بررسی شخصیت های داستان
۶۳	شخصیت فضل بن یحیی علی طیبی کوفی
۶۳	بررسی داستان از نظر متن و محتوا
۶۴	تاریخ عصر غیبت کبری (۱)
۶۴	پیش درآمد
۶۶	نتیجه
۶۸	سازمان رهبری شیعه در عصر غیبت صغری
۶۸	اشاره
۶۹	هدف اصلی و زمینه های پیدایش سازمان وکالت
۶۹	ادعاهای دروغین نیابت
۷۰	نقش ارتباطی محورهای فعالیت نایبان چهارگانه و کارگزاران آنان
۷۰	توقیع نویسی ؛ معمول ترین شیوه ی ارتباطی رهبری شیعه در دوران غیبت صغری
۷۱	خرق عادت در جریان هدایت
۷۱	نهان کاری ؛ اصل حاکم بر ساختار رهبری شیعه در دوران غیبت صغری
۷۱	نقش امام عصر (عج) در گزینش نایبان و کارگزاران آنان
۷۲	گستره ی جغرافیایی نظارت و عملکرد سازمان نیابت
۷۳	مهدی منتظر (عج) و سیر تاریخی و نشانه های ظهور
۷۳	ارتباط مهدی (عج) با پایان سیر تاریخ
۷۴	اعتقاد مشترک ادیان سه گانه ی آسمانی درباره ی پایان تاریخ

۷۵	اختلاف نظر مسلمانان و مسیحیان و یهود در هویت رهبر موعود الهی و کتاب وی
۷۶	اختلاف شیعه و سنی در رهبر موعود
۷۷	غیبت به معنای وا نهادن عمل به احکام اسلامی نیست
۷۷	نشانه های ظهور
۷۸	تشخیص مدعیان مهدویت
۷۹	ویژگی های دولت مهدی (عج)
۸۰	توضیح بیشتر آیات
۸۱	یهود و مسیحیت و انتظار رهبر موعود
۸۲	گفت و گوی مسلمانان درباره ی مهدی موعود (عج)
۸۳	منبع شناسی : نگاهی به کتاب غیبت نعمانی (۳۰۲)
۸۳	پیشگفتار
۸۳	۱ - شخصیت نگارنده
۸۳	۲ - دلیل نگارش
۸۴	۳ - محتویات کتاب
۸۴	۴ - مشایخ نعمانی
۸۸	۵ - ناقل کتاب نعمانی
۸۹	حدیث شناسی : بررسی احادیث مهدویت و ولادت حضرت مهدی (عج)
۸۹	شبهه ی جهالت و ضعف راویان احادیث مهدویت
۸۹	اشاره
۹۰	بخش اول - بررسی منابع احادیث مهدویت
۹۳	بخش دوم - بررسی مجموعه ی احادیث ولادت حضرت مهدی (عج)
۹۵	اقسام تواتر به اعتبار سعه و ضیق
۹۷	آسیب شناسی تربیتی مهدویت
۹۷	مقدمه

- ۹۸ محور اول - آسیب ها حصاربندی و حصارشکنی ؛ سلامت : مرزشناسی
- ۱۰۱ محور دوم - آسیب ها : کمال گرایی (غیر واقع گرا) وسهل انگاری ؛ سلامت : سهل گیری
- ۱۰۳ فرقه شناسی مهدویت و فرقه های انحرافی (۱)(۳۵۴).....
- ۱۰۳ مدخل : اصالت مهدویت و ادعاهای باطل.....
- ۱۰۴ شیخیه ؛ ریشه ی بهائیت.....
- ۱۰۴ اشاره.....
- ۱۰۵ الف - شیخیه.....
- ۱۰۷ ب - کشفیه.....
- ۱۰۸ دعاشناسی : مروری بر دعای ندبه (۳۵۶).....
- ۱۰۸ اشاره.....
- ۱۰۸ سندشناسی.....
- ۱۰۹ آشنایی با کتاب مزار کبیر.....
- ۱۰۹ آشنایی با محمد بن مشهدی.....
- ۱۱۰ آشنایی با محمد بن علی بن اءبی قره.....
- ۱۱۰ آشنایی با محمد بن الحسین بن سفیان البزوفری.....
- ۱۱۰ معنای (آته الدعاء لصاحب الزمان) علیه السلام.....
- ۱۱۰ اشاره.....
- ۱۱۱ دعای ندبه ، انشاء کدام امام است ؟.....
- ۱۱۱ فرازهای دعا.....
- ۱۱۲ کلید فهم دعا.....
- ۱۱۳ شرح فرازها.....
- ۱۱۷ معرفی و بررسی کتاب تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج).....
- ۱۱۷ اشاره.....
- ۱۱۷ آشنایی با مؤ لف کتاب.....

۱۱۷	آشنایی با کتاب و فصل های مختلف آن
۱۱۷	اشاره
۱۱۸	مقدمه
۱۱۸	فصل اول
۱۱۸	فصل دوم
۱۱۹	فصل سوم
۱۱۹	فصل چهارم
۱۲۰	فصل پنجم
۱۲۰	فصل ششم
۱۲۰	فصل هفتم
۱۲۱	نتیجه گیری
۱۲۱	نقد و بررسی
۱۲۲	مادر امام دوازدهم
۱۲۳	پی نوشت ها
۱۲۳	۱ تا ۱۴۵
۱۲۶	۱۴۶ تا ۲۸۸
۱۲۸	۲۸۹ تا ۳۸۰
۱۳۱	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

انتظار

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدید آور : انتظار [پاییند: روزنامه] : ویژه امام مهدی (عج) = Awaiting = الانتظار مشخصات نشر : قم : [مرکز تخصصی مهدویت]، [۱۳۷۹] - ۱۳۸۲ فاصله انتشار : فصلی یادداشت : اثر به زبان فارسی است یادداشت : صاحب امتیاز: مرکز تخصصی مهدویت بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج) مدیرمسئول و سردبیر: مسعود پورسیدآقایی نمایه ها، چکیده ها و منابع اثر : خلاصه به دو زبان انگلیسی و عربی یادداشت : فصلنامه ترجمه عنوان : Intizar شناسه افزوده : پورسیدآقایی، مسعود، مدیرمسئول و سردبیر شناسه افزوده : بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)، مرکز تخصصی مهدویت، صاحب امتیاز از این پس با عنوان: انتظار موعود از سال ۱۳۸۳ -

سرمقاله: فصل آخر

دریا و کوه در ره و من خسته و ضعیف ای خضر پی خجسته! مدد کن به همتم حافظ در فصل سنگ پزان تاریخ دینی و در ایام الله میلاد نور، حجت خدا، فرزند رسول صلی الله علیه و آله، ادامه ی علی علیه السلام، مهدی فاطمه (عج) هستیم. ما خود را از یاران و منتظران حضرت به حساب آورده ایم و جای حرفی باقی نگذاشته ایم، در حالی که حرف ها بسیار است. جا دارد خود را دوباره ارزیابی کنیم و در فصل سنگ پزان تاریخ به بازخوانی دوباره ی خود بپردازیم، تا آن جا که تندبادهای شبهات و جام های شهوات و حلاوت بدعت ها ما را از مهدی فاطمه (عج) جدا نکند. دوره ی آخرالزمان، برگ آخر تاریخ و فصل سنگ پزان تاریخ دینی است. این فصل، سنگین ترین فصلی است که بر اهل اعتقاد می گذرد. ما میوه هایی داریم که در بهار می رسند، میوه هایی نیز هست که در تابستان می رسند. میوه های بهار با یک نسیم گرم و سرد و میوه های تابستان با هوای گرم تری می رسند. اما میوه هایی هم هست که در چله ی گرما و بارش آتش می رسند. باغبانان به فصل رسیدن این میوه ها، فصل سنگ پزان می گویند. میوه هایی هم که در باغ خدا هست، در مقام تمثیل، سنگ خوانده می شوند. فصل سنگ پزان، روزهایی دارد به شدت گرم با آفتاب سوزان و شب هایی سرد، پرسوز و کشنده. در این فصل، فقط میوه هایی که سنگین و سنگی هستند، می پزند و می رسند. در این فصل و در برابر هجوم خشن شبهات فکری، می توان بی خیال بود و بی تفاوت گذشت تا آن جا که مشکلات، ما را محاصره کنند و می توان به استقبال رفت و به ریشه ها پرداخت و مزاج ها را واکسینه کرد. در این مصاف نابرابر، پیروزی از آن کسانی است که با بنیان های فکری در برابر شبهات و با عشق بزرگ تر در برابر شهوات الذین آمنوا اشد حبا لله و با توان استناد و تفسیر مستند در برابر بدعت ها و تفسیر به رای ها، خود را مجهز نمایند. کسانی که از سرچشمه ها و ریشه ها آغاز کرده اند و از اعماق کاویده اند و انسان را نه در محدوده ی هفتاد سال دنیا که در وسعت هستی دیده اند و به ضرورت وحی و رسالت و اضطراب به حجت و امام رسیده اند و با امام زمان (عج) خود آشتی کرده اند و از عشق و محبت به او سرشار شده اند، می توانند در برابر تمامی شبهات عتیق و جدید بایستند و سرود زیبای تو تی اکلها کل حین باذن ربها را سر دهند و در راه او، هستی خود را فدا کنند و چشم به راه آمدنش باشند. کور است چشمی که او را نبیند و ضرورت وجودش را که کلید معنای هستی است، نیابد. آن جا که تو نیستی، تاریخ هم رنگ می بازد. من، تو را همراه آدم و نوح و ابراهیم دیدم و بشارت تو را از زبان رسول و علی و فاطمه و سجاد و صادق و عسکری علیهم السلام شنیدم. بی تو، هستی بی روح و تاریخ، کلاف سردرگمی بیش نیست. تو مطلوب خدا و مقصود انبیا و محبوب اولیایی. تو فریاد عطش همه ی اعصار و قرونی، تو عصاره ی خلقتی. می گویند: تو نیستی. چه یواهِ ای؟! من تو را با ذره ذره ی سلول هایم و از عمق جانم، می خوانم. مگر می شود بی تو زنده بود؟ آن ها که

این راه را می روند ، سر در وادی تیه می سایند و چاره ای جز بازگشت زیان بار ندارند . کورباد آن چشمی که تو را نبیند . من ، تو را بر بال ملایک و گلبرگ های نیلوفر و ترانه ی باران دیدم . من تو را در شکستن دیو و فروزش فرشته و هشت سال رویارویی تمامی ایمان در برابر تمامی کفر و در صلح سبز و فراق روح الله و آمدن روح الامین دیدم . جرقه ی مشرق نوید آوای تو بود و فریاد مرا که می رفت تا در فصل آخر تاریخ گم شود از انجماد فسردن رهایی داد ای نوید آزادی از هرچه انجماد و فسردن باز آ که در هوایت خاموشی جنونم و بی زلال چشمت ، تنهایی حضورم . مهربانا ! خدا کند تو بیایی . تا این بار ، چشم در چشم تو داشته باشم و چشمان بی فروغم را فروغی دوباره بخشم . این جا کشور توست ، کشور اهل بیت است . بوی علی و حسین و فاطمه علیهم السلام از در و دیوار آن می بارد . متی ترانا و نراک . مهدیا ! عزیزا ! یوسفا ! صدیقا ! بیا که بی تو ، هستی سخت خاموش است . تو فریاد العطش منی . عطشی نه تقلیدی و تلقینی که برخاسته از بنیان هایی به بلندای همه ی تاریخ و برگرفته از طراوتی به زلالی همه ی فطرت ها . عزیزا ! دیر به یادت افتادیم ، می دانم . هنوز هم در بسیاری از جاهای این مرز و بوم ، رنگی از تو نیست . هیچ عذری نیست و هیچ دست آویزی نداریم ، جز این که بگوییم : یا محسن قد اتاک المسیی ، انت المحسن و نحن المسیئون ، شرمنده ایم . بنا داریم لا اقل فصلی را با تو باشیم . آیا امید وصلی هست ؟ می خواهیم روز تولد تو را به امید تولد دوباره ی خودمان به جشن بنشینیم . آیا امید تولدی هست ، ای تولد بالغ هستی ؟ مهدی جان ! خفاشان ، دنیا را بی تو می خواهند و برای نیامدنت ، همه ی خوبی ها را به اسارت برده اند و از سگ هاشان ، زنجیرها را برداشته اند و انسان ها را که اغنام شان هستند ، گروه گروه به مسلخ می برند . ما هم دست هامان را یله و چشم هامان را به راه و گام هامان را استوار و دل هامان را برایت آذین بسته ایم و اگر در برابر دین ما بایستند ، در برابر تمام دنیای آن ها خواهیم ایستاد . (۱) خورشید من برآی که وقت دمیدن است ! (۲) فصل های سرخ و سفید و زرد را آزمودیم . چیزی در چننه نبود . بگذار فصل آخر را با تو باشیم . این فصل را با من بخوان ، باقی فسانه است . این فصل را بسیار خواندم ، عاشقانه است . از افق های دور کسی می آید با تبر ابراهیم زمزمه ی عیسی صلابت موسی با رسالت رسول بر دوش و ذوالفقار علی در دست و خون حسین در رگ . چشمانم را ببین ، چشم انتظار است دلم را نظاره کن ، بی قرار است دستانم را بنگر ، چه مهیاست آن جا که کوه هم از پا می افتد ، من ایستاده ام . از افق های دور کسی می آید با دستانی پر باز آ که با آمدنت ، بهار ماندنی است .

جان و جانان : امام زمان (عج) از نگاه امام خمینی (ره) (۳)

توضیح

مرتضی نائینی با سلام و درود به پیش گاه مقدس مولود نیمه ی شعبان و آخرین ذخیره ی امامت ، حضرت بقیة الله - ارواحنا فداء - و یگانه دادگستر ابدی و بزرگ پرچم دار رهایی انسان از قیود ظلم و ستم استکبار . سلام بر او و سلام بر منتظران واقعی او . سلام بر غیبت و ظهور او و سلام بر آنان که ظهورش را با حقیقت درک می کنند و از جام هدایت و معرفت او لبریز می شوند . (۴)

۱. بقیة الله ؛ انسان کامل

می گویند : والعصر ان الانسان لفی خسر . عصر ، انسان کامل است ، امام زمان علیه السلام است ؛ یعنی عصاره ی همه ی موجودات . قسم به عصاره ی همه ی موجودات ؛ یعنی قسم به انسان کامل . (۵) عصر ، هم محتمل است که در این زمان حضرت مهدی علیه السلام باشد یا انسان کامل باشد که مصداق بزرگش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام و در عصر ما حضرت مهدی علیه السلام است . قسم به عصاره ی موجودات عصر ، فشرده ی موجودات ، آن که فشرده ی همه ی عوالم است .

یک نسخه است، نسخه‌ی تمام عالم. همه‌ی عالم در این موجود، در این انسان کامل عصاره شده است و خدا به این عصاره قسم می‌خورد. (۶) حضرت مهدی علیه السّلام، ابعاد مختلفی دارد که آن چه که برای بشر واقع شده است، بعضی ابعاد اوست. (۷) پیغمبر می‌خواست همه‌ی مردم را علی بن ابی طالب علیه السّلام کند، ولی نمی‌شد و اگر بعثت، هیچ ثمره‌ای نداشت الا وجود علی بن ابی طالب علیه السّلام و وجود امام زمان علیه السّلام، این هم توفیق بسیار بزرگی بود. اگر خدای تبارک و تعالی، پیغمبر را مبعوث می‌کرد برای ساختن یک چنین انسان‌های کامل، سزاوار بود. لکن آن‌ها می‌خواستند که همه، آن طوری بشوند، آن توفیق حاصل نشد. (۸) ماه شعبان، شب نیمه‌ی شعبان دارد که تالی لیلۃ القدر است. ماه رمضان، مبارک است، برای این که لیلۃ القدر دارد. و ماه شعبان، مبارک است برای این که نیمه‌ی شعبان دارد. ماه رمضان مبارک است، برای این که نزول وحی در او شده است یا به عبارت دیگر؛ معنویت رسول خدا، صلّی الله علیه و آله وحی را نازل کرده است. و ماه شعبان معظم است برای این که ماه ادامه‌ی همان معنویات ماه رمضان است. این ماه مبارک رمضان، جلوه‌ی لیلۃ القدر است که تمام حقایق و معانی در او جمع است. و ماه شعبان، ماه امامان است که ادامه‌ی همان است. در ماه مبارک رمضان، مقام رسول اکرم صلّی الله علیه و آله به ولایت کلی الهی، بالاصالة تمام برکات را در این جهان بسط داده است و ماه شعبان، که ماه امامان است، به برکت ولایت مطلقه، به تبع رسول الله صلّی الله علیه و آله همان معانی را ادامه می‌دهد. همان طوری که رسول اکرم صلّی الله علیه و آله به حسب واقع، حاکم بر جمیع موجودات است، حضرت مهدی علیه السّلام نیز، همان طور حاکم بر جمیع موجودات است. آن، خاتم رسل است و این، خاتم ولایت است. آن، خاتم ولایت کلی بالاصالة است و این، خاتم ولایت کلی به تبعیت است. (۹) ماه مبارک رمضان که ماهی مبارک است، ممکن است برای این باشد که ماهی است که ولی اعظم، یعنی رسول خدا صلّی الله علیه و آله واصل شده و بعد از وصول، ملائکه را و قرآن را نازل کرده است. به قدرت او، ملائکه نازل می‌شوند. به قدرت ولی اعظم است که قرآن نازل می‌شود و ملائکه نازل می‌شوند. ولی اعظم، به حقیقت قرآن می‌رسد در ماه مبارک و شب قدر و پس از رسیدن، منتزل می‌کند به وسیله‌ی ملائکه - که همه تابع او هستند - قرآن شریف را، تا به حدی که برای مردم بگوید. قرآن در حد ما نیست، در حد بشر نیست. قرآن، سرّی است بین حق و ولی اعظم که رسول خداست، به تبع او نازل می‌شود تا می‌رسد به این جایی که به صورت حروف و کتاب در می‌آید که ما هم از آن استفاده‌ی ناقص می‌کنیم. و اگر سرّ (لیلۃ القدر) و سرّ (نزول ملائکه) در شب‌های قدر - که الآن هم برای ولی اعظم حضرت صاحب علیه السّلام این معنا امتداد دارد - سرّ این‌ها را ما بدانیم، همه‌ی مشکلات ما آسان می‌شود. (۱۰) . . . ذوات مطهره‌ی معصومین از رسول خدا صلّی الله علیه و آله تا حجت عصر (عجل الله فرجه) که مفاتیح وجود و مخازن کبریا و معادن حکمت و وحی و اصول معارف و عوارف و صاحبان مقام جمع و تفصیل اند. (۱۱) من خیلی ناراحت می‌شوم از این که مثلا امام عصر علیه السّلام را می‌گویند: سلطان السلاطین، خلیفه الله است. (۱۲) مقام مقدس ولی اعظم و بقیه الله فی ارضه ارواحنا لمقدمه الفداء که واسطه‌ی فیض و عنایات حق تعالی است. (۱۳) از پیغمبر گرفته تا امام عصر علیهم السّلام همه از گناه می‌ترسیدند. گناه آن‌ها غیر اینی است که من و شما داریم. آن‌ها یک عظمتی را ادراک می‌کردند که توجه به کثرت، از گناهان کبیره است پیش آن‌ها. (۱۴)

۲. عرضه‌ی اعمال بر امام زمان (عج)

تمام ذرات کارهای ما تحت نظر خدای تبارک و تعالی است و نامه‌ی اعمال ما به حسب روایات به امام وقت عرضه می‌شود. امام زمان علیه السّلام مراقب ما هستند. (۱۵) توجه داشته باشید که در کارهای تان جووری نباشد که وقتی بر امام زمان علیه السّلام عرضه شد، خدای نخواست، آزرده بشوند و پیش ملائکه الله یک قدری سرافکننده بشوند که، این‌ها شیعه‌های من هستند. این‌ها دوستان من هستند و برخلاف مقاصد خدا عمل کردند. رئیس یک قوم اگر قومش خلاف بکند، آن رئیس منفعل می‌شود. (۱۶)

طوری باشد که نامه‌ها وقتی عرضه می‌شود، ایشان را متاثر نکند. (۱۷) خلاف ما برای امام زمان علیه السلام سرشکستگی دارد. دفاتر را وقتی بردند خدمت ایشان و ایشان دید شیعه‌های او (خوب، ما شیعه‌ی او هستیم)، شیعه‌ی او دارد این کار را می‌کند، امام زمان علیه السلام سرشکسته می‌شود. بیدار بشوید که مسأله خطرناک است و خطر هم خطر شخص نیست، خطر ملت نیست، خطر اسلام است. (۱۸) قبل از این که این نامه‌ی اعمال ما به پیشگاه خدا و قبل از آن به پیشگاه امام زمان علیه السلام برسد، خودمان باید نظر کنیم به این نامه‌ی اعمال ما. (۱۹) وقتی نامه‌های ما را بردند پیش امام زمان علیه السلام (در روایات است که هر هفته می‌برند، هفته‌ای دو دفعه). وقتی که می‌برند، اعمال ما جوری باشد که نمایش از این بدهد که ما تابعیم. ما آن طور نیست که خودسر بخواهیم یک کاری را انجام بدهیم. (۲۰) اگر یک وقت، نامه‌ی عمل یک روحانی را بردند و به امام زمان علیه السلام دادند و آن ملائکه‌اللهی که بردند و نامه را دادند، بگویند: این هم روحانی شما، این‌ها پاسداران اسلام شما هستند؟ و امام زمان علیه السلام خجالت بکشد، نعوذ بالله. او علاقه دارد به شما. شما ببینید اگر این آقا، خودشان خیلی منزّه است، از پسرشان یک چیزی صادر بشود، خودشان سرافکنده می‌شوند. اگر از خادم‌شان یک چیزی صادر بشود، خودشان سرافکنده می‌شوند. ما همه خادم هستیم. از ما توقع هست. از شما توقع هست. (۲۱) من خوف دارم که کاری بکنیم که امام زمان علیه السلام پیش خدا شرمنده بشود. این‌ها شیعه‌ی تو هستند این کار را می‌کنند! نکند یک وقت خدای نخواست، یک کاری از ماها صادر بشود که وقتی نوشته برود، نوشته‌های ملائکه‌اللهی که مراقب ما هستند، رقیب هستند، هر انسانی، رقیب دارد و مراقب می‌شود. ذره‌هایی که بر قلب‌های شما می‌گذرد، رقیب دارد. چشم ما رقیب دارد. گوش ما رقیب دارد. زبان ما رقیب دارد. قلب ما رقیب دارد. کسانی که مراقب می‌کنند این‌ها را، نکند که خدای نخواست از من و شما و سایر دوستان امام زمان علیه السلام یک وقت، چیزی صادر بشود که موجب افسردگی امام زمان علیه السلام باشد. مراقب کنید از خودتان، پاسداری کنید از خودتان. (۲۲)

۳. کسب رضایت حضرت بقیه‌الله (عج)

رهبر همه‌ی شما و همه‌ی ما، وجود مبارک بقیه‌الله علیه السلام است و باید ماها و شماها طوری رفتار کنیم که رضایت آن بزرگوار را که رضایت خداست، به دست بیاوریم. (۲۳) من امیدوارم که همه‌ی خواهرها و برادرها و همه‌ی قشرهای این ملت و همه‌ی ما، از خدمت‌گزاران به اسلام و ولی عصر علیه السلام باشیم. ما در یک مملکتی هستیم که مملکت ولی عصر علیه السلام است و وظیفه‌ی آن‌هایی که در مملکت ولی عصر علیه السلام زندگی می‌کنند، یک وظیفه‌ی سنگین است. نمی‌توانیم ما لفظاً بگوییم ما در زیر پرچم ولی عصر علیه السلام هستیم و عملاً توی آن مسیر نباشیم، چنان‌چه نمی‌توانیم بگوییم که ما، جمهوری اسلامی داریم و عملاً آن طور نباشیم، اسلامی نباشیم. (۲۴)

۴. انتظار یعنی مقابله با ظلم

در بعضی روایات که من حالا نمی‌دانم صحت و سقمش را، هست که یکی از چیزهای مستحب این است که مؤمنین در حال انتظار، اسلحه هم داشته باشند. اسلحه‌ی مهیا، نه این که اسلحه را بگذارند کنار و بنشینند منتظر. اسلحه داشته باشند برای این که با ظلم مقابله کنند، با جور مقابله کنند. تکلیف است. نهی از منکر است. به همه‌ی ما تکلیف است که باید مقابله کنیم با این دستگاه‌های ظالم، خصوصاً دستگاه‌هایی که با اساس مخالفند. (۲۵) ما منتظران مقدم مبارکش، مکلف هستیم تا با تمام توان کوشش کنیم تا قانون عدل الهی را در این کشور ولی عصر علیه السلام حاکم کنیم و از تفرقه و نفاق و دغل بازی پرهیزیم و رضای خداوند متعال را در نظر بگیریم. (۲۶) امیدوارم که ما همه جزء هیئت قائمیه باشیم و همه به آن وظایفی که اسلام، قرآن،

تحت لوای حضرت صاحب علیه السلام برای ما تعیین فرموده اند ، عمل کنیم و صورت ها را محتوای واقعی به آن بدهیم و الفاظ را معانی حقیقی . شاید این وصفی که برای حضرت صاحب علیه السلام ذکر شده است ، دنبال همین آیه شریفه که می فرماید : قل إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ إِنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفِرَادَى ، دنبال همین معنا باشد که همه باید قیام بکنیم . قیام واحد که بالاترین قیام ، همان قیام آن شخص واحد است . و همه ی قیام ها باید دنبال آن قیام باشد و قیام لله باشد . خدای تبارک و تعالی می فرماید که : قل إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ . به امت بگو که فقط من یک موعظه دارم به شما و آن موعظه این است که ، قیام کنید و قیام لله باشد . قیام لله کنید . البته آن حضرت قیام لله می فرمایند و آن للهی که و آن خلوصی که برای ایشان هست ، برای دیگران نیست . لکن شیعه های بزرگوار آن حضرت هم باید پیروی از او بکنند در این که قیام کنند لله ، برای خدا . (۲۷) امید آن است که مسلمانان و مستضعفان جهان به پاخیزند و داد خود را از مستکبران بگیرند و مقدمات فرج آل محمد صلی الله علیه و آله را فراهم نمایند . (۲۸) ان شاء الله ، اسلام را به آن طور که هست ، در این مملکت پیاده کنیم و مسلمین جهان نیز اسلام را در ممالک خودشان پیاده کنند و دنیا ، دنیای اسلام باشد و زور و ظلم و جور از دنیا بر طرف بشود و مقدمه باشد برای ظهور ولی عصر ارواحنا له الفداء . (۲۹) این چیزی که ما در این وقت ، در این عصر وظیفه داریم ، این مهم است . همه انتظار داریم وجود مبارک ایشان را ، لکن با انتظار تنها نمی شود . بلکه با وضعی که بسیاری دارند ، انتظار نیست . (۳۰) فراهم کردن اسباب این است که کار را نزدیک بکنیم . کار را هم چو بکنیم که مهیا بشود عالم ، برای آمدن حضرت علیه السلام . (۳۱)

۵. برداشت های انحرافی از انتظار

بعضی ها انتظار فرج را به این می دانند که در مسجد ، در حسینیه ، در منزل بنشینند و دعا کنند و فرج امام زمان علیه السلام را از خدا بخواهند . این ها مردم صالحی هستند که یک همچو اعتقادی دارند ، بلکه بعضی از آن ها را که من سابقاً می شناختم ، بسیار مرد صالحی بود . یک اسبی هم خریده بود . یک شمشیری هم داشت و منتظر حضرت صاحب علیه السلام بود . این ها به تکالیف شرعی خودشان هم عمل می کردند و نهی از منکر هم می کردند و امر به معروف هم می کردند ، لکن همین . دیگر غیر از این کاری ازشان نمی آمد و به فکر این هم ، که یک کاری بکنند ، نبودند . یک دسته ی دیگری بودند که انتظار فرج را می گفتند : این است که ، ما کار نداشته باشیم به این که در جهان چه می گذرد ، بر ملت ها چه می گذرد ، بر ملت ما چه می گذرد . به این چیزها ، ما کار نداشته باشیم . ما تکلیف های خودمان را عمل می کنیم . برای جلوگیری از این امور هم خود حضرت بیایند ان شاء الله درست می کنند . دیگر ما تکلیفی نداریم . تکلیف ما همین است که دعا کنیم ایشان بیایند و کاری به کار آن چه در دنیا می گذرد یا در مملکت خودمان نداشته باشیم . این ها هم یک دسته ای ، مردمی بودند که صالح بودند . یک دسته ای می گفتند : که خوب ! باید عالم پر معصیت بشود تا حضرت بیاید . ما باید نهی از منکر نکنیم ، امر به معروف هم نکنیم تا مردم هر کاری می خواهند بکنند ، گناه ها زیاد بشود که فرج نزدیک بشود . یک دسته ای از این بالاتر بودند . می گفتند : باید دامن زد به گناه ها . دعوت کرد مردم را به گناه تا دنیا پر از جور و ظلم بشود و حضرت علیه السلام تشریف بیاورند . این هم یک دسته ای بودند که البته در بین این دسته ، منحرف هایی هم بودند . اشخاص ساده لوح هم بودند . منحرف هایی هم بودند که برای مقاصدی ، به این امر دامن می زدند . یک دسته ی دیگری بودند که می گفتند : هر حکومتی اگر در زمان غیبت محقق بشود ، این حکومت باطل است و برخلاف اسلام است . آن ها مغرور بودند . آن هایی که بازیگر نبودند مغرور بودند به بعض روایاتی که وارد شده است بر این امر که هر علممی بلند بشود قبل از ظهور حضرت ، آن علم ، علم باطل است . آن ها خیال کرده بودند که نه ، هر حکومتی باشد . در صورتی که آن روایات که هر کس علم بلند کند علم مهدی ، به عنوان مهدویت بلند کند . حالا ما فرض می کنیم که یک هم چو روایاتی باشد ، آیا معنایش این نیست که ما تکلیف مان دیگر ساقط است . یعنی خلاف ضرورت اسلام ، خلاف قرآن ؟ این

معنا که ما دیگر معصیت بکنیم تا حضرت صاحب بیاید. حضرت صاحب که تشریف می آورند، برای چی می آیند؟ برای این که گسترش بدهند عدالت را. برای این که حکومت را تقویت کنند. برای این که فساد را از بین ببرند. ما برخلاف آیات شریفه ی قرآن، دست از نهی از منکر برداریم، دست از امر به معروف برداریم و توسعه بدهیم گناهان را برای این که حضرت بیایند. حضرت بیایند چه می کنند؟ حضرت می آیند می خواهند همین کارها را بکنند. الان دیگر ما هیچ تکلیفی نداریم؟ دیگر بشر تکلیفی ندارد، بلکه تکلیفش این است که دعوت کند مردم را به فساد! به حسب راءِ این جمعیت که بعضی شان بازیگرند و بعضی شان نادان، این است که ما باید بنشینیم دعا کنیم به صدام! هر کسی نفرین به صدام کند، خلاف امر کرده است، برای این که حضرت دیر می آیند! و هرکسی دعا کند به صدام، برای این که، این فساد زیاد می کند. ما باید دعاگوی آمریکا باشیم و دعاگوی شوروی باشیم و دعاگوی اذنبان شان، از قبیل صدام باشیم و امثال این ها، تا این که این ها عالم را پر کنند از جور و ظلم و حضرت تشریف بیاورند! بعد حضرت تشریف بیاورند، چه کنند؟ حضرت بیایند که ظلم و جور را بردارند. همان کاری که ما می کنیم و ما دعا می کنیم که ظلم و جور باشد، حضرت می خواهند همین را برش دارند. ما اگر دست مان می رسید، قدرت داشتیم باید برویم تمام ظلم و جورها را از عالم برداریم. تکلیف شرعی ماست. منتها ما نمی توانیم. اینی که هست، این است که حضرت عالم را پر می کنند از عدالت. نه شما دست بردارید از این تکلیف تان، نه این که شما دیگر تکلیف ندارید. (۳۲) (اگر خود حضرت صاحب علیه السّلام مقتضی بدانند، خوب، خودشان تشریف بیاورند)! یکی از علما این جوری می گفت (خدا رحمتش کند) که: (من که دلم بیشتر از حضرت صاحب علیه السّلام برای اسلام نسوخته است. خوب ایشان هم که می بینند این را، خود ایشان بیایند، چرا من بکنم؟). این منطق اشخاصی است که می خواهند از زیر بار در برونند. اسلام، این ها را نمی پذیرد. اسلام، این ها را به هیچ چیز نمی شمرد. این ها می خواهند از زیر بار در برونند. یک چیزی درست می کنند. دو تا روایت از این طرف، از آن طرف می گردند، پیدا می کنند که خیر، (با سلاطین مثلاً بسازید، دعا کنید به سلاطین). این، خلاف قرآن است. این ها نخوانده اند قرآن را. اگر صد تا هم چو روایت هایی بیاید، ضرب به جدار می شود. خلاف قرآن است، خلاف سیره ی انبیاست یا این که روایتی نیست. شما وقتی ملاحظه می کنید آن همه روایاتی که اگر کسی میل به این بکند. که روایاتی است که: اگر مایل باشی که زنده باشی این سلطان، تو هم با او هستی. مسلمان مگر می شود مایل باشد به این که یکی زنده باشد و ظلم بکند، آدم بکشد؟ رابطه داشته باشد با یک کسی که آدم می کشد؟ عالم می کشد؟ علما را می کشد؟ (۳۳) این هایی که می گویند که هر علمای بلند بشود / و هر حکومتی / خیال کردند که هر حکومتی باشد، این برخلاف انتظار فرج است. این ها نمی فهمند چی دارند می گویند. این ها تزیق کردند بهشان که این حرف ها را بزنند. نمی دانند دارند چی چی می گویند. حکومت نبودن؛ یعنی این که همه ی مردم به جان هم بریزند، بکشند هم را، بزنند هم را، از بین ببرند. برخلاف نص آیات الهی رفتار بکنند. ما اگر فرض می کردیم دویست تا روایت هم در این باب داشتند، همه را به دیوار می زدیم، برای این که خلاف آیات قرآن است. (۳۴) ارزش دارد که انسان در مقابل ظلم بایستد. در مقابل ظالم بایستد و مشتش را گره کند و توی دهنش بزند و نگذارد که این قدر ظلم زیاد بشود، این ارزش دارد. ما تکلیف داریم آقا! این طور نیست که حالا که ما منتظر ظهور امام زمان علیه السّلام هستیم، پس دیگر بنشینیم در خانه هامان، تسبیح را دست بگیریم و بگوییم عجل علی فرجه. عجل با کار شما باید تعجیل بشود. شما باید زمینه را فراهم کنید برای آمدن او و فراهم کردن این است که، مسلمین را با هم مجتمع کنید. همه با هم بشوید، ان شاء الله ظهور می کند ایشان. (۳۵)

۶. لزوم حکومت اسلامی در دوران غیبت کبری

اکنون که دوران غیبت امام علیه السّلام پیش آمده و بناست احکام حکومتی اسلام باقی بماند و استمرار پیدا کند و هرج و مرج روا

نیست، تشکیل حکومت لازم می‌آید. عقل هم به ما حکم می‌کند که تشکیلات لازم است تا اگر به ما هجوم آوردند، بتوانیم جلوگیری کنیم. اگر به نوامیس مسلمین تهاجم کردند، دفاع کنیم. (۳۶) از غیبت صغری تا کنون که هزار و چند صد سال می‌گذرد و ممکن است صد هزار سال دیگر بگذرد، و مصلحت اقتضا نکند که حضرت تشریف بیاورند، در طول این مدت مدید، احکام اسلام باید زمین بماند و اجرا نشود؟ و هر که هر کاری خواست بکند؟ هرج و مرج است؟! قوانینی که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله در راه بیان و تبلیغ و نشر و اجرای آن، بیست و سه سال زحمت طاقت فرسا کشید، فقط برای مدت محدودی بود؟ آیا خدا، اجرای احکامش را محدود کرد به دویست سال؟ و پس از غیبت صغری، اسلام دیگر همه چیزش را رها کرده است؟ اعتقاد به چنین مطالبی یا اظهار آنها بدتر از اعتقاد و اظهار منسوخ شدن اسلام است. هیچ کس نمی‌تواند بگوید دیگر لازم نیست از حدود و ثغور و تمامیت ارضی وطن اسلامی دفاع کنیم یا امروز مالیات و جزیه و خراج و خمس و زکات نباید گرفته شود، قانون کیفری اسلام و دیات و قصاص باید تعطیل شود. (۳۷) اکنون که شخص معینی از طرف خدای تبارک و تعالی برای احراز امر حکومت در دوره ی غیبت تعیین نشده است، تکلیف چیست؟ آیا باید اسلام را رها کنید؟ دیگر اسلام نمی‌خواهیم؟ اسلام فقط برای دویست سال بود؟ یا این که اسلام، تکلیف را معین کرده است، ولی تکلیف حکومتی نداریم؟ معنای نداشتن حکومت این است که تمام حدود و ثغور مسلمین از دست برود و ما با بی‌حالی، دست روی دست بگذاریم که هر کاری می‌خواهند بکنند؟ و ما اگر کارهای آن‌ها را امضاء نکنیم، رد نمی‌کنیم. آیا باید اینطور باشد؟ یا این که حکومت لازم است و اگر خدا، شخص معینی را برای حکومت در دوره ی غیبت تعیین نکرده است، لکن آن خاصیت حکومتی را که از صدر اسلام تا زمان حضرت صاحب علیه السلام موجود بود، برای بعد از غیبت هم قرار داده است. (۳۸) نگویید بگذار تا امام زمان علیه السلام بیاید. شما نماز را هیچ وقت می‌گذارید تا وقتی که امام زمان علیه السلام آمد، بخوانید؟ حفظ اسلام واجب تر از نماز است. منطبق حاکم خمین را نداشته باشید که می‌گفت: (باید معاصی را رواج داد تا امام زمان علیه السلام بیاید. اگر معصیت رواج پیدا نکند، حضرت ظهور نمی‌کند!) این جا ننشینید فقط مباحثه کنید، بلکه در سایر احکام اسلام مطالعه کنید. حقایق را نشر دهید، جزوه بنویسید و منتشر کنید. البته، مؤثر خواهد بود. من تجربه کرده‌ام که تأثیر دارد. (۳۹) از همه شکننده تر، شعار گمراه کننده ی (حکومت قبل از ظهور امام زمان علیه السلام باطل است) و هزاران (ان قلت) دیگر، مشکلات بزرگ و جان فرسایی بود که نمی‌شد با نصیحت و مبارزه ی منفی و تبلیغات، جلوی آن‌ها را گرفت. تنها راه حل، مبارزه و ایثار و خون بود که خداوند، وسیله اش را آماده نمود. علما و روحانیت متعهد، سینه را برای مقابله با هر تیر زهر آگینی که به طرف اسلام شلیک می‌شد، آماده نمودند و به مسلخ عشق آمدند. (۴۰) این نویسنده ی جاهل باز در کتابچه ی پوسیده، حرف هایی نسنجیده به دین و دین داران نسبت می‌دهد و از آن، نتیجه های شگفت آور می‌گیرد. می‌گوید: (دین امروز ما می‌گوید: هر دولتی که پیش از قیام قائم برپا شود، باطل است - کل رایة تُرفع قبل قیام القائم، فصاحبها طاغوت یعبد من دون الله - می‌گوید: کار سلطان و همراهی با آن عدیل کفر است - ساءلته عن عمل السلطان؟ فقال: الدخول فی اعمالهم و العون لهم و السعی فی حوائجهم عدیل الکفر - می‌گوید: قتال به همراهی غیر امام مانند خوردن گوشت خوک و خون است). بلکه در حدیث صحیح، آماده بودن برای جنگ با دشمن را هم نهی کرده. این نویسنده، مطالب را درهم و برهم کرده و روی هم ریخته، بی‌خردانه به اعتراض برخاسته. این احادیث هیچ مربوط به تشکیل حکومت خدایی عادلانه که هر خردمند لازم می‌داند، نیست. بلکه در روایت اول، دو احتمال است. یکی آن که راجع به خیرهای ظهور ولی عصر علیه السلام باشد و مربوط به علامات ظهور باشد و بخواهد بگوید علم هایی که به عنوان امامت قبل از قیام قائم برپا می‌شود، باطل است. چنانچه در ضمن همین روایت، علامت های ظهور هم ذکر شده است. و احتمال دیگر آن که از قبیل پیش گویی باشد از این حکومت هایی که در جهان تشکیل می‌شود تا زمان ظهور که هیچ کدام به وظیفه ی خود عمل نمی‌کنند و همین طور هم تاکنون بوده. شما چه حکومتی در جهان بعد از حکومت علی بن ابی طالب علیه السلام سراغ دارید که

حکومت عادلانه باشد و سلطانش، طاغی و برخلاف حق نباشد؟ اکنون اگر کسی تکذیب کند از وضع یک حکومتی که این حکومت‌ها جائزانه است و کسی هم تا زمان دولت حق نمی‌تواند آن‌ها را اصلاح کند، چه ربط دارد به این که حکومت عادلانه نباید تشکیل داد؟ بلکه اگر کسی جزیی اطلاع از اخبار ما داشته باشد، می‌بیند که همیشه امامان شیعه با آن که حکومت‌های زمان خود را حکومت ظالمانه می‌دانستند و با آن‌ها آن‌طورها که می‌دانید سلوک می‌کردند، در راهنمایی برای حفظ کشور اسلامی و در کمک‌های فکری و عملی، کوتاهی نمی‌کردند و در جنگ‌های اسلامی در زمان خلیفه ی‌جور باز شیعیان علی علیه السلام پیش قدم بودند. جنگ‌های مهم و فتح‌های شایانی که نصیب لشکر اسلام شده، مطلعین می‌گویند و تاریخ نشان می‌دهد که، یا به دست شیعیان علی علیه السلام یا به کمک‌های شایان تقدیر آن‌ها بوده، شما همه می‌دانید که سلطنت بنی‌امیه در اسلام، بدترین و ظالمانه‌ترین سلطنت‌ها بوده و دشمنی و رفتارشان را با آل پیغمبر صلی‌الله‌علیه و آله و فرزندان علی بن ابی‌طالب علیهم السلام همه می‌دانید. و در میان همه ی بنی‌هاشم، بدسلوکی و ظلم‌شان نسبت به علی بن‌الحسین زین‌العابدین علیه‌السلام بیشتر و بالاتر بود. به همین سلطنت وحشیانه ی جائزانه ببینید علی بن‌الحسین علیه‌السلام چه قدر اظهار علاقه می‌کند. . . . اما روایت دوم که می‌گفت: داخل شدن در عمل سلطان و معاونت کردن از او و رفع حاجت او را کردن، هم دوش کفر است. این ماجراجوی بی‌خرد چنان چه تاکنون دیدید و عادت دارد، در نقل روایات خیانت می‌کند و گرنه مطلب، روشن‌تر از آن است که در آن، خود را نیازمند به جواب بدانیم. این روایت و امثال آن که روایات بسیاری است، جلوگیری از داخل شدن در تشکیلات دولت است برای اعانت به ظالم و کمک‌کاری کردن بر ستم‌کاری‌ها. این در تمام قوانین عالم ممنوع است. . . . ما می‌گوییم در همان تشکیلات خانمان سوز دیکتاتوری هم اگر کسی وارد شود برای جلوگیری از فسادها و برای اصلاح حال کشور و توده، خوب است. بلکه گاهی هم واجب می‌شود. خوب است آقایان رجوع کنند به کتب فقها در باب ولایت از قبل ظالم، ببینند آن‌ها چه می‌گویند. . . . این بی‌خردان ماجراجو فقط برای آن که دولت و ملت را با دین‌داری و دین‌داران و خصوصاً با مآلها بدبین کنند، در میان کتاب‌ها می‌گردند، یک حدیث پیدا می‌کنند. بی‌آن که بگویند این حدیث در چه موضوعی وارد شده است، به چشم آن‌ها می‌کشند. غافل از آن که خوانندگان این اوراق، بسیاری شان دست کم با تاریخ اسلام سر و کار دارند. آن‌ها می‌دانند از اصحاب خاص ائمه و دوستان خصوصی این خاندان، در شغل دولتی داخل بودند و ائمه ی دین آن‌ها را تاءید و تمجید می‌کردند؛ مثل: علی بن یقظین و محمد بن اسماعیل بن بزیع و عبدالله نجاشی؛ والی اهواز و دیگران و همین‌طور از بزرگان علمای ما در دربار سلاطین وارد بودند، چنان چه پیش از این، اسم آن‌ها را بردیم. و اما روایت سوم که می‌گوید: قتال به همراهی غیر امام، مانند خوردن گوشت خوک و خون است. این جاهل بی‌خرد، نسنجیده و کتاب‌های فقها را ندیده، این بیهوده را می‌گوید. در اسلام، دوگونه جنگ است که یکی را جهاد می‌گویند و آن کشورگیری است با شرطهایی که برای آن شده است و دیگری، جنگ برای استقلال کشور و دفع اجانب از آن است. جهاد که عبارت از کشورگیری و فتح ممالک است، پس از آن است که، دولت اسلامی با وجود امام یا به امر امام تشکیل می‌شود و در این صورت، اسلام بر تمام مردان که به حد بلوغ رسیده باشند و افتاده و عاجز نباشند و مملوک که از افراد اجانب است، نباشند، واجب کرده است که برای کشورگیری حاضر شوند و قانون اسلام را در سرتاسر ممالک جهان منتشر کنند و باید همه ی جهانیان بدانند که کشورگیری اسلام با کشورگیری فرمان‌فرمایان جهان، فرق‌ها دارد. . . . و چون معلوم شد که جهاد اسلامی، کشورگیری مانند سایر کشورگیری‌ها نیست. البته باید تشکیل حکومت اسلامی در تحت نظر امام عادل یا به امر او بشود تا به این امر اقدام شود و گرنه، چون کشورگیری دیگر جهانیان شود که آن از حکم خرد، بیرون و از بیدادگری‌ها و ستم‌کاری‌ها به شمار می‌رود و اسلام و تمدن و عدالت اسلامی از آن دور و بری است. و اما قسم دوم از جنگ اسلامی که به نام دفاع اسم برده شده و آن، جنگیدن برای حفظ استقلال کشور و دفاع از اجانب است، به هیچ وجه مشروط به وجود امام یا نایب امام نیست و کسی از مجتهدین نگفته که دفاع را باید با امام یا

جانشین آن کرد، بلکه بر تمام افراد توده واجب است به حکم اسلام، از کشور اسلامی محافظت کنند و استقلال آن را پابرجا نمایند. (۴۱)

۷. انقلاب اسلامی، مقدمه‌ی نهضت جهانی حضرت ولی عصر (عج)

انقلاب مردم ایران، نقطه‌ی شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام به پرچم داری حضرت حجت - ارواحنا فداه - است که خداوند بر همه‌ی مسلمانان و جهانیان منت نهد و ظهور و فرجش را در عصر حاضر قرار دهد. (۴۲) ما امروز دورنمای صدور انقلاب اسلامی را در جهان مستضعفان و مظلومان بیش از پیش می‌بینیم و جنبشی که از طرف مستضعفان و مظلومان جهان علیه مستکبران و زورمندان شروع شده و در حال گسترش است، امید بخش آتیه‌ی روشن است و وعده‌ی خداوند تعالی را نزدیک و نزدیک‌تر می‌نماید. گویی جهان مهیا می‌شود برای طلوع آفتاب ولایت از افق مکه معظمه، و کعبه‌ی آمال محرومان و حکومت مستضعفان. (۴۳) این کشوری که کشور ائمه‌ی هدی و کشور صاحب الزمان علیه السلام است، باید کشوری باشد که تا ظهور موعود ایشان به استقلال خودش ادامه بدهد، قدرت خودش را در خدمت آن بزرگوار قرار بدهد که عالم را ان شاءالله به عدل و داد بکشد و از این جورهایی که بر مستضعفان می‌گذرد، جلوگیری کند. (۴۴) من امیدوارم که ما به مطلوب حقیقی برسیم، و متصل بشود این نهضت به نهضت بزرگ اسلامی و آن نهضت ولی عصر علیه السلام است. (۴۵) ما با خواست خدا، دست تجاوز و ستم همه‌ی ستم‌گران را در کشورهای اسلامی می‌شکنیم و با صدور انقلاب مان که در حقیقت، صدور انقلاب راستین و بیان احکام محمدی صلی الله علیه و آله است، به سیطره و سلطه و ظلم جهان خواران خاتمه می‌دهیم و به یاری خدا، راه را برای ظهور منجی، مصلح کل و امامت مطلق حق، امام زمان - ارواحنا فداه - هموار می‌کنیم. (۴۶) اگر این جمهوری اسلامی از بین برود، اسلام آن چنان منزوی خواهد شد که تا آخر ابد، مگر در زمان حضور حضرت، نتواند سرش را بلند کند. (۴۷) تا دیروز مشروب فروشی و فساد و فحشا و فسق و حکومت ظالمان برای ظهور امام زمان - ارواحنا فداه - را مفید و راه‌گشا می‌دانستند. امروز از این که در گوشه‌ای خلاف شرعی که هرگز خواست مسؤلین نیست، رخ می‌دهد، فریاد و اسلاما سر می‌دهند! دیروز حجتیه‌ای‌ها، مبارزه را حرام کرده بودند و در بحبوحه‌ی مبارزات، تمام تلاش خود را نمودند تا اعتصاب چراغانی نیمه‌ی شعبان را به نفع شاه بشکنند، امروز انقلابی‌تر از انقلابیون شده‌اند. (۴۸)

۸. مهیا شدن برای ظهور

ما باید در این طور روزها و در این طور ایام الله توجه کنیم که خودمان را مهیا کنیم از برای آمدن آن حضرت. من نمی‌توانم اسم رهبر روی ایشان بگذارم، بزرگ‌تر از این است. نمی‌توانم بگویم که شخص اول است، برای این که دومی در کار نیست. ایشان را نمی‌توانیم ما با هیچ تعبیری تعبیر کنیم الا همین که مهدی موعود است. آنی است که خدا ذخیره کرده است برای بشر و ما باید خودمان را مهیا کنیم از برای این که اگر چنان چه موفق شدیم ان شاءالله به زیارت ایشان، طوری باشد که روسفید باشیم پیش ایشان. تمام دستگاه‌هایی که الآن به کار گرفته شده‌اند در کشور ما، امیدوارم که در سایر کشورها هم توسعه پیدا بکند. باید توجه به این معنا داشته باشند که خودشان را مهیا کنند برای ملاقات حضرت مهدی علیه السلام. (۴۹)

۹. اصلاحات مصلح موعود

مکتب ولی امر را به آن توجه کنید که، برای تعلیم و تربیت این انسان است که از حدّ حیوانیت برساندش به حدّ انسانیت و رشد انسانی پیدا کند و تربیت‌های انسانی پیدا کند و تعلیمات، تعلیمات صحیح باشد. (۵۰) ولی عصر - ارواحنا له الفداء - که او تا ازل

احیاء می کند دین خدای تبارک و تعالی را . (۵۱) دنیا علیل است . سران همه کشورها ، الا انگشت شمار ، نمی توانم بگویم این یکی دوتا ، سه تا ، سران همه ی این ها ، مردم را مسموم کرده اند و افکار ملت های خودشان را مسموم کرده اند و علیل کرده اند ملت های خودشان را . آن قدر تحقیر کرده اند از این ملت ها ، آن قدر این ها را در فشار اقتصادی قرار داده اند و آن قدر این بیچاره ها زحمت کشیدند و زحمت های شان را دیگران به غارت بردند ، که علیل شدند . افکارشان از بین رفته است . یکی می خواهد که بیاید احیاء کند این افکار را . و من امیدوارم که ان شاء الله حضرت بقیة الله علیه السّلام زودتر تشریف بیاورند و این طیب واقعی بشر ، با آن دم مسیحایی خود ، اصلاح کنند این ها را . (۵۲) مهدی منتظر در لسان ادیان و به اتفاق مسلمین از کعبه ندا سر می دهد و بشریت را به توحید می خواند . (۵۳) حکومت جور بسته بشود و از بین برود . معروف در کار باشد . منکرات از بین بروند . حضرت صاحب علیه السّلام - ارواحنا فداه - هم که تشریف می آورند ، برای همین معناست . (۵۴) آن کاری که لشکر امام زمان علیه السّلام باید بکند ، با آن کاری که لشکر طاغوت می کرد ، فرق دارد . همان طوری که خود امام زمان علیه السّلام با طاغوت فرق داشت . آن ، حکومت جور بود و این ، حکومت عدل . آن ، حکومت طاغوت بود و این ، حکومت خدا . (۵۵)

۱۰ . جامعه ی پس از ظهور

الف - زیبایی ها به ما این وعده را داده اند که ، در یک وقتی که امام زمان علیه السّلام ظهور کند ، این اختلافات از بین می رود و همه برادروار با هم هستند . دیگر زورمند و زورکشی در کار نمی ماند . (۵۶) و لهذا می بینید فساد در آن وقت بود و حالا هم هست و تا آخر هم خواهد بود . بله ، در زمان حضرت صاحب علیه السّلام حکومت ، واحد می شود . قدرت حکومت عدالت ، یک عدالت اجتماعی در همه ی عالم می آید ، اما نه این که انسان ها بشوند یک انسان دیگر . انسان ها همان ها هستند که یک دسته شان خوبند ، یک دسته شان بد . منتها آن هایی که بد هستند ، دیگر نمی توانند کارهای خلاف بکنند . (۵۷) آن چه غایت تعلیمات اسلامی است ، هم زیستی مسالمت آمیز در سطح جهان است ، که امید است با تعجیل در ظهور مهدی آخرالزمان - ارواحنا فداه - حاصل شود . و رسیدن انسان ها به کمال و سعادت اخروی است که خداوند نصیب همگان فرماید . (۵۸) ب - زشتی ها در حکومت عدل بقیة الله علیه السّلام هم عدالت جاری می شود ، لکن جبهای نفسانی در بسیاری از قشرها باقی است و همان حب های نفسانی است که بعضی روایات هست که حضرت مهدی علیه السّلام را تکفیر می کنند . (۵۹) ما نباید توقع داشته باشیم که ، صبح کنیم در حالی که همه چیز سر جای خودش باشد . در زمان حضرت صاحب علیه السّلام هم که ایشان با تمام قدرت می خواهند عدل را اجرا نمایند ، با این ترتیب نمی شود که هیچ کس حتی خلاف پنهانی هم نکند . و بالاخره همان ها هم که مخالف هستند ، حضرت صاحب علیه السّلام را شهید می کنند و در روایات قریب به این معنا دارد که بعضی فقهای عصر با ایشان مخالفت می کنند . (۶۰) شما بدانید که اگر امام زمان علیه السّلام حالا بیاید ، باز این قلم ها مخالفند با او . (۶۱)

۱۱ . مفهوم واقعی عدالت

حالا-البته این پر کردن دنیا را از عدالت ، این را ما نمی توانیم بکنیم . اگر می توانستیم می کردیم . اما چون نمی توانیم بکنیم ، ایشان باید بیایند . الآن عالم پر از ظلم است . شما یک نقطه هستید در عالم . عالم پر از ظلم است ، ما اگر بتوانیم جلوی ظلم را بگیریم ، باید بگیریم . تکلیف مان است . ضرورت اسلام و قرآن ، تکلیف ما کرده است که باید برویم همه ی کار را بکنیم . اما نمی توانیم بکنیم . چون نمی توانیم بکنیم ، باید او بیاید تا بکند ، اما ما باید فراهم کنیم کار را . فراهم کردن اسباب این است که کار را نزدیک بکنیم ، کار را هم چو بکنیم که مهیا بشود عالم برای آمدن حضرت علیه السّلام . (۶۲) قضیه ی غیبت حضرت صاحب علیه السّلام ، قضیه ی مهمی است که به ما مسایلی می فهماند . منجمله این که ؛ برای یک هم چو کار بزرگی که در تمام

دنیا، عدالت به معنای واقعی اجرا بشود، در تمام بشر نبوده کسی الا مهدی موعود علیه السّلام که خدای تبارک و تعالی او را ذخیره کرده است برای بشر. هریک از انبیا که آمدند، برای اجرای عدالت آمدند و مقصدشان هم این بود که اجرای عدالت را در همه ی عالم بکنند، لکن موفق نشدند. حتی رسول ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله که برای اصلاح بشر آمده بود و برای اجرای عدالت آمده بود و برای تربیت بشر آمده بود، باز در زمان خودشان موفق نشدند به این معنا. و آن کسی که به این معنا موفق خواهد شد و عدالت را در تمام دنیا اجرا خواهد کرد نه آن هم این عدالتی که مردم عادی می فهمند - که فقط قضیه ی عدالت در زمین برای رفاه مردم باشد - بلکه عدالت در تمام مراتب انسانیت. انسان اگر هر انحرافی پیدا کند؛ انحراف عملی، انحراف روحی، انحراف عقلی، برگرداندن این انحرافات را به معنای خودش، این ایجاد عدالت است در انسان. اگر اخلاقش، اخلاق منحرفی باشد، از این انحراف وقتی به اعتدال برگردد، این عدالت در او تحقق پیدا کرده است. اگر در عقاید، یک انحرافاتی و کجی هایی باشد، برگرداندن آن عقاید کج به یک عقیده ی صحیح و صراط مستقیم، این ایجاد عدالت است در عقل انسان. در زمان ظهور مهدی موعود علیه السّلام که خداوند ذخیره کرده است او را، از باب این که هیچ کس در اولین و آخرین، این قدرت برایش نبوده است و فقط برای حضرت مهدی موعود علیه السّلام بوده است که تمام عالم را، عدالت را در تمام عالم گسترش بدهد و آن چیزی که انبیا موفق نشدند به آن، با این که برای آن خدمت آمده بودند، خدای تبارک و تعالی ایشان را ذخیره کرده است که همان معنایی که همه ی انبیا آرزو داشتند، لکن موانع، اسباب این شد که نتوانستند اجرا بکنند و همه ی اولیا آرزو داشتند و موفق نشدند که اجرا بکنند، به دست این بزرگوار اجرا بشود. این که این بزرگوار را طول عمر داده، خدای تبارک و تعالی، برای یک هم چو معنایی، ما از آن می فهمیم که در بشر کسی نبوده است دیگر، قابل یک هم چو معنایی نبوده است. و بعد از انبیا که آن ها هم بودند، لکن موفق نشدند، کسی بعد از انبیا و اولیای بزرگ، پدران حضرت موعود علیه السّلام، کسی نبوده است که بعد از این، اگر مهدی موعود علیه السّلام هم مثل سایر اولیا به جوار رحمت حق می رفتند، دیگر در بشر، کسی نبوده است که این اجرای عدالت را بکنند. نمی توانسته و این، یک موجودی است که ذخیره شده است برای یک هم چو مطلبی. و لهذا به این معنا، عید مولود حضرت صاحب ارواحنا له الفداء - بزرگ ترین عید برای مسلمین است و بزرگ ترین عید برای بشر است نه برای مسلمین. اگر عید ولادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بزرگ ترین عید است برای مسلمین. از باب این که موفق به توسعه ی آن چیزهایی که می خواست توسعه بدهد، نشد؛ چون حضرت صاحب علیه السّلام این معنا را اجرا خواهد کرد و در تمام عالم زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد. به همه ی مراتب عدالت، به همه ی مراتب دادخواهی، باید ما بگوییم که عید شعبان - عید تولد حضرت مهدی علیه السّلام - بزرگ ترین عید است برای تمام بشر - وقتی که ایشان ظهور کنند ان شاء الله (خداوند تعجیل کند در ظهور او). تمام بشر را از انحطاط بیرون می آورد. تمام کجی ها را راست می کند: (یملاء الاءرض عدلاً بعد ما ملئت جوراً) هم چو نیست که این عدالت همان که ماها از آن می فهمیم، که نه یک حکومت عادلانه باشد که دیگر جور نکند. آن، این هست اما خیر، بالاتر از این معناست. معنی (یملاء الاءرض عدلاً بعد ما ملئت جوراً)، الآن زمین و بعد از این، از این هم بدتر شاید بشود. پر از جور است. تمام نفوسی که هستند انحرافات در آن ها هست. حتی نفوس اشخاص کامل هم در آن، انحرافاتی هست ولو خودش نداند. در اخلاق ها، انحراف هست. در عقاید، انحراف هست. در اعمال، انحراف هست و در کارهایی هم که بشر می کند، انحرافش معلوم است و ایشان مأمورند برای این که تمام این کجی ها را مستقیم کنند و تمام این انحرافات را برگردانند به اعتدال که واقعاً صدق بکند: (یملاء الاءرض عدلاً بعد ما ملئت جوراً). از این جهت، این عید، عید تمام بشر است. تمام بشر را ایشان هدایت خواهند کرد ان شاء الله و ظلم و جور را از تمام روی زمین برمی دارند به همان معنای مطلقش. از این جهت این عید، عید بسیار بزرگی است که به یک معنا از عید ولادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله که بزرگ ترین اعیاد است، این عید به یک معنا بزرگ تر است. (۶۳) چه مبارک است میلاد بزرگ شخصیتی که برپا کننده ی عدالتی است که بعثت

انبیا علیهم السّلام برای آن بود و چه مبارک است زادروز ابرمردی که جهان را از شرّ ستم گران و دغل بازان تطهیر می نماید و زمین را پس از آن که ظلم و جور، آن را فرا گرفته، پر از عدل و داد می نماید و مستکبران جهان را سرکوب و مستضعفان جهان را وارثان ارض می نماید. و چه مسعود و مبارک است روزی که جهان از دغل بازی ها و فتنه انگیزی ها پاک شود و حکومت عدل الهی بر سراسر گیتی گسترش یابد و منافقان و حيله گران از صحنه خارج شوند و پرچم عدالت و رحمت حق تعالی بر بسط زمین، افراشته گردد و تنها قانون عدل اسلامی بر بشریت حاکم شود و کاخ های ستم و کنگره های بیداد فروریزد و آن چه غایت بعثت انبیا علیهم صلوات الله و حامیان اولیا علیهم السّلام بوده، تحقق یابد و برکات حق تعالی بر زمین نازل شود و قلم های ننگین و زبان های نفاق افکن، شکسته و بریده شود و سلطان حق تعالی بر عالم پرتو افکن گردد و شیاطین و شیطان صفتان به انزوا گریند و سازمان های دروغین حقوق بشر از دنیا برچیده شوند. و امید است که خداوند متعال آن روز فرخنده را به ظهور این مولود فرخنده هر چه زودتر فرارساند و خورشید هدایت و امامت را طالع فرماید. (۶۴)

۱۲. فقها؛ حجت امام بر مردم

اسحاق بن یعقوب، نامه ای برای حضرت ولی عصر علیه السّلام می نویسد و از مشکلاتی که برایش رخ داده، سؤال می کند و محمد بن عثمان عمری - نماینده ی آن حضرت - نامه را می رساند. جواب نامه به خط مبارک صادر می شود که... در حوادث و پیش آمدها به راویان حدیث ما رجوع کنید؛ زیرا آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدایم... (۶۵) فقها از طرف امام علیه السّلام حجت بر مردم هستند. (۶۶) ولایت فقیه همان ولایت فقیه رسول الله صلی الله علیه و آله است. قضیه ی ولایت فقیه یک چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده باشد. ولایت فقیه یک چیزی است که خدای تبارک و تعالی درست کرده است، همان ولایت رسول الله صلی الله علیه و آله است و این ها از ولایت رسول الله صلی الله علیه و آله هم می ترسند. (۶۷) روحانیون با هم باید باشند. این ها همه لشکر امام زمان علیه السّلام هستند. (۶۸) اگر خدای نخواست، روحانیونی که مدعی این هستند که، الان نماینده ی امام زمان علیه السّلام در بین مردم هستند، اگر خدای نخواست از یکی شان یک چیزی صادر بشود که برخلاف اسلام باشد، این طور نیست که فقط خودش را از بین برده باشد. این، حیثیت روحانیت را لکه دار کرده است. این که این نماینده، یعنی مدّعی نمایندگی از طرف امام زمان علیه السّلام و اسلام دارد، نماینده ی امام زمان علیه السّلام اگر خدای نخواست یک قدمی کج بردارد، این اسباب این می شود که مردم به روحانیت بدبین بشوند. بدبین شدن به روحانیت و شکست روحانیت، شکست اسلام است. آن که حفظ کرده تا حالا اسلام را، این طبقه بوده و اگر در این طبقه، شخصی یا اشخاصی پیدا بشود که برخلاف مصالح اسلام خدای نخواست عمل بکند، جرمی است که از آدم کشی بدتر است. جرمی است که از همه ی معاصی بدتر؛ برای این که جرم صادر می شود از کسی که آبروی یک روحانیت را از بین می برد و آن هایی که غافل هستند از اسلام، گاهی وقت ها برمی گرداند، این، این طور نیست که وارد شده است که اگر چنان چه عالم فاسد بشود، عالم فاسد می شود. برای این که عالم / نماینده / به حسب ظاهر، نماینده ی امام است. (۶۹)

۱۳ - دعا

خداوندا!... دعای خیر حضرت بقیة الله - ارواحنا فداء - را شامل حال مان گردان. (۷۰) امید است آفتاب درخشان اسلام بر جهانیان نورافشانند و مقدمات ظهور منجی بشریت را فراهم آورد. (و ما ذلک علی الله بعزیز). (۷۱) خداوندا! تلخی این روزها را به شیرینی فرج حضرت بقیة الله - ارواحنا لثراب مقدمه الفداء - و رسیدن به خودت، جبران فرما. (۷۲) ما را موفق کند که به لقای جمال مبارک امام زمان علیه السّلام موفق بشویم. (۷۳) و من امیدوارم که خدای تبارک و تعالی به ما توفیق بدهد که، ما بتوانیم به

این مقصدی که مقصد انبیاست، برسیم و ما ان شاء الله با هم باشیم و این قافله را با هم به منزل برسانیم و این امانت را به صاحب امانت، رد کنیم. (۷۴) خداوند، همه ما را از این قیدهای شیطانی رها فرماید تا بتوانیم این امانت الهی را به سرمنزل مقصود برسانیم و به صاحب امانت، حضرت مهدی موعود - ارواحنا لمقدمه الفداء - رد کنیم. (۷۵) بار الها! این کشور، وابسته به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت گرامی اوست و کشور حضرت بقیه الله - ارواحنا لمقدمه الفداء است. (۷۶)

۱۴. عشق در شعر امام

روز وصل غم مخور، ایام هجران رو به پایان می رود این خماری از سر ما میگساران می رود پرده را از روی ماه خویش بالا می زند غمزه را سیر می دهد، غم از دل و جان می رود بلبل اندر شاخسار گل هویدا می شود زاغ با صد شرمساری از گلستان می رود محفل از نور رخ او، نورافشان می شود هرچه غیر از ذکر یار، از یاد رندان می رود ابرها، از نور خورشید رخس پنهان شوند پرده از رخسار آن سرو خرامان می رود وعده ی دیدار نزدیک است یاران مژده باد روز وصلش می رسد، ایام هجران می رود (۷۷) شمس کامل صف بیارایید رندان! رهبر دل آمده جان برای دیدنش، منزل به منزل آمده بلبل از شوق لقایش، پرنیان بر شاخ گل گل ز هجر روی ماهش، پای در گل آمده طور سینا را بگو: ایام (صعق) آخر رسید موسی حق در پی فرعون باطل آمده بانگ زن بر جمع خفاشان پست کور دل از ورای کوهساران، شمس کامل آمده باز گو اهریمنان را فصل عشرت بار بست زندگی بر کام تان، زهر هلاهل آمده دلبر مشکل گشا از بام چرخ چارمین با دم عیسی برای حل مشکل آمده غم مخور، ای غرق دریای مصیبت غم مخور در نجات، نوح کشتی بان به ساحل آمده (۷۸) قسمتی از قصیده ی بهاریه ی انتظار شد موسم عیش و طرب، بگذشت هنگام کرب جام می گلگون طلب، از گل عذاری مه جبین قدش چو سرو بوستان، خدش به رنگ ارغوان بویس چو بوی ضیمران، جسمش چو برگ یاسمین چشمش چو چشم آهوان، ابروش مانند کمان آب بقایش در دهان، مهرش هویدا از جبین رویش چو روز وصل او، گیتی فروز و دل گشا مویش چو شام هجر من، آشفته و پُر تاب و چین با این چنین زیبا صنم، باید به بستان زد قدم جان فارغ از هر رنج و غم، دل خالی از هر مهر و کین خاصه کنون کاندرا جهان، گردیده مولودی عیان کز بهر ذات پاک آن، شد امتزاج ماء و طین از بهر تکریمش میان، بر بسته خیل انبیا از بهر تعظیمش کمر، خم کرده چرخ هفتمین مهدی امام منتظر، نوباوه ی خیرالبشر خلق دو عالم سر به سر، بر خوان احسانش نگین مهر از ضیائش ذره ای، بدر از عطایش بدره ای دریاز جودش قطره ای، گردون ز کشتش خوشه چین مرآت ذات کبریا، مشکوه انوار هدا منظور بعث انبیا، مقصود خلق عالمین امرش قضا، حکمش قدر، حُبش جنان، بغضش سقر خاک رهش زبید اگر، بر طره ساید حور عین داند قرآن سر به سر، بابی ز مدحش مختصر اصحاب علم و معرفت، ارباب ایمان و یقین سلطان دین، شاه زَمَن، مالک رقاب مرد و زن دارد به امر ذوالمِن، روی زمین، زیر نگین ذاتش به امر دادگر، شد منبع فیض بشر خیل ملایک سر به سر، در بند الطافش، رهین حُبش سفینه نوح آمد در مَثَل، لیکن اگر مهرش نبودی نوح را می بود با طوفان قرین گرنه وجود اقدسش، ظاهر شدی اندر جهان کامل نگشتی دین حق ز امروز تا روز پسین ایزد به نامش زد رقم، منشور ختم الاوصیا چونان که جد امجدش گردید ختم المرسلین نوح و خلیل و بوالبشر، ادریس و داود و پسر از ابر فیضش مُستَمِد، از کان علمش مُستَعین موسی به کف دارد عصا، دربانیش را منتظر آماده بهر اقتدا، عیسی به چرخ چارمین ای خسرو گردون فرم، لختی نظر کن از کرم کفار مُستولی نگر، اسلام مستضعف بین (۷۹) قسمتی از یک مسمط در مدح امام زمان (عج) مصطفی سیرت، علی فر، فاطمه عصمت، حسن خو هم حسین قدرت، علی زهد و محمد علم مه رو شاه جعفر فیض و کاظم حلم و هشتم قبله گیسو هم تقی تقوا، نقی بخشایش و هم عسکری مو مهدی قائم که در وی جمع، اوصاف شهان شد پادشاه عسکری طلعت، نقی حشمت، تقی فر بوالحسن فرمان و موسی قدرت و تقدیر جعفر علم باقر، زهد سجاد و حسینی تاج و افسر مجتبی حلم و رضیه عفت و صولت چو حیدر مصطفی اوصاف و مجلای خداوند جهان شد (۸۰) ختامة مشک

پیام امام زمان (عج) ما رفته بودیم جبهه ها در زمان جنگ . یک شب ، نیمه شبی از چادری که دعای توسل بود در آن ، خارج شدیم . در آن همنشینی و انس بیابان و شب و آسمان و حالی که ما داشتیم ، در یک عوالمی غرقه بودیم که شخصی به ما نزدیک شد . بعد از این که صحبت کرد ، فهمیدیم که یکی از فرماندهان رده بالاست . آمده بود به سخن گفتن و در حقیقت حالی کردن در آن نیمه شب . می گوید صحبتش که تمام شد ، گفت : ببخشید ، من می خواهم یک حکایتی را برای شما بگویم . گفت : مدتی پیش ، من در چادر خود خوابیده بودم . نیمه های شب خواب دیدم که یک شخص سبز پوشی وارد چادر من شد . به گونه ای بود که من برخاستم و حس کردم امام زمان (عج) است . در این بین امام زمان (عج) فرمودند : که بروید پهلوی امام تان . پنج تا پیام دارم به ایشان منتقل کنید . می گوید : بعد من از خواب پریدم و گفتم : رؤیای کاذبه است و نمی دانم چه است و این را فراموش کردم . دو هفته بعد در جماران جلسه بود . جلسه که تمام شد ، همه که خارج شدند ، امام گفت : شما بایست . من ایستادم . وقتی ایستادم ، گفت : حالا بگو بینم پیام چیست ؟ (اگر این حرف را کسی می زد که عادت دارد شعار بدهد و پرت بگوید ، من شک می کردم در پذیرش آن ، ولی این آدم چشم هایش حرف می زد به جای لب هایش) . آقا ! شما بایست بینم . ایستادم . بگو بینم پیام چیست ؟ من گفتم : ببخشید کی ، چی ، کجا ؟ امام ، مطلع پیام را برایم ذکر کردند . به یاد آمد . تکرار کردم کاملش را . (۸۱) این حکم مال من نیست در قضیه ی بهمن ماه ۵۷ که رژیم شاه ، حکومت نظامی را از ساعت مثلاً ۹ شب آورده بود به ۴ بعد از ظهر . ساعت ۲ و ۱۰ دقیقه ، زنگ تلفن محل اقامت امام در مدرسه ی رفاه به صدا در آمد . پشت خط ، مرحوم طالقانی بود . ایشان به آن کسی که گوشی را بر می دارد ، می گوید : به امام بگویید امروز اعلام کردند ساعت ۴ حکومت نظامی است . حکم چیست ؟ چه کار باید کرد ؟ امام می فرمایند که به ایشان بگویید : اگر با مردم تماس دارند ، بگویند که مردم بیشتر بیایند . این جزئی از تاریخ انقلاب است . مرحوم طالقانی آن طوری که دخترش در کتاب می گوید ، شروع می کند به گریه کردن که به این سید بگویید (به این پیرمرد بگوئید) می داند که چه کار دارد می کند ؟ (متن مکتوبش هست) . آن رژیمی که ۱۷ شهریور را درست کرده ، ایبا ندارد از این که قتل عامی دیگر صورت دهد . امام می گوید : به او بگویید (این حکم مال من نیست) . اتفاقاً همان شب کلانتری ها فتح شد و قصه ی این انقلاب تمام ، و پیروز شد . (۸۲) ندای ولی عصر (عج) ۲۲ بهمن ۵۷ یوم الله بود . واقعا ما در معرض کشته شدن بودیم . فقط ندای ولی عصر (عج) به داد ما رسید . فردی که الان زنده است ، پیام برد به دبیرستان علوی . (خدمت امام امت) گفت : حضرت مهدی (عج) می فرماید : در خانه نمایند . اگر مانند ، کشته می شوید . لذا امام خیلی محکم فرمود : در خانه نمایند . آقای طالقانی به امام عرض کرد : آقا ! مردم را درو می کنند . این ها عصبانی هستند ، آخر کارشان است . امام فرمود : باید بیرون بریزند . ایشان [آقای طالقانی] خیلی اصرار کرد . [امام] فرمود : اگر پیام از جای دیگری باشد ، باز [بر سر حرف] خود ایستاده اید ؟ [آقای طالقانی] گفت : چشم ، تسلیم هستم . لذا ۲۲ بهمن یوم الله است . (۸۳)

اعتقادی : مبانی اعتقادی مهدویت (۱)

دیدگاه ها

مساءله ی مهدویت به خاطر ابعاد متعدد آن از منظرهای مختلف و زوایای گوناگون قابل بررسی است . می توان آن را از جنبه های اعتقادی ، (۸۴) تاریخی ، (۸۵) فلسفه ی تاریخ ، (۸۶) روان شناختی ، تربیتی ، اجتماعی و . . . مورد کنکاش و بررسی قرار داد . نوع رویکرد به مساءله و تعیین حوزه ی بحث و زاویه ی دید برای اتخاذ روش مناسب با آن حوزه و به دست آوردن نتایج صحیح و پرهیز از اشتباه ضرورتی تام دارد . آن چه در این جا ارایه می شود ، نگاه به مهدویت از منظر اعتقادی است . این نگاه ، حوزه ای وسیع و پردامنه را در بر می گیرد و نسبت به دیگر رویکردها به خاطر مبنا و ریشه ای بودن آن از نقشی مهم تر و اهمیتی دو چندان

برخوردار است .

مبانی اعتقادی

توضیح

همان طور که اشاره شد حوزه ی مباحث اعتقادی مهدویت ، حوزه ای وسیع و گسترده است . آن چه ما از آن گفت و گو می کنیم نه تمامی این مباحث که مبانی و ریشه های اساسی بحث مهدویت است . مهدویت و اعتقاد به امام زنده ی غایب برخاسته از ریشه ها و پایه های مستحکمی است که ما از آن ، به مبانی اعتقادی یاد می کنیم . بدون این پایه ها و ریشه های عمیق برخاسته از براهین عقلی و نقلی ، هیچ رویشی شکل نمی گیرد و دوامی نمی آورد . برخی از مباحث قابل طرح در مبانی مهدویت عبارتند از : ۱ - امامت (اهمیت ، ضرورت ، ویژگی ها ، راه انتخاب و ...) ۲ - مهدویت از منظر آیات و روایات (شیعه و سنی) ۳ - نظری اساسی به مجموعه ی احادیث مهدویت ۴ - دلایل تولد امام مهدی (عج) ۵ - فلسفه ی غیبت ۶ - نقش امام در عصر غیبت (فواید امام غایب) ۷ - وضعیت شیعه در عصر غیبت (ولایت فقیه) ۸ - قیام و انقلاب ، پیش از قیام حضرت ۹ - وظایف شیعه در عصر غیبت ۱۰ - طول عمر حضرت ۱۱ - انتظار ۱۲ - دیدار با حضرت ۱۳ - جایگاه حضرت (بررسی افسانه ی جزیره ی خضرا) ۱۴ - ویژگی های یاران حضرت ۱۵ - علایم و شرایط ظهور ۱۶ - حکومت جهانی (امکان ، شکل و ...) ۱۷ - سیره ی حضرت (در عصر غیبت و ظهور) ۱۸ - دین در عصر ظهور و ... از این مجموعه بدون تردید مهم ترین و ریشه ای ترین مسأله همان مباحث امامت و ضرورت آن است . مناسب است قبل از پرداختن به ضرورت امامت اشاره ای به اهمیت و جایگاه و بستر این بحث داشته باشیم . مقصود از جایگاه ، روشن کردن این نکته است که بحث امامت ، به چه زمینه هایی احتیاج دارد و در چه فضایی مطرح می شود و اساسا در بستر و سیر مباحث اعتقادی در چه جایگاه و رتبه ای قرار می گیرد .

۱ - اهمیت امامت

شیعه با اعتقاد به امامت گره خورده است و با این طرح ، راه خویش را در تاریخ آغاز کرده و در این راه رنج ها برده است ، تا آن جا که به اعتراف برخی محققان (۸۷) آن قدر که در این راه شمشیر کشیده شد و جان فشانی شد ، در هیچ برهه ای از زمان و در مورد هیچ یک از دیگر آموزه های دین ، شمشیر زده نشده و جان فشانی نشده است . این جان فشانی و اهتمام ، از آن جا برخاسته که به گفته ی قرآن ، امام مکمل دین و متمم همه ی نعمت هایی است که خداوند در هستی قرار داده است . (۸۸) رسول صلی الله علیه و آله آن قدر که به این امر سفارش می کرد به هیچ یک از امور دیگر سفارش نمی کرد (۸۹) و آن قدر که برای این مهم از اولین روزهای دعوت علنی تا آخرین لحظات عمرش در بستر بیماری ، گام برمی داشت و اقدام می کرد ، برای هیچ کار دیگری اقدام نمی کرد و زمینه سازی نمی نمود . (۹۰) امروز و در این نسل ، ما امامت را پذیرفته ایم ، ولی هنوز برای بسیاری از ما ، طرح امامت و در نتیجه ، بحث امام زمان (عج) گنگ و مبهم می باشد و به صورت میراثی از آن پاسداری می شود . میراثی که هنوز عمق و ضرورتش را نچشیده ایم . طرح هایی که امامت را برای چند نسل بر اساس نص و سنت می گیرند و سپس شورایی حسابش می کنند . و طرح هایی که امامت را در حد رهبری تفسیر می کنند و شرایطش را حذف می کنند ، خواه از نسل علی علیه السلام یا دیگری و طرح هایی که امامت را موروثی و سلطنتی و نور چشم بازی خیال می کنند . و طرح هایی که امامت را غیرقابل تحلیل می شناسند و بر اساس تعبد با تمام ابهامش باورش می کنند . تمام این طرح ها ، امامت را نفهمیده اند و جایگاه و بنیادهایش را نشناخته اند و در تاریکی تیر انداخته اند . شاید این همه تفسیر و تاءویل از آن جا مایه می گیرد که ما حکومت ها را در همین اشکال

موجود دنبال می‌کنیم و در میان همین سیستم‌ها نقد می‌زنیم و از آن‌جا که هیچ‌کدام از این‌ها با امامت نمی‌خوانند یا از کنار آن می‌گذریم یا آن را تخفیف می‌دهیم تا مورد قبول روشنفکران قرار گیرد. شاید این گمان‌ها از این‌جا برخاسته‌اند که ما امامت را مبهم طرح کرده‌ایم و آثار و مرزها و اثراتش را نشان نداده‌ایم و این طرح حکومتی را جدی نگرفته‌ایم. اگر ما جایگاه امامت را بشناسیم و ضرورتش را لمس کنیم، بر اساس همان ضرورت، وجود امام زمان (عج) را احساس می‌کنیم و از زیر بار اشکال‌های بنی‌اسرائیلی، آزاد می‌شویم و بر اساس همان ضرورت و احساس به عشقی از امام می‌رسیم. آن‌هم نه عشقی ساده و سطحی، که عشق شکل‌گرفته و جهت‌یافته و تبدیل‌شده به حرکت و به سازندگی مهره‌هایی که این حکومت سنگین و بلند به آن احتیاج دارد.

۲- بستر بحث

با پذیرش اعتقاد به خدا و ضرورت وحی و رسالت، به امامت می‌رسیم. با پذیرش و اثبات این نکته که خدایی هست و ما محتاج اویم که: یا ایها الناس انتم الناس الفقراء الى الله (۹۱) از حکم و خواسته‌ی او می‌پرسیم و به ضرورت وحی و دین و اضطرار به رسول و حجت می‌رسیم. این همان جریان‌ی است که در اذان و دعا نیز نشان دارد. در اذان پس از تکبیر به توحید می‌رسیم و ادامه‌ی توحید رسالت است و ادامه‌ی رسالت، امامت. چه بگویی و چه بگذری که دست آورد رسول احتیاج به وصی و محافظی دارد. در دعا نیز می‌خوانیم: اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف رسولک الله عرفنی رسولک... اللهم عرفنی حجتک... (۹۲) ارتباط ضرورت حجت با ضرورت وحی و اضطرار و افتقار الی الله، ارتباطی اساسی و تنگاتنگ است. بحث ضرورت و اضطرار الی الحجۃ به دنبال اضطرار به خدا و غیب و معاد و وحی مطرح می‌شود و می‌بینیم که مرحوم کلینی در کافی، بحث را با همین عنوان دقیق و حساب‌شده‌ی اضطرار الی الحجۃ آغاز کرده است. این خلاصه احتیاج به توضیح دارد: با درک ضرورت و اضطرار به دین - و نه انتظار از دین - که برخاسته از این نکته است که امکانات حسی، تجربی، عقلی و قلبی و غریزی آدمی، پاسخ‌گوی روابط عظیم انسان با خودش و با اشیاء و افراد آن‌هم با توجه به قدر و استمرار و ارتباطهای محتمل انسان با عوالم دیگر نیست و به ناتوانی و نارسایی این نیروها و امکانات برای این انسان بیشتر از هفتاد سال رسیدیم. ناچار ضرورت وحی و دین مطرح می‌شود و در فرض ضرورت، دیگر تحلیل‌های فرویدی و یونگی و اریک فرومی یا تحلیل‌های طبقاتی و تاریخی جایگاهی نخواهد داشت. چون این‌ها آن‌جایی مطرح می‌شوند که دین، ریشه در ضرورت نداشته باشد و آن‌جاست که باید جواب داد چرا امری غیر ضروری این‌گونه در زندگی انسان از گذشته تا حال تاءثیرگذار یا مطرح بوده است. با این احتمال و اضطرار به وحی و مذهب، دیگر مذهب امر معقول یا یک راه از میان تمامی راه‌ها نیست که مذهب تنها راه است؛ و حداقل این چنین مذهبی، تمامی روابط انسان با خود، با اشیاء و با افراد دیگر است و برای این انسانی که تجربه و علم نمی‌تواند پاسخ‌گوی روابط این آب و نان و خوابیدن با دنیاها محتمل با روابط احتمالی پیچیده باشد، حداقل مذهب در حوزه‌ی حیرت‌ها و یا احکام و شرایع نیست، بلکه تمامی زندگی عادی است. اگر ما از اثبات خدا و معاد و وحی به احتیاج به خدا و معاد و وحی روی بیاوریم و با این افتقار و اضطرار آغاز کنیم، دیگر به انتظار از دین نمی‌پردازیم؛ چون انتظار یک حالت است و اضطرار یک واقعیت. چه بسا تو هیچ‌انتظاری هم از دین نداشته باشی، اما این رسول است که با تو کار دارد و شروع کننده است. دین با رسول آغاز می‌شود و رسول با دگرگون کردن تلقی انسان از خویش، اضطرار به مذهب و احتیاج به دین را در جان انسان می‌نشانند. حتی اگر اعراض کند و یا انگشت در گوش خود بگذارد. آن‌جا که دین با رسول آغاز می‌شود، دیگر از انسان نمی‌پرسند که از دین چه انتظاری داری که می‌گویند: تو محتاجی، تو مفتقری، تو مضطری. انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید. (۹۳) آزاداندیش‌ترین دین‌شناسان چون از این نقطه که ضرورت یا عدم ضرورت دین است، آغاز نکرده‌اند، گرفتار شده‌اند و در واقع با این پیش

فرض که دین ضروری نیست و یک راه در کنار دیگر راه هاست، به تحلیل آن پرداخته اند و در حد یک امر قدسی به آن روی آورده اند و همین پیش فرض برای گرفتاری آن ها کافی است. چون فرض دیگری هم هست و آن ضرورت و اضطرار به دین است و آن هم با این احتمال که آدمی بیشتر از هفتاد سال استعداد دارد و بیش از یک زندگی راحت و دام روری بزرگ به او امکانات داده اند. در هر حال با این بینش از قدر و استمرار و ارتباط انسان، به اضطرار و ضرورت وحی و معاد و رسول می رسیم و با رسول پیوند می خوریم و به همان دلیل که به وحی و رسول محتاجیم، به امام و حجت هم محتاجیم که امامت ادامه ی رسالت است؛ چون به شهادت قرآن دو چیز مانع از کفر آدمی است. یکی قرآن، و دیگری، وجود رسول. کیف تکفرون و اتم تتلی علیکم آیات الله و فیکم رسوله. (۹۴) به شهادت این آیه، معلوم می شود که دو چیز موجب حفظ مردم و مانع از کفر است. اول، تلاوت قرآن و دوم، وجود پیامبر. پس باید پس از پیامبر، خلیفه ای باشد که مانند پیامبر، حافظ امت باشد و کتاب خدا به تنهایی کافی نیست. افزون بر این که کتاب خدا، شامل همه ی قوانین نیست، بلکه به سنت پیامبر نیز احتیاج داریم و پس از پیامبر باید به باب علم او یعنی علی علیه السلام و عترت پیامبر مراجعه کرد. آنانی که فریاد حسنا کتاب الله سر دادند، می دانستند که این کلام مخالف خود کتاب است که قرآن می گوید: اطیعوا الله و اطیعوا الرسول. و می گوید: ما ینطق عن الهوی.

۳ - ضرورت امامت

اشاره

امام شؤنی دارد (۹۵) که از جمله ی آن ها پیشوایی و رهبری جامعه است. امامت که همان پیشوایی و جلوداری است، طرح سیاسی شیعه برای اداره ی جامعه است. در نگاه شیعه، آدمی هم چنان که مضطر به وحی است، مضطر به امام معصوم نیز هست. این اضطرار و ضرورت از طرق مختلفی قابل استدلال است. (۹۶) آن چه در این جا آورده می شود، نگاه به مسأله از منظر دیگری است. در این نگاه، ضرورت امامت و اضطرار به حجت از دو طریق دیگر بررسی شده است. یک، اهداف حکومت و دیگری، قلمروی حکومت.

۱ - ۳ - اهداف حکومت

امروزه اهداف حکومت ها در آزادی و امنیت و رفاه و بهداشت و آموزش خلاصه می شود. (۹۷) اگر اهداف حکومت ها فقط همین ها باشد، احتیاجی به طرح امامت و رهبری شیعه نیست که همان شورا و انتخاب، راه گشا است. اما اگر اهداف حکومت را رشد انسان ها در تمامی ابعاد و استعدادها بدانیم یعنی همان که قرآن گوشزد می کند. (۹۸) و این که به آدمی بیاموزند که چگونه با حواس، احساس، فکر، عقل، قلب، وهم و خیال خود برخورد کند و به او هدایت و فرقان و میزان را ارزانی کنند و او را برای تمامی رابطه های محتمل و یا مظنون و یا متیقن آماده سازند آن وقت چاره ای جز پیوند با امامت شیعه و امام معصوم نیست. این رهبری و سرپرست، هدفی بالاتر از امنیت و پاسداری و بالاتر از رفاه و پرستاری دارد. این رهبری با هدف آموزش گاری و شکوفا کردن استعدادهای انسان و با هدف تشکیل جامعه ی انسانی براساس قسط (۹۹) همراه است. حکومت هایی که جامعه ی انسانی را تا سرحد یک دام پروری بزرگ پایین می آورند، نه تنها به این همه وحی و کتاب و پیامبر و امام نیازی ندارند که حتی به عقل هم - قوه ی سنجش و انتخاب - هم نیازی نیست که عقل هم زیادی است و تنها غرایز و فکر - قوه ی نتیجه گیری - و تجربه برای او کافی است. این چنین حکومت هایی نه تنها اسلامی که انسانی هم نیست؛ چون این اهداف با اندازه های عظیم انسان ناسازگار است. اگر اهداف حکومت را هدایت انسان در تمامی ابعاد وهم، حس، فکر، عقل، قلب و روح او بدانیم، آن وقت باید به

کسی روی بیاوریم که به این همه آگاه است و از تمامی کشش‌ها و جاذبه‌ها آزاد است و ترکیب آگاهی و آزادی همان عصمتی است که در فرهنگ سیاسی شیعه مطرح است و عصمت، ملاک انتخاب حاکمی است که مردم به آن راه ندارند؛ چون نه از دل‌ها آگاهند و نه بر فردا مسلط هستند. امام از ما به ما و مصالح ما آگاه‌تر و نسبت به ما از ما مهربان‌تر است. چون آگاهی او شهودی و وجودی است و محبت او غریزی و محدود نیست که ربوبی و محیط است. با تغییر اهداف حکومت، معیار انتخاب و روش انتخاب تفاوت می‌کند. این چنین اهداف بلندی، معیار و روش دیگری را می‌طلبد؛ همان معیار و روشی که در تفکر غنی و بینش عمیق شیعه مطرح است. همین است که دین مرضی - خدایسند - دین همراه مقام ولایت است. و رضیت لک الاسلام دینا. (۱۰۰) حکومتی که می‌خواهد پاسدار امنیت و رفاه باشد، می‌تواند با شورا و انتخاب مردم مشخص شود، اما حکومتی که هدف هدایت، رحمت، بینات، میزان و فرقان را دارد و تمامی نسل‌ها را در نظر می‌گیرد و تمامی عوالم و بیشتر از هفتاد سال دنیا را ملاحظه می‌کند، پایه‌ها و ریشه‌های دیگری را می‌طلبد. پایه‌هایی که ریشه در درک ضرورت و اضطرار آدمی به حجت و امام دارد و با تسلیم و اطاعت به همراهی و معیت او می‌رسد و از تقدم و تاءخر نجات می‌یابد، که: المتقدم علیکم مارق و المتأخر عنکم زاهق، فمعکم معکم لا مع غیرکم.

۲ - ۳ - قلمرو حکومت

قلمرو حکومت تا کجاست؟ تنها در محدوده‌ی خانه و جامعه و هفتاد سال دنیا یا در وسعت هستی و تا بی‌نهایت عمر انسان؟ اگر تنها در محدوده‌ی همیشه‌ی دنیا و ۶۰ سال باشد، نه تنها هیچ نیازی به امام نیست که به وحی و کتاب و پیامبر هم نیازی نیست؛ چون برای روشن کردن یک چراغ فتیله‌ای، احتیاجی به نیروی اتمی نیست. این محدوده نیاز به این همه استعداد‌های فردی و اجتماعی و عالی ندارد. بلکه غرایز کافی است و به بیش از آن نیازی نیست. اما برای انسان مستمر و مرتبط با تمامی عوالم متیقن و محتمل و مظنون که از استعداد‌های او برداشته می‌شود، چاره‌ای جز پیوند با آگاهی که به تمامی این مجموعه آگاه باشد، نیست. آدمی بیش از هفتاد سال است و حکومت که قلمروی آن وسیع‌تر از خانه و جامعه و دنیاست، حاکمی می‌خواهد که بر این مجموعه آگاه باشد و بر این مجموعه مسلط باشد. اگر قدر و استمرار و ارتباط انسان ملاحظه نشود، می‌توان به همین حکومت‌ها با این شکل و شمایل‌های استبدادی و قراردادی و حکومت فلاسفه و دانشمندان و نخبگان دل خوش کرد و با روش‌های گوناگون به کنترل حاکم پرداخت و او را به کار مردم کشاند. اما اگر انسان در رابطه‌ای دیگر مطرح شود و در وسعتی دیگر بررسی شود، ناچار موضوع و شکل مسأله به طور کلی دگرگون خواهد شد. و داستان هم به واقع چنین است که انسان در هستی و کل نظام جهانی مطرح است. مسأله این است که انسان هم استمرار دارد و هم در این استمرار اتصال و پیوند دارد، پیوندی با جامعه و پیوندی با کل نظام و با کل هستی. این تنگ چشمی است که انسان فقط در محدوده‌ی جامعه و هفتاد سال دنیا مطرح شود، همین طرح غلط و محدود است که دیدگاه او را در مسأله‌ی حکومت و رهبری محدود و تاریک می‌سازد. اگر این دید محدود و طرح غلط را کنار بگذاریم و انسان را در کل هستی مطرح کنیم، ناچار این انسان با این پیوند و ارتباط به حکومتی نیاز دارد هماهنگ با نظام هستی و به حاکمی نیاز دارد آگاه به این نظام و به قانونی نیاز دارد منبعث از این نظام و واقعیت. این چنین حکومت و قانون حاکمی، مردمی، انسانی، واقعی و حقیقی خواهد بود. در این دیدگاه و با این بینش وسیع و مترقی است که طرح امامت شیعه جان می‌گیرد و مفهوم می‌شود. در این بینش، حکومت، امامت است و حاکم، امام و قانون، قانونی هماهنگ با کل این نظام. در این دید حاکم باید به تمام روابط انسان با هستی آگاه باشد و از تمام نظام باخبر باشد و گذشته از این آگاهی، باید از جاذبه‌ها و کشش‌ها آزاد باشد که خلق را به راهی دیگر نکشد و شتر حکومت را بر در خانه‌ی خویش نخواستند. جمع این آگاهی و آزادی می‌شود همان عصمت که ملاک انتخاب حاکم است و در هنگامی که معصوم را نپذیرفتند، کار ولی فقیه - آن هم فقیهی که

نشانه‌ها و علایمش را خود معصوم بیان کرده است - این است که این زمینه‌ها را فراهم کند و به معصوم دعوت نماید و پرچم او را برافرازد و با تربیت مهره‌های کارآمد و دگرگون کردن تلقی توده‌ها و تشکیل حکومت دینی، زمینه ساز ظهور آن حضرت و حکومت جهانی و فراگیر او باشد. در هر حال، این چنین طرحی می‌شود طرح حکومتی تشیع و این چنین طرحی با چنین بینش وسیع و مترقی، سزاوار این همه خون در تاریخ و این همه شور و حماسه در جامعه‌ی انسانی است. ما امامت شیعه و طرح حکومتی تشیع را فقط این گونه می‌توانیم بفهمیم و در این جایگاه می‌توانیم لمس کنیم. یک مسأله‌ی مهم این که این حاکم را تحمیل نمی‌کنند، فقط در دسترس می‌گذارند. این تویی که باید آن را کشف کنی و برداری. تویی که برای استخراج نفت چراغت و سوخت کارخانه‌ها و ماشین‌های این قدر کوشایی و کشف می‌کنی و بهره‌برمی‌داری، باید به خاطر نیاز عظیم تری که نیاز تو را در هستی تأمین می‌کنند و تو را و جامعه‌ات را از سطح دام پروری بالا می‌آورد، بکوشی و برای این کوشش مهره‌هایش را بسازی و افرادش را آماده کنی. خدا برای انسانی که در هستی طرح شده و با کل نظام رابطه دارد، حاکمی انتخاب کرده و در دسترس گذاشته است و او را با ملاک عصمت یعنی آگاهی و آزادی همراه ساخته است تا در هر دوره، آن‌ها که می‌خواهند به پا خیزند و مهره‌هایش را فراهم سازند. امامت، طرح آن‌هایی است که در این زندان نمانده‌اند و انسان را در جایگاه خودش طرح کرده‌اند و امام جلودار کسانی است که جلوتر از زمان را می‌خواهند. چون امام براساس واقعیت‌هایی، حکومت و رهبری می‌کند که هنوز علوم انسانی آن را کشف نکرده‌اند و جلوتر از علم و جلوتر از زمان و آگاهی انسان است؛ چون چنین امامی ضرورت دارد. پس وجود دارد و چنین امامی را تو باید کشف کنی و چنان امامتی را تو باید زمینه‌ساز باشی. با این بینش، تولد چنین امامی یک ضرورت است، حتی اگر تمامی تاریخ بر آن بشورند و تمامی قدرت‌ها و حکومت‌ها آن را نخواهند حکومت‌هایی که در چارچوبه‌ی منافع خویش و یا در محدوده‌ی هفتاد سال دنیا حکمران هستند و انسان‌ها را به بیگاری کشیده‌اند و آن‌ها را تا سرحد یک جامعه‌ی دام پروری به ابتدال کشانده‌اند و در مداری بسته به چرخ انداخته‌اند. این امام ضرورت دارد. پس وجود دارد. پس متولد می‌شود، در حالی که تمام قدرت‌ها و چشم‌های خلیفه‌ی عباسی برای نابود کردنش بیدار نشسته‌اند؛ که موسی در دامن فرعون بزرگ می‌شود و در حقیقت، فرعون‌های حاکم تاریخ، خود زادگاه موساهای تاریخ هستند. موساهایی که حکومت محدود آن‌ها را درهم می‌شکنند و انسان را در جایگاه خودش در هستی رهبری می‌کنند تا تمامی رابطه‌های انسان، حساب شده و هماهنگ باشد. ما تولد چنین امامی را پیش از آن که از دهان تاریخ و شهادت تاریخ بشنویم، از شهادت همین ضرورت شنیده‌ایم و باور کرده‌ایم که انسان در این هستی، پیوند و رابطه دارد و به این رابطه‌ها آگاهی ندارد. پس رسالتی می‌خواهد و امامتی؛ رسالتی که قانون این رابطه‌ها را بیاورد و امامتی که در هر نسل جلودار آن‌ها و امام زمان‌شان باشد. کسانی که این گونه اضطرار به ولی را احساس کرده‌اند، می‌توانند از جان و مال خود در راه این حق عظیم و پیمان الهی بگذرند و هستی خود را فدای امام کنند و هم چون یاران حسین علیه السلام جلوی او سرخ و گلی ظاهر شوند؛ (۱۰۱) که بدون ولی، زندگی محدود و کور است و با او مرگ، استمرار و حیات جاوید است. (۱۰۲) این بینش، آثار زیادی دارد و نه تنها بر انتظار ما از حجت و انتظار ما برای حجت مؤثر است که بر تربیت و اخلاق و سیاست و حقوق و اقتصاد نیز تأثیرگذار است و تربیت و اخلاق دیگری را می‌طلبد که در جای دیگری باید از آن گفت و گو کرد.

مبانی کلامی مهدویت

قسمت اول

آیت الله جعفر سبحانی الحمد لله رب العالمین و الصلوٰة و السلام علی خیر خلقه و آله الطاهیرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی

یوم الدین و ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون . از تاسیس چنین گروه و مؤسسه ای برای شناخت امام زمان (عج) بسیار خوشحال و مسرورم . خداوند به آن کسی که این اندیشه را مطرح و این جمع را دعوت و مقدمات کار را فراهم کرده ، در دو جهان توفیق دهد . شما می دانید که امروز هجوم بر مسأله ی امام زمان (عج) بیش از هر زمانی است ؛ چون انقلاب به نام ولایت فقیه انجام شده و ولایت فقیه هم شعبه ای از ولایت امام زمان (عج) است . پس دشمنان به فکر افتادند به جای این که با ولایت فقیه مبارزه کنند و این شاخه را بزنند ، ریشه را بزنند . به هر حال ، اگرچه این هجوم ها ضرر دارد ، ولی دارای فوایدی نیز خواهد بود؛ زیرا سبب می شود ما در اصول عقاید خودمان بیشتر کار کنیم . یعنی همین طور که در فقه بیشتر کار کرده ایم و تا حدی فقه را شسته و رفته مطرح می کنیم ، می توانیم عقاید را هم به صورت شسته و رفته مطرح کنیم . در میان پُرانتر بد نیست این تاریخچه ها را از ما بشنوید . ما می میریم و این ها شنیده نمی شود . شیخ مهدی حکمی یکی از علمای پایین شهر قم بود . او پسری داشت که طلبه بود که هم بحث آقای بدلا بود . بالاخره از بیوت علم هم کسانی مصداق این آیه می شوند که : یخرج المیت من الحی . او در سال ۱۳۲۲ شمسی کتابی به نام اسرار هزار ساله نوشت . این کتاب در آن زمان خیلی صدا کرد و علمای تهران و شهرستان خواهان جواب دادن به آن شدند . چند نفر جواب نوشتند . در میان آن ها ، جواب امام مرغوب بود و آن را انتخاب کردند . بعد آن طرف ، به امام پیغام داده بود . خود حضرت امام خمینی قدس سرّه به من فرمود ، که وی به من پیغام داد که من به این شبهات معتقد نبودم ، ولی جوان ها این ها را مطرح می کردند . من هم دیدم که شما [روحانیت] عکس العملی نشان نمی دهید ، این ها را نوشتیم و چاپ کردم تا شما حرکتی کنید و جواب این ها را تهیه کنید . [حالا این عذر بوده یا نبوده ، معلوم نیست] ، همین سبب شد که کشف الاسرار مقداری از شبهات را حل کرد . یعنی اگر آن کتاب نبود ، کشف اسرار نبود . بالاخره آفرینش شیطان ، مایه ی تکامل ماست . دشمن ، مایه ی تکامل است . اگر در شهر یک داروخانه باشد ، پیشرفتی در آن نیست . اما اگر دو داروخانه باشد ، رقابت هست . بالاخره این کتاب ها سبب می شود که ما در مسایل عقیدتی بیشتر کار کنیم و فکر و مطالعه داشته باشیم . استادی داشتم به نام مرحوم آیت الله حاج محمد حسین خیابانی . ایشان به نقل از استادش ، مرحوم شریعت اصفهانی (که استاد مرحوم آقای بروجردی هم بود) گفت : (ما باید بکوشیم همان گونه که اخبار فقه منقّح شده است ، اخبار عقاید را هم منقّح کنیم ، زیرا در میان این ها اسرائیلیات ، مسیحیات ، مجوسیات و روایات غلات هست) . این مسأله یکی از آرزوهای آن مرد بزرگ بود . بنابراین از این که آقایان در میان عقاید ، این بخش مهم را به عهده گرفته اند ، تشکر می کنم . این جلسه هم یک نوع تقدیری است از آقایان . برگردیم به مبانی کلامی مهدویت . ما همه را نمی گوئیم . مقداری را می گوئیم ، بقیه هم برای فرصتی دیگر بماند . مبانی کلامی مهدویت گاهی مبانی نقلی و گاهی مبانی عقلی است . مبانی نقلی به دو قسم از روایات برمی گردد؛ یک قسم احادیثی است که روی اثنی عشر تکیه می کند . اهل سنت این روایات را خیلی خوب نقل کرده اند . نمی گوئیم بهتر از ما ولی خیلی خوب نقل کرده اند . مسلم نیشابوری در جلد پنجم صحیح خودش ؛ باب الاماره این روایات را به خوبی آورده است . البته بخاری هم آورده است . من این روایات را در کتاب اضواء علی عقاید الشیعۀ الامامیه آورده ام . پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از وجود دوازده خلیفه خبر می دهد و تعبیراتش این است : لا یزال الاسلام عزیزا (۱۰۳) در جای دیگر دارد : لا یزال هذا الدین عزیزا منیعا . (۱۰۴) در جای دیگر دارد : لا یزال الدین قائما (۱۰۵) . در جای دیگر می گوید : لا یزال امر امتی صالحا : (۱۰۶) یا : لا یزال امر هذه الامه ظاهرا حتی یمضی فیهم اثنی عشر امیرا من قریش (۱۰۷) حتی در جایی دیگر می گوید : یلیهم اثنی عشر خلیفه کلهم من قریش و انّ عددهم کعدد نقباء بنی اسرائیل . (۱۰۸) دوازده خلیفه ، صفات و علایمی دارند . علایمشان این است که : لا یزال الاسلام عزیزا ، منیعا ، قائما ، صالحا . این دوازده خلیفه چه کسانی اند ؟ ظاهر این است که دوازده خلیفه بعد از پیغمبر باید پشت سرهم بیاید . در (تاریخ الخلفا) این ها نقل شده است . پرسش : روایت نمی گوید آنان پشت سر هم هستند ؟ پاسخ : برعکس ، در روایت آمده است : کم یملک من هذه الامه من خلیفه ؟ فقال عبدالله بن مسعود . ما سئلنی عنها احد منذ قدمت العراق قبلک .

ثم قال: نعم و قد سلنا رسول الله، فقال: اثني عشر كعدة نُبَاء بني اسرائيل (۱۰۹). نقبای بنی اسرائیل مسلسل و پشت سر هم بودند. علاوه بر این تشبیه، اگر بین این خلفا فاصله‌ی زمانی بود، حضرت به آن اشاره می‌کرد. ظاهر این است که ایشان گفته است: من دوازده نفر را برای دوازده نسل وضع کرده‌ام. یعنی نسل متصل مثل نقبای بنی اسرائیل. منفصل بودن، یک چیز غیر عادی است. اگر چنین بود، حضرت به آن اشاره می‌کرد می‌فرمود. همه قبول دارند که متصل است، ولی متحیرند که این‌ها را چگونه تطبیق کنند. [مثلاً]، زمان خلافت معتصم عباسی خلفا از دوازده نفر بیشتر بودند. عجیب این که سیوطی چهار نفر را می‌گوید و بعد به یزید می‌رسد و می‌گوید نمی‌شود. بعد در معاویه هم تردید می‌کند. بعد بچه‌های عبدالملک و دو سه نفر از بنی عباس را می‌آورد. در حالی که ما می‌دانیم هیچ کدام از این صفات در آن‌ها نبوده است. اساساً آن‌ها این صفات را نداشتند. ما باید دوازده نفری را پیدا کنیم که پشت سر هم بیایند به عدد نقبای بنی اسرائیل و عزت و مناعت و عظمت داشته باشند. در تاریخ، جز این دوازده نفر پشت سر هم و مسلسل، کسی نبوده است. ما باید این دوازده نفر را از غیر این‌ها بشناسیم. این یکی از مبانی کلامی نقلی است. مبانی کلامی نقلی دیگر روایاتی است که به طور مشخص درباره‌ی خود حضرت مهدی (عج) مطرح شده است. بنابراین، در مبانی کلامی منقول دو قسم روایات است؛ یک قسم اثنی عشر است با این صفاتی که گفتیم. این در روایات اهل سنت بود. اما در روایات شیعه، نام حضرت را هم برده است. از جمله در حدیث جابر. اکنون بهترین کتاب درباره‌ی ائمه‌ی اثنی عشر، توسط اخوی آقای آل طه نوشته شده و جامعه‌ی مدرسین چاپ کرده است. قبل از ایشان، شیخ حر عاملی کتابی به نام المعجزات و اثبات الهداة دارد که در آن جا هم ائمه‌ی اثنی عشر موجود است. ولی ایشان خیلی بهتر جمع کرده است. این مجموعه، روایات متواتر است. محال است که مردم بنشینند و به دروغ چنین روایاتی را جمع کنند. بنابراین، یک مبانی کار، کتب حدیثی اهل سنت و روایات ما است. از نظر اهل سنت، اسمش نیست ولی از نظر اهل شیعه هست. چنان که در این باب، روایات متعددی است فقط روایت مشهوری که از جابر نقل شده، یک مشکل تاریخی دارد که باید حل کنیم چون جابر در سال ۵۷۶ ه. ق فوت کرده و امام باقر علیه السلام بعد از سال ۹۴ ه. ق به امامت رسیده است. باید گفت ظاهراً در ذکر دوران روایت، اشتباه شده است. آن جا علی بن حسین علیه السلام است و اسمش امام باقر علیه السلام آمده است. یا این که حضرت باقر علیه السلام است، ولی در زمان امامت نیست. پرسش: کدام حدیث را می‌فرمایید؟ پاسخ: همان حدیثی که می‌گوید جابر در کوچه‌های مدینه می‌گذشت و به امام باقر علیه السلام برخورد کرد و به آن حضرت گفت: یا محمد بن علی! پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته است که به شما سلام برسانم و لوحی را به آن حضرت داد. این مسأله مقداری، مشکل تاریخی دارد. نمی‌گوییم این قابل حل نیست؛ چون شما که در این وادی هستید، باید این را حل کنید، چون این ماجرا در دوران امام علی بن حسین علیه السلام است و شایسته است که جابر این مسأله را با علی بن حسین علیه السلام در میان بگذارد نه با امام باقر علیه السلام. این لوح را باید به امام زمانش نشان دهد نه به فرزند امامی که بعدها امام خواهد شد. پس، نه رؤیت را منکریم، نه سلامش را، ولی این لوح را باید به علی بن حسین علیه السلام نشان می‌داد. حالا این با تحقیق به دست می‌آید. یک سری روایات به طور مشخص درباره‌ی حضرت مهدی (عج) آمده است: (لؤلؤم ببق من الدنيا). (۱۱۰) مجموعه‌ی روایات‌های مربوط به حضرت مهدی (عج) یا به نام است یا به صفات است. ولی در روایات اثنی عشر، کلی است. اما مبانی کلامی عقلانی، شما می‌دانید که عقل نمی‌تواند هیچ وقت فرد مشخصی را برساند. ما نمی‌توانیم، روی فرد برهان عقلی اقامه کنیم. برهان عقلی روی کلی اقامه می‌شود. پس قهراً باید فرد آن را پیدا کرد. یکی از مبانی برهان عقلی این است که نبوت و امامت، یک فیض معنوی است. از نظر کلیمیان، با مرگ موسی این فیض و ارتباط بشر با عالم بالا قطع شده است. بعد از فوت موسی وحی ای نیست. در جامعه فردی نیست که بین خدا و بشر مستقیماً رابط باشد. در مقابل، مسیحی‌ها گفته‌اند که این فیض تا زمان حضرت مسیح علیه السلام باقی است. البته منظور ما از مسیحیان، پروتستان‌ها هستند؛ چون کاتولیک‌ها، مسیح را خدا می‌دانند. پروتستان‌ها می‌گویند این ارتباط بشر از

نظر وحی باقی بوده، ولی با به دار آویختن مسیح قطع شده است. مسلمانان هم می گویند که این فیض تا وجود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باقی است. اهل سنت می گویند که این فیض معنوی که در لباس نبوت و امامت بود، با فوت پیغمبر صلی الله علیه و آله قطع شد. پس ارتباط بشر با عالم بالا-قطع شد. حال سؤال این است که مگر خلف بدتر از سلف است؟ آیا خلف از نظر کمالات، از سلف، کم تر است؟ چرا خدا چنین فیضی را به آن ها داده، اما این فیض را به ما نداده است؟ مگر ما از آن ها کم تر هستیم؟ شیعه ی امامیه این مشکل را حل کرده است. ارتباط به صورت نبوت نیست، که رسالت، تکالیف و دین جدیدی باشد. بلکه فیض الهی به واسطه ی انسان کاملی برقرار است و از طریق این انسان کامل به بشر می رسد، و امروزه آن واسطه حضرت حجت (عج) است. مرحوم علامه طباطبایی قدس سره این برهان را از فرد مسیحی به نام پروفیسور گرین نقل کرده است که با ایشان مناظره می کرد و هر پانزده روز به تهران می رفت. این مطلب یادم نیست در نوشته ها باشد، ولی به طور شفاهی از ایشان برای ما نقل کردند و خیلی از این بیان لذت می برد. البته در این جا شلوغ نشود که بگویند: پس شما می گوید که خاتمیت نیست. نه خاتمیت هست، ولی نبوت مختومه است. بلکه جامع امامت در نبوت هم وجود دارد. منتها باید انسان کاملی، رابط باشد که بتواند بشرهایی را تربیت کند، به عقیده ی شیعه، رابطه به وسیله ی او باقی است، ولی به عقیده ی آن ها، مختومه است. اهل سنت و کسانی که منکر وجود چنین امامی هستند، در مقابل این سؤال مانده اند: که چرا خلف، باید از این فیض محروم باشد، در حالی که خلف از سلف کم تر نیست؟ مسلماً کمالاتی که الان خلف دارد، هیچ وقت بنی اسرائیل و قوم شعیب و نوح و هود نداشته اند. ما می گوئیم این کمالاتی که در امت اسلامی هست، باقی است، لیک نه در لباس نبوت و رسالت، بلکه در لباس امامت. برهان عقلی، شخص امام زمان علیه السلام را ثابت نمی کند، بلکه روی کلی کار می کند. بنابراین، امامت بعد از حضرت مهدی علیه السلام، دوره ی جدیدی دارد. این بنای خوبی است، ولی به شرط این که انسان عارفی باشد که این ها را بچشد. خیلی ها عرفان و فلسفه را می خوانند و می گویند، اما نچشیده اند. اگر انسانی باشد که این ها را چشیده باشد و ارتباط انسان با خدا را بداند و مقام امام را در جامعه درک کند، خیلی حرف است. پرسش: حضرت ادریس و عیسی علیهم السلام که نمرده اند، آیا واسطه ی فیض نیستند؟ پاسخ: درباره ی حضرت ادریس علیه السلام، ما هیچ دلیلی برای حیاتش نداریم. حضرت مسیح علیه السلام هم در جامعه نیست: رفته الله الیه. (۱۱۱) ما کسی را می خواهیم که در جامعه باشد. خضر، نبی نبود، ولی انسان صالحی بود. اما این که خضر هم الان زنده است، قطعی نیست. البته منافاتی ندارد دو تا باشد، ولی بر وجودشان، قطع نداریم. شما این متن را در المیزان مطالعه بفرمایید: در تفسیر آیه ی قال انی جاعلک لناس اماما. (۱۱۲) می گوید: این طور نیست که امام زمان علیه السلام فقط به درد آن زمان بخورد و الآن لازم نباشد. در حالی که الآن هم فیض امام از نظر افاضه ی قلوب و هدایت رساندن کمتر از آن زمان نیست. پس منظور این نیست که ایشان را فقط برای آن زمان نگاه داشته ایم. الآن از او استفاده نمی کنیم. در روایات واژه ای به نام ابدال هست. به آن ها که تربیت یافته ی همین امام هستند، ابدال می گوئیم. آن ها کسانی هستند که تحت تربیت حضرت هستند. حضرت در قلوب شان، تصرف می کند و ارواح شان را تکامل می بخشد. آن ها با امام در ارتباط هستند. البته هر کسی که بگوید من با امام مربوطم، دروغ است. ارتباط با امام زمان علیه السلام به این آسانی نیست که در این کتاب ها به عنوان ملاقات با امام زمان علیه السلام می نویسند. این ها درست نیست. اما ابدال درست است؛ شخصیت هایی که تحت تصرف و هدایتند. در روایت دارد که کمیل در عراق بود، ولی حضرت در او تصرف می کرد. ام سلمه می گوید: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره ی کمیل با علی علیه السلام بسیار سخن می گفت که ما چنین صحابه ای در آینده خواهیم داشت. البته باید بگوئیم نباید فریب هر مدعی را خورد. کسانی که به این مقام برسند، کتوم هستند و به کسی نمی گویند. این کارها که جلسه ای تشکیل دهیم و جایی را برای آقا امام زمان علیه السلام خالی بگذاریم و... درویشی است. این ها را باور نکنید. شما برهانی و عقلانی باشید. چند نفر به جماران آمده بودند که: آقا! ما با حضرت ارتباطی داریم و اجازه بدهید که ما با امام ملاقات بکنیم.

ایشان گفته بود: من کتابی دارم که گم شده است. جای آن را از ایشان بپرسید. آن‌ها هم رفتند و دیگر نیامدند. من فکر می‌کنم که دیوان ایشان بوده است. امام دیوانی داشت. حال چه کسی برده بود، معلوم نیست. پس به این زودی باور نکنید. البته پاکدامن‌های بسیاری هستند که ملاقات می‌کنند.

قسمت دوم

در هر حال، چرا خدا این فیض را به سلف داد، ولی به خلف نداد تا انسان کاملی در میان جامعه باشد و این جامعه را تربیت الهی و معنوی کند. آیا بودن در چنین فیضی بهتر است یا خیر، نبودنش بهتر است؟ مسلماً بودنش بهتر است. چرا آن را به آل موسی دادی، به آل فرعون دادی، ولی به ما ندادی؟ حال آن که در میان ما، شیخ الرئیس است. شیخ اشراق است. میرداماد است. فقها و بزرگان هستند. پرسش: آیا با تکامل علم، ما به چنین چیزی نیاز داریم؟ پاسخ: علم در مسایل صنعتی پیشرفت کرده، ولی علم در الهیات عقب رفته است. اگر الهیات مسیحی را ببینید، می‌فهمید که با الهیات ما قابل قیاس نیست. شما فکر می‌کنید الهیات در فرانسه پیش رفته است؟ بله، از نظر فرش بافی، صنعت، هواپیما و... پیشرفت کردند، ولی از نظر معنویت پیشرفت نکردند. برهان دوم درباره‌ی امام زمان علیه السلام، قاعده‌ی لطف است. این غیر از اولی است. اولی این بود که وجود امام زمان علیه السلام فیضی است که در میان سلف بوده است، پس چرا در خلف نباشد؟ چه شد که برای آن چنان موجوداتی، چنان کمالی بفرستد، ولی برای ما نفرستد شما چه طور آن گل خوش بو را به آن‌ها دادید، ولی به ما ندادید. در واقع، این منع فیض است. علت می‌خواهد. آیا ما نالایقیم؟ نالایق نیستیم؟ شایستگی ما اگر بیشتر نباشد، کمتر نیست. پس بفرمایید این با عدل الهی یا با لطف الهی سازگار نیست. پرسش: آیا نمی‌شود گفت که ما الآن از هدایت الهی بی‌نیازیم؟ پاسخ: اگر از هدایت‌های الهی بی‌نیاز بودیم، پس این همه اختلاف چیست؟ بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هیچ فرعی وجود ندارد که در آن، اختلاف نباشد. اگر نیازی نبود، باید وحدت کلمه بود. در حالی که روز به روز دایره‌ی اختلافات بیشتر می‌شود. این معنا باید طوری باشد که بشر بگوید من آن قدر به تکامل رسیده‌ام که به هدایت الهی نیازی ندارم. بقیه‌اش را با عقل می‌روم. البته ما نمی‌گوییم که وجود امام، علت تامه‌ی رفع اختلاف است. طرف هم باید قابلیت داشته باشد. آن‌ها که نادان و متعصبند و امام را زندانی می‌کردند، در این میان، تقصیر صاحب‌خانه چیست؟ آن چه از نظر عقل باید در اختیار بشر بگذارد، گذاشته است. مثل این است که من دبیرستانی، بیمارستانی، طبیعی، معلمی ساخته‌ام ولی بچه‌ها از آن بهره‌ای نمی‌برند. هر چه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست. و اما برهان لطف از زمان مرحوم کلینی قدس سزه و صدوق قدس سره به این طرف نقل است. مرحوم شیخ اسدالله تستری کتابی به نام کشف القناع عن حجیه الاجماع دارد که سنگی چاپ شده است. در آن جا برهان لطف را مفصل بحث می‌کند. عصاره‌ی آن را در جلد سوم کتاب المحصول آورده‌ام. دیگر کتاب‌ها مانند بحار و کتاب‌های کلامی هم این بحث را دارند. ولی تستری دقیق و جامع بحث کرده است، به گونه‌ای که قبل و بعد از آن، چنین جامع ندیده‌ام. قاعده‌ی لطف ایجاب می‌کند که در میان جامعه‌ی ما، امامی باشد که محور حق و باطل بوده و جامعه را از خطای مطلق باز بدارد. از همین رو، می‌گوییم اجماع حجت است. قاعده‌ی لطف به این معناست که ریسی در میان مردم باشد و ریسی که نمی‌تواند نسبت به جامعه، بی تفاوت باشد. اگر همه‌ی آن‌ها بر بت پرستی جمع شوند و او حرف نزند یا برای شرک جمع شوند و حرف نزند، می‌گویند قاعده‌ی لطف تمام نیست. اصل معنا این است که باید در میان جامعه، یک انسان کامل و رییس مطلق باشد و مراقب جمعیت، باشد که این‌ها به طور مطلق، گمراه نشوند. همین اندازه که بر گناه و خلاف و باطل، اجماع نکنند، برای ما کافی است. اگر تفصیل آن را بخواهید، در کشف القناع عن حجیه الاجماع است که دوازده برهان برای قاعده‌ی لطف آورده است. اگر مختصر آن‌ها را می‌خواهید، در جلد سوم المحصول است. عقل می‌گوید: امکان این برای خدا هست و هیچ مانعی هم ندارد. از همین طریق،

اجماع را حجت دانسته است. راه مبانی کلامی مهدویت از این طریق و این معنا ایجاب می‌کند که در هر زمانی باید امامی وجود داشته باشد؛ چون اختلاف بشر همیشگی است. حال که اختلاف بشر همیشگی است، باید یک میزان الحق و الباطل باشد که دست کم اجماع بر باطل نکنند. و اگر پیغمبر اکرم فرموده: لا تجتمع امتی علی الضلال، اگر صحیح باشد برای همین است. در واقع یک نفر کاملی در میان ما هست که نگذارد. حال به یک مبانی کلامی منقول (۱۱۳) دیگر می‌پردازیم که می‌تواند در مهدویت نوعی، مفید واقع شود. گرچه مهدویت نوعی از نظر ما باطل است و ما معتقدیم مهدویت در شخص حضرت مهدی (عج) مجسم است. آن مبنا این است که ما در قرآن می‌بینیم که خدا، دو نوع ولی در میان مردم دارد؛ ولی ظاهر و ولی مخفی. چنان این ولی، مخفی بوده که حتی نبی رسمی، آن را نمی‌شناخته است. داستان سوره کهف را بنگرید. البته ما خضر را نمی‌گوییم؛ چون خضر در قرآن نیست. مصاحب موسی را می‌گوییم. آن جا می‌بینیم که حضرت موسی عرض می‌کند: پروردگارا! یک نفر برای من برسان که من از او بهره بگیرم. وقتی موسی خدمت او می‌رسد، می‌گوید: من آمده‌ام، علی ان تعلمن مما علمت رشدا (۱۱۴) بی‌کار هم نبوده است. فقط برای بعد هم ذخیره نشده است، در همان زمان هم فعالیت داشته است. شاید او دو سه ساعت بیشتر با حضرت موسی نبوده، ولی در همین دو سه ساعت، خدمات عظیمی برای جامعه کرده است. کشتی را نجات داد. البته جوری سوراخ کرد که صاحب کشتی ندید. اگر دیده بود که نمی‌گذاشت تصرفی کند. این کشتی هم خالی نبود؛ چون کشتی‌ای که می‌خواهد راه بیافتد، خالی نیست. زورق‌هایی بود که می‌رفت. او به گونه‌ای سوراخ می‌کند که آب می‌گیرد، ولی غرق نمی‌کند. بین سوراخ کردن تا این که ملوک ببیند، چند کیلومتر بُعد فاصله داشته است. می‌خواسته آب بالا بیاید و ملوک کشتی را ببیند که پراز آب است و بگوید: این به چه درد می‌خورد، ولش کن. این چه ولی غایبی است که موسی هم نمی‌شناسد. مسأله‌ی کشتن آن پسر که از حیطة‌ی فکر ما بیرون است. آخر چگونه قصاص قبل از جنایت ممکن است؟ البته ما به همه‌ی این‌ها جواب گفته‌ایم. در این هم تصرفی کرد و موسی هم متحیر شد که: شما آدم می‌کشی؟ اءقتلت نفسا زکیه بغیر نفس لقد جئت شیئا نکرا (۱۱۵) از نظر موسی که آن مقام را نداشته، مشکل است. دیوار را ساخت: تحته کنز فاراد ربک ان یبلغ اشدھما... الی آخر. (۱۱۶) در تاریخ انبیا، دو نوع ولی بوده؛ ولی ظاهر و ولی غایب. ما ندیدیم یک سنی به این ولایت اشکال کند. و حالا آیا این مسأله دلیل بر افضلیت مصاحب موسی بر موسی است یا این که موسی افضل است، اما آن ولی یک ولایت خاص داشته است؟ کلمه‌ی امام امیرالمومنین علی علیه السلام در نهج البلاغه دارد به این مضمون: اللهم لا تخلوا الارض من قائم لله بحجۃ اما ظاهرا مشهودا او خائفا مغمورا. (۱۱۷) کلام حضرت معلوم می‌کند که این یک چیز استمراری بوده است. حالا قرآن یکی را برای ما خبر داده است که همان داستان مصاحب موسی باشد. چه مانعی دارد که الان حضرت مهدی جزء اولیاء باشد مانند مصاحب موسی. بی‌کار هم نیست، بلکه شب و روز کار می‌کند. در آخر، یک قصه‌ی کوچکی برای شما بگویم. ما در تهران مرکزی به نام دارالتحفیظ القرآن الکریم داریم. من دیدم در شیعه، یک نقیصه‌ای هست. آمدیم در سال ۱۳۵۰، این دارالتحفیظ را در خیابان ایران، پشت مجلس فعلی تاسیس کردیم. ۱۸ تا قاری را تربیت کرده بودم که الان قاری‌های معروفی شده‌اند. سال ۱۳۵۶ گفتیم که این‌ها را برای عمره به مکه ببریم. حدود دو یا سه جزء قرآن را حفظ کرده بودند. از عبدالباسط و منشای، تقلید می‌کردند. من هم گفتم حالا- که می‌روم عمره یک مقدار کتاب ببرم. کتاب‌هایی با قطع کوچک را در چمدانم جمع کردم. این ۱۸ نفر را هم همراه خود برده بودم که این‌ها را ببریم تا در مکه و مدینه و مدرسه و تلویزیون و رادیو، قرآن بخوانند. زمان شاه بود و روابط هم آن موقع بد نبود. به جده رسیدیم و هواپیما بالا بود. گفتم: من بروم پایین، این کتاب‌ها را از ما می‌گیرند. همان جا گفتم: یارب المهدی! خودت کتاب‌های ما را نجات بده. آمدیم و من به هر کدام از این بچه‌ها گفتم: چمدانها را ببرید از آن گمرک رد شوید. همه رد شدند و من این طرف مانده بودم. همه تعجب می‌کردند که چرا آقا نمی‌آید ما را سوار ماشین کند و ببرد؟ من دیدم که دیگر باید این چمدان‌ها را ببرم. کشیدم و آوردم روی سکو گذاشتم. می‌خواستم باز کنم که مأمور که گچی در

دست داشت (برای ضربدر زدن به عنوان علامت کنترل) گفت: این دیده شده است. ضربدر را ببین. دیدم روی چمدان، ضربدر خورده است. این را کس دیگر دیده، دو سه نفر مأمور کنترل بودند. این تصرفات هست، چه از جانب خود حضرت یا ابدال و دوستان حضرت. این‌ها همان مبانی است که تا این جا عرض کردیم. بله، ممکن است یک امام ظاهری باشد، ولی غایبی هم باشد. مانعی ندارد. من این را فقط برای این آوردم که گاهی، نبی هم ولی غایب را نمی‌شناسد و در جامعه اثر می‌گذارد. پس مبانی نقلی ما دو تا شد، با این تکمله‌ای که در آخر گفتیم تا یک مقدار برای آقایان شیرین تر باشد. نکته‌ای در پایان عرض کنیم و بحث مبانی در این مجلس تمام شود، مسأله‌ی غایت است. جهان برای چه خلق شده است؟ فعل خدا بی‌غایت نیست. این را به آن مبانی عقلانی امام زمان (عج) اضافه می‌کنیم که در واقع بیان سوم خواهد شد. اشاعره معتقدند که افعال خدا غایت ندارد؛ چون اگر غایت داشته باشد، محتاج می‌شود که برای غایت، آن کار را انجام دهد. ولی معتزله و امامیه معتقدند که فعل خدا بدون غایت نمی‌تواند باشد. اگر بدون غایت باشد، عبث لازم می‌آید. افحسبتم انما خلقناکم عبثا. (۱۱۸) اشتباه اشاعره این است که خیال می‌کنند غرض به فاعل بر می‌گردد. ولی نمی‌دانند که گاهی غرض عاید بر فاعل نیست. غرض، غرض خود فعل است. فعلش بی‌غرض نیست، نه این که خود خدا غرضی داشته باشد. فرق است بین این که بگوییم خدا غرض دارد؛ چون آن وقت تکامل لازم می‌آید و نقص دارد. یک موقع می‌گوییم: فعلش عبث نیست. بشر را آفریده است تا از نطفه به کمال برساند و این کمال، غرض فعل است نه غرض فاعل. آقایان چون فلسفه خوانده‌اند، می‌دانند که اگر غرض به فاعل برگردد، نشانه‌ی نقص فاعل است. اما اگر به فعل برگردد این نقص نیست. ما که در خدا قائل به اغراض هستیم، می‌گوییم: غرض، غرض فعل است نه فاعل. لیخرج الفعل من العبثیة. این جهان برای چه آفریده شده؟ این جهان برای حیوانات درنده، کمالی نیست. مسلماً کمال باید یک کمال عقلانی باشد که فاعل آن فعل، خدا باشد و آن را درک کند. خلاصه، یک موجود کاملی باشد. فعلاً این موجود کامل در روی زمین، بشر است. البته همه‌ی بشر نمی‌توانند غرض خدا باشند؛ چون بین این بشر، افراد غاصب و درنده خیلی است. مثلاً صدام. آیا می‌توانیم بگوییم که غرض از فعل خدا، صدام است؟ ناچار باید بگوییم جهان برای انسان کامل خلق شده است. انسان کامل هم مراتب دارد. هم ممکن است مرتبه‌ی ضعیفه اش، هدف باشد. هم ممکن است مرتبه‌ی قویه اش. ولی اگر مرتبه‌ی قویه اش ممکن است، چرا خلق نکند؟ منتها اگر دنیا با غایت باشد و فعل خدا غایتی باشد، باید این جهان در دامن خود، انسان کاملی را پرورش دهد؛ چون جهان برای او خلق شده است. اگر می‌گوید: سخرلکم ما فی السموات و ما فی الارض. (۱۱۹) مانع ندارد لکم بگوید. مثل این است که درباره‌ی بنی اسرائیل می‌گوید: و جعلکم ملوکا. (۱۲۰) بنی اسرائیل کی ملوک شدند؟ بنی اسرائیل دو سه تا ملوک شدند، ولی به همه شان می‌گوید: و جعلکم ملوکا. فعل را به همه نسبت می‌دهد. این و سخرلکم هم انسان‌های پاکدامن و کامل‌اند که بقیه در پرتو آن‌ها نان می‌خورند. انسان کامل، مراتب دارد. مرتبه‌ی کاملش، مرتبه‌ی امامت است. اگر معصوم این گونه نباشد، فعل یا غایت ندارد یا این که غایت کامل ندارد؟ لقد کرّمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر. (۱۲۱) طبیعت آدم را تکریم بخشید، ولی گاهی بشر از این تکریم بهره‌نگرفت. خودش را در اسفل سافلین قرار داد. چکیده‌ی سخن این که در این مجلس، سه برهان عقلانی را برای مهدویت بیان کردیم. اول این که فیض معنوی است و محرومیت ما ظلمی بر ماست. دوم، قاعده‌ی لطف. سوم، انسان کامل غرض آفرینش است. (البته غرض از فعل است، نه غرض از فاعل). پرسش: آیا هر خلقتی که صورت می‌گیرد، لازم است انسان کاملی باشد؟ پاسخ: بله. خلقت ادامه دارد، خلقت انتها ندارد. مسلماً هر خلقتی که صورت می‌گیرد، بدون غایت نیست، مگر این که عالم منظومه‌ی شمسی فرو نشیند. سه بیان هم درباره‌ی مبانی کلامی نقلی طرح شد. یکی، روایات اثنی عشر با آن شرایط که گفتیم. دوم، روایاتی که درباره‌ی خود حضرت مهدی (عج) است. سوم، وقتی به قرآن و کلام حضرت مهدی (عج) مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که همیشه اولیاء ظاهر نبودند. گاهی ظاهر و گاهی مخفی بوده‌اند. هیچ مانعی ندارد که امام زمان (عج) جزو اولیای مخفی باشد. به هر حال ما باید خیزش

علمی بیشتری درباره‌ی حضرت ولیعصر(عج) داشته باشیم. هم از نظر تاریخ، هم از نظر آیات و روایات و بیشتر از نظر تاریخ. این نه به معنای این است که گذشتگان ما کوتاهی کرده اند. بینی و بین الله، در قرن چهارم که شیخ صدوق قدس سره، کمال الدین را نوشته، پاسخ همه‌ی این شبهات در آن جا هست. بعدها هر کسی، هر چه نوشته، از او گرفته است. شیخ طوسی هم کتاب الغیبه خود را از او گرفته است. او اساس را آورده است. اخیراً هم کتاب منتخب الاثر در آمده که کتاب خوبی است. پرسش: آیا ما به امام، اضطراب داریم؟ پاسخ: اگر گفتیم امام، غایت فعل است، قطعاً اضطراب است. فعل بدون غایت، لغو است و کار لغو از خدا سر نمی زند. پرسش: می توان گفت؛ امامی هست مثلاً آبی وجود دارد، اما من تشنه ام نیست؟ پاسخ: چنین خیال نمی کنم، امروزه نه تنها ما، که جهان هم تشنه است. به جهت این که غایت این جهان، امام زمان (عج) است و اگر این غایت نباشد، جهانی نیست. آن روایات که می گوید: بیمنه رزق الوری، (۱۲۲) به این معناست که این ها غایت فعل اند. جهان تشنه هست یا نیست، دلیل نمی شود. جهان، تشنه‌ی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم نبود. عرب ها می گفتند: برو، ما تشنه نیستیم، با این حال، خدا او را فرستاد. گاهی شما خود را نمی شناسید و اشتباهی کاذب را با اشتباهی صادق مخلوط می کنید. عرب ها می گفتند: ما نیازی نداریم. شما جایی دیگر بروید. کما این که به حضرت لوط گفتند: اگر این کار را نکنی، ما تو را از این کشور بیرون می کنیم یا تو را رجم می کنیم. اشتها نداشتن، دلیل بر بطلان نیست. ما نیازهای خودمان را نشناخته ایم. السلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته.

نگاهی دوباره به انتظار (۱)

اشاره

مجید حیدری نیک گفتیم که روی ماهت از ما چرا نهان است؟ گفتا: تو خود حجابی، ورنه رخم عیان است گفتیم که از که پرسم جانا نشان کویت؟ گفتا: نشان چه پرسى، آن کوی بی نشان است راستی! انتظار چیست؟ چرا این قدر به آن سفارش و پیرامونش گفت و گو شده است؟ تو پیام انتظار را نه تنها از لابلای امواج بلند کلام مهربان رسول صلی الله علیه و آله و نسیم رسای سخنان بی همتای علی علیه السلام - که پدران امت لقب گرفته اند (۱۲۳) - می شنوی، بلکه صدای هر یک از معصومین علیهم السلام ضمیر هشیار تو را با ضرورت و اهمیّت آن آشنا می کند. زمانی می توانیم معنای انتظار و حقیقت آن را درک کنیم که بدانیم و لمس کنیم امام زمان (عج) را برای چه می خواهیم قبل از این که معرفت به مهدی موعود پیدا کنیم، یک پیش فرض لازم و ضروری است و آن این است که او را برای چه می خواهیم و اصلاً چه ضرورتی به وجود او می باشد. در واقع تا نسبت به این مسأله تشنه نشویم، به حقایق آن دسترسی نخواهیم داشت. مادامی که این عطش انتظار و این احساس نیاز و به تعبیر زیبای معصومین، علیهم السلام اضطراب و افتقار به حجت و امام عصر (عج) شکل نگیرد، به دنبال حضرتش نخواهیم رفت و در انتظار ظهورش حرکتی نخواهیم داشت که: آب کم جو، تشنگی آور به دست تا بجوشد آبت از بالا- و پست از این رو مناسب است نگاهی دوباره به مقوله انتظار داشته باشیم. ما در این بازخوانی مروری خواهیم داشت بر عناوین زیر: ۱- حقیقت انتظار ۲- ضرورت انتظار ۳- ابعاد انتظار ۴- ریشه های انتظار ۵- آداب انتظار ۶- آثار انتظار ۷- پایان انتظار

۱- حقیقت انتظار

اگر مفاهیم صحیح و واقعی وازه ها درک شود، اشتباهات و سوء تفاهماتی که در شناخت مذهب و اهداف آن برای عده ای پیش آمده یا می آید، مرتفع و اهداف واقعی مکتب، روشن می شود. از جمله مفاهیمی که برداشت های مختلفی از آن شده، انتظار

ظهور و فرج مهدی موعود (عج) است. به همین خاطر شایسته است با کمی تامل و درنگ، در این زمینه، کنکاشی داشته باشیم. انتظار از نظر ریشه لغوی، (۱۲۴) به معنای درنگ در امور، نگهبانی، چشم به راه بودن و نوعی امید داشتن به آینده، تعبیر شده است. آن چه با مراجعه به کتب لغوی معلوم می شود، این است که انتظار یک حالت روانی به همراه درنگ و تامل است. اما از این معنا می توان دو نوع برداشت کرد. یکی این که، این حالت روانی و چشم به راهی، انسان را به عزلت و اعتزال و انزوا بکشاند و منتظر، دست روی دست بگذارد، وضعیت فعلی را تحمل کند و به امید آینده ی مطلوب، فقط انتظار بکشد. برداشت دیگر، این است که این چشم به راهی و انتظار باعث حرکت، پویایی و اقدام و عامل عمل و آمادگی وسیع تر گردد. اینک سؤال این است که کدام یک از این دو معنا، مراد و مقصود بزرگان و رهبران دینی است؟ با مراجعه به متون روایی، مشاهده می شود که معصومین علیهم السّلام خیلی روشن و صریح با ارایه ی تصویری مناسب از انتظار، روی برداشت اول، خط بطلان کشیده و برای این که هرگز آن معنا به ذهن مخاطب خطور نکند، به قسمت مهم و اساسی مفهوم انتظار اشاره کرده اند که انتظار، عمل است، آن هم افضل و بزرگ ترین اعمال (۱۲۵) یا عبادت است، آن هم محبوب ترین عبادت و عمل. (۱۲۶) اساساً این یک قاعده ی عقلی و منطقی است؛ آن کس که وضعیت موجود را نمی پذیرد و تحمل نمی کند، در انتظار گشایش است: من انتظر امرأ تهیاء له. بنابراین، بعضی که انتظار را خاموشی و گوشه گیری و اعتزال و مذهب احتراز (۱۲۷) معرفی کرده اند و بدین وسیله، آن را مورد هجوم قرار داده اند، به خطا رفته اند؛ چون حقیقت انتظار را درک نکرده اند و تیری در تاریکی انداخته اند. کما این که آن ها که انتظار را مذهب اعتراض (۱۲۸) معرفی کرده اند، آن هم اعتراضی که از سقیفه و از زبان علی علیه السّلام آغاز شد، به بی راهه رفته اند. در برابر این نگاه، دو پرسش مطرح است. اول این که، دامنه ی این اعتراض تا کجاست؟ تا رفاه، تا عدالت، تا عرفان، تا آزادی، تا شکوفایی و تکامل و یا... دوم این که، پی آمد این اعتراض، چیست؟ چه باری بر دوش منتظر می گذارد و این نفی با چه اثباتی همراه می شود؟ در مورد پرسش اول باید بگوییم که آرمان های دینی از تکامل و شکوفایی استعداد آدمی، بالاتر است؛ چون زمانی که انسان به تکامل هم برسد، باز مسأله این است که می خواهد در چه جهتی مصرف شود؟ رشد یا خُسر؟ این دو مسأله ی اساسی بعد از تکامل و شکوفایی است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده اند: الناس معادن کمعادن الذهب و الفضة. (۱۲۹) مردم معدن هستند مثل معدن طلا و نقره. استفاده از معادن، سه مرحله دارد: اول، کشف؛ دوم، استخراج؛ سوم، شکل دادن. تا این جا مرحله ی کمال و شکوفایی است، اما این آهن شکل گرفته که مثلاً به شکل اتومبیل درمی آید، جهت می خواهد. پس مرحله ی چهارم، جهت یابی این معدن، این انسان است. جهت به سوی کیست؟ به سوی پایین تر از خود و رضایت به زندگی حیوانی و همین حیات دنیوی؟ (۱۳۰) این تنزل است. انسان با کم ترین مقایسه درمی یابد که از حیوانات بالاتر است. در نتیجه، هدفی برتر می یابد؛ حرکت به سوی بالاتر از خودمان. این تحرک است. رشد است. بالاتر از من کیست؟ لابد آفریننده ی انسان که حاکم و خالق هستی است. (۱۳۱) و امامت، هدایت گر این حرکت و سیر صعودی است که بعد از مقام رسالت، به این مهم می پردازد و اکنون علم این حرکت را باید در دستان پرمهر مهدی موعود علیه السّلام جست و جو کرد. در مورد پرسش دوم هم باید گفت منتظر مهدی، آماده است و برای سلطان و تسلط مهدی علیه السّلام زمینه سازی می کند، چنان چه در حدیث آمده است: و یوطنون للمهدی سلطانه. (۱۳۲) اهمیت این آمادگی و زمینه سازی را در پیام صادقانه ی امام صادق علیه السّلام می توان جست و جو کرد که در آن، به حداقل آمادگی، اشاره شده است: لئیدن احدکم لخروج القائم و لو سهما فان الله اذا علم ذلك من نیته رجوت لان ینسی فی عمره حتی یدرکه و یکون من اعوانه و انصاره. (۱۳۳) باید هر کدام از شما برای خروج قائم، آمادگی پیدا کند، اگر چه با تهیه کردن یک تیر باشد؛ چون وقتی خداوند ببیند کسی به نیت یاری مهدی علیه السّلام اسلحه تهیه کرده است، امید است که عمر او را دراز کند، تا ظهور او را درک کند و از یاوران مهدی علیه السّلام باشد. از طرفی مهم ترین لقب پیشوای منتظر، (قائم) است که برای احترام هنگام شنیدن آن، قیام لازم است، لیکن حکمت اجتماعی این

احترام نیز ما را به معنای حقیقی انتظار رهنمون می‌سازد و در واقع، انسان منتظر با این حرکت خود می‌خواهد نشان دهد که در حال آمادگی برای قیام و مبارزه و جهاد است. (۱۳۴) بعضی به اشتباه فکر می‌کنند که همه‌ی کارها خود به خود و بدون زمینه‌سازی و آمادگی درست می‌شود. در حالی که هیچ‌گاه بنای عالم بر این استوار نبوده که کارها خود به خود درست شود و بدون هیچ رنجی و جهادی، مشکلات بشریت حل شود. جملات حکیمانه‌ی امام باقر علیه السلام در این مورد، جالب توجه است: ... قلت لابی جعفر علیه السلام: انهم یقولون: ان المهدی لو قام، لاستقامت له الامور عفوا و لا یهریق محجۀ دم، فقال: کلا، و الذی نفسی بیده، لو استقامت لاحد عفوا لاستقامت لرسول الله صلی الله علیه و آله حین اءدمیت رباعیته و شبیح فی وجهه کلا و الذی نفسی بیده حتی نمسح نحن و انتم العرق و العلق. ثم مسح بجبهته. (۱۳۵) ... به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: مردم می‌گویند چون مهدی قیام کند، کارها خود به خود درست می‌شود و به اندازه‌ی یک حجامت، خون نمی‌ریزد. فرمود: هرگز چنین نیست. به خدای جان آفرین سوگند! اگر قرار بود کار برای کسی، خود به خود درست شود، برای پیامبر صلی الله علیه و آله درست می‌شد، هنگامی که دندان‌ش شکست و صورت‌ش شکافت. هرگز چنین نیست که کار خود به خود درست شود. به خدای جان آفرین سوگند! کار درست نخواهد شد تا این که ما و شما در عرق و خون غرق شویم). آن‌گاه به پیشانی خود دست کشید. اینک با توجه به معنای لغوی و روایات پیرامون انتظار و اقوال و انظار در این زمینه، می‌توان گفت که انتظار نه احتراز است و گوشه‌نشینی و نه اعتراض و نفی طاغوت‌ها. در واقع، این‌ها حالت روحی و روانی محض هستند، بلکه انتظار، عمل و اقدام است. پویایی و حرکت است. به همین خاطر در لسان روایات، انتظار بهترین و محبوب‌ترین عمل معرفی شده است. (۱۳۶) حقیقت انتظار بسیار بالاتر از این محدوده‌هاست. انتظار جنبه‌ی اثباتی دارد؛ یعنی آمادگی و اقدام. منتظر فرزند محبوب و دلدار عزیز، اقدام می‌نماید و در خود و در محیط اطراف، نشان و اثر می‌گذارد. منتظر مهدی و قائم آل محمد علیه السلام چگونه می‌تواند آماده نشود و زمینه‌سازی نکند. در حالی که به شمشیر زدن در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله بر فرق دشمن (۱۳۷) تشبیه شده، اساسا انتظار خشک و خالی، به عبارت دیگر امید ذهنی به آن که در جامعه تحقق یابد و آثارش آشکار شود، هیچ‌گاه بهترین عمل نخواهد بود و این معانی، حاکی از حضور در صحنه و فعالیت‌های علمی و کار و کوشش و زمینه‌سازی عینی است نه نیت بدون عمل و امید ذهنی بدون آثار عملی. پس انتظار به معنی آینده‌نگری، دگرگونی است و این دگرگونی به زمینه‌سازی، احتیاج دارد.

۲- ضرورت انتظار

عقیده به ظهور مصلح و آمادگی برای یک انقلاب جهانی، آن قدر حیاتی و لازم بوده است که پیشوایان دینی انتظار را استراتژی مهم این برهه‌ی تاریخی دانسته و حکم و دستور به آن در دوران غیبت داده‌اند. (۱۳۸) اهمیت و ضرورت دوره‌ی انتظار را می‌توان از زوایای مختلف بررسی کرد: الف - توجه به معنا و حقیقت انتظار، دریچه‌ای است برای رسیدن به این مهم. همان‌طوری که قبلا به طور کامل بحث شد، انتظار یک دوره‌ی آمادگی و زمینه‌سازی است و هر انقلاب و حرکتی که این دوره را پشت سر نگذاشته باشد ابتر و ناقص و بی‌ثمر خواهد بود. ما کسانی را می‌بینیم که به پایستاده‌اند و راه افتاده‌اند، ولی دوره‌ی انتظاری نداشته‌اند. گویا چیزی نمی‌خواسته‌اند و تنها بر اساس جوّ محیط و جریان حاکم به رفتن وادار شده بودند. این‌ها بدون انتظار و بدون آمادگی در گام‌های اول گرفتار شده‌اند و به خودخوری و فرار از خویش‌رسانی رسیده‌اند و آخر سر در زیر فشار ابهام‌ها و اشکال‌ها، در مرحله‌ی فکر و اعتقاد، در مرحله‌ی ظرفیت و تحمل، در مرحله‌ی طرح‌ریزی و در مرحله‌ی عمل، از کمبود امکانات گرفته تا نیازهای اقتصادی و نیازهای تخصصی و علمی و حتی آمادگی‌های جسمی و توانایی جسمی، در زیر بار این فشارها و ابهام‌ها، به انزوا و فرار از کار و جدایی از عمل روی آورده‌اند. طبیعی است آن‌ها که عمل زده بودند، بعدها با نفرت، عرفان

زده، فلسفه زده و علم زده و کلاس زده هم بشوند و به دنبال پناه گاهی بگردند. که باز هم طبیعی است که به پناهی نرسند و سرگردان بمانند. این خاصیت انتظار است که تو را وادار می کند تا کمبودها را حدس بزنی و برای تاءمینش بکوشی و این خاصیت انتظار است که تو را به آمادگی و حضوری می رساند که ما نعم ها را بشناسی و برای رفع شان، برنامه بریزی. آن جا که آدم می بیند آدم هایی استخوان دار پس از سال ها تحصیل چگونه سر در گم هستند و نمی دانند چه کنند و خسته و رنجور و آزرده و سر در لاک شده اند با پرسش رو به رو می شود علت انزوا و خستگی این ها همان نداشتن دوره ی انتظار است. این ها ندیده آمده اند و طبیعی است که با دیدن مشکلات، متحیر و سرگردان شوند یا این که تجدید نظر دوباره داشته باشند و از اساس، کارشان را درست کنند و بنیادی پیش بیابند. ب- از طرفی، ضرورت و اهمیت دوره انتظار را می توان از لابه لای صفحات تاریخ نیز به دست آورد. پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام و سیدالشهدا علیه السلام تا به امروز، ریشه تمام حرکت ها و نهضت های شیعی علیه باطل و استثمارگران، همین فلسفه ی اجتماعی انتظار و عقیده به ادامه ی مبارزه تا پیروزی حق بوده است. این امر چنان مورد توجه بزرگان دین قرار گرفته تا آن جا که یکی از معیارهای پذیرش اعمال معرفی شده است. (۱۳۹) از مهم ترین رازهای نهفته ی بقای تشیع همین روح انتظاری است که کالبد هر شیعه را آکنده ساخته و پیوسته او را به تلاش و کوشش و جنبش وامی دارد و مانع از نومیدی و بی تابی و افسردگی و درماندگی او می گردد. این تاءثیر آن قدر ملموس و کارساز بوده که اسلام پژوهان غربی (۱۴۰) نیز از آن گفت و گو کرده اند. (هانری کربن)؛ اسلام شناس شهیر فرانسوی می گوید: ... مفهوم غیبت، اصل و حقیقت غیبت هرگز در چارچوب درخواست های دنیای امروز در معرض تفکر عمیق قرار ننگرفته است... معنای این امر به عقیده ی این جانب، چشمه ای بی نهایت و ابدی از معانی و حقایق است... معنویت اسلام تنها با تشیع، امکان حیات و دوام و تقویت دارد و این معنا در برابر هر گونه تحول و تغییری که جوامع اسلامی دستخوش آن باشند، استقامت خواهد کرد. امام زمان، مفهوم اعلائی است که مکمل مفهوم غیبت است، ولی کاملاً به شخصیت امام غایب، مرتبط است. این جانب، مفهوم امام غایب را با روح غربی خودم به گونه ای نو و بکر، احساس و درک می کنم و چنین به تفکر و دلم الهام می شود که رابطه ی حقیقی آن را با حیات معنوی بشر، وابسته می دانم. (۱۴۱) (جیمز دارمستر)؛ شرق شناس معروف فرانسوی در این باره می گوید: در حله که نزدیک بغداد است همه روزه پس از نماز عصر، صد نفر سوار با شمشیر برهنه می رفتند و از حاکم شهر، اسبی با زین و برگ می ستاندند و... فریاد می زدند که: تو را به خدا، ای صاحب الزمان! تو را به خدا بیرون بیا. وی در جایی می گوید: قومی را که با چنین احساسات پرورش یافته است، می توان کشتار کرد، اما مطیع نمی توان ساخت. (۱۴۲) ج- در اهمیت دوران انتظار همین بس که دشمنان، آن را مانع تسلط خود بر مسلمانان برشمرده اند: (میشل فوکو، کلر بریر، در بحث مبارزه با تفکر مهدی باوری: ابتدا امام حسین علیه السلام و بعد امام زمان (عج) را مطرح می کنند و دو نکته را عامل پایداری شیعه معرفی می کنند. نگاه سرخ و نگاه سبز در کنفرانس (تل آویو) هم افرادی مثل برنارد لوییس، مایکل ام جی. جنشر، برونبرگ و مارتین کرامر بر این بحث خیلی تکیه می کنند. آن ها در تحلیل انقلاب اسلامی، به (نگاه سرخ) شیعیان، یعنی عاشورا و (نگاه سبز) شان یعنی انتظار می رسند. جمله ی مشهوری دارند که (این ها به اسم امام حسین قیام می کنند و به اسم امام زمان (عج)، قیام شان را حفظ می کنند.) (۱۴۳) دشمن به اهمیت مدیریت شیعه آن هم زمانی که رهبر آن غایب و از نظرها پنهان است، پی برده اند و به همین منظور اقداماتی در این رابطه انجام داده اند و سناریوهای متعددی را جهت تضعیف و نابودی این اندیشه ی مقدس طراحی کرده و متناوباً به اجرا گذارده اند. از آن جمله، دخالت مستقیم و حمایت از پروسه ی (شخصیت پردازی و مهدی تراشی)، تخریب پایه ی فکری (مهدی باوری) از طریق ژست های علمی و به ظاهر شرق شناسی، پرورش و حمایت از سرسپرده های داخلی مانند احمد کسروی، شریعت سنگلجی، سلمان رشدی و اخیراً احمد الکاتب، انتشار تبلیغات مسموم رسانه ای، امپراتوری اهریمنی رسانه های استکباری و بمباران تبلیغاتی توپ خانه های صوتی و تصویری ژورنالیستی نظام

سلطه، یکی از قوی‌ترین ابزارهای کودتای فکری و شست‌وشوی مغزی توده هاست. در واپسین دهه‌های قرن بیستم، هجومی از این نوع را علیه ایده‌ی (ظهور مهدی موعود) شاهد بودیم. در سال ۱۹۸۲ میلادی، سریالی با نام (نوستر آداموس) به مدت سه ماه متوالی از شبکه‌ی تلویزیونی آمریکا پخش شد. این فیلم سرگذشت ستاره شناس و پزشک فرانسوی به نام (میشل نوستر آداموس) بود که نزدیک به ۵۰۰ سال قبل می‌زیسته است. این سریال، پیشگویی‌های وی را درباره‌ی آینده‌ی جهان به تصویر کشیده بود که مهم‌ترین آن‌ها پیش‌گویی‌های درباره‌ی ظهور نواده‌ی پیامبر اسلام در مکه مکرمه و متحد ساختن مسلمانان و پیروزی بر اروپاییان و ویران کردن شهرهای بزرگ سرزمین جدید (آمریکا) بود. (۱۴۴) هدف از این مانور تبلیغاتی، به تصویر کشیدن چهره‌ی ای‌خشن، بی‌رحم، ویران‌گر و گرفتار جنون قدرت از مهدی موعود و تحریک و بسیج عواطف ملل غربی علیه اسلام و منجی موعود آن و در کوتاه مدت، بستر سازی روانی بود.

۳- ابعاد انتظار

توضیح

آن کس که در انتظار است، آماده می‌شود تا نقطه ضعف‌های خودش را پر کند و مانع‌ها را بشناسد و نقطه‌ی ضعف‌هایش را بیابد و در نقطه ضعف‌های دشمن خانه بگیرد و از آن سنگر بسازد. حال این پرسش مطرح است که آمادگی و زمینه سازی در کجا؟ و به چه صورتی؟ برای توضیح این مطلب باید گفت آمادگی و تهی‌ها، قلمرو و ابعادی دارد که انسان منتظر باید در همه‌ی آن ابعاد، آماده و سرپا باشد: الف - آمادگی فکری ب - آمادگی روحی ج - طرح و برنامه ریزی د - آمادگی در عمل

الف - آمادگی فکری

سقف‌های سنگین و رسالت‌های بزرگ، پایه‌های محکم می‌خواهند، پایه‌هایی که در شعور و احساس قرار گرفته باشند. به همین خاطر رسول مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌می‌فرماید: لکل شیء دعامةٌ و دعامةٌ هذا الدین الفقه و الفقیه الواحد اشدُّ علی الشیطان من الف عابد. (۱۴۵) برای هر چیز، اساس و پایه‌ای وجود دارد. اساس و پایه‌ی این دین [اسلام]، فهم عمیق است و یک فقیه در برابر شیطان، از هزار مسلمان عبادت گزار [بدون شناخت] محکم‌تر و مؤثرتر است. بنابراین، در دوره انتظار، باید بنیان‌های فکری عمیقی پیدا کنیم تا در مقابل افکار و مکاتب مختلف از پانیاقتیم. اما چگونه؟ بعضی‌ها خیال می‌کنند که برای انتخاب صحیح باید تمام مکاتب را شناخت و آن‌گاه انتخاب کرد، ولی این بررسی برای انتخاب کافی نیست؛ زیرا این درست است که گفته‌اند باید گفته‌ها را گوش داد و بهترین را انتخاب کرد (۱۴۶) ولی ما می‌دانیم بهترین کدام است. بهتر را باید با اصلی سنجید، این اصل کدام است. علی‌علیه‌السلام می‌گوید: کفی بالمرء جهلان لا یعرف قدره. (۱۴۷) برای جهالت تو همین بس که با تمامی اطلاعات و مطالعات عظیم، اصل و معیار را نداشته باشی و اندازه‌ی خودت را نشناسی. آن‌چه یک منتظر باید در زمینه‌ی فکری به آن مسلح شده باشد، همین درک از خویش و شناخت قدر خویش است که معیار انتخاب مکتب‌ها خواهد بود و انسان را در برابر مکتب‌های گوناگون راهنمایی می‌کند. و انتخاب بهترین را ممکن می‌سازد. چون بهترین‌ها در رابطه با شعاری که ارایه می‌دهند، همراه مقایسه‌ای که در میان این شعار و قدر وجود من برقرار می‌شود، انتخاب می‌گردد. با توجه به همین معیار است که می‌توانی کار گروه‌ها و مکتب‌های گوناگون را نقد بزنی. لازم نیست همه‌ی مکاتب را مطالعه کرد، بلکه همین قدر از مکاتب را باید دانست که این‌ها انسان را در نهایت به کجا خواهند برد. مثلاً وقتی شما می‌خواهید یک جفت کفش بخرید، تمام کفش‌های یک فروشگاه را آزمایش نمی‌کنید. اندازه و شماره‌ی پا، شما را در انتخاب بهترین کمک می‌کند. در رابطه با

مکتب‌ها و گزینش آن‌ها نیز این چنین است. وقتی من اندازه‌ی واقعی انسانی خودم را کشف کردم و شناختم، حالا در پی این هستم که مکاتب مختلف، چه لباسی را برای این انسان می‌سازند. آن وقت می‌بینم که همه‌ی مکاتب، لباس‌هایی را برای این انسان می‌سازند، حتی انگشت پای این انسان بزرگ را نمی‌تواند پوشاند، جز مکتب تشیع که آرمان‌ها و اهدافش با اندازه‌ی وجودی و ارزش واقعی انسان، هماهنگ است. این راه‌های گشای بن‌بست‌های حیرت‌زا است. این شروع در ما جریانی ایجاد می‌کند که می‌توانیم از مطالعات و تفکرات دیگران هم بهره‌برداریم و این جریان فکری است که می‌تواند در برابر فکرهای گوناگون مقاوم باشد.

ب - آمادگی روحی

منتظر باید در زمینه‌ی روحی نیز آمادگی بالایی داشته باشد تا در برابر حوادث و مصیبت‌ها از کوره در نرود و بتواند بار سنگین رسالت و آگاهی‌های عظیم را به دوش بگیرد. در واقع، ظرفیت وجودی مرا در کنار گرفتاری‌ها مقاوم می‌سازد و همین است که می‌بینم وقتی منتظر دعا می‌کند، معرفت و شناخت را می‌خواهد: اللهم عرفنی نفسک... خدایا! خودت را به من بشناسان. و ثبات قدم را می‌خواهد: ثبنتی علی دینک. کم توقعی و صبر را می‌خواهد: صبرنی علی ذلک. (۱۴۸) منتظر باید از آن چنان روحیه‌ای برخوردار شود که همراه رنج‌ها و سختی‌ها، راحتی‌ها را داشته باشد؛ زیرا که در زمان غیبت، مردم مورد سخت‌ترین امتحانات قرار می‌گیرند و زیر و رو می‌شوند. چنان‌چه امام باقر علیه‌السلام در پاسخ یکی از یاران که پرسید: فرج شما چه وقت است؟ فرمودند: هیئات، هیئات لا تکون فرجنا حتی تغربلوا ثم تغربلوا - یقولها ثلاثا - حتی یدهب الکدر و یبقی الصفور. (۱۴۹) هیئات فرج ما نرسد تا غربال شوید، باز هم غربال شوید و باز هم غربال شوید تا این که کدورت‌ها برود و صافی و صفا بماند. ایجاد روحیه، امر مهمی است که در دوره‌ی انتظار باید حاصل شود، ولی مهم‌تر از آن، راه‌های ایجاد این روحیه است که چگونه؟ و با چه روشی؟ این روحیه در منتظر ایجاد شود. اینک به مواردی اشاره می‌کنیم. ۱. درک قدر آدمی که اندازه‌ی خودش را شناخته، دیگر به خاطر کمترها توفان نمی‌گیرد و از جا نمی‌کند. ظرفیت و وسعت روحی ما در رابطه با آن چه که بر ما اثر می‌گذارد، مشخص می‌شود، زیرا علی علیه‌السلام می‌گوید: قدر الرجل علی قدر همته. (۱۵۰) اندازه‌ی آدم به اندازه‌ی همان چیزی است که برای او اهمیت دارد. پس باید به این مرحله برسیم که ارزش وجودی خودمان از چیزهایی که برای ما اهمیت دارند، بالاتر است. پس همت‌هایمان بالاتر می‌رود تا آن‌جا که حرکت می‌کنیم و در این حرکت با مسایلی رو به رو که برایش از قبل، آماده شده بودیم. این نکته‌ی رمزگر بدانی، دانی هرچیز که در جستن آنی، آنی تا در طلب گوهر کانی، کانی تا در هوس لقمه‌ی نانی، نانی ۲. رفعت ذکر رفعت ذکر هم می‌تواند عامل وسعت صدر باشد و قرآن چه زیبا به این موضوع اشاره دارد: الم نشرح لک صدرک و وضعنا عنک وزرک و رفعنا لک ذکرک. (۱۵۱) آن‌جا که ذکر و یاد تو را، نه اسم و نام تو را (توجه شود، نفرموده: و رفعنا لک اسمک) بالا بردیم، در تو وسعتی آوردیم و بارهای سنگین و کمرشکن را از تو برداشتیم، تا آن‌جا که تو همراه هر رنج، دو راحتی می‌دید: فان مع العسر یسرا انّ مع العسر یسرا. (۱۵۲) تکرار نکره باعث تعدد است و یُسّر بدون الف و لام و نکره آمده است. پس همراه هر رنج، این دو راحتی هست که تو ورزیده شده‌ای و با رفعت یا دو ذکر به وسعت سینه، راه یافته‌ای. ۳. شهادت و دیدن تمام راه کسی که تمامی راه را دیده و مانع‌ها را شناخته است، این وجود شهید واقف منتظر است و از دیدن حوادث و گرفتاری‌ها نمی‌لرزد؛ زیرا از پیش آماده شده و به انتظار نشسته است. آن‌هایی می‌لرزند که با رؤ یاها و توقع‌های بی‌حساب، راه افتاده‌اند و خیال می‌کنند تا به راه افتادی، تمام دشمن‌ها برایت نقل و نبات می‌آورند. ۴. اطاعت و تقوا کسی که حدود را می‌شناسد و تکلیفش را می‌داند و می‌خواهد به این تکلیف عمل کند، این وجود دیگر فشاری ندارد، بلکه در جایگاه امن نشسته است: ان المتقین فی مقام امین. (۱۵۳) وجودی که تکلیفش را شناخته و وحی را می‌فهمد، دیگر از

آن چه پیش می‌آید، وحشت ندارد و حتی با آن چه می‌شود، کاری ندارد. آن رسول عزیز صلی الله علیه و آله می‌فرمود: ما كنت بدعا من الرسل؛ من از میان رسولان بدعتی نیستم و تازه ای نیاورده‌ام. و ما ادري مايفعل بي و لا بكم؛ و حتی نمی‌دانم که برای من و شما، چه پیش می‌آید: ان اتبع الا- ما يوحى اليّ. (۱۵۴) من فقط بر روی مرز و به دنبال وحی حرکت می‌کنم؛ زیرا همین اطاعت و تقوا و عمل به وظیفه است که امن می‌آورد و از بن بست بیرون می‌کشد: و من يتق الله يجعل له مخرجا. (۱۵۵) ارتباط و پیوند با خدا: رزق انسان در خواندن کتاب‌ها و مطالعات، منحصر نیست. دقت و مطالعه در آفاق و طبیعت و در انفس و وجود انسان هم می‌تواند آیه‌ها و نشانه‌هایی را به دنبال بیاورد و مایه‌های فکری و روحی انسان را تقویت کند. از این گذشته، آن‌ها که روز را با خلق خدا به سر می‌برند، باید در شب به یاد خدا باشند و از قرب او رزق بگیرند، تا بتوانند بار برخوردهای سنگین و درگیری‌های مستمر روزشان را به دوش بگیرند. به همین دلیل، رسول باید پیش از قیامش در شب، قیام کند و قرآن را آرام آرام بخواند و با ترتیل در وجودش بنشانند؛ چون می‌خواهد قول ثقیل و رسالت سنگینی را بر دوش بگیرد. (۱۵۶) این پیوند شب و ارتباط با خدا، با دعا، قرائت یا قیام، تاءمین کننده‌ی رزق روزانه‌ی مؤمن منتظر است که سوخت و ساز و درگیری و برخوردهای شکننده دارد.

ج - طرح و برنامه ریزی

منتظر باید طرح و نقشه داشته باشد و با توجه به طرح و نقشه‌ی سازندگی، خود دنبال مصالح و لوازمی باشد که قبلاً طرح و برنامه‌ی آن را کشیده است. نکاتی که در طرح و برنامه ریزی باید مدنظر داشت، عبارتند از: ۱. هدف مندی طرح بر اساس هدف و هدف بر اساس درک از قدر و ارزش، شکل می‌گیرد. با در دست داشتن هدف، کلید طرح به دست می‌آید. ۲. ارزش مندی هدف انسانی که خودش را میوه‌ی هستی می‌بیند و آدمی که در او همت‌های بلند شکل می‌گیرد و مسؤلیت‌های بزرگ پذیرفته می‌شود، نمی‌تواند فقر و جهل و فسق و شرک و کفر را تحمل کند. او در خود و در اجتماع، در پی این ارزش‌های بالاتر می‌گردد و برای این ارزش‌های مقدس مجبور است که طرحی بریزد. ۳. تجزیه‌ی هدف بهترین کار برای رسیدن به هدف و برداشتن موانع، تجزیه و تقسیم کردن آن‌هاست؛ یعنی باید نیازها، مسایل، مراحل و موانع را شناسایی کرد. هم‌چنین باید به جای نشستن و حسرت خوردن، حرکت کرد تا راه رسیدن به هریک از مقدمات و مراحل را بشناسیم و برای درگیری با مانع‌ها آماده شویم. هنگامی که هدف‌های بزرگ تجزیه می‌شوند، راحت و آسان خواهند شد و هدف‌های کوچک هنگامی که خرد نشوند، ناممکن و محال جلوه می‌کنند. ۴. ابتناء بر فقه و آگاهی اکنون این طرح و تقدیر، انسان منتظر را از پراکنده کاری و دوباره کاری و خراب کاری، نگهداری خواهد کرد؛ چون کارهای پراکنده در طرح، جان گرفته و به سوی هدف هماهنگ گردیده و از فقه و آگاهی، برکت گرفته است. این قرآن است که به خوبی به عواملی اشاره می‌کند که با همراهی آن‌ها، انسان منتظر در برابر دشمن - هرچند ده برابر باشد - نه تنها مقاوم، که غالب و مسلط می‌گردد. قرآن به ما می‌آموزد که همراه عناصری بر دشمن غلبه خواهید یافت. آن‌گاه توضیح می‌دهم چرا؟ بانهم و قوم لایفقهون؛ (۱۵۷) چون آن‌ها از فقه و بینشی برخوردار نیستند. پس عنصر فقه به همراه عناصر صبر، تجمع و ایمان می‌تواند مؤمن منتظر را در برابر دشمن که ده برابر اوست، به پیروزی رساند.

د - آمادگی در عمل

در مرحله‌ی عمل، به دو عامل دیگر نیاز است. دو عملی که در روش تربیتی انبیا در قرآن از آن سخن به میان رفته است: لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان. (۱۵۸) همه‌ی انبیا علاوه بر بینات، همراه با کتاب و میزان بوده‌اند. در بینش

دینی، افراد نه با عمل که با بینش شان از یک عمل، به ارزش می رسند. در بینش اسلامی، همه عهده دار و همه مسؤل هستند: کلکم راع و کلکم مسؤل عن رعیه. (۱۵۹) برای انجام چنین مهمی است که به دو عامل دیگر نیاز هست؛ کتاب و میزان. یعنی با کتاب، به ضابطه ها برسد و دستورها را بشناسد و هنگام تراحم دو دستور، با میزان ها و معیارها، از بن بست بیرون بیاید. ۱. کتاب منظور از کتاب، همین قرآن، تورات و انجیل نیست و این پیداست که همه ی انبیا، صاحب کتاب هایی مثل تورات و انجیل و زبور و قرآن بوده اند. این کتاب همان ضابطه ها و دستورهایی است که مکتوب است و فرض است مثل: کتب علیکم الصیام. (۱۶۰) و کتب علیکم القتال. (۱۶۱) منتظر مؤمن که خودش را در دنیای رابطه ها می بیند و در میان نظام، علیتی و علمی می شناسد، دیگر نمی تواند این گونه اقدام کند، بلکه برای هر رابطه، به ضابطه و دستور نیاز دارد؛ چون شما نه تنها از عبادالله و بلادالله، که حتی از بیابان ها و چهارپایان هم بازخواست می شوید و مسؤل هستید. (۱۶۲) ۲. میزان به اندازه ی تمامی پدیده ها، تکلیف و حکم هست. این تکالیف خود با هم تعارضی ندارند، ولی مسأله آن جا سبز می شود که این ها در یک زمان به سراغ تو بیایند. اگر در یک زمان محدود با تمامی این دستورها، روبه رو شوی، چه کار می کنی؟ آیا همین گونه به یک کار مشغول می شوی و بقیه را می گذاری یا این که غصه و جوش کارهای مانده را بر دلت بار می کنی یا این که در هنگام تراحم، دنبال معیار می گردی و میزان می خواهی؟ این میزان ها عبارتند از: ۱ - ۲ - توجه به عامل، جهت و اثر عمل برای فهم حکم و روح حکم، این توجه لازم است. به همین خاطر، مؤمن منتظر در حکمی که می شنود و عملی که می خواهد بیاورد، باید به این میزان ها توجه کند که چه عاملی او را وادار می کند و چه جهتی او را می خواند و این عمل سازنده تر است یا عمل دیگر. ۲ - ۲ - اهمیت، صعوبت و مخالفت هوس هنگامی که به دو کار برخورد می کنی، نگاه کن که خدا کدام یک را بهتر می پسندد و کدام یک اهمیت بیش تری دارد. اگر در نظر خدا برابر بودند، بین کدام بر تو سخت تر است. آن چه سخت تر است، سازنده تر خواهد بود؛ زیرا: افضل الاعمال احمزها. (۱۶۳) و آن جا که در صعوبت و سختی با هم مساوی هستند، معیار مخالفت با هوس در میان است. امام علی علیه السلام در نهج البلاغه آن جا که خصلت های برادرش را می شمارد، می گوید: و کان اذا بدده امران ينظر ائیهما اقرب الی الهوی فیخالفه. (۱۶۴) آن جا که دو کار ناگهانی و بالبداهه با او روبه رو می شدند و او را مبهوت می کردند، او مسلط بود. نگاه می کرد که کدام به هوا نزدیک تر است، پس با آن مخالفت می کرد و آن را کنار می زد و این میزان هم حساب شده است؛ چون کاری که بر تو فشار بیش تری می آورد، به تو قدرت بیش تری خواهد داد و تو را به معراج بالاتری خواهد رساند. ۳ - ۲ - اصول عملیه (برائت، استصحاب، احتیاط، تخییر) مؤمن هیچ گاه بن بستنی ندارد؛ چون اگر در مقام عمل دچار شک شود، مسأله ای نیست که اصول عملیه در این گونه موارد راه گشاست و این از بزرگ ترین نعمت هایی است که در نظام اصول اسلامی به ما ارزانی شده و از آن غافلیم چون جایگاه آن را نمی دانیم و فقط در احکام از آن استفاده می کنیم. از کتاب و میزان که بگذریم در مرحله ی عمل باید به آفات عمل نیز توجه شود؛ چون مؤمن منتظر، ممکن است در مرحله ی عمل با آفت هایی مواجه شود و تمام آن چه را که به دست آورده هم چون شیطان یک جا از دست بدهد. منتظر در مرحله ی آمادگی عملی برای این که از آفات عمل مصون بماند، باید به نکات زیر نیز توجه داشته باشد: ۱. مبنای عملش جو و روح جمعی و چشم و هم چشمی نباشد، بلکه شهادت و دیدار آتش و بهشت که باشد. مؤمن شغل من الجنة و النار امامه. (۱۶۵) می بیند هر کلمه ی او و هر حرکت او یا به آتش و یا به بهشت راه دارد؛ با این شناخت مشغول می شود و از آفت توقع مزد و سپاس از دیگران رها می شود و تا حد ایثار حرکت می کند و تازه خود را بدهکار هم می داند. ۲. منتظر باید عمل را جدا از حجم و مقدارش با توانایی خود بسنجد، نه با دارایی ها؛ زیرا: لیس للانسان الا ما سعی. (۱۶۶) با شناخت خصلت های عمل یعنی سعی از زیاد شمردن کارهای خوب و کم دیدن کارهای شر رهایی می یابیم؛ زیرا خیری که زیادش می بینی، عقیم می ماند و شری که اندکش می شماری، می زاید. باید به عکس رفتار کرد تا خیرها زیاد شوند و شرها عقیم بمانند. (۱۶۷) ۳. منتظر باید عملش در زمان و مکان

مناسب انجام گیرد، چون درست است که توأین خون‌های خود را در راه امام حسین علیه السلام دادند اما اگر این خون‌ها در روز تاسوعا به حسین می‌رسید شاید عاشورایی پیش نمی‌آمد؛ زیرا: سارعوا الی مغفره من ربکم . (۱۶۸) ۴. منتظر باید از افراط و تفریط برحذر ماند و از سنت جدا نشود؛ زیرا: لا نیة الا باصابه السنة . (۱۶۹) ۵. منتظر باید جهت و هدف عملش را مشخص کند؛ زیرا: من ابدی صفحته للحق هلك . (۱۷۰) کسی که رودرروی حق حرکت کند، هلاک می‌شود . ۶. و در نهایت منتظر باید به ظاهر عمل مغرور نشود که ارزش عمل متناسب با نیت هاست؛ زیرا: حاسبوها قبل اءن تحاسبوا (۱۷۱) گفته‌اند، نه حاسبوا اعمالکم؛ یعنی نیت‌های خود را محاسبه کنید .

یوسف زهرا علیه السلام

مقدمه

نصرت الله آیتی گفتند خلایق که تویی یوسف ثانی چون نیک بدیدم، به حقیقت، به از آنی حافظ یکی از ویژگی‌های روانی آدمی این است که همواره در رویارویی با امر تازه و بدیع، حالت دفاعی به خود می‌گیرد و کم‌تر به پذیرش آن‌ها می‌نهد. این امر به ویژه آن‌گاه تشدید می‌شود که پدیده‌ی جدید حالت رمزگونه داشته باشد و اعتقاد به آن، زمینه‌ساز تحولی بنیادین در باورها، اندیشه، منش و روش زندگی او شود. برعکس، در برابر موضوعی که پیشینه داشته یا در زمان‌های پیش، یک یا چند بار رخ داده است، مقاومت چندانی از خود نشان نمی‌دهد و به سادگی، آن را می‌پذیرد. یکی از شیوه‌های چیره‌شدن بر این وضعیت، عادی جلوه دادن آن مسأله است. یعنی باید این نکته را به جامعه تبیین کرد که موضوع مورد نظر، مسبوق به سابقه بوده و برای دیگران نیز رخ داده است. قرآن کریم نیز همین شیوه را به کار گرفته است. در صدر اسلام، روزه، حکمی جدید و همراه با اندکی مشقت بود؛ زیرا روزه دار می‌بایست از بسیاری از امور مباح چشم‌پوشد و از ارتکاب آن‌ها خودداری کند. شاید برخی مسلمانان در برابر چنین حکم بی‌سابقه‌ای، واکنش نشان می‌دادند و آن را به سختی می‌پذیرفتند. از این رو، قرآن کریم، ابتدا مسلمانان را از نظر روانی برای پذیرش آن آماده می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلهم . (۱۷۲) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! روزه بر شما نوشته شد، همان‌گونه که بر پیشینیان شما، نوشته شد. یعنی می‌پندارید که این تکلیف، مسأله‌ای بی‌سابقه و فراتر از توانایی شما است. هرگز چنین نیست؛ زیرا وجوب روزه، حکم متداولی است که گذشتگان نیز موظف بوده‌اند آن را انجام دهند. مسایلی مانند اعتقاد به حضرت مهدی (عج) و غیبت و ظهور ایشان نیز به ظاهر بدیع و بی‌سابقه بوده و طول عمر ایشان با هاله‌ای از رمز و راز و شگفتی همراه است. افزون بر آن، این باور بر همه‌ی شؤون حیات آدمی تأثیری بنیادین بر جا می‌گذارد. از این رو، برخی افراد از پذیرش آن سرباز می‌زنند و آن را انکار می‌کنند. امامان معصوم علیهم السلام در برابر این اندیشه، کوشیده‌اند با بیان موارد مشابهی که در تاریخ گذشته - بویژه تاریخ پیامبران الهی علیهم السلام - رخ داده است، مسأله‌ی غیبت امام عصر (عج) و دیگر مفاهیم مربوط به آن را عادی جلوه دهند، تا مردم به گمان بی‌سابقه بودن، در آن به دیده‌ی شک و تردید ننگرند. برای نمونه، به کلام نورانی حضرت مهدی (عج) به شیخ صدوق می‌توان اشاره کرد. اصل ماجرا را از زبان شیخ صدوق می‌شنویم: شبی در عالم رؤیا دیدم که در مکه ام و گرد خانه‌ی خدا طواف می‌کنم. در دور هفتم نزد حجرالاسود آمدم و آن را لمس کردم و بوسیدم. در این هنگام، دعاهایی را که برای زمان بوسیدن حجرالاسود است، می‌خواندم. در این حال، مولای خود حضرت مهدی (عج) را دیدم که بر در خانه‌ی کعبه ایستاده‌اند. با خاطری پریشان به حضرت نزدیک شدم. حضرت با نگاهی به رخساره‌ام به فراست خود، راز دلم را دانست. به او سلام کردم. حضرت پس از جواب سلام، فرمود: چرا درباره‌ی غیبت، کتابی نمی‌نویسی، تا اندوه دلت را بزدايد؟ عرض کردم

یابن رسول الله! در این باره کتاب نوشته ام. حضرت پاسخ دادند: منظورمان این نیست که همانند گذشته بنویسی. کتابی درباره ی موضوع غیبت بنگار و در آن، غیبت های پیامبران علیهما السلام را بیان کن. چون سخن حضرت به پایان رسید، از دیدگانم پنهان شدند. من از خواب بیدار شدم و تا طلوع فجر به دعا و گریه و مناجات پرداختم. چون صبح دمید، نگارش این کتاب را آغاز کردم. (۱۷۳) حضرت یوسف یکی از پیامبرانی است که حضرت مهدی در روایت ها به ایشان تشبیه شده اند. البته در این روایت ها، حضرت مهدی (عج) از جهت های گوناگون به حضرت یوسف علیه السلام تشبیه شده اند. امام باقر علیه السلام در روایتی تنها به شباهت در غیبت اشاره کرده اند. (۱۷۴) هم چنین ایشان در جایی دیگر، به شباهت های دیگری اشاره فرموده اند. (۱۷۵) حال آن که امام صادق علیه السلام بدون اشاره به شباهت های پیشین، شباهت دیگری بر شباهت های یاد شده می افزایند. (۱۷۶) این ها نشان می دهد که منظور، حصر شباهت ها در موارد یاد شده نبوده، بلکه تنها برای نمونه به برخی از آن ها اشاره شده است. با توجه به این نکته و با الهام از فرمایش حضرت مهدی (عج) به شیخ صدوق، این نوشتار می کوشد با تامل در قرآن و روایت ها، شباهت و همانندی های موجود میان یوسف زهرا علیه السلام و یوسف یعقوب علیه السلام را بازگو کند، تا از این رهگذر، فهم و پذیرش امر حضرت مهدی، آسان تر گردد.

۱- غیبت

برجسته ترین همانندی میان یوسف زهرا علیه السلام و یوسف یعقوب علیه السلام، همانندی در غیبت است. امام باقر علیه السلام به محمد بن مسلم می فرماید: یا محمد بن مسلم ان فی القائم من اهل بیت محمد علیهم السلام شبه من خمسة من الرسل یونس بن متی و یوسف بن یعقوب و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم... و اما شبهه من یوسف بن یعقوب علیه السلام فالغیبة من خاصته و عامته و اختفائه من اخوته... (۱۷۷) ای محمد بن مسلم! قائم آل محمد (عج) با پنج تن از پیامبران شباهت دارد: یونس بن متی و یوسف بن یعقوب و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم... و اما شباهت او به یوسف در غیبت اوست از اقوام دور و نزدیک و از برادران خود... نخستین سؤال درباره ی این شباهت، آن است که میان غیبت امام عصر (عج) و غیبت یوسف علیه السلام تفاوت فراوانی وجود دارد؛ زیرا غیبت یوسف علیه السلام، غیبتی است نسبی؛ یعنی هر چند او از کنعان، برادران و پدر و مادر خود غایب بود، ولی از دیدگان مصریان غایب نبود. او با مصریان، گفت و گو و رفت و آمد داشت، در حالی که غیبت حضرت مهدی (عج) غیبتی است مطلق و آن حضرت از دیدگان همگان غایب اند. از این رو، قیاس آن دو با یکدیگر قیاس مع الفارق است. پاسخ به این نکته، در شباهت دوم خواهد آمد.

۲- حضور

برادران یوسف برای خرید آذوقه به مصر آمدند و به بارگاه یوسف وارد شدند. وی در نخستین نگاه و گفت و گو، آنان را شناخت، ولی آنان یوسف را نشناختند. آنان بی آن که به هویت یوسف پی برند، با وی سخن گفتند و داد و ستد کردند. فدخلوا علیه فعرّفهم وهم له منکرون. (برادران یوسف) بر او وارد شدند. او، آنان را شناخت، ولی آنان او را نشناختند. یوسف زهرا نیز در میان مردم حضور دارد. در کنار آنان راه می رود و بر فرش های آنان پا می نهد و... ولی مردم، او را نمی شناسند. بسیاری بر این باورند که غیبت امام عصر (عج) به این معنی است که آن حضرت، در آسمان ها یا عوالم دیگری زندگی می کنند. بنابراین، حضرت مهدی (عج) از دیدگان همه ی انسان ها پنهان هستند و کسی، ایشان را نمی بیند. براساس این باور، نکته ای که پیش از این گذشت، به ذهن می رسد که مقایسه ی حضرت مهدی (عج) با حضرت یوسف علیه السلام، مقایسه ای ناتمام است. اما حقیقت، این است که تصویر یاد شده، خطا و به دور از واقعیت است. او در میان مردم رفت و آمد می کند و در کوچه

و بازارها قدم می‌گذارد. مردم، آن حضرت را می‌بینند، گرچه او را نمی‌شناسند. سدید می‌گوید: سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول: ان فی القائم شبه من یوسف علیه السلام. قلت: کانک تذکر حیره و غیبتہ فقال لی: ما تنکر هذه الامه اشباه الخنازیر ان اخوه یوسف کانوا سباطا اولاد انبیاء تاجروا یوسف و بايعوه و هم اخوته و هو اخوهم فلم یعرفوه حتی قال لهم انا یوسف... فما تنکر هذه الامه ان یكون الله عزوجل یفعل بحجته ما فعل بیوسف ان یكون یسیر فی اسواقهم و یطاء بسطهم و هم لا یعرفونه حتی یاءذن الله عزوجل ان یعرفهم بنفسه کما اذن لیوسف حتی قال لهم هل علمتم ما فعلتم بیوسف و اخیه اذ انتم تجهلون قالوا انک لانت یوسف قال انا یوسف و هذا اخی. (۱۷۹) امام صادق علیه السلام فرمودند: قائم (عج) شباهتی با یوسف دارد. عرض کردم: گویا حیرت و غیبت او را می‌فرمایید؟ حضرت فرمودند: چرا این امت، قضیه‌ی حضرت یوسف را انکار نمی‌کنند؟ برادران یوسف با این که پیغمبر زاده و برادر یوسف بودند و او نیز برادرشان بود، با او تجارت و خرید و فروش کردند و او را نشناختند، تا این که یوسف، خودش را معرفی کرد و گفت: من یوسفم... با این حال چرا آنان منکرند که خداوند عزوجل با حجت خود، همان کاری را بکند که با یوسف کرد؟ او در بازارهای شان راه می‌رود و بر فرش‌های آنان گام می‌نهد، ولی مردم او را نمی‌شناسند، تا هنگامی که خداوند به او اجازه دهد که خودش را معرفی کند. همان گونه که به یوسف اجازه داد و یوسف گفت آیا دانستید با یوسف و برادرش چه کردید آن گاه که جاهل بودید؟ گفتند: آیا تو همان یوسفی؟ گفت: (آری) من یوسفم و این، برادر من است. و باز امام صادق علیه السلام فرمود: ان فی صاحب هذا الامر سنن من الانبیاء علیهم السلام... و اما سنه من یوسف فالسنه یجعل الله بینہ و بین الخلق حجابا یرونه ولا یعرفونه... (۱۸۰) صاحب این امر امام مهدی (عج) با برخی از پیامبران، شباهت‌هایی دارد... امیرا شباهت او به یوسف، در پرده بودن او است؛ یعنی خداوند کاری می‌کند که هر چند او را می‌بینند، ولی نمی‌شناسند.

۳- کودکی

غیبت یوسف از دوران کودکی آغاز شد. و جاءت سیاره فارسلوا واردهم فادلی دلوه قال یابشری هذا غلام. (۱۸۱) و (در همین حال) کاروانی فرا رسید و ماء مور آب را (در پی آب) فرستادند. او دلو را در چاه افکند. (ناگهان) صدا زد: مژده باد این کودکی است (زیبا و دوست داشتنی)! غیبت یوسف زهرا علیه السلام نیز از دوران کودکی آغاز شد. قال ابو عبد الله علیه السلام: قال رسول الله صلی الله علیه و آله لابد للغلام من غیبتہ فقبل له ولم یا رسول الله؟ قال یخاف القتل. (۱۸۲) امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که حضرت فرمودند: ناچار برای آن کودک (امام مهدی (عج) غیبتی خواهد بود. پرسیده شد: برای چه؟ فرمودند: از ترس کشته شدن. حضرت مهدی (عج) در سال ۲۵۵ هجری به دنیا آمد. آغاز غیبت صغرا نیز در سال ۲۶۰ هجری است. بنابراین، ایشان در آغاز غیبت صغری، ۵ ساله بوده‌اند.

۴- زیبایی و بخشندگی

همان گونه که یوسف در زیبایی و بخشندگی، شهره‌ی آفاق بود، یوسف زهرا علیه السلام نیز به بالاترین درجه‌ی این دو ویژگی آراسته است. عن ابی نصر قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول: فی صاحب هذا الامر اربع سنن من اربعة انبیاء... و سنه من یوسف من جماله و سخائه... (۱۸۳) ابی نصر می‌گوید امام باقر علیه السلام فرمودند: صاحب این امر (حضرت مهدی (عج) با چهار پیامبر شباهت‌هایی دارد... شباهت او با یوسف، در زیبایی و بخشندگی اوست... رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: لیبعثن الله عزوجل فی هذه الامه خلیفه یحیی المال حیثا و لا یعدّه عددا. (۱۸۴) به زودی خداوند عزوجل در این امت، خلیفه‌ای را بر می‌انگیزد که مال را بی آن که بشمارد، به دیگران می‌بخشد.

۵- هراس

یوسف در عالم رؤ یا دید که یازده ستاره و خورشید و ماه در برابرش سجده می کنند ، ولی به سفارش پدر از ترس مکر برادران ، رؤ یای خویش را پنهان کرد . اذ قال یوسف لایه یا ابت انی رایت احد عشر کوكبا والشمس والقمر راءیتهم لی ساجدین قال یا بُنّی لاتتقصص رؤ یاك علی اخوتك فیکیدوا لک کیدا . (۱۸۵) (به یاد آور) هنگامی را که یوسف به پدرش گفت : پدر ! من در خواب دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه در برابرم سجده می کنند . (یعقوب) گفت : فرزندم ! خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن ؛ زیرا برای تو نقشه ی (خطرناکی) می کشند . یوسف زهرا علیه السّلام نیز همین گونه است ؛ یعنی به دلیل هراس از دشمنان ، باید نام مبارکش پنهان باشد . عن ابی خالد الکابلی قلت لمحمد بن علی الباقر علیه السّلام : ارید ان تسمّیہ لی حتی اعرفه باسمه فقال : ساءلتنی واللّه یا ابا خالد عن سؤ ال مجهد ولقد ساءلتنی عن امر لو کنت محدّثا به احدا لحدثک ولقد ساءلتنی عن امر لو ان بنی فاطمه عرفوه حرصوا علی ان یقطعوه بضعة بضعة . (۱۸۶) ابو خالد کابلی می گوید به امام باقر علیه السّلام عرض کردم : نام مبارک او (حضرت حجت علیه السّلام) را برای من بگوئید تا او را به نام بشناسم . حضرت فرمودند : ای اباخالد ! به خدا سوگند ! پرسش زحمت انگیز و مشقت آوری از من پرسیدی و درباره ی مسأله ای از من پرسیدی که اگر گفتنی بود ، به یقین به تو می گفتم . تو درباره ی چیزی از من پرسش کردی که اگر بنی فاطمه او را بشناسند ، حرص ورزند که او را تکه تکه کنند .

۶- ظلم

دلیل غیبت یوسف ، ستم برادران در حق او بود ، یعنی حسادت ورزیدن و به چاه افکندن او . واجمعوا ان یجعلوه فی غیابت الجب . (۱۸۷) وتصمیم گرفتند وی را در نهان گاه چاه قرار دهند . یکی از حکمت های غیبت یوسف زهرا علیه السّلام نیز ستم حاکمان و طاغوت های خون آشام در حق آن حضرت است . عن زرارة بن اعین قال : سمعت الصادق جعفر بن محمّد علیه السّلام یقول : ان للقائم غیبة قبل ان یقوم قلت ولم ذلک جعلت فداک ؟ قال یخاف و اشار بیده الی بطنه وعنقه . (۱۸۸) زراره می گوید : از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود : قائم (عج) پیش از قیامش غیبتی دارد . عرض کردم : فدایت شوم چرا ؟ حضرت با اشاره به شکم و گردن مبارکشان فرمود (از کشته شدن) می ترسد . طاغوتیان عصر ما در شمار ، از طاغوتیان عصر تولد حضرت ، کمتر و از نظر ابزار نظامی ، ضعیف تر نیستند . خون آشامی و جنایت پیشه گی شان نیز به مراتب از آنان بیشتر است . پس آن ترس هنوز وجود دارد . به امید آن روزی که یاوران کارآمدی پرورش یابند تا بتوانند سپر بلا ی حضرت باشند و او را از گزند حوادث در امان دارند؛ زیرا که فراهم آمدن چنین افرادی ، پیش زمینه ی فرا رسیدن روز موعود است .

۷- ریزش و رویش

برادران یوسف ، او را به چاه افکندند؛ زیرا دل های شان از حسد آکنده بود . بنابراین ، خوبی های او را نمی دیدند ، ولی غریبه ها از دیدن او مسرور گشتند و اظهار شادمانی کردند . وجاءت سیارة فارسوا واردهم فادلی دلوه قال یا بشری هذا غلام . (۱۸۹) و (در همین حال) کاروانی فرا رسید و مأمور آب را (در پی آب) فرستادند . او ، دلو خود را در چاه افکند . (ناگهان) صدا زد : مژده باد این کودک کی است (زیبا و دوست داشتنی) ! هنگام رو به رو شدن با یوسف زهرا نیز برخی مسلمانان ، بر وی شمشیر می کشند؛ زیرا سینه هایی آکنده از کینه دارند یا خود را از او بیشتر دوست دارند یا این که خود را زمام دار امور خویش می دانند و در برابر راء ی و نظر او ، راء ی و نظری جداگانه برای خود قایل اند و یا . . . امام صادق علیه السّلام فرمود : القائم (عج) یلقی فی حربہ مالم یلق رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله . ان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله اتاهم وهم یعبدون الحجاره منقوره وخبسا منحوته وان القائم

یخرجون علیه فیتاء ولون علیه کتاب الله و یقاتلونه علیه . (۱۹۰) قائم (عج) در پیکار خود با چنان چیزی رو به رو خواهد شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن رو به رو نگردید . همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی به سوی مردم آمد که آنان ، بت های سنگی و چوب های تراشیده را می پرستیدند . ولی قائم (عج) چنان است که بر او می شورند و کتاب خدا را بر ضد او تاءویل می کنند . آن گاه به استناد همان تاءویل ، با او به جنگ برمی خیزند . در این میان ، برخی بیگانگان هستند که از دیدنش خشنود می شوند و به او می پیوندند؛ زیرا با فطرت هایی پاک به سوی او می روند و با چشمانی بی غرض به او می نگرند . امام صادق علیه السلام می فرماید : اذا خرج القائم (عج) خرج من هذا الامر من كان یری انه من اهله و دخل فیه شبه عبدة الشمس والقمر . (۱۹۱) چون قائم (عج) قیام کند ، کسی که خود را اهل این امر می پنداشته است ، از این امر بیرون می روند . در مقابل ، افرادی مانند خورشید پرستان و ماه پرستان ، به آن می پیوندند .

۸ - بهای اندک

کاروانیانی که یوسف را یافتند ، او را به بهای اندکی فروختند؛ زیرا از ارزش آن درّ یگانه ، آگاهی نداشتند . و شروه بثمان بخش درهم معدود و کانوا فیه من الزاهدین . (۱۹۲) و (سرانجام) او را به بهای اندکی - چند درهم - فروختند و نسبت به (فروختن) او بی رغبت بودند . برخی شیعیان نیز به دلیل نا آگاهی از مقام و منزلت حضرت مهدی (عج) و از سر هواپرستی و دنیاخواهی ، افتخار محبت و خدمت به آستان او را ، به بهای اندکی فروخته و رشته ی پیوند خود را گسسته اند . تاریخ ، نمونه های فراوانی از این مردمان را به یاد دارد . برای مثال ، از ابوطاهر محمد بن علی بن بلال می توان نام برد . وی به طمع اموالی که از حضرت مهدی (عج) نزد او بود ، آن را به محمد بن عثمان عمری - سفیر دوم - نسپرد و ادعا کرد که خود و کیل حضرت مهدی (عج) است . حضرت مهدی (عج) نیز توفیقی در لعن او صادر کرد . (۱۹۳)

۹ - بردباری

نخستین واکنش یعقوب هنگام غیبت یوسف ، در پیش گرفتن صبر نیکو و یاری جستن از پروردگار است . جاءوا علی قمیصه بدم کذب قال بل سولت لکم انفسکم امرا فصر جمیل واللّه المستعان علی ما تصفون . (۱۹۴) و هنگامی که پیراهن او را با خونی دروغین (آغشته ساختند و نزد پدر) آوردند ، گفت : هوس های نفسانی شما ، این کار را برای تان آراسته است . من بردباری نیکو (و شکیبایی بدون ناسپاسی) خواهم داشت و در برابر آن چه می گوئید ، از خداوند ، یاری می جویم . شیعیان نیز هنگام رو به رو شدن با غیبت یوسف زهرا علیه السلام ، باید در برابر بلاها و آزمایش های الهی ، بردبار باشند . امام رضا علیه السلام فرمود : واللّه ما یكون ما تمدون الیه اعینکم حتی تمحصوا وتمیزوا وحتى لا یبقی منکم الا الاندر فالاندر (۱۹۵)؛ به خدا سوگند ! آن چه چشمان تان را به سویس می دارید و منتظرش هستید ، رخ نخواهد داد ، تا این که پاک سازی و جداسازی شوید و از شما نماند مگر هرچه کم تر و کم تر . هم چنین باید در برابر به درازا کشیدن غیبت ، شکیبایی ورزند؛ یعنی در ظهور پیش از موعد مقرر آن ، شتاب نکنند . مهزم می گوئید به امام صادق علیه السلام عرض کردم : جعلنی الله فداک متی هذا الامر؟ فقد طال . فقال : کذب المتمنون وهلك المستعجلون و نجا المسلمون و الینا یصیرون . (۱۹۶) فدایت شوم این امر - قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله - چه زمانی رخ خواهد داد؟ این امر به درازا کشید . حضرت فرمود : آرزومندان خطا کردند ، شتاب جویان هلاک شدند و آنان که تسلیم اند ، نجات یافتند و به سوی ما باز خواهند گشت .

۱۰ - امید و ناامیدی

چون خورشید یوسف در پس ابرهای غیبت فرو رفت ، یعقوب هرگز امید خود را از دست نداد و از رحمت الهی و بازگشت یوسف ناامید نشد . و از خداوند درخواست می کرد که به زودی یوسف را ببیند . عسی الله ان یاءتینی بهم جمیعا . (۱۹۷) امیدوارم خداوند ، همه ی آنان را به من باز گرداند . ولی در مقابل ، برادران با این که او را نکشستند و در چاه انداختند به امید این که قافله ای ، او را بیابد و با خود ببرد . قال قائل منهم لا تقتلوا یوسف والقوه فی غیاب الجب یلتقطه بعض السیارة ان کتتم فاعلین . (۱۹۸) یکی از آنان گفت : یوسف را نکشید . اگر می خواهید کاری انجام دهید ، او را در نماند گاه چاه بیافکنید تا قافله هایی ، او را برگیرند (و با خود به مکان دوری ببرند) . با این حال ، برادران ، یوسف را فراموش کرده بودند . چون یعقوب ، از یوسف یاد می کرد ، وی را سرزنش می کردند . قالوا تالله تفتوا تذکر یوسف حتی تکون حرصا او تکون من الهالکین . (۱۹۹) گفتند : به خدا سوگند ! تو آن قدر از یوسف یاد می کنی که ممکن است بیمار شوی یا هلاک گردی . ولما فصلت العیر قال ابوهم انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفتدون قالوا تالله انک لفی ضلالک القدیم . (۲۰۰) هنگامی که کاروان (از سرزمین مصر) بیرون آمد ، پدرشان (یعقوب) گفت : اگر مرا به نادانی و کم خردی ، متهم نکنید ، (باید بگویم که) بوی یوسف را احساس می کنم . گفتند : به خدا سوگند ! تو در همان گمراهی پیشین ات هستی . در مسأله ی غیبت یوسف زهرا علیه السلام نیز برخی که از هدایت الهی برخوردارند ، پیوسته با امید به فضل خداوندی ، ظهور او را انتظار می کشند و هرگز از رحمت الهی ناامید نمی شوند . در دعای عصر غیبت که از ناحیه ی مقدسه رسیده است ، چنین می خوانیم : . . . ولا تنسناد ذکره و انتظاره والایمان به وقوه الیقین فی ظهوره والدعاء له والصلاة علیه . (۲۰۱) (خدایا !) یاد او ، انتظارش ، ایمان به او ، باور شدید به ظهور او ، دعا برای او و توجه به او را در مابعد فراموشی مسپار . در مقابل ، گروهی دیگر که خداوند بر دل های شان قفل زده است و از درک حقایق ناتوان اند ، امیدی به آمدنش ندارند . حتی گاهی وجودش را انکار می کنند . امام صادق علیه السلام به زراره فرمود : یا زراره و هو المنتظر و هو الذی یشک الناس فی ولادته منهم من یقول مات ابوه فلا خلف له . . . ومنهم من یقول ما ولد . . . (۲۰۲) ای زراره ! او - حضرت مهدی (عج) - کسی است که آمدنش را انتظار می کشند . اوست که مردم در تولدش شک می کنند . برخی می گویند : پدرش از دنیا رفت و فرزندی نداشت . . . و برخی می گویند : هنوز به دنیا نیامده است . . .

۱۱ - نشانه

پس از آن که زلیخا به یوسف ، تهمت ناپاکی زد ، عزیز مصر به کمک نشانه ی الهی ، پاکی و بی گناهی او را دریافت . و شاهد شاهد من اهلها ان کان قمیصه قد من قبل فصدقت وهو من الکاذبین وان کان قمیصه قد من دبر فکذبت وهو من الصادقین فلما رءا قمیصه قد من دبر قال انه من کید کن ان کید کن عظیم . (۲۰۳) و در این هنگام ، شاهدی از خانواده ی آن زن شهادت داد که اگر پیراهن او از پیش رو پاره شده است ، آن زن راست می گوید و او از دروغ گویان است و اگر پیراهنش از پشت پاره شده است ، آن زن دروغ می گوید و او از راست گویان است . هنگامی که (عزیز مصر) دید پیراهن او (یوسف) از پشت پاره شده است ، گفت : این از مکر و حيله ی شما زنان است . همانا مکر و حيله ی شما زنان عظیم است . با این حال ، عزیز مصر به سبب وسوسه ی زلیخا ، یوسف را به زندان افکند . ثم بدالهم من بعدما رءوا الآیات لیسجننه حتی حین . (۲۰۴) و پس از آن که نشانه های (پاکی یوسف) را دیدند ، بر آن شدند که او را تا مدتی زندانی کنند . ستم پیشه گان عصر یوسف زهرا علیه السلام نیز با این که اعجازها و نشانه هایی از حقانیت او را دیدند ، اما باز به خود نیامدند و به قتل او کمر همت بستند . رشیق می گوید : معتضد عباسی ، مرا به همراه دو نفر دیگر فراخواند و به ما دستور داد هر یک بر اسبی سوار شویم و تنها زیر انداز سبکی با خود برداریم و از برداشتن هر وسیله ی دیگری پرهیز کنیم . آن گاه افزود : به سامرا و فلان محله و فلان خانه می روید . بر در خانه ، خادم سیاهی ایستاده است . به خانه هجوم برید و هر کس را در آن جا یافتید ، بکشید و سرش را برای من بیاورید . ما بر اساس دستور ، به سامرا و همان خانه

رفتیم . مرد سیاهی بر در خانه نشسته بود . پرسیدم : چه کسی در خانه است ؟ با بی‌اعتنایی گفت : صاحبش . به خانه هجوم بردیم . در خانه ، اتاقی بود که بر در آن ، پرده ای زیبا آویخته بود . چون پرده را بالا زدیم ، گویا در اتاق ، دریایی از آب بود . در انتهای اتاق ، مردی با بهترین شمایل بر روی حصیری بر آب ایستاده و مشغول نماز بود . او به ما هیچ توجهی نکرد . یکی از همراهانم به نام احمد بن عبدالله ، برای واری ، وارد آب ها شد ، اما نزدیک بود غرق شود . من دستش را گرفتم و او را نجات دادم ، ولی وی از ترس بی‌هوش شد و ساعتی در همان حال ماند . همراه دیگرم نیز همان کار را کرد و به همان بلا گرفتار شد . من از صاحب خانه عذرخواهی کردم و گفتم : به خدا سوگند ! من از ماجرا آگاه نبودم و نمی‌دانستم برای قتل چه کسی اعزام شده ایم و من از این کار توبه می‌کنم . ولی او به ما اعتنایی نکرد . ما به سوی معتضد برگشتیم . او منتظر ما بود و به دربانان سپرده بود که هر وقت به کاخ رسیدیم ، اجازه ی ورود بدهند . ما نیز در همان شب بر او وارد شدیم و ماجرا را برایش بازگو کردیم . با عصبانیت پرسید : آیا این ماجرا را برای کسی بازگو کرده اید ؟ گفتیم : نه . او سوگند یاد کرد که اگر این ماجرا را با کسی در میان بگذاریم ، گردن ما را خواهد زد . ما نیز تا او زنده بود ، توان بازگو کردن آن را نداشتیم . (۲۰۵)

۱۲ - توطئه

یوسف با توطئه های گوناگونی رو به رو گشت ؛ به چاه افکندن ، به بردگی رفتن ، تهمت ناپاکی شنیدن و زندان . با این حال ، مشیت الهی بر آن بود که همه ی توطئه ها و نقشه ها ناکام گردد . دشمنان برای یوسف زهرا علیه السلام نیز توطئه های فراوان و نقشه های شومی برنامه ریزی کرده بودند ، ولی اراده ی الهی بر رهایی او از همه ی فتنه ها و تجلی نور خداوندی تعلق گرفته است . امام صادق علیه السلام می‌فرماید : کذلک بنوامیه و بنو العباس لما ان وقفوا علی ان به زوال مملکة الامراء الجابرة منهم علی یری القائم منا ناصبونا للعداوة و وضعوا سیوفهم فی قتل اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و ابارة نسله طمعا منهم فی الوصول الی قتل القائم علیه السلام فابی الله ان یکشف امره لواحد من الظلمة الا ان یتم نوره ولو کره المشرکون . (۲۰۶) بنی امیه و بنی عباس چون دریافتند که گردن کشان آنان به دست مهدی ما از میان می‌روند ، با ما بنای دشمنی نهادند . آنان برای کشتن اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و نابودی نسل او ، شمشیرهای خود را از نیام در آوردند تا مهدی (عج) را بکشند ، ولی خداوند ، امر او را از ستم کاران ، پنهان کرد و نورش را گستراند ، هر چند مشرکان از آن بیزار بودند .

۱۳ - هدایت

یوسف ، هنگام غیبت - زندان - نیز از رسالتی که در برابر مردم بر عهده داشت ، غافل نشد . هنگامی که دو یار زندانی یوسف ، خواب خود را برای او بیان کردند و تعبیر آن را از او خواستند ، یوسف از فرصت به دست آمده استفاده کرد و پیش از بیان تعبیر چنین گفت : یا صاحبی السجن ءارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار ما تعبدون من دونه الا اسماء سمیتوها اتمم و ابأؤ کم ما انزل الله بها من سلطان ان الحکم الا- الله امر الا- تعبدوا الا اياه ذلك الدین القيم و لکن اکثر الناس لایعلمون . (۲۰۷) ای همراهان زندانی من ! آیا خدایان پراکنده بهترند یا خداوند یکتای پیروز ؟ این معبودهایی که غیر از خدا می‌پرستید ، چیزی جز اسم هایی (بی‌مسما) که شما و پدران تان آن ها را (خدا) نامیده اید ، نیست . خداوند هیچ دلیلی بر آن نازل نکرده است . حکم تنها از آن خداست . او فرمان داده است که جز او را نپرستید . این است آیین پابرجا ، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند . هر چند یوسف زهرا علیه السلام نیز در پس پرده ی غیبت است ، اما لحظه ای از انجام رسالت خود (هدایت مردم) غفلت نمی‌ورزد و مردم از فیض او بهره مند می‌شوند . اولیای الهی از کوشش برای تحقق اهداف آسمانی خود هرگز دست نمی‌کشند؛ زیرا وظیفه ی حرکت به سوی خداوند و تکامل ، هیچ گاه از دوش مردمان برداشته نمی‌شود . اگر در زمانی و جایی ، وظیفه ی حرکت به سوی کمال از دوش

کسی برداشته شود، آن گاه به همان میزان، رسالت هدایت نیز از عهده‌ی متولیان هدایت برداشته شده است. البته هرگز چنین چیزی رخ نمی‌دهد؛ زیرا در این صورت، آفرینش آدمی بیهوده می‌شود. از این رو، ممکن است ولی خدا ساکت باشد، اما هرگز ساکن نمی‌ماند. هم چنان که ممکن است غایب باشد، اما هیچ‌گاه قاعد نمی‌ماند. امام همیشه در حال هدایت، سازندگی و پرورش است؛ گاه مخفیانه و گاه آشکارا. در کتاب‌های روایی، نمونه‌های فراوانی از هدایت‌های ویژه‌ی حضرت مهدی (عج) آمده است. برای نمونه به یکی از آن‌ها اشاره می‌کنیم. در عصر سفارت محمد بن عثمان، گروهی از شیعه درباره‌ی این مسأله اختلاف کردند که آیا خداوند، آفرینش موجودات و روزی دادن به آن‌ها را به ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام واگذار کرده است یا نه؟ گروهی، آن را محال می‌دانستند و گروهی دیگر بر این باور بودند که ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام از جانب خداوند، موجودات را می‌آفرینند و روزی می‌دهند. اختلاف این دو گروه پایان نیافت تا این که به محضر محمد بن عثمان آمدند و پاسخ درست را از او جویا شدند. به سفارش او، نامه‌ای به امام عصر (عج) نوشته شد. حضرت نیز در پاسخ چنین مرقوم فرمودند: ان الله تعالی هو الذی خلق الاجسام... اما الائمه علیهم‌السلام فانهم یساءلون الله تعالی فیخلق ویساءلونه فیرزق ایجابا لمسئلتهم واعظاما لحقهم. (۲۰۸) خداوند، آفریننده‌ی اجسام است... ولی ائمه علیهم‌السلام از خداوند درخواست می‌کنند. او نیز می‌آفریند و روزی می‌دهد. این به دلیل اجابت دعای آنان و تکریم مقام ایشان است.

۱۴ - گواه

هنگامی که پادشاه مصر، تعبیر خوابش را خواست، هم بند پیشین یوسف، او را برای این مهم معرفی کرد؛ زیرا در زندان، محاسن اخلاق و دانش تعبیر خواب او را که نوعی از علم غیب است، دیده بود. ما نیز در برابر مدعیان مهدویت یا مدعیان ارتباط با حضرت مهدی (عج) باید هوشیار باشیم و بی دلیل به افراد اعتماد نکنیم. ادعای افراد را باید تنها پس از دیدن دلیل قطعی بپذیریم. سیره‌ی عملی حضرت مهدی (عج) و سفیران ایشان نشان می‌دهد که آنان همیشه دیگران را تشویق می‌کردند تا از مدعیان، دلیل بخواهند. نمونه‌های فراوانی از این حقیقت در کتاب‌های حدیثی به چشم می‌خورد. از جمله، حسین بن علی بن محمد معروف به ابن علی بغدادی می‌گوید: در بغداد، زنی از من پرسید: مولای ما کیست؟ یکی از اهالی قم پاسخ داد: ابوالقاسم بن روح، وکیل حضرت است. پس نشانی او را به زن داد. وی نزد ابوالقاسم آمد و به او گفت: ای شیخ! همراه من چیست؟ شیخ فرمود: هرچه با خود داری، در دجله بیانداز. آن گاه نزد من بیا تا به تو باز گویم. زن رفت و آن چه با خود داشت، در دجله انداخت و بازگشت. ابوالقاسم به خدمت کار خود دستور داد که آن جعبه را بیاورد. سپس به آن زن گفت: این همان جعبه‌ای است که با تو بود و تو در دجله انداختی. من به تو بگویم در آن چیست یا تو می‌گویی؟ زن گفت: شما بگویید. شیخ گفت: یک جفت دست بند طلا، یک حلقه‌ی بزرگ گوهردار، دو حلقه‌ی کوچک که هر کدام یک گوهر دارد و دو انگشتر فیروزه و عقیق در این جعبه هست. سپس جعبه را گشود و هر چه را در آن بود، نشان داد، زن به آن‌ها نگریست و گفت: این همان است که من آوردم و در دجله انداختم. آن گاه از تعجب بی‌هوش شد! این که ابوالقاسم بن روح، پرسش زن را انکار نکرده و پاسخ گفته است، نشان می‌دهد که مردم موظف بوده‌اند که سخن کسی را بی دلیل نپذیرند. سفیران حضرت مهدی (عج) نیز با دادن پاسخ مثبت به خواسته‌ی آنان، این روش را امضا کرده‌اند. هنگامی که چنین روشی در رویارویی با مدعیان با مدعیان نیابت و وکالت، پسندیده و بلکه لازم است، به طریق اولی، در برابر مدعیان مهدویت، چنین خواهد بود.

۱۵ - قدرشناسی

خدمت عزیز مصر و همسرش به یوسف - رها کردن او از بردگی و پرورش دادن وی در دامان مهر و محبت خود - سبب شد تا که

یوسف هنگام گرفتاری و قحطی، به کمک آنان بشتابد و از او بهره برند: و قال الذی اشتراه من مصر لامرأته اکرمی مثواه عسی ان ینفعنا. (۲۰۹) و آن کس که او را از سرزمین مصر خرید (عزیز مصر) به همسرش گفت: مقام وی را گرامی دار، شاید برای ما سودمند باشد. به یقین، خدمت گزاری به آستان یوسف زهرا علیه السّلام که برجسته ترین شکل آن، زمینه سازی برای ظهور و تحقق بخشیدن به اهداف و آرمان های ایشان است، برخوردار از عنایت های ویژه ی آن عزیز را در پی خواهد داشت. آیا می توان پنداشت که یوسف زهرا علیه السّلام در بخشش به اندازه ی یوسف یعقوب نباشد؟ هرگز! یکی از علمای اصفهان می گوید: در ایام جوانی برای سخن رانی به جلسه ای دعوت شدم. میزبان به من گفت: در همسایگی ما، منزلی است که چند خانواده ی بهایی در آن زندگی می کنند، پس در سخن رانی، مراعات فرمایید. من بی توجه به گفته ی او، ده شب درباره ی بطلان مرام بهائیت سخن رانی کردم. شب آخر پس از سخن رانی، هنگامی که به سوی مدرسه به راه افتادم، چند نفر نزد من آمدند و با احترام و پافشاری به منزل خود بردند. پس از بستن در، صحنه عوض شد. آنان بر من آشفتند و با تندی، به من گفتند که چرا علیه ما سخن گفتی و می خواستند مرا بکشند. هر چه تلاش کردم، از قصد خود چشم پوشیدند. ناگزیر اجازه خواستم تا برای آخرین بار، وضو بگیرم و نمازی بخوانم. به نماز ایستادم و قصد کردم در سجده ی آخر، هفت مرتبه ذکر المستغاث بک یا صاحب الزمان را بگویم. در این هنگام، در خود به خود باز شد و مردی سوار بر اسب به اندرون آمد. بی آن که آنان بتوانند کاری بکنند، آن مرد، دست مرا گرفت، از خانه بیرون برد و به مدرسه رساند. پس از رفتن آن مرد، تازه به خود آمدم که: این شخص که بود؟ ولی دیگر دیر شده بود. فردای آن شب، آن گروه بهایی نزد من آمدند و شهادتین گفتند. (۲۱۰)

۱۶ - دفع بلا

یوسف، سپر دفع بلا ی برادران خود و اهل مصر شد. هر چند برادران یوسف در حق وی ستم کردند و شرط برادری را به جا نیاوردند، ولی یوسف از کمک و دستگیری آنان فروگذار نکرد. یوسف زهرا علیه السّلام نیز سپر دفع بلا از شیعیان هستند. قال ظریف ابونصر الخادم: قال لی صاحب الزمان (عج): (اتعرفنی قلت: نعم. قال: من انا؟ فقلت: انت سیدی وابن سیدی. فقال لیس عن هذا ساءلتک. قال ظریف فقلت جعلنی الله فداک فسّر لی. فقال انا خاتم الاوصیاء و بی یدفع الله البلاء عن اهلی و شیعتی. ظریف می گوید: به محضر امام عصر (عج) وارد شدم. ایشان فرمودند: آیا مرا می شناسی؟ عرض کردم: آری. فرمودند: من که هستم؟ عرض کردم: شما آقای من و فرزند آقای من هستید. فرمودند: منظورم این نبود. عرض کردم: فدایت شوم منظورتان چیست؟ فرمودند: من آخرین اوصیا هستم و خداوند برای وجود من، بلا را از اهلیم و شیعیانم، برطرف می کند. (۲۱۱) برای نمونه، عنایت حضرت مهدی (عج) به شیعیان بحرین را از زبان محدّث نوری می شنویم: در روزگار گذشته، فرمانروایی ناصبی بر بحرین حکومت می کرد، که وزیرش در دشمنی با شیعیان آن جا، گوی سبقت را از او ربوده بود. روزی وزیر بر فرمانروا وارد شد و اناری را به دست حاکم داد، که به صورت طبعی این واژه ها بر پوست آن نقش بسته بود: (لا-اله الا-الله، محمّد رسول الله و ابوبکر و عمر و عثمان و علی خلفاء رسول الله). فرمانروا از دیدن آن بسیار در شگفت شد و به وزیر گفت: این، نشانه ای آشکار و دلیلی نیرومند بر بطلان مذهب تشیع است. نظر تو درباره ی شیعیان بحرین چیست؟ وزیر پاسخ داد: به باور من، باید آنان را حاضر کنیم و این نشانه را به ایشان ارایه دهیم. اگر آن را پذیرفتند که از مذهب خود دست می کشند و گرنه آنان را میان گزینش سه چیز مخیر می کنیم: ۱- پاسخی قانع کننده بیاورند. ۲- جزیه بدهند. ۳- یا این که مردان شان را می کشیم، زنان و فرزندان شان را اسیر می کنیم. و اموال شان را به غنیمت می بریم. فرمانروا، راءى او را پذیرفت و دانشمندان شیعه را نزد خود فراخواند. آن گاه انار را به ایشان نشان داد و گفت: اگر برای این پدیده، دلیلی روشن نیاورید، شما را می کشم و زنان و فرزندان تان را اسیر می کنم یا این که باید جزیه بدهید. دانشمندان شیعه، سه روز از او مهلت خواستند. آنان پس از گفت و گوی فراوان به این

نتیجه رسیدند که از میان خود، ده نفر از صالحان و پرهیزگاران بحرین را برگزینند. آن گاه از میان این ده نفر نیز سه نفر را برگزیدند و به یکی از آن سه نفر گفتند: تو امشب به سوی صحرا برو و به امام زمان (عج) استغاثه کن و از او، راه رهایی از این مصیبت را بپرس؛ زیرا او، امام و صاحب ماست. آن مرد چنین کرد، ولی پاسخی از حضرت ندید. شب دوم نیز نفر دوم را فرستادند. او نیز پاسخی دریافت نکرد. شب آخر، نفر سوم را که مردی پرهیزگار بود، به بیابان فرستادند. او به صحرا رفت و با گریه و زاری از حضرت، درخواست کمک کرد. چون آخر شب شد، شنید مردی خطاب به او می گوید: ای محمد بن عیسی! چرا تو را به این حال می بینم و چرا به سوی بیابان بیرون آمده ای؟ محمد بن عیسی از او می خواهد که او را رها کند و به حال خود واگذارد. آن مرد می فرماید: ای محمد بن عیسی! منم صاحب الزمان. حاجت خود را بازگو. محمد بن عیسی گفت: اگر تو صاحب الزمانی، داستان مرا می دانی و به گفتن من نیاز نیست. آن مرد فرمود: راست می گویی. تو به دلیل آن مصیبتی که بر شما وارد شده است، به این جا آمده ای. عرض کرد: آری، شما می دانید چه بر ما رسیده است و شما امام و پناه ما هستید. پس آن حضرت فرمود: ای محمد بن عیسی! در خانه ی آن وزیر - لعنة الله علیه - درخت اناری است. هنگامی که درخت تازه انار آورده بود، او از گل قالبی به شکل انار ساخت. آن را نصف کرد و در میان آن، این جمله را نوشت. سپس قالب را بر روی انار که کوچک بود، گذاشت و آن را بست. چون انار در میان آن قالب بزرگ شد، آن واژه ها بر روی آن نقش بست. فردا نزد فرمانروای می روی و به او می گویی که من پاسخ تو را در خانه ی وزیر می دهم. چون به خانه ی وزیر رفتید، پیش از وزیر به فلان جا برو. کیسه ی سفیدی خواهی یافت که قالب گل در آن است. آن را به فرمانروا نشان ده. نشانه ی دیگر این که به فرمانروا بگو: که معجزه ی دیگر ما این است که چون انار را دو نیم کنید، جز دود و خاکستر چیزی در آن نیست. محمد بن عیسی از این سخنان بسیار شادمان گشت و به نزد شیعیان بازگشت. روز دیگر، آنان پیش فرمانروا رفتند و هر آن چه امام زمان (عج) فرموده بود، آشکار گشت. فرمانروای یمن با دیدن این معجزه به تشیع گروید و دستور داد وزیر حيله گر را به قتل رسانند. (۲۱۲)

۱۷ - مجازات

برادران یوسف کسانی بودند که با تکبر، قدرت بازوی خود را به رخ پدر می کشیدند و می گفتند: و نحن عصبه. (۲۱۳) ما گروه نیرومندی هستیم. با این حال، چون در حق یوسف، ستم کردند به جایی رسیدند که ذلیلانه، کاسه ی گدایی به دست گرفتند. آن گاه باگردن هایی فرو افتاده، سر بر آستان یوسف ساییدند و به وی، اظهار عجز و نیاز کردند: یا ایها العزیز مسینا واهلنا الضمر و جئنا ببضاعة مزجاة فاوف لنا الکیل و تصدق علینا ان الله یجزی المتصدقین. (۲۱۴) ای عزیز! ما و خاندان ما را ناراحتی فرا گرفته است و متاع اندکی (برای خرید مواد غذایی) با خود آورده ایم. پیمانمان را کامل کن و بر ما تصدق و بخشش فرما؛ زیرا خداوند، بخشندگان را پاداش می دهد. بشر امروزی را مصیبت ها و دردهای کشنده ای مانند فقر فاحش، فاصله ی طبقاتی، جنگ های خانمان سوز، خون ریزی های بی پایان، احساس پوچی، بی هویتی و سردرگمی و... فرا گرفته است. دلیل پیدایش این ها چیزی نیست جز ستم آدمیان به ولی خدا، یوسف زهرا علیه السلام، که در راس همه ی این ستم ها، فراموشی یاد او و آماده نکردن شرایط ظهور اوست. به امید آن که روزی انسان، کاسه ی گدایی به بارگاه کسی برد و بر آستان کسی سر بساید که او، منجی واقعی است.

۱۸ - محنت

دیدار با یوسف رخ نداد، مگر پس از رنج ها و محنت های فراوانی که برادران اش به جان کشیدند و خون دل هایی که یعقوب در فراق یوسف خورد و اشک هایی که بر هجران او فرو ریخت. خورشید یوسف زهرا علیه السلام نیز طلوع نخواهد کرد، مگر پس از

محنت های فراوان و سیل های مصیبتی که بر دل شیعیان فرو خواهد ریخت . امام علی علیه السلام می فرماید : ما یجیی ء نصر الله حتی تكونوا اهون علی الناس من المیتة وهو قول ربی عزوجل فی کتابه فی سورة یوسف (حتی اذا استئیس الرسل وظنوا انهم قد کذبوا جائهم نصرنا) وذلک عند قیام قائمنا علیه السلام . (۲۱۵) یاری خداوند به سوی شما نخواهد آمد ، مگر هنگامی که در چشم مردم از مرده ، پست تر شوید و این ، همان سخن خداوند در سوره یوسف است که فرمود : (تا آن گاه که رسولان ناامید شدند و (مردم) گمان کردند که به آنان دروغ گفته شده است . در این هنگام ، یاری ما به سراغ آنان آمد) . آن گاه ، هنگام قیام قائم ما ، مهدی (عج) است .

۱۹- نیاز

نیاز برادران به آذوقه ، زمینه ساز دیدار آنان با یوسف شد . هنگامی که بار قحطی و تنگی معیشت بر دوش برادران فشار آورد ، آنان به امید یافتن آذوقه ، ره سپار مصر گشتند و این مقدمه ی دیدار آنان با یوسف گردید . شکل گرفتن احساس نیاز به امام مهدی (عج) در ژرفای جان انسان ها نیز زمینه ساز ظهور یوسف زهرا علیه السلام است . امام مهدی (عج) در توقیعی خطاب به اسحاق بن یعقوب می فرماید : ... واکثرو الدعاء بتعجیل الفرج (۲۱۶) . . . برای فرج من ، بسیار دعا کنید . . . افزون بر روایت یاد شده ، در روایت های فراوانی به شیعیان دستور داده شده است که برای فرا رسیدن ظهور دعا کنند؛ زیرا یکی از زمینه های دعا ، احساس نیاز است . دعا در بستر نیاز می روید . آدمی تا کمبودی نداشته باشد و در وجودش ، احساس نیاز به آن چه ندارد ، شکل نگیرد ، دست به دعا بر نمی دارد . ما نیز اگر بخواهیم که برای ظهور حضرت مهدی (عج) دعا کنیم ، باید احساس نیاز به وجود ایشان را در درون خود سامان دهیم . تنها در این صورت است که دعا خواهیم کرد . بنابراین ، دستور به دعا کردن ، در واقع دستور به برانگیختن احساس نیاز به امام (عج) در وجود خویش است . برادران یوسف ، تاب تحمل او را نداشتند؛ زیرا به او احساس نیاز نمی کردند و نمی دانستند که وجود یوسف به چه کار آنان می آید؛ از این رو ، او را از خود راندند و آواره ی دیار غربتش کردند . برای وصال یوسف می بایست زمان بگذرد تا برادران با دشواری های روزگار دست و پنجه نرم کنند ، سختی ها را بچشند و فراز و نشیب ها را ببینند . آن گاه کم کم احساس نیاز به یوسف در وجودشان شکل بگیرد؛ نیاز به کسی که دردهای آنان را تسکین بخشد و غبار محنت از رخشان بزداید . این احساس چیزی نبود که بتوان آن را یک شبه به آنان تزریق کرد ، بلکه در گذر زمان می بایست این احساس شکل بگیرد . این میوه ای بود که باید به طور طبیعی می رسید . به همین دلیل ، یوسف با این که می دانست پدر و برادران او در کنعانند ، ولی هیچ اقدامی نکرد . او می توانست به کنعان برود یا دست کم ، نامه ای برای پدر بنویسد و از او بخواهد که به نزدش بیایند ، ولی این چنین نکرد . زیرا چه بسا اگر برادران ، پیش از فراهم شدن زمینه ، به دیدار او می آمدند ، سودی نداشت ؛ زیرا انگیزه های دشمنی پیشین هنوز وجود داشت و تحولی که آن عامل را از بین ببرد ، هنوز رخ نداده بود . به راستی ، هنگامی که برادران ادعا کردند یوسف ، طعمه ی گرگ شده است ، چرا یعقوب از آنان نخواست که باقی مانده ی جسد یا دست کم استخوان هایش را بیاورند ؟ این بدان دلیل بود که می دانست اگر چنین بگوید ، برادران برای اثبات ادعای شان ، یوسف را خواهند کشت و جسدش را خواهند آورد . چرا هنگامی که کاروان ، یوسف را یافت ، یوسف به آنان نگفت که من فرزند یعقوب و اهل کنعانم . مرا به خاندانم باز گردانید ؟ آیا به این دلیل نبود که می دانست اگر او را باز گردانند ، سرانجام به دست برادرانش کشته خواهد شد ؟ ! چرا که ظرفیت با یوسف بودن هنوز در آنان پدید نیامده بود و این ظرفیت می بایست به صورت طبیعی و در گذر زمان و کشاکش حوادث ، شکل می گرفت . بر همه ی این ها مقام الهی یعقوب را نیز بیافزاید . او پیامبر بود و با اعجاز الهی می توانست کاری کند که برادران نتوانند یوسف را بکشند و او در کنار یوسف بماند ، ولی چنین نکرد؛ زیرا سنت الهی بر این است که جریان امور روند طبیعی و عادی خود را بپیماید و مردم با اختیار و انتخاب خود ، سعادت یا شقاوت را

برگزینند و در میدان نفس گیر زندگی به آن برسند. به همین خاطر - گرچه در این میان، یعقوبی نیز وجود دارد که زمینه‌ی ملاقات برای او کاملاً مهیاست و او خود را کاملاً آماده‌ی وصال کرده است - هرچند یوسف خود نیز از غربت و تنهایی، غمگین و دل آزرده است، ولی لب فرو می‌بندد و منتظر می‌ماند، تا برادران آماده شوند و خود قدم به راه گذارند و به سویش بیایند. تنها در این صورت است که قدر او را خواهند دانست و از او بهره خواهند برد. و این، حکایت حال یوسف زهراست. ناهلان و کم‌خردانی که تاب تحمل او و ظرفیت با او بودن و در کنار او زیستن را نداشتند، او را به چاه غیبت افکندند. در آمدن او از چاه غیبت نیز به فراهم شدن زمینه بستگی دارد. باید مردم به خود آیند، او را بخواهند و به او احساس نیاز کنند. شکل گرفتن چنین احساس نیازی، نیازمند گذر زمان است. باید زمان سپری شود تا بشریت در کوران حوادث دریابد که گره‌گشای مشکلاتش، کس دیگری است. باید خود این میوه برسد؛ چیدن آن پیش از موعد، تباہ کردن آن است. آمدن مهدی (عج) بدون فراهم آمدن زمینه و شکل‌گیری احساس نیاز به او و پدید آمدن ظرفیت تحمل او، چیزی جز تباہ کردن او نیست. آری، او می‌تواند به اعجاز الهی، همه‌ی مانع‌ها را برطرف کند، اما سنت الهی جز این است. باید، مردم خود بخواهند و در راه، گام نهند. هرچند وی از این غربت و فراق، غمگین و دل‌خسته است، اما لب فرو بسته و برای آمدن مردم به سوی خویش، هم‌چنان چشم به راه نشسته است؛ زیرا راهی جز این نیست. آیا کسی هست که او را از این انتظار به در آورد؟ در این میان، شیعیان یعقوب‌گونه‌ای نیز هستند که دل‌های شان، از عطر محبت او سرشار است و خود را برای سیراب شدن از چشمه سار حضورش کاملاً آماده کرده‌اند، اما افسوس که این دسته نیز باید در غم فراق بسوزند؛ زیرا برای آمدن او، باید همه آماده باشند.

۲۰ - تنها پناه

آن‌چه یوسف داشت، نزد دیگران یافت نمی‌شد. از این رو با این که میان یوسف و برادرانش ۱۸ روز فاصله بود، (۲۱۷) آنان برای تهیه‌ی آذوقه، این مسیر طولانی را پیمودند. اگر آذوقه در جای دیگری نیز یافت می‌شد، هرگز سختی این راه طولانی را به جان نمی‌خریدند. گم شده‌ی بشر امروزین - عدالت، معنویت و در یک کلام، رشد انسان - (۲۱۸) نیز تنها نزد یوسف زهرا (عج) است و بس. او تنها کسی است که می‌تواند نیازهای بشریت را برآورده سازد و او را در همه‌ی ابعاد به کمال برساند. تا این باور در انسان‌ها شکل نگیرد، او ظهور نخواهد کرد. امام صادق علیه السلام فرمودند: لایکون هذا الامر حتی لایبقی صنف من الناس الا- و قد ولّوا علی الناس حتی لایقول قائل انا لو ولینا لعدلنا. ثم یقوم القائم بالحق و العدل. (۲۱۹) ظهور رخ نخواهد داد مگر هنگامی که همه‌ی گروه‌ها بر مردم حکومت کردند و کسی نگوید: اگر ما، حاکم بودیم، به عدالت رفتار می‌کردیم. پس از این وضعیت، قائم (عج) همراه با حق و عدالت، قیام خواهد کرد. این حدیث بدین معناست که مردم باید دریابند که خود، توان هدایت، رهبری و رسیدن و رسانیدن به آرمان‌های خویش را ندارند. پس باید در پی منجی واقعی باشند، که همانا حضرت مهدی (عج) است.

۲۱ - دلدادگی

برادران یوسف، آذوقه‌ی او را می‌خواستند: اوف لنا الکیل. (۲۲۰) پیمان‌ه‌ی ما را کامل کن. و یعقوب، وصال یوسف و سیراب شدن از چشمه سار حضور او را می‌خواست؛ زیرا یوسف، خواستنی و دوست داشتنی بود: یا بنی اذهبوا فتحسسوا من یوسف. (۲۲۱) پسرانم! بروید و یوسف را بجوید. منتظران ظهور یوسف زهرا علیه السلام نیز دو دسته‌اند: برخی ظهور او را برای سرسبزی، خرمی، فراوانی نعمت، ارزانی اجناس و... می‌خواهند و برخی دیگر، او را برای خودش می‌خواهند. همیشه در طول تاریخ، دو دسته شیعه وجود داشته‌اند: شیعیانی که امام را برای رسیدن به هدف‌ها و منافع شخصی خود می‌خواستند و کسانی که شیفته

ی امام بوده اند تنها به این دلیل که او، امام است، خلیفه‌ی خداست. آنان، امام را آئینه‌ی تمام‌نمای اسما و صفات الهی و موجودی سرشار از معنویت و روحانیت می‌دانستند. نگاه بسیاری از شیعیان به امام - هرچند به صورت ناخودگاه - به گونه‌ی نخست است. به همین دلیل، هنگامی که مصیبت‌ها بر ما فرو می‌ریزد، ارتباط، توسل و توجه مان به امام بیشتر می‌شود و چون در خوشی و نعمت فرو می‌رویم، از میزان توسل و توجه مان کاسته می‌گردد. همین نکته، یکی از آسیب‌های بزرگ و ظریف اعتقاد به امامت است. آن که امام را برای رسیدن به آمال و آرزوهای خود می‌خواهد و از او، به عنوان ابزاری برای رسیدن به منافع شخصی خود بهره می‌گیرد، ارتباط و توسلی پایدار و همیشگی ندارد. چه بسا اگر روزگار به او روی خوش نشان دهد، هیچ‌گاه به یاد امام خود نیافتد؛ زیرا به او نیازی ندارد و این، یعنی تباهی و از دست دادن سرمایه‌ی زندگی. کسی که با این نظر به امام خویش می‌نگرد، اگر در گرفتاری به امام پناه ببرد و امام به مقتضای مصلحتی، دعایش را مستجاب نکند، از امام خود می‌گسلد؛ زیرا او، امام را تنها برای رسیدن به منافع خود می‌خواهد. امامی که او را به منافعش نرساند، به چه کار آید! البته این سخن درست است که گفته‌اند: همه چیز را از آنان بخواهیم، امّا شایسته است که از آنان، جز خودشان را نخواهیم. بیاییم یعقوب وار، یوسف زهرا علیه السلام را برای خودش بخواهیم؛ زیرا، سرچشمه‌ی همه‌ی خوبی‌ها، کمالات و زیبایی‌هاست.

۲۲- دمیدن روح امیدواری

یعقوب افزون بر آن که خود از رحمت الهی و وصال یوسف ناامید نبود، پسران خویش را نیز از نومییدی باز می‌داشت و روح امیدواری را در دل‌های آنان می‌دمید. یا بنی اذهبوا فتحسبوا من یوسف واخیه ولا تاءیسوا من روح الله... (۲۲۲) پسرانم! بروید و یوسف و برادرش را بجوئید و از رحمت خدا ناامید نشوید. شیعیان یوسف زهرا علیه السلام نیز افزون بر آن که باید امیدوار باشند، وظیفه دارند روح امید به ظهور مهدی موعود علیه السلام را در دیگران بدمند و یاد و خاطره‌ی او در ذهن مردم، زنده نگاه دارند. امید، آدمی را از سستی و خمودگی بیرون می‌آورد و به بالندگی و سازندگی می‌رسد. آن که از خورشید جهان افروزی که فردا بر می‌آید و همه جا را روشن می‌کند، غافل است، هرگز شور و نشاطی برای پویایی و سازندگی ندارد. او به شام تیره و تار نومی‌د، ایمان آورده است. او خود را در برابر ظلمت شبانه، هیچ می‌انگارد و نیروی اراده‌ی خویش را باور ندارد. روح امید در چنین شخصی، مرده است. در مقابل، با امید به آینده، سراسر وجود آدمی از روح حیات سرشار می‌شود. آن که به آمدن منجی ایمان و امید دارد، و آمدن او بسته به آماده شدن مقدمات و فراهم آمدن انسان‌هایی است که او را بخواهند و او را در رسیدن به اهدافش یاری کنند، همیشه می‌کوشد ظرفیت با او بودن را در خود پدید آورد و انسان‌هایی را پروراند که بتوانند مانند بازوانی نیرومند، حضرت مهدی (عج) را در رسیدن به اهدافش یاری دهند. و این، همان حیات واقعی و بالندگی و سازندگی است.

۲۳- اقبال همگانی

برادران یوسف آن‌گاه از جام حضور و دیدار یوسف سیراب شدند که همگان به صورت دسته‌جمعی به سوی او رفتند و به او، اظهار نیاز کردند. قرآن می‌فرماید: و جاء اخوه یوسف. (۲۲۳) برادران یوسف (در پی مواد غذایی به مصر) آمدند. برای دمیدن آفتاب جمال یوسف زهرا علیه السلام نیز راهی نیست جز درخواست همگانی. مردم باید همگی دعا کنند و آمدنش را از خداوند بخواهند. تاءثیر گذاری دعای برخی - و نه تمام مردم - چندان معلوم نیست. حضرت مهدی (عج) در توقیع شریف خود به شیخ مفید قدس سرّه می‌فرماید: و لو اءن اشیاعنا وفقهم الله لطاعته علی اجتماع فی الوفاء بالعهد علیهم لما تاءخر عنهم الیمن بلقائنا ولتعجلت لهم السعادة بمشاهدتنا... (۲۲۴) اگر همه‌ی شیعیان ما - که خداوند، آنان را در فرمان برداری یاری دهد - بر وفای به

عهد و پیمانی که با ما بسته اند ، با هم یک دل می شدند ، برکت زیارت و دیدار ما برای شان به تاءخیر نمی افتاد و از سعادت دیدار ما بهره مند می گشتند نویسنده ی (مکیال المکارم) به نقل از یکی از دوستان خود می گوید : شبی در رؤ یا یا مکاشفه ، مولای مان امام حسن مجتبی علیه السلام را دیدم . ایشان مطالبی فرمودند که مضمونش این بود : بر منبرها به مردم بگوئید که توبه کنند و برای فرج حضرت ولی عصر علیه السلام و تعجیل ظهور ایشان دعا کنند . این دعا کردن مانند نماز میت ، واجب کفایی نیست که اگر برخی مردم انجام بدهند ، از دیگران ساقط شود . بلکه همانند نمازهای پنجگانه ی شبانه روزی بر همه ی مکلفان واجب است . (۲۲۵)

۲۴- میهمان نوازترین

یوسف بهترین میزبان بود ، زیرا برادران جفاکارش را از عطای خویش محروم نکرد . و انا خیرالمتزلین . (۲۲۶) و من بهترین میزبانانم . یوسف زهرا علیه السلام نیز بهترین میزبانان است . با این که بسیاری از مردم ، او را نمی شناسند و بسیاری نیز با او به دشمنی برخاسته اند یا در حقش ، جفا و ستم می کنند و قدرش را نمی شناسند یا فراموشش کرده اند ، ولی هم چنان بر سر سفره ی رحمت او نشسته اند و به برکت او ، روزی می خورند . (بیمنه رزق الوری) .

۲۵- پیروزی

یوسف پس از پشت سر نهادن فراز و نشیب های فراوان ، در پایان ، به اوج شکوه رسید . آن گاه بود که همه در برابر وی کرنش کردند و برادران و پدر و مادر در برابر شکوهش به خاک افتادند . و رفع ابویه علی العرش وخرّوا له سجدا . (۲۲۷) و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و همگی برای او به سجده افتادند . یوسف زهرا علیه السلام نیز پس از سپری کردن دوران جان کاه غیبت ، افزون بر شکوه معنوی همیشگی به شکوه ظاهری خواهند رسید . آن گاه جهان و جهانیان در برابر شکوه و جلالش ، سر تعظیم فرو خواهند آورد . و نرید ان منن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین . (۲۲۸) ما می خواستیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین گردانیم .

نجوایی با یوسف زهرا علیه السلام

(۱) هنگامی که برادران یوسف نزد وی آمدند ، از گذشته ی خود ، اظهار پشیمانی کردند . یوسف نیز اشتباه آنان را فریادشان نیاورد ، بلکه بی درنگ آنان را بخشید و از خداوند برای ایشان ، بخشش خواست . قال لاتثرب علیکم الیوم یغفرالله لکم و هو ارحم الراحمین . (۲۲۹) (یوسف) گفت : امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست . خداوند ، شما را می بخشد و او مهربان ترین مهربانان است . ای یوسف زهرا علیه السلام ! ما نیز در حق شما ، ستم های فراوانی کرده ایم . ناسپاسی ها و قدر ناشناسی های ما از شمارش بیرون است . با این حال ، بر این باوریم که بزرگواری شما از کرم یوسف افزون تر است . پس عاجزانه از شما می خواهیم در روز موعود ، آن گاه که به محضر مبارک شما آمدیم ، ستم های ما را فراموش کنید . ناسپاسی های ما را به دل نگیرید و ما را ببخشاید . از خداوند نیز برای مان آمرزش بخواهید . (۲) برادران یوسف با متاعی اندک و ناچیز برای خرید آذوقه به بارگاه یوسف آمدند؛ متاعی که در برابر شوکت و شکوه آستان یوسف ، چیزی جز شرمندگی برای برادران نداشت . شاید آنان به متاع خود می نگریستند و نگاهی نیز به جلال و جبروت یوسف می افکنند . آن گاه از متاع ناچیز خود ، شرمنده می شدند . یا ایها العزیز مسنا واهلنا الضّرّ وجئنا ببضاعة مزجاء فاوف لنا الکیل و تصدق علینا ان الله یجزی المتصدقین . (۲۳۰) ای عزیز ! ما و خاندان ما را ناراحتی فرا گرفته است و متاع اندکی (برای خرید مواد غذایی) با خود آورده ایم . پیمانه ی ما را پر کن و بر ما تصدّق و بخشش فرما؛ زیرا

خداوند، بخشندگان را پاداش می‌دهد. با این حال، یوسف کریمانه ایشان را پذیرفت و پیمانه‌ی آنان را پر کرد. ای یوسف زهرا علیه السّلام! ما نیز خریدار مهر شماییم، ولی برای بار یافتن به آستان بلند شما، چیزی نداریم. اگر هم داشته باشیم، بضاعتی است ناچیز که نگاه به آن و یادآوری آن، عرق شرمندگی بر جبین مان می‌نشانند. با این حال، عاجزانه از شما می‌خواهیم که یوسف گونه‌ما را بپذیرید و کریمانه بر ما نظر کنید و پیمانه‌ی ما را پر سازید. (۳) یوسف نه به تقاضای پدر، بلکه از جانب خود، پیراهنش را فرستاد تا پدر بدان شفا یابد و چشمانش بینا شود. اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی وجه ابی یاءت بصیرا. (۲۳۱) این پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بکشید تا بینا شود. ای یوسف زهرا علیه السّلام! چشمان بصیرت ما به دلیل گناهان و نافرمانی‌ها نابینا شده‌اند و اگر چنین نبودند هیچ‌گاه از افتخار روشن شدن به چهره‌ی دل‌ربای شما محروم نمی‌گشتند. آیا چشمی که هزاران آلودگی بر آن نشسته است، شایستگی دارد که تصویر آن عزیز مه‌پیکر را در آغوش بگیرد؟ پرده‌ای که بر دیدگان ما افتاده، آن قدر ضخیم است که دستان ما از زدودن آن ناتوانند و تنها ید بیضای شما می‌تواند آن را فرو افکند. ای یوسف زهرا علیه السّلام! ما یعقوب نیستیم، اما شما از یوسف، کریم تر و بخشنده‌ترید. بر دیدگان نابینای ما نظری افکنید تا شایستگی دیدار چهره‌ی زیبای شما را بیابد و از نگرستن به آن، مست و سرشار شود. (۴) خشک سالی، هفت سال مصر را فرا گرفت. آن چه مصر را از گرداب بلا به ساحل امن رساند، حسن تدبیر و حکومت یوسف بر آن سامان بود. قال اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم. (۲۳۲) (یوسف) گفت: مرا سرپرست گنجینه‌های سرزمین (مصر) قرار ده؛ زیرا نگه‌دارنده و آگاهم. او بود که بر مصر حکم راند و به سرانگشت تدبیر خود، آن‌جا را از خشک سالی، رهایی بخشید. ای یوسف زهرا علیه السّلام! در دل‌های ما، نه هفت سال، که عمری است خشک سالی، حکم می‌راند. در این دل‌های خشکیده و تفتیده، نه گل محبتی می‌روید، نه شکوفه‌ی حضوری به بار می‌نشیند و نه شقایق وصالی می‌شکفت. آن چه این دل‌های قحطی زده را از نعمت و خرمی، سرشار می‌کند، سرانگشت تدبیر شماست. بیا و بر دل‌های ما حکومت کن؛ که این دیار جز به تدبیر شما به سامان نمی‌رسد. رواق منظر چشم من آشیانه‌ی توست کرم نما و فرودآ که خانه، خانه‌ی توست (۵) یوسف مشتاق دیدار برادر خویش، بنیامین بود. از این رو، خود، زمینه‌ی وصال را فراهم کرد. فلما جهّزهم بجهازهم قال ائتونی باخ لکم من ایکم... فاءن لم تاءتونی به فلاکیل لکم عندی. (۲۳۳) و هنگامی که (یوسف) بارهای آنان را آماده ساخت، گفت: (بار دیگر که آمدید) آن برادری را که از پدر دارید، نزد من آورید... و اگر او را نزد من نیاورید، پیمانه‌ی (از غله) نزد من نخواهید داشت. ای یوسف زهرا علیه السّلام! سرگذاردن بر گام‌های مبارک شما و بوسیدن آن، رؤ‌یای شیرین ما و آرزوی دیرین ماست. اگر به دامن وصل تو دست ما نرسد کشیده‌ایم در آغوش آرزوی تو را و این آرزو، بلند است و دست نیافتنی؛ زیرا ما کجا و آستان بلند شما کجا! اما کریمان همیشه بزرگی خود را می‌بینند، نه خردی نیازمندان را. آخر چه زیان افتد سلطان ممالک را که او را نظری، روزی بر حال گدا افتد؟ اگر شما منتظرید که ما، خود، در این راه، گام نهمیم و شایستگی وصال را در خویش فراهم آوریم، به یقین بدانید که ما را پای آمدن این راه نیست. شما یوسف گونه، کرم کنید و زمینه‌ی این وصال را فراهم آورید. (۶) چون شام تار فراق به سر رسید و صبح روشن وصال دمید، یوسف رو به برادران کرد و گفت: به سوی کنعان روانه شوید و همه‌ی خاندان تان را همراه خود بیاورید. او نیکان را از بدان جدا نکرد و همه را به محضر خویش فراخواند. و ائتونی باءهلکم اجمعین. (۲۳۴) و همه‌ی نزدیکان خود را نزد من آورید. ای یوسف زهرا علیه السّلام! درست است که یوسف، همه‌ی خاندان برادرانش را فراخواند، ولی امام رضا علیه السّلام نیز فرموده است: الامام الوالد الشفیق. (۲۳۵) امام همان پدر مهربان است. شاید ما فرزندان نافرمانی باشیم، ولی مگر برادران یوسف چنین نبودند؟ مانیز عاجزانه از شما می‌خواهیم آن‌گاه که روز موعود فرا رسید، همه‌ی ما را بدون جدا کردن بدان از نیکان، با بزرگواری به بارگاه خود بپذیرید و از لطف خویش بهره‌مند سازید. خدایا! می‌دانیم مهر اولیای تو، متاع گران قدری است که آن را در هر دلی نمی‌نشانی؛ زیرا هر سینه‌ای را گنجایش آن نیست، ولی مگر فراخی سینه‌ها به دست تو نیست؟

بارالها! می دانیم که این گوهر درخشان تنها در صدف های پاک می روید، ولی مگر سیل رحمت تو از زدودن آلودگی های دل های ما ناتوان است؟ پروردگارا! بسیاری خدمت گزار بارگاه اویند. آیا اگر نان خور دیگری به آنان افزوده شود، به آستان او زبانی می رسد؟ یارب! اندر کنف سایه ی آن سرو بلند گر من سوخته، یک دم بنشینم، چه شود؟ پروردگارا! مهر یوسف را در دل عزیز مصر و همسرش نشاندی، مهر یوسف زهرایت را نیز تو در دل ما بنشان. عشقی ده جان سوز که از سوز آن، جهانی بسوزد و از آن سوزش، شعله ای فراهم آید تا چراغ راه مشتاقان گردد. آمین. زهی خجسته زمانی که یار باز آید به کام غم زدگان غم گسار باز آید در انتظار خدنگش همی تپد دل صید خیال آن که به رسم شکار باز آید مقیم بر سر راهش نشسته ام چون گرد بدان هوس که بدین رهگذار باز آید به پیش خیل خیالش کشیدم ابلق چشم بدان امید که آن شهسوار باز آید چه جورها که کشیدند بلبان از دی به بوی آن که دگر نوبهار باز آید ز نقش بند قضا هست امید آن حافظ که هم چو سرو به دستم نگار باز آید

بررسی افسانه ی جزیره ی خضراء (۱)

توضیح

مجتبی کلباسی تاریخ جهان اسلام و عقاید و افکاری که در بستر آن ظهور و بروز کرده، اقیانوسی متلاطم و بی کران و عرصه ای بسیار گسترده است. حرکت در امواج متلاطم و بعضا ظلمانی این اقیانوس، نیازمند وسیله ای مطمئن و راهنمایی دریادیده است. در غیر این صورت، در شب تاریک دریا و امواج سهمگین آن، نمی توان راهی به ساحل نجات یافت. عقاید، اخبار و احادیثی که در بستر این فرهنگ نیازمند بررسی و نقد هستند، کم نیستند. فقهای اسلام از عصر غیبت تاکنون سعی بر حراست اخبار و احادیث از نفوذ خطاها، تحریف ها و انحرافات داشته اند. اگر زحمات آن بزرگواران نبود، سرنوشت اسلام و تشیع دستخوش مخاطرات عظیم فکری می گشت و راه کشف حقیقت بر همگان مسدود می شد. از جمله داستان هایی که تحت تاءثیر حوادث زمان خود شکل گرفته و پس از مقداری تحریف، تطبیقی بی جا در مورد آن صورت گرفته، و در برخی مجامع روایی شیعه نفوذ کرده است، داستانی است به نام (جزیره ی خضراء). از آن جا که در دو دهه ی گذشته با قلم فرسایی برخی افراد بی اطلاع از تاریخ، این داستان منتشر شده و به علاوه، در تکلفی ناشیانه، آن را بر مثلث برمودا تطبیق کرده اند، لازم شد در اطراف این واقعه، کنکاش بیشتری صورت گیرد تا اذهان ارادتمندان به حضرت ولی عصر (عج) از این گونه خطاها پیراسته شود. (۲۳۶) مباحثی که در این بررسی بدان پرداخته خواهد شد، عبارتند از: خلاصه ی داستان جزیره ی خضراء داستان اول بررسی داستان اول از نظر سند بررسی داستان اول از نظر متن بررسی داستان اول از نظر تاریخی خلاصه ی مباحث داستان دوم بررسی داستان از نظر سند بررسی داستان از نظر متن بررسی داستان از نظر تاریخی ارتباط دو داستان نتیجه و خلاصه ی مباحث

خلاصه ی داستان

مرحوم علامه مجلسی قدس سره در بحارالانوار (ج ۵۲، ص ۱۵۹) می نویسد: رساله ای یافتم مشهور به داستان جزیره ی خضراء. . . و چون آن را در کتاب های روایی ندیدم، عین آن را در فصل جداگانه ای آوردم. یابنده ی آن متن می گوید: در آن متن چنین آمده است: من (فضل بن یحیی کوفی) در سال ۶۹۹ ه. ق. در کربلا از دو نفر، داستانی شنیدم. آن ها داستان را، از زین الدین علی بن فاضل مازندرانی، نقل می کردند. داستان مربوط به جزیره ی خضراء در دریای سفید بود. مشتاق شدم داستان را از خود علی بن فاضل بشنوم. به همین دلیل به حله رفتم و در خانه ی سید فخرالدین، با علی بن فاضل ملاقات کردم و اصل داستان را جویا شدم. او، داستان را در حضور عده ای از دانشمندان حله و نواحی آن چنین بازگو کرد: سال ها در دمشق نزد شیخ

عبدالرحیم حنفی و شیخ زین الدین علی مغربی اندلسی تحصیل می کردم. روزی شیخ مغربی عزم سفر به مصر کرد. من و عده ای از شاگردان با او همراه شدیم. به قاهره رسیدیم. استاد مدتی در الازهر به تدریس پرداخت، تا این که نامه ای از اندلس آمد که خبر از بیماری پدر استاد می داد. استاد عزم اندلس کرد. من و برخی از شاگردان با او همراه شدیم. به اولین قریه اندلس که رسیدیم، من بیمار شدم. به ناچار، استاد مرا به خطیب آن قریه سپرد و خود به سفر ادامه داد. سه روز بیمار بودم، پس از آن، روزی در اطراف ده قدم می زدم که کاروانی از طرف کوه های ساحل دریای غربی وارد شدند و با خود پشم و روغن و کالاهای دیگر داشتند. پرسیدم: از کجا می آیند؟ گفتند: از دهی از سرزمین بربرها می آیند که نزدیک جزایر رافضیان است. هنگامی که نام رافضیان را شنیدم، مشتاق زیارت آنان شدم. تا محل آنان، ۲۵ روز راه بود که دو روز بی آب و آبادی و بقیه آباد بودند، حرکت کردم و به سرزمین آباد رسیدم. به جزیره ای رسیدم با دیوارهای بلند و برج های مستحکم که بر ساحل دریا قرار داشت. مردم آن جزیره، شیعه بودند و اذان و نماز آن ها بر هیئت شیعیان بود. آنان از من پذیرایی کردند. پرسیدم: غذای شما از کجا تاءمین می شود؟ گفتند: از جزیره ی خضراء در دریای سفید که جزایر فرزندان امام زمان (عج) است که سالی دو مرتبه، برای ما غذا می آورند. منتظر شدم تا کاروان کشتی ها از جزیره ی خضراء رسید. فرمانده ی آن، پیرمردی بود که مرا می شناخت و اسم من و پدرم را نیز می دانست. او مرا با خود به جزیره ی خضراء برد. شانزده روز که گذشت، آب سفیدی در اطراف کشتی دیدم و علت آن را پرسیدم. شیخ گفت: این دریای سفید است و آن جزیره ی خضراء. این آب های سفید، اطراف جزیره را گرفته است و هرگاه کشتی دشمنان ما وارد آن شود، غرق می گردد. وارد جزیره شدیم. شهر دارای قلعه ها و برج های زیاد و هفت حصار بود. خانه های آن از سنگ مرمر روشن بود... در مسجد جزیره با سید شمس الدین محمد که عالم آن جزیره بود، ملاقات کردم. او مرا در مسجد جای داد. آنان نماز جمعه می خواندند (واجب می دانستند). از سید شمس الدین پرسیدم: آیا امام حاضر است؟ گفت: نه، ولی من نایب خاص او هستم. به او گفتم: امام را دیده ای؟ گفت: نه، ولی پدرم، صدای او را شنیده و جدم، او را دیده است. سید مرا به اطراف برد. در آن جا کوهی مرتفع بود که قُبه ای در آن وجود داشت و دو خادم در آن جا بودند. سید گفت: من هر صبح جمعه آن جا می روم و امام زمان را زیارت می کنم و در آن جا ورقه ای می یابم که مسایل مورد نیاز در آن نوشته شده است. من نیز به آن کوه رفتم و خادمان قبه از من پذیرایی کردند... در مورد دیدن امام زمان (عج) از آنان پرسیدم، گفتند: غیر ممکن است. درباره ی سید شمس الدین از شیخ محمد (که با او به خضراء آمدم) پرسیدم. گفت: او از فرزندان فرزندان امام است و بین او و امام، پنج واسطه است. با سید شمس الدین، گفت و گوی بسیار کردم و قرآن را نزد او خواندم. از او درباره ی ارتباط آیات و این که برخی آیات، با قبل بی ارتباط هستند، پرسیدم. پاسخ داد: ... مسلمانان پس از رسول خدا و به دستور خلفا، قرآن را جمع آوری کردند. از همین رو، آیه ای که در قَدح و مذمت خلفا بود، از آن ساقط کردند. از همین جهت، آیات را نامربوط می بینی، ولی قرآن علی علیه السَّلام که نزد صاحب الامر (عج) است، از هر نقصی مبرا است و همه چیز در آن آمده است. در جمعه ی دومی که در آن جا بودم، پس از نماز، سر و صدای بسیار زیادی از بیرون مسجد شنیده شد. پرسیدم: این صداها چیست؟ سید پاسخ داد: فرماندهان ارتش ما هر دو جمعه ی میانی ماه سوار می شوند و منتظر فرج هستند. پس از این که آنان را در بیرون مسجد دیدم، سید گفت: آیا آنان را شمارش کردی؟ گفتم: نه. گفت: آنان سیصد نفرند و سیزده نفر باقی مانده اند. از سید پرسیدم: علمای ما احادیثی نقل می کنند که هر کس پس از غیبت ادعا کند مرا دیده است، دروغ می گوید. حال چگونه است که برخی از شما، او را می بینید؟ سید گفت: درست می گویی، ولی این حدیث مربوط به زمانی است که دشمنان آن حضرت و فرعون های بنی العباس فراوان بودند، اما اکنون که این چنین نیست و سرزمین ما از آنان دور است، دیدار آن حضرت ممکن است. سید شمس الدین ادعا کرد که: تو نیز امام زمان (عج) را دو مرتبه دیده ای، ولی نشناخته ای. هم چنین گفت که آن حضرت، خمس را بر شیعیان خود مباح کرده است و آن حضرت هر سال حج می گذارد

و پدرانش را در مدینه، عراق و طوس زیارت می‌کند. این خلاصه‌ای از داستان بود. البته کسانی که خواهان اطلاع دقیق‌تری هستند، می‌توانند داستان را در بحارالانوار یا منابع دیگر مطالعه کنند.

بررسی داستان از نظر سند

از مهم‌ترین موضوعات در بررسی سند یک خبر، منابعی است که آن خبر را ذکر کرده‌اند. بدیهی است هر قدر، منابع یک خبر به عصر صدور و حدوث آن نزدیک‌تر باشد، آن خبر اعتبار بیشتری خواهد داشت. در مورد داستان جزیره‌ی خضراء چنان که در اصل داستان آمده، راوی خبر آن را در سال ۶۹۹ ه. ق. از علی بن فاضل در شهر حله شنیده است. در آن زمان، (حله) شهری آباد بین بغداد و کوفه بوده و چون کوفه و نجف در آن زمان، مرکز حوزه‌ی علمی شیعه بوده، طبیعتاً خبرها، به ویژه خبرهای مهمی که به مسایل عقیدتی و کلامی و فقهی شیعه مربوط می‌شده است، بااهمیت تلقی می‌شده و در آثار و نوشته‌های آنان منعکس می‌گشته است. ولی علی رغم اشتغال این داستان بر مطالب مهم و مطرح شدن آن در سامرا و حله و طبیعتاً نجف، در هیچ یک از آثار مکتوب آن زمان (یعنی از سال ۶۹۹ تا ۱۰۱۹ ه. ق.) که به دست ما رسیده است، این خبر انعکاس نیافته است. اشتغال این داستان از آغاز هزاره‌ی دوم به ویژه در زمان علامه مجلسی قدس سره و ذکر آن در کتاب بحارالانوار است. قبل از علامه، قاضی نورالله شوشتری (م ۱۰۱۹) این حکایت را در کتاب مجالس المؤمنین آورده است. البته قاضی نورالله در مجالس المؤمنین ادعا کرده که شهید ثانی در برخی از امالی خود، این داستان را ذکر کرده است، ولی ایشان هیچ مدرکی در این باره به دست نمی‌دهد. علاوه بر این که علامه مجلسی قدس سره همه‌ی آثار شهید را در اختیار داشته است. (۲۳۷) در عین حال، در آغاز نقل داستان جزیره‌ی خضراء می‌گوید: (این داستان را در کتاب‌های معتبر ندیدم). بدیهی است اگر علامه مجلسی قدس سره این خبر را در کتب شهید دیده بود، آن را در بخش نوادر کتاب ذکر نمی‌کرد و به جای انتساب آن به شخص مجهول، آن را به شهید مستند می‌کرد.

مجهول بودن راوی و استنساخ‌کننده‌ی نسخه‌ی مکتوب داستان

علما و فقهای اسلام در پذیرش یک کتاب یا نوشته و انتساب آن به نویسنده، صرفاً به ادعاها توجه نمی‌کنند، بلکه وقتی یک کتاب را از نظر انتساب به نویسنده زمانی معتبر می‌دانند که آن کتاب از طریق سلسله‌ی اجازات برای آنان نقل شده باشد. از همین رو، شاگردان یک مؤلف یا راوی با اجازه از شیخ و استاد خود، مطالب را نقل کرده و آنان نیز این اجازه‌ها را به طبقه‌ی بعد از خود منتقل می‌کردند. در زمان‌های گذشته و قبل از عصر رواج چاپ، آن چه موجب اعتماد به نسخه‌های مکتوب خطی می‌شد، اجازه‌ای بود که مؤلف با واسطه یا بدون آن، به افراد شناخته شده می‌داد. برای نمونه، مرحوم مجلسی قدس سره در مجلدات آخر کتاب بحارالانوار به ذکر اجازه‌های خود برای نقل از کتاب‌ها می‌پردازد و بدین ترتیب، نقل خود از کتاب‌های آنان را مستند می‌سازد. ولی نوشته‌ی جزیره‌ی خضراء اولاً؛ هیچ ارتباط مستندی با نویسنده‌ی آن ندارد. و هیچ مدرکی که صحت انتساب نوشته را به علی طیبی نشان دهد، وجود ندارد. ثانیاً؛ یابنده‌ی نسخه و (کسی که می‌گوید من جزوه را به خط فضل بن علی طیبی کوفی یافتم و آن را استنساخ کردم)، معلوم نیست چه کسی است تا بتوان نسبت به وثاقت یا عدم وثاقت او ابراز نظر کرد. ثالثاً؛ یابنده‌ی مجهول نوشته‌ی فضل بن علی طیبی، معلوم نیست از کجا تشخیص داده است که نوشته‌ی مزبور خط فضل بن علی است. ناچار باید گفت: چون در خود نوشته، توسط نویسنده به این مطلب اقرار شده است، یابنده، نسخه آن را به همان اسم نسبت داده است. ولی باید توجه داشت چنین انتساب‌هایی، ارزش علمی ندارد و چنان که قبلاً نیز گفته شد، نوشته‌ای را می‌توان مستند قرار داد و بدان استدلال کرد که دارای سلسله سند موثق به نویسنده‌ی کتاب باشد، و گرنه هر کس نوشته‌ای می‌نوشت

(چنان که برخی نوشتند و وارد اخبار کردند) و آن را به شخص مورد وثوقی نسبت می داد، مثلاً می گفت این نوشته ی زرارۀ بن اعین یا محمد بن ابی عمیر و . . . می باشد .

بررسی شخصیت های داستان

نام چند نفر در آغاز داستان آمده است که به جز یک نفر که همان فضل بن علی باشد، هیچ کدام شناخته شده نیستند و به گفته های آنان نمی توان استناد کرد. علی بن فاضل که شاهد اصلی ماجرا و مدعی رفتن به جزیره ی خضرا و . . . است، جز به همین خبر شناخته شده نیست و رجالیون هیچ ذکری از او به میان نیاورده اند، با آن که شخصیت هایی چون علامه حلی و ابن داود (صاحب کتاب رجال ابن داود که تالیف کتابش در سال ۷۰۷ هـ. ق به پایان رسیده است) که معاصر و یا نزدیک به زمان نقل داستان بوده اند، هیچ نامی از علی بن فاضل به میان نیاورده اند، حال آن که خبر جنجالی او که علاوه بر جنبه های حساس کلامی، دارای ابعاد فقهی نیز هست، طبیعتاً می بایستی انعکاس گسترده ای در محافل علمی و دینی آن زمان داشته باشد. خلاصه ی سخن این که، این خبر از نظر سند نه تنها ضعیف است، بلکه باید گفت فاقد استناد است و به جز اشتها در کتب متاخرین به ویژه پس از علامه مجلسی قدس سرّه هیچ مستند دیگری ندارد. بدیهی است که چنین نقل هایی موجب ارزش و اعتبار خبر نمی شود.

شخصیت فضل بن یحیی علی طیبی کوفی

مجدالدین فضل بن یحیی بن علی بن المظفر بن الطیبی به واسطه ی اجازه ی صاحب کشف الغمّه (عیسی بن ابی الفتح اربلی) از رجال موثق شمرده می شود، (۲۳۸) ولی نکته ی مهم در این مقام، آن است که از کجا معلوم است فضل بن یحیی که در داستان جزیره ی خضراء به او منسوب است، همان فضل بن یحیی بن المظفر باشد؟ علاوه بر این که، راوی کتاب (کسی که کتاب را برای ما نقل کرده) نیز شخصی مجهول و ناشناخته است. هم چنین شخصی که فضل بن یحیی از او نقل می کنند (علی بن فاضل) نیز ناشناخته است. گرچه بررسی این خبر از نظر سند، ابعاد دیگری نیز دارد، ولی به جهت رعایت اختصار به همین مقدار، بسنده می کنیم.

بررسی داستان از نظر متن و محتوا

۱- دلالت قصه بر تحریف قرآن: از جمله مطالبی که در ضمن گفت و گوی علی بن فاضل (مجهول) با شمس الدین (مجهول) آمده است، تصریح به تحریف قرآن است. یعنی کسی که این داستان را بپذیرد، بایستی با یک خبر که مجهول الراوی و نهایتاً خیر واحد است، قایل به تحریف قرآن باشد، حال آن که نقل قرآن، متواتر است و نص قرآن نیز به حفظ آن از هرگونه تحریف، تصریح دارد. (۲۳۹) مگر آن که کسی مسلک اخباریون را داشته باشد، که با یک سری اخبار ضعیف و بی اعتبار هم چون حدیث مذکور، مهم ترین سند اسلام و متقن ترین آن را تحریف شده بداند که این نهایت بی فکری و کم خردی و دوری از عقل و منطق است. آری، شمس الدین مذکور در قصه، به صراحت می گوید که قرآن جمع آوری شده در زمان خلفا، تحریف شده است. و جمعوا هذا القرآن و اسقطوا ما کان فیه من المثالب التي صدر منهم بعد وفاة سید المرسلین صلی الله علیه و آله فلماذا تری الایات غیر مرتبطة. (۲۴۰) چگونه می توان قرآن متواتر و تضمین شده را که همه ی ائمه علیهم السّلام به آن استناد می کردند، با چنین اخباری زیر سؤال برد؟! و آیا کسانی که چنین معجولاتی را رواج می دهند، به توابع آن توجه دارند؟! ۲- راوی مجهول این خبر (علی بن فاضل) که با نسبت مازندرانی از او یاد می شو، در ضمن داستان، خود را عراقی الاصل معرفی می کند. گرچه محتمل است که اشتها یک نفر در انتساب به شهر یا منطقه ای با اصالت او متفاوت باشد، ولی به نظر می رسد سازنده ی این

داستان، دچار اندکی کم حافظه گی شده است که یک بار، او را به نام مازندرانی و بار دیگر، عراقی الاصل معرفی می کنند. ۳ - در متن داستان آمده است: هذا هو البحر الابيض و تلك الجزيرة الخضراء و هذا الماء مستديرٌ حولها مثل السور من اءى الجهات اءتيته وجدته و بحكمه الله ان مراكب اعدائنا اذا دخلته غرقت ولی علی بن فاضل به هنگام گزارش از جزیره، آن را دارای هفت حصار می داند و از برج های محکم دفاعی آن یاد می کند. حال اگر این جزیره به وسیله ی آب های سفید و نیروی غیبی، محافظت می شده، به حصارهای محکم چه نیازی داشته است؟ این مطلب وقتی بیشتر اهمیت پیدا می کند که توجه داشته باشیم سید شمس الدین و چندین نسل از اجداد او در آن سرزمین زندگی می کرده اند؟! ۴ - در ضمن داستان، به نقل از خادمان قبه می نویسد: (رؤیت امام غیرممکن است)، ولی در گفت و گوی با سید شمس الدین، او سخن دیگری بر زبان می راند و می گوید: (ای برادرم! هر مؤمن با اخلاصی می تواند امام را ببیند، ولی او را نمی شناسد). حال چگونه بین غیرممکن بودن رؤیت و دیدن مشروط می توان جمع کرد؟ ۵ - در یکی از روزهای جمعه، وقتی علی بن فاضل، سر و صدای زیادی از بیرون مسجد می شنود و علت را از سید شمس الدین جویا می گردد، وی اظهار می دارد که سیصد نفر از فرماندهان، منتظر ظهور حضرت هستند و منتظر ۱۳ نفر دیگرند. بر این اساس، بایستی این سیصد نفر که از خواص حضرت هستند، نیز دارای عمرهای طولانی باشند و تا اکنون نیز در قید حیات بوده و پس از حال نیز به زندگی ادامه دهند، تا زمان ظهور فرا رسد. آیا ما بر چنین سخن گزافی، دلیلی داریم؟ دلایل تنها در مورد امام زمان و برخی دیگر از انبیای الهی است، ولی در مورد سیصد نفر که آنان نیز چنین عمرهایی داشته باشند، دلیلی در دست نداریم. ۶ - به مقتضای این خبر، خمس بر شیعیان حضرت، حلال است و ادای آن واجب نیست. این مطلب، خلاف نظر فقهای اسلام از آغاز غیبت تاکنون است. ۷ - علی بن فاضل از سید شمس الدین می پرسد: آیا تو امام علیه السّلام را دیده ای؟ گفت: نه، ولی پدرم به من گفت که سخن امام را شنیده، ولی شخص او را ندیده و جدم سخنانش را شنیده و شخص او را دیده است. ولی سید شمس الدین در جای دیگر همین داستان می گوید: (هر مؤمن با اخلاصی می تواند امام را ببیند، ولی او را نشناسد. گفتم: من از جمله ی مخلصان هستم، ولی او را ندیده ام: گفت: دو بار او را دیده ای؛ یک با در راه سامرا و یک بار در سفر مصر. . . . حال سؤال این است: چگونه کسی که ادعای نیابت خاص دارد و از ملاقات های امام علیه السّلام مطلع است، خود، آن حضرت را ندیده است و اظهار می دارد که پدرش، سخن آن حضرت را شنیده است؟ در جای دیگر داستان، ادعا می کند که او (امام زمان عج) پدرانش را در مدینه، عراق و طوس، زیارت می کند و به سرزمین ما برمی گردد. معنای این سخن آن است که سید شمس الدین از سفرهای امام زمان و ورود و خروج آن حضرت نیز مطلع بوده و آن حضرت خود در جزیره ی خضراء ساکن است. حال چگونه است کسی که چنین اطلاعات دقیقی از امام علیه السّلام دارد، آن حضرت را ندیده است.

تاریخ عصر غیبت کبری (۱)

پیش در آمد

سید منذر حکیم ۱ - تبیین موضوع، اهداف، قلمروها و ویژگی های بحث بسیار منطقی است که سؤال شود از این عنوان ذکر شده برای بحث چه منظوری دارید؟ آیا تاریخ یک فرد یا یک جامعه یا مجموعه ای از پدیده های از پیش تعیین شده مد نظر است؟ یا این که تاریخ تمام پدیده های اجتماعی و انسانی در عصر غیبت کبری مورد بحث قرار خواهد گرفت؟ پر واضح است که این عنوان در مجموعه ی عناوین ویژه ی تاریخ اسلام مطرح می شود. بنابراین، باید به مقطعی و دوره ای از تاریخ اسلام ناظر باشد، و نه به تمام پدیده های اجتماعی و انسانی در این دوران. ولی از آن جایی که دوران غیبت کبری امام مهدی (عج) مطرح می باشد

و امام مهدی (عج) ، امام تمام بشریت است و نه فقط مسلمین یا شیعیان و در این دوران ، مقدمات ظهور او به عنوان مصلحی جهانی فراهم می گردد ، و رسالت بررسی تاریخ این دوران منهای در نظر گرفتن نهایت این دوران و اهداف مطرح شده برای امامت او - که امام جن و انس است - امکان پذیر نیست ، بنابراین ، چه بسا لازم باشد که تاریخ جهان اسلام بلکه جهان بشریت در این دوران مورد مطالعه و دقت قرار گیرد ، تا سیر تحولات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی - که به سمت فراهم شدن شرایط جهانی برای ظهور مصلح جهانی جهت می یابد ، با توجه به هدف مندی و قانون مند بودن حرکت جهان و بشریت در این جهان - مورد دقت قرار گیرد ، و مقدار تطابق پیش بینی های وحیانی برای آینده ی بشریت با حرکت ارادی بشر و قانون مند بودن این حرکت روشن گردد . و از بحث های تحلیلی تاریخ به ویژه تاریخ دوران غیبت بتوانیم با هدف گیری های قرآنی برای بحث های تاریخی ، هم سو شویم و از این بحث های تحلیلی برای رسیدن به اهداف والای تاریخ شناسی و تاریخ نگری بهره مند گردیم . بنابراین ، جا دارد برای کسانی که در بحث های تخصصی تاریخ وارد نشده اند ، اهداف و رسالت کلان بحث های تاریخی را روشن نماییم تا این که در چنین بحث هایی ، بی راهه نرویم و حداکثر استفاده را از تحلیل و نقد در بحث های تاریخی داشته باشیم . نتیجه ی این مسیر چنین خواهد بود : ۱ - تبیین و تعیین موضع بحث به طور دقیق . ۲ - ترسیم اهداف و انگیزه های بحث درباره تاریخ عصر غیبت کبری . ۳ - تبیین قلمروهای بحث در تاریخ این عصر . چهارمین بحث مقدماتی برای این سلسله بحث ها باید پرداختن به ضرورت بحث از تاریخ دوران غیبت کبری در قلمروهای یاد شده باشد؛ زیرا دلایل نیاز به این مباحث ، چراغ ما برای تعیین برد و افق بحث های این مجموعه خواهد بود ، چون به اندازه ی نیاز فعلی و آینده ی خود باید حرکت کنیم . پنجمین بحث مقدماتی در این مجموعه مشکلات و چالش های موجود در زمینه ی بحث های تاریخی دوران غیبت کبری می باشد . و آخرین بحث مقدماتی باید تعیین سرفصل های مناسب در هر یک از قلمروهای تعیین شده برای بحث های تاریخی دوران غیبت کبری باشد . ۲ - اهداف و رسالت بحث های تاریخی دومین بخش را با تعیین اهداف تاریخ نگاری قرآن کریم ؛ شروع می کنیم زیرا قرآن کریم ، راهنما و هدایت گر ما در تمام مراحل و ابعاد زندگی باید باشد . برای رسیدن یک پژوهش گر به مجموعه ی اهدافی که قرآن کریم برای تاریخ نگاری خود در نظر گرفته است ، لازم است ، دقتی ویژه در آیات تاریخی قرآن بنماید . در حالی که حوادث و جریانات تاریخی که همراه با تحلیل و نتیجه گیری می باشد ، در حدود ثلث مساحت آیات قرآن را فرا گرفته است ، بسیار بجا است که به چند مجموعه از آیات قرآن در این زمینه مراجعه نماییم . مجموعه ی اول : آیاتی که مخاطبان قرآن به ویژه مخاطبان قصص قرآنی را ذکر نموده و طبقات گوناگونی را اشاره کرده است . این مخاطبان عبارتند از : عموم مردم ، جهانیان ، پرسشگران ، شنوندگان ، دانایان و کسانی که می خواهند بدانند ، یا کسانی که می خواهند ایمان بیاورند ، سپاسگزار باشند ، یا بفهمند ، یا تعقل کنند ، یا یادآوری شوند ، یا به یقین برسند ، یا به یقین رسیده باشند ، یا در حال برگشت به خدا باشند ، یا با فراست و زیرک باشند ، یا دانا و بینا باشند . مجموعه ی دوم : آیاتی که مردم را به نظر و مطالعه و دقت در حال گذشتگان یا سیر در زمین یا عبرت گرفتن از سرگذشت دیگران دعوت می نماید ، که نشان دهنده ی جهت گیری قرآن به سمت تفکر و تحقیق و نتیجه گیری می باشد . مجموعه ی سوم : آیاتی که حوادث تاریخی را آیه خوانده باشد . آیه ، نشانه است و آیه های تاریخی گویا مطالبی است که چون آینه ، حقایق را به خوبی نشان می دهد یا کُد می دهد و انسان را به صاحب نشانه می رساند . مجموعه ی چهارم : آیاتی که به طور صریح و روشن ، اهداف تاریخ نگاری و بیان قصص انبیاء و امت ها را ذکر کرده باشد . مانند : آیه ی ۱۲۰ سوره ی هود و آیه ی ۱۱۱ سوره ی یوسف که در بیان حق دادن و موعظه و یادآوری و تقویت قلب (تثبیت فؤاد) و عبرت گرفتن خلاصه می شوند . بدین سان می توانیم مجموعه ی اهدافی را که برای تاریخ نگاری در قرآن کریم آمده است ، در شش امر خلاصه می کنیم : ۱ - فراهم نمودن زمینه ی تفکر و ایجاد انگیزه برای پرسش و تحقیق که انسان را به گونه ای بهتر و سریع تر به حقیقت می رساند و عطش و نیاز انسان حقیقت جو را با رساندن او به حقایق تاءمین می نماید . ۲ - تاریخ نمایان گر تجربیات بسیار با ارزش گذشتگان

است که در اختیار آیندگان قرار می‌گیرد و خردمندان و افراد بینا و تیزبین و عاقبت اندیش و فهیم از این تجربیات توشه برمی‌دارند و تحولات آینده‌ی خود و جهان بشریت را می‌بینند و می‌سازند، و بر آن چه می‌سازند آگاهی دارند، و با تحقیق و تفکر هم به یقین می‌رسند و هم سپاسگزار می‌شوند و راه صحیح و مسیر مطلوب برای بازگشت به حق را پیدا می‌کنند و طی می‌نمایند. ۳- با تذکر و یادآوری حوادث تاریخی، حجاب غفلت و فراموشی دریده می‌شود و انسان، موجودی هشیار و بیدار می‌گردد، و به گونه‌ای مطلوب به سوی اهداف تعیین شده برای او حرکت می‌کند و با این بیداری از خاک ریزهای دشمن به خوبی عبور می‌کند و تمام موانع سر راه خود را برمی‌دارد، و اجازه نمی‌دهد که کسی او را فریب دهد، یا تجربیات گران‌بهای دیگران را به قیمتی گران‌تر تکرار کند. ۴- و در نهایت، آرامش و اطمینان خاطر و قوت قلب پیدا می‌کند و با صبر و مقاومت و پایداری و امیدواری به سرنوشت روشن خود، مسیر صحیح زندگی را طی می‌کند و از هیچ دشمنی و خطری در هراس نخواهد بود. ۵- آیات الهی در تاریخ هم چون آیات الهی در طبیعت، همیشه پرفروغ بوده و انسان را با دلایل متقن به علم نامحدود و قدرت لایزال الهی آشنا نموده و او را به خدای خود ربط می‌دهد، تا وجود کوچک خود را در پرتو این وجود لایزال و نامحدود ببیند و هیچ‌گاه خود را بی‌نیاز و مستقل و افسار گسیخته نبیند. ۶- مسیر حق، مسیری روشن و پویا و تکامل بخش است که انسان‌های مؤمن خود را به اهداف نهایی‌شان نزدیک می‌بینند و هیچ‌گاه یأس و ناامیدی، آنان را از پا در نمی‌آورد. بلکه برای خود وجودی مستمر و ریشه دار در عمق تاریخ احساس می‌کنند و با برنامه‌ای حساب شده و دقیق می‌توانند آینده‌ی روشنی برای خود ترسیم نمایند و رسیدن خود را به آن اهداف تضمین کنند.

نتیجه

بنابراین، بحث‌های تاریخی باید بحث‌هایی تحلیلی و مفید باشند، تا تمام اهداف یاد شده تاءمین گردد. صرف اطلاع از حوادث تاریخ، یا صرف رسیدن به یک تحلیل، به تنهایی برای انسان مفید فایده نخواهد بود یا لاقفل، فایده‌ای اندک خواهد داشت. البته قرآن کریم در تاریخ‌نگاری خود به قلمروهای گوناگون و مقاطع مختلف حیات بشر پرداخته و برای خود، روشی ویژه و منحصر به فرد انتخاب کرده است، و انسان را از گم شدن در مسیرهای انحرافی و پر پیچ و خم مباحث علمی تاریخی و غیر تاریخی برحذر نموده، و روش صحیح سلوک راه را در تاریخ‌نگاری بیان کرده است. در بحث‌های ویژه‌ی تاریخ دوران غیبت کبری نیز نباید از این اهداف و روش قرآنی فاصله بگیریم و تاریخ این دوران را برای محض اطلاع فرا نگیریم، بلکه برای رسیدن به مقاصد مهم و هدف‌هایی بزرگ، به آشنایی با حوادث تاریخی این دوران و تحلیل صحیح این رویدادهای تاریخی پردازیم. ۳- قلمروهای بحث‌های تاریخی عصر غیبت کبری سومین بحث مقدماتی، تبیین قلمروهای بحث‌های تاریخی دوران غیبت کبری امام مهدی (عج) می‌باشد. بسیار طبیعی است که اولین قلمرو این بحث همان تاریخ شخص امام مهدی (عج) می‌باشد. در این قلمرو شایسته است - علی‌رغم محدودیت منابع گویا و روشن در این زمینه - حوادث زندگانی ویژه‌ی آن حضرت پس از انقضای دوران غیبت صغری، و سیره‌ی حضرت مهدی (عج) در دوران غیبت کبری، و هم چنین ملاقات‌های حضرت مهدی (عج) با طبقات مختلف در طول دوران غیبت کبری مورد بحث و بررسی قرار گیرد. ۲- از آن‌جا که حضرت مهدی (عج) برای رسیدگی به شئون دینی، فرهنگی و سیاسی شیعیان خود، فقهای جامع‌الشرایط را به عنوان نمایان‌عام خود و مراجع تقلید مسلمین منصوب نموده است، تاریخ مرجعیت و مراجع تقلید، باید دومین قلمروی بحث‌های ویژه عصر غیبت کبری باشد. ۳- حوزه‌های علمیه به عنوان نهاد ریشه‌داری که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآهل‌بیت‌علیهم‌السلام، آن را تاءسیس کرده‌اند تا در آن نهاد، متخصصانی در شناخت دین، تربیت یافته و نیازهای فرهنگی جامعه اسلامی را در دوران غیبت تاءمین کنند و وظیفه‌ی پاسداری از فرهنگ اسلامی را بر دوش بگیرند. بنابراین، تاریخ این نهاد بسیار مهم که پرتویی از نهاد امامت است، باید به گونه‌ای تحلیلی، و نقش آن در

ترویج فرهنگ اسلامی و فرهنگ امامت و مهدویت در طول دوران غیبت کبری، در کنار نقش سیاسی آن، مورد مطالعه و تحقیق قرار گیرد. ۴- شیعه و تشیع و فرهنگ شیعی، جنبش‌ها و دولت‌های شیعی در دوران غیبت کبری به عنوان چهارمین قلمرو نیز باید مورد مطالعه قرار گیرد. ۵- با توجه به این که تاریخ دوران غیبت کبری، مقطعی از تاریخ اسلام و تاریخ جهان اسلام بوده، و در فضای عام و گستره‌ی جهان اسلام، تمام تحولات مربوط به شیعه و تشیع و حوزه‌های علمیه و مرجعیت و غیبت شخص امام مهدی (عج) انجام گرفته، و بحث‌های ویژه‌ی هر قلمرو با قلمروهای دیگر بی‌ارتباط نبوده است، بنابراین در یک نگاه تاریخی - تحلیلی، تمام این قلمروها باید با هم دیده شوند. تاریخ جهان اسلام در ابعاد مختلف (فرهنگی، دینی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، نظامی و در تمام ابعاد جغرافیایی) باید ملاحظه گردد. بنابراین، شرق جهان اسلام و شمال و جنوب خاورمیانه و غرب آن، همگی به هم پیوسته است و باید مورد توجه قرار گیرد. ۶- و در صورت لزوم، سیر تحولات عمده در جهان بشریت نیز نباید از چشم یک مورخ محقق به دور باشد؛ زیرا رسالت امام مهدی (عج)، رسالتی جهانی است و جهان در انتظار این مصلح الهی به سر می‌برد. پس تمام تحولات جهانی که جهان را به سمت آن روز موعود حرکت می‌دهند، باید مورد مطالعه‌ی جدی قرار گیرند. ۴- ضرورت بحث و اهمیت تاریخ عصر غیبت کبری چهارمین بحث مقدماتی، تبیین ضرورت‌های بحث از تاریخ دوران غیبت کبری می‌باشد. با توجه به این که، گذشته چراغ راه آینده است، ضرورت بحث از تاریخ و سیر تحولات عصر غیبت کبری، روشن خواهد بود. تاریخ‌نگری - البته آن طور که قرآن کریم آن را مطرح کرده است - انسان را چشمی بینا و درکی عمیق می‌بخشد و بر خلاف آن چه برخی تصور می‌کنند، انسان در زندان گذشته‌ها، زندانی نمی‌شود، بلکه وضعیت فعلی خود را با توجه به گذشته بهتر درک می‌کند و خود را برای آینده‌ای قابل پیش‌بینی و قابل تحقق آماده می‌سازد؛ به گونه‌ای که می‌توانیم بگوییم: یک انسان تاریخ‌نگر، یک انسان آینده‌نگر می‌باشد. با آگاهی ویژه‌ای به سوی آینده حرکت می‌کند و چنانچه لازم ببیند، می‌تواند در ساختن آینده‌ی خود، نقش به‌سزایی داشته باشد. بنابراین، دانستن تاریخ صدر اسلام و پیچیدگی‌های دوران امامان معصوم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سپس دوران غیبت تا حال حاضر، به ما امکان برنامه‌ریزی بهتری برای آینده می‌دهد. از این گذشته، برای رشته‌ی تخصصی تاریخ و رشته‌های تخصصی فقه و حدیث و تفسیر، آگاهی از دوران غیبت کبری تا حال حاضر، امری حیاتی و ضروری است؛ زیرا بدون دانستن این تحولات، بسیاری از مسایل تخصصی این رشته‌ها، قابل درک و فهم علمی نخواهد بود، تا جایی که می‌توان گفت: چنانچه کسی در تاریخ اسلام و مسلمین، آن هم در تمام دوران‌های گذشته، سیر تاریخی نداشته باشد و صاحب تحقیق نباشد، نمی‌تواند به تمام منابع استنباط و تفقه در دین، اشراف داشته باشد و دعوی اجتهاد مطلق کند. هر چند افراد غیر مطلع از تاریخ، چنین ادعایی را سنگین می‌دانند و شاید چنین مطلبی را مبالغه‌ای بیش‌ندانند، اما در حد اشاره باید گفت: حدیث و رجال ما، که بخش عمده‌ای از منابع و اطلاعات مهم این رشته را تشکیل می‌دهند، بدون آگاهی از تحولات دوران غیبت کبری، ناقص و ناتمام بوده، و نظرات اجتهادی ما قابل اعتماد نخواهد بود. ۵- چالش‌های بحث در تاریخ عصر غیبت کبری: پنجمین بحث مقدماتی، چالش‌ها و مشکلات ویژه‌ی تاریخ عصر غیبت کبری می‌باشد. در سومین بحث مقدماتی روشن شد که اولین قلمرو برای بحث در تاریخ دوران غیبت کبری، تاریخ شخص امام مهدی (عج) است که مهم‌ترین بحث و نزدیک‌ترین موضوع نسبت به عنوان بحث می‌باشد. ولی بحث در این قلمرو، بسیار محدود و فاقد منابع مناسب می‌باشد؛ زیرا پیش‌فرض ما در بحث، غیبت تام امام مهدی (عج) می‌باشد. و با غیبت تام، چه اطلاعی از او می‌توانیم داشته باشیم؟ مکان زندگی و تحرکات امام مهدی (عج)، نحوه‌ی زندگی او، نحوه‌ی ارتباط با مردم و سیره‌ی عام و خاص او در این دوران، زندگی خصوصی او و بسیاری از مسایل ویژه‌ی امام مهدی (عج) که برای یک بحث تاریخی مطرح می‌باشند، شاید بدون جواب بمانند. بنابراین می‌توانیم بگوییم: اولین چالش در بحث‌های تاریخ عصر غیبت کبری، مشخص نبودن قلمروهای بحث در این برهه‌ی تاریخی است که به تناسب اهداف مورد نظر و افق‌های دید تاریخ‌نگاران، می‌تواند بسیار متفاوت باشد. آن چه را در

سومین بحث مقدماتی بیان داشتیم، در حقیقت می‌تواند یک نظر تاءسیسی باشد؛ زیرا آن چه تاکنون با این عنوان آمده است؛ یا منهای تاریخ شخص امام مهدی (عج) بوده (۲۴۱) یا این که فقط به تاریخ شخص امام مهدی (عج) بسنده کرده است. (۲۴۲) دومین چالش، کمبود منابع در زمینه‌ی اولین قلمرو برای بحث‌های دوران غیبت کبری است. چالش سوم، پراکنده بودن اطلاعات تاریخی است. آن‌هم در منابعی که هر کدام با دیدگاه‌های ویژه‌ای به رشته‌ی تحریر درآمده است. البته منابعی که توسط مستشرقین عرضه شده است، نمی‌تواند منابعی مطمئن و گویای واقعیت باشد. برای منابع عمومی تاریخ اسلام نیز باید بگوییم که تاریخ شیعه و تشیع و حوزه‌های علمیه و مراجع بزرگ تقلید در این منابع نیز کم رنگ بوده یا این که صددرصد مورد تجاهل قرار گرفته است. بنابراین، باید تلاشی اساسی و همه‌جانبه، همراه با حساسیت‌های لازم برای یک محقق، انجام پذیرد، تا این که مجموعه‌ای منسجم و علمی و فراگیر در مورد تاریخ عصر غیبت کبری فراهم آید. چنین کار بزرگی را باید یک گروه توانمند یا مؤسسه‌ای متخصص در تاریخ بر عهده گیرد، تا تاریخی مستند و تحلیلی، عرضه گردد و مورد استفاده‌ی رشته‌های تخصصی و عمومی قرار گیرد.

سازمان رهبری شیعه در عصر غیبت صغری

اشاره

محمد رضا جباری دوران غیبت صغری با ویژگی‌هایی از ادوار پیشین و پسین خود، باز شناخته می‌شود. از جمله مهم‌ترین وجوه تمایز این دوران با دوره‌های پیشین یعنی عصر حضور ائمه علیهم‌السلام در راءس جامعه‌ی شیعه - محروم ماندن شیعیان از فیض حضور آشکار امام علیه‌السلام در متن جامعه است. تا سال ۲۶۰ ه. ق. شیعیان، به جز در زمان‌هایی که امامان شیعه علیهم‌السلام در زندان به سر می‌بردند یا در خانه‌ی خود زیر نظر بودند، آزادانه با آنان ارتباط داشتند و به طور مستقیم از هدایت و فیض معنوی آنان بهره‌مند می‌گشتند. در این سال با شهادت امام حسن عسکری علیه‌السلام، به ناگاه شیعیان با وضع پیش‌بینی نشده‌ای روبه‌رو شدند. آنان به یک‌باره، امام خویش را در پس پرده‌ی غیبت یافتند. به طور طبیعی، نخستین پرسش و چشم‌داشت شیعیان در شرایط جدید، این بود که چگونه می‌توانند با امام خویش، ارتباط برقرار کنند و چاره‌ی مشکل‌های خویش را از او بجویند. این پرسش بی‌پاسخ نماند و در نخستین فرصت پس از آغاز غیبت صغری، راه دست‌یابی به امام علیه‌السلام و چگونگی ارتباط با او در شرایط پدید آمده، به آگاهی گروهی از شیعیان رسید. یکی از روایت‌های تاریخی بر جا مانده از آن دوره که بر مدعای یاد شده، دلالت دارد، گفته‌ی شیخ صدوق درباره‌ی گروهی از شیعیان قم است. آنان مانند همیشه، برای دیدار با امام عسکری علیه‌السلام و تقدیم هدیه‌های مالی و وجوه شرعی و نامه‌های حاوی سؤالات شیعیان قم، به سامراء رفته بودند. این گروه در سامراء با شهادت امام یازدهم علیه‌السلام و ادعای دروغین امامت از سوی جعفر بن علی الهادی - برادر امام عسکری علیه‌السلام - روبه‌رو شدند. چون جعفر - کذاب - نتوانست نشانه‌های لازم برای اثبات امامت خویش را به آنان ارایه دهد، پس از سرگردانی و گذر از مشکلاتی، راه بازگشت در پیش گرفتند. همین که به بیرون شهر سامراء رسیدند، پیک امام دوازدهم (عج) با آنان دیدار کرد. بدین ترتیب، آنان به درک فیض دیدار با آن بزرگوار موفق شدند. آن حضرت در همین دیدار به گروه قمی‌ها فرمود که از آن پس برای دیدار یا انجام امور مربوط به امام علیه‌السلام، دیگر به سامراء نروند؛ زیرا ایشان برای انجام امور یاد شده، نماینده‌ای در بغداد خواهد گمارد. (۲۴۳) گذر زمان نشان داد که نماینده‌ی گمارده شده در بغداد، همان (عثمان بن سعید عمری)؛ نخستین سفیر و نایب ناحیه‌ی مقدسه در دوران غیبت صغری است که جامعه‌ی شیعه را حتی در دورترین سرزمین‌های شیعه‌نشین جهان اسلام، رهبری می‌کرد. (۲۴۴) (عثمان بن سعید عمری) ادامه‌دهنده‌ی راهی بود که سال‌ها پیش از دوران

غیبت صغری و از سوی امام صادق علیه السّلام آغاز شده بود. (۲۴۵) (عثمان بن سعید عمری)، در رأس آن قرار داشت، سازمانی پنهانی با هدف های مشخص بود که از آن با نام (سازمان یا نهاد وکالت) و یا (نظام الاموال والوکلاء) یاد می شود. (۲۴۶)

هدف اصلی و زمینه های پیدایش سازمان وکالت

بی تردید یکی از هدف های این سازمان، پدید آوردن مجموعه ای از وکیلان با برنامه ای حساب شده بود تا زیر نظر وکیلانی برتر (وکیل ارشد یا سر وکیل) (۲۴۷) در گوشه و کنار جهان اسلام، به ویژه در سرزمین هایی که شمار شیعیان بیشتر بود، به فعالیت پردازند. این سازمان، نقش شبکه ی ارتباطی را بین شیعیان و مرکز استقرار رهبری شیعه ایفا می کرد. پیش زمینه های پیدایش و گسترش جریان وکالت پس از امام صادق علیه السّلام را می توان این گونه برشمرد: دوری مناطق شیعه نشین از مرکز استقرار ائمه علیهم السّلام، وجود جوّ خفقان، دشوار بودن ارتباط مستقیم امامان علیهم السّلام با شیعیان، دسترسی نداشتن شیعیان به امامان به دلیل حبس، شهادت یا غیبت، و بالاخره آماده سازی شیعیان برای پذیرش شرایط ویژه ی دوران غیبت. امامان شیعه علیهم السّلام بسیار کوشیده بودند با تبیین جریان صحیح مهدویت، ذهن شیعیان را برای پذیرش اصل غیبت آماده تر سازند. با این حال، شیعیان پس از شهادت امام یازدهم علیه السّلام، به دلیل غیبت فرزند ایشان و محروم ماندن از درک حضور مستقیم و آشکار امام، سرگردان شدند؛ زیرا آنان نزدیک به دو و نیم قرن از نعمت امام حاضر بهره مند بودند، پس به طور طبیعی، آن گاه که امام معصوم، در میان شیعه، حضوری آشکار ندارد، باید جانشینی برگزیند و شیعیان را به سوی او رهنمون شود. این جای گزین، همان سفیر، نایب یا باب حضرت حجت (عج) در دوران غیبت بود. نشانه هایی در دست است که شیعیان هنگام رویارویی با شرایط جدید و پس از ناامیدی از درک حضور امام علیه السّلام، در جست و جوی باب یا سفیر آن حضرت بوده و گاه برای شناسایی سفیر راستین و واقعی امام عصر علیه السّلام، نماینده ای را به بغداد یا سامراء گسیل می داشتند. البته در همه ی این موارد، امداد ناحیه ی مقدسه به یاری این نمایندگان آمده و آنان را به سوی مطلوب خویش راهنمایی می کرد. برای نمونه، افزون بر جریان یاد شده درباره ی گروه قمی ها - وفد قمیین - به جریان های (حسن بن نصر قمی)، (۲۴۸) (محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی) (۲۴۹) و (ابوالعباس احمد دینوری) (۲۵۰) نیز می توان اشاره کرد.

ادعاهای دروغین نیابت

با آغاز دوران غیبت صغری، برخی به دروغ و با انگیزه های خیانت کارانه، مدّعی نیابت و بایّت حضرت حجت (عج) شدند. از این رو، شیعیانی که در سرزمین های دور از بغداد (مرکز استقرار سفیر ناحیه ی مقدسه) می زیستند، برای شناسایی سفیر راستین از سفیران دروغین، به امداد ناحیه ی مقدسه نیازمند بودند. از جمله کسانی که در دوران غیبت صغری، دعوی دروغین سفارت و بایّت را سر دادند به این افراد می توان اشاره کرد: اسحاق احمر، (۲۵۱) باقطنی، (۲۵۲) ابومحمّد شریعتی، (۲۵۳) محمد بن نصیر نمیری، (۲۵۴) احمد بن هلال کرخی عبرتائی، (۲۵۵) محمد بن علی بن بلال، (۲۵۶) ابوبکر بغدادی، (۲۵۷) ابودلف مجنون، (۲۵۸) حسین بن منصور حلاج (۲۵۹) و ابوجعفر شلمغانی. (۲۶۰) البته امام و سفیران راستین او نیز برای مقابله با این مدعیان دروغین، شیوه های مناسبی را در پیش می گرفتند. گاه مقایسه ی وضعیت ظاهری مدعیان دروغین با سفیر راستین حضرت، سبب می شد مردم به ادعای دروغین آنان پی ببرند. برای نمونه، احمد دینوری هنگامی که وارد بغداد شد، با ادعای نیابت از سوی سه تن روبه رو گشت. یکی از آنان (ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری) و دو تن دیگر، (اسحاق احمر) و (باقطنی) بودند. او به منزل هر سه تن رفت. ابوجعفر عمری، فردی فروتن بود که منزلی کوچک و سلوکی همانند سلوک ائمه علیهم السّلام داشت؛

اما، دو تن دیگر دارای خدمت کاران فراوان و خانه های گران قیمت بودند. دینوری با دیدن و مقایسه ی وضعیت این دو تن با وضعیت سفیر حضرت، در راستین بودن ادعای آن دو، دچار تردید شد و سرانجام با ارشادهای ناحیه ی مقدسه، به راستین بودن سخن ابوجعفر عمری، یقین پیدا کرد. (۲۶۱) در مواردی نیز، سفیر ناحیه ی مقدسه در محفل مدعی سفارت حاضر می شد و به شیوه ای، از وی نسبت به دروغ بودن ادعایش اقرار می گرفت. برای نمونه، (ابوطاهر محمدبن علی بن بلال) یکی از کسانی بود که به دروغ، ادعای باییت کرد. روزی ابوجعفر عمری به محفلی که او و شماری از پیروانش در آن حاضر بودند، رفت و خطاب به او گفت: (آیا صاحب الزمان به تو امر نکرد که اموال را به من تحویل دهی؟) و او در حالی که رنگ باخته بود، چاره ای جز اقرار ندید! و همین مسأله، سبب بازگشتن برخی از پیروانش از پیروی او گردید. (۲۶۲) یکی دیگر از راه کارهای مقابله ی ناحیه ی مقدسه با ادعاهای دروغین نیابت و باییت در دوران غیبت صغری، اعلام لعن مدعی دروغین به وسیله ی توقیع هایی بود که به واسطه ی سفیران و نایبان راستین حضرت به دست شیعیان می رسید. گاه حضرت به دلیل جایگاه ویژه ی فرد مدعی، ناگزیر می شد دو یا سه بار اعلام لعن و افشای ماهیت مدعی دروغین را تکرار کند؛ در این باره، به (احمدبن هلال کرخی عبرتائی) می توان اشاره کرد؛ زیرا وی سابقه ی وکالت برای امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام را داشت و فردی صوفی مسلک و به ظاهر دین دار بود، و ۵۴ سفر حج انجام داده بود که بیست بار آن را با پای پیاده بوده است! (۲۶۳)

نقش ارتباطی محورهای فعالیت نایبان چهارگانه و کارگزاران آنان

شیعیان در دوران غیبت صغری به دلایل گوناگون نزد نایبان یا وکیلان ناحیه ی مقدسه مراجعه می کردند. متعارف ترین دلیل مراجعه به وکیل در طول دوران فعالیت سازمان وکالت از زمان امام صادق علیه السلام تا پایان دوران غیبت صغری، پرداخت وجوه شرعی و هدیه ها و نذرهای مردمی بود. البته کار وکیلان به این مورد، منحصر نمی شد. شواهد نشان می دهد که آنان (نقش ارتباطی) میان مردم و امام را داشته اند. آنان نامه ها، پیام ها، پرسش ها و مشکلات فردی یا عمومی شیعیان را به محضر امامان علیهم السلام می رساندند و پس از دریافت پاسخ، آن را به افراد ابلاغ می کردند. این نقش ارتباطی در دوران غیبت صغری به دلیل غیبت امام علیه السلام، جایگاه مهم تری یافت؛ زیرا سفیر ناحیه ی مقدسه در این دوران، تنها راه ارتباطی شیعیان با وجود شریف حضرت مهدی (عج) بود. البته در موارد نادری، تماس ها به وسیله ی پیک های ویژه ی آن حضرت برقرار شده است که به یک نمونه از آن در ماجرای (وفد قمین) اشاره کردیم.

توقیع نویسی؛ معمول ترین شیوه ی ارتباطی رهبری شیعه در دوران غیبت صغری

یکی از معمول ترین راه های ارتباط با ناحیه ی مقدسه در دوران غیبت صغری، (توقیع) های صادر شده از سوی ناحیه ی مقدسه برای شیعیان بود. (توقیع)، نوشته ای بود که در لابه لای سطور یا در ذیل آن ها، در پاسخ به پرسش ها می آمد. گاهی نیز توقیع بی آن که پاسخ به پرسش پیشین باشند، از سوی ناحیه ی مقدسه صادر می شد. البته صدور همین توقیع ها نیز در راستای زدودن مشکلی در جامعه ی شیعی آن روزگار بوده است. توقیع های ناحیه ی مقدسه در بیشتر موارد از راه نایبان چهارگانه به دست شیعیان می رسید. اما در برخی موارد، بعضی وکیلان برجسته نیز این صلاحیت را یافتند که واسطه ی صدور توقیع باشند. از آن جمله به (محمدبن جعفر اسدی رازی)؛ وکیل برجسته ی ناحیه ی مقدسه در منطقه ی ری (۲۶۴) و (قاسم بن علاء آذربایجانی)؛ وکیل ناحیه ی آذربایجان (۲۶۵) می توان اشاره کرد. درون مایه ی توقیع، یکی از موارد زیر بود: رفع اختلاف ها، تردیدها و شبهه های موجود در جامعه ی شیعی، (۲۶۶) اعلام نصب وکیلان به وکالت، (۲۶۷) اعلام عزل وکیلان خیانت پیشه، (۲۶۸) اعلام لعن مدعیان دروغین نیابت و باییت، (۲۶۹) پاسخ به پرسش های شرعی، (۲۷۰) حل مشکلات خصوصی شیعیان مانند مشکلات

خانوادگی ، (۲۷۱) دستور عمل به وکیلان . (۲۷۲) بی تردید ، ساختار وکالت و نیابت در کنار دو نقش یاد شده ، نقش ارشاد ، هدایت و راهنمایی شیعیان را نیز برعهده داشته است . به عبارت دیگر ، وظیفه ی اصلی سفیران و وکیلان ناحیه ی مقدسه ، ارشاد شیعیان به سوی مسیر اصیل امامت و رهایی بخشیدن آنان از سردرگمی در غوغای شیطنت های فرمان روایان عباسی ، ادعاهای مدعیان دروغین نیابت و خیانت برخی یاران پیشین ساختار نیابت بود .

خرق عادت در جریان هدایت

هدایت و ارشاد مردم ، همواره به صورت عادی نبوده ، بلکه در صورت نیاز ، به امر و عنایت ناحیه ی مقدسه ، برخی خرق عادت ها نیز به وسیله ی سفیران و نمایان ناحیه ی مقدسه انجام گرفته است . ابوجعفر عمری در یک ماجرا ، با خرق عادت ، از محل پارچه ی گم شده ای به یکی از شیعیان خبر می دهد ! (۲۷۳) هم چنین حسین بن روح نوبختی به نامه ای نانوشته ، که صفحه ای سفید بیش نبوده و پرسش تنها در ذهن صاحب نامه بوده است ، پاسخ می دهد ! (۲۷۴) علی بن محمد سمری نیز در بغداد از وفات علی بن بابویه قمی در قم خبر می دهد که بعد آشکار می شود که ابن بابویه در همان تاریخی که سفیر چهارم خبر داده بود ، رحلت کرده است ! (۲۷۵) ده ها نمونه از این گونه خرق عادت ها را در لابه لای متن های تاریخی می توان جست .

نهان کاری ؛ اصل حاکم بر ساختار رهبری شیعه در دوران غیبت صغری

هم چون دوره های پیشین ، (اصل تقیه و نهان کاری) بر ساختار رهبری کننده ی شیعه در دوران غیبت صغری حاکم بود . از این رو ، برخی پژوهش گران ، نام (سازمان زیر زمینی) یا (التنظیم السّری) را برای این نهاد برگزیده اند . (۲۷۶) این اصل در دوران غیبت صغری با شدت هر چه تمام تر رعایت می شد . به طور کلی ، یکی از شرایط گزینش سفیر و باب از سوی ناحیه ی مقدسه ، داشتن توانایی فراوان بر پرده پوشی و نهان کاری بود . این نهان کاری در برخی بُرهه های زمانی که اختناق ، شدیدتر و خطر محسوس تر می شد ، افزایش می یافت . برای نمونه ، نهان کاری سفیر دوم به گونه ای بود که وی برای رساندن مضمون توفیق مبارک ناحیه ی مقدسه که دربردارنده ی دستورهایی به یکی از دستیاران مشهور سفیر ، یعنی (جعفر بن محمد بن متّیل قمی) بود ، او را به خرابه ی عباسیه ی بغداد برد ، آن گاه با نشان دادن توفیق مبارک ، جعفر را از دستورهای موجود در آن آگاه ساخت ، سپس توفیق را پاره پاره کرد تا اثری از آن باقی نماند ! (۲۷۷) در همین راستا ، شدت نهان کاری و تقیه ی سؤمین سفیر حضرت ، زبازند جامعه ی شیعه بوده است . (۲۷۸) روزی یکی از شیعیان از ابوسهل نوبختی می پرسد : چرا ناحیه ی مقدسه با وجود جایگاه رفیع علمی و اجتماعی تو ، ابن روح را به نیابت برگزیده است ؟ او در پاسخ می گوید : درجه ی راز نگهداری ابن روح چنان بالا است که اگر او ، حضرت حجّت (عج) را پنهان کرده باشد ، حتی در صورت قطعه قطعه کردن بدنش با قیچی ، سخنی نمی گوید ! (۲۷۹) در پیشبرد کار این سازمان پنهانی ، گاه امدادهای معجزه آسای حضرت حجّت علیه السّلام نیز بسیار گره گشا بوده است . برای نمونه ، در دوران سفارت (محمد بن عثمان بن سعید عمری) ، حکومت وقت از برخی از فعالیت های پنهانی این سازمان آگاه شد ، بنابراین ، کسانی را به عنوان شیعیانی که قصد پرداخت وجوه شرعی دارند ، نزد افرادی فرستاد که در مظان اتهام وکالت قرار داشتند . یکی از وکیلانی که با این جاسوسان روبه رو شد ، (محمد بن احمد بن جعفر قطن قمی) بود . البته چون با آغاز این توطئه ، ناحیه ی مقدسه در توقیعی ، همه ی وکیلان را تا اطلاع بعدی از دریافت هرگونه وجهی منع کرده بود ، وکیل یاد شده نیز منکر وکالت خود شد و هیچ وجهی از آن جاسوس دریافت نکرد ! این وضعیت تا رفع کامل خطر برقرار بود . (۲۸۰)

نقش امام عصر (عج) در گزینش نمایان و کارگزاران آنان

جریان گزینش نایبان چهارگانه به عنوان هدایت گران جامعه ی شیعه ، و وکیلان سرزمین های شیعه نشین ، به عنوان کارگزاران ساختار رهبری کننده ی شیعه در دوران غیبت صغری ، به طور مستقیم از سوی ناحیه ی مقدسه ، صورت می گرفت (۲۸۱) . پایدار ماندن این سازمان و ادامه ی منظم روند امور و حفظ جامعه ی شیعه و دستگاه رهبری کننده ی آن در برابر خطر دشمن ، اقتضا می کرد که کارگزارانی زُبد و مورد اطمینان برای این کار ، برگزیده شوند .

گستره ی جغرافیایی نظارت و عملکرد سازمان نیابت

از مطالعه ی شواهد موجود برای شناسایی گستره ی جغرافیایی نظارت ساختار رهبری کننده ی شیعه در دوران غیبت صغری درمی یابیم که گوشه و کنار سرزمین های شیعه نشین آن روز به وسیله ی این شبکه ی پنهانی با مرکز رهبری کننده ی آن در بغداد و سامراء ارتباط داشته اند . بنا بر شواهد موجود ، فهرستی از سرزمین های زیر پوشش این سازمان ، از این قرار است : (۱) جزیره العرب شامل : مدینه ، مکه ، یمن و بحرین . (۲) عراق شامل : کوفه ، بغداد ، سامراء ، مدائن ، قُراء سواد ، واسط ، بصره ، نصیبین و موصل . (۳) شمال آفریقا شامل : مصر و مغرب . (۴) ایران شامل : قم ، آوه (آبه) ، ری ، قزوین ، همدان ، دینور ، قرمیسین ، آذربایجان ، اهواز . (۵) خراسان و ماوراء النهر شامل : بیهق ، نیشابور ، مرو ، بلخ ، کابل ، سمرقند ، کش ، بخارا و ... آن سان که گذشت ، نایبان چهارگانه با همکاری و همراهی شماری دستیار و وکیل ، جریان هدایت و رهبری شیعه در دوران حیرت یا غیبت را به پیش می بردند . نخستین سفیر ناحیه ی مقدسه با هم یاری سه وکیل برجسته در بغداد ، کار خود را در دوران حساس و سرنوشت ساز آغاز غیبت صغری ، انجام داده است . نام سه تن دستیار او عبارت است از : (احمد بن اسحاق اشعری قمی) ، (حاجز بن یزید و شَاء) و (محمد بن احمد بن جعفر قَطَّان قمی) . (۲۸۲) البته فرزند وی ؛ یعنی (محمد بن عثمان عمری) نیز در کنار پدر به فعالیت مشغول بوده است . با مرگ سفیر اول و جانشینی پسرش ، همان دستیاران پیشین در کنار دومین سفیر ، به فعالیت خود ، ادامه دادند . گویا این دستیاران در دوران بلند مدت نیابت سفیر دوم بدرود حیات گفته اند . سفیر دوم نیز برای پیشبرد امور ، دستیاران دیگری برای خود برگزید و با کمک آنان ، کار نظارت بر سازمان و ارتباط با وکیلان سرزمین های دیگر را اداره می کرد . بنا بر تصریح شیخ طوسی ، در بغداد ده نفر وکیل زیر نظر سفیر دوم و برای انجام دستورهای او مشغول به کار بودند . (۲۸۳) (حسین بن روح نوبختی) که پس از درگذشت سفیر دوم ، به فرمان ناحیه ی مقدسه ، عهده دار مقام نیابت شد ، خود یکی از کارگزاران سفیر دوم بوده است . در روزهای پایانی زندگی سفیر دوم ، برای این که شیعیان با حسین بن روح بیشتر آشنا شوند ، امور نیابت به ویژه دریافت وجوه شرعی ، بیشتر به وی سپرده شده بود . (۲۸۴) با آغاز نیابت ابن روح ، دستیاران سفیر دوم هم چنان در کنار سفیر سوم به فعالیت ادامه دادند . یکی از دستیاران برجسته ی ابن روح ، که حتی در دوران زندانی بودن وی ، به عنوان اداره کننده ی امور ، ایفای نقش می کرد ، (ابوجعفر محمد بن ابی العزاقر) معروف به (شلمغانی) بود . وی بعدها به دلیل سوء استفاده از منصب و جایگاه خویش و بیان برخی عقیده های ناصواب مانند عقیده ی (حلول) ، از سمت خود عزل شد و به لعن ناحیه ی مقدسه ، دچار گشت . (۲۸۵) نام دستیاران سفیر چهارم ، به دست ما نرسیده است ، ولی می توان حدس زد که برخی از دستیاران سومین سفیر ، پس از درگذشت وی ، هم چنان در پست خود به کار مشغول بوده اند . افزون بر کارگزاران و معاونان برجسته ی سفیران که معمولاً در بغداد یا شهرهای پیرامون آن زندگی می کردند . وکیلان ساکن در دیگر سرزمین های شیعه نشین نیز در خدمت نایبان چهارگانه و زیر نظر آنان مشغول فعالیت بوده اند . ره آورد بررسی مفصل در منابع رجالی و روایی ، یافتن نام چهل تن از این وکیلان بوده است . برخی از آنان عبارتند از : حسن بن نصر قمی ، ابوصدام ، ابوعلی محمد بن احمد بن حماد مروزی محمودی ، جعفر بن عبدالغفار ، ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی رازی ، محمد بن شاذان بن نعیم نیشابوری ، قاسم بن علاء آذربایجانی ، حسن بن قاسم بن علاء آذربایجانی ، علی بن حسین بن علی طبری سمرقندی ، ابومحمد جعفر بن معروف کشی ، بسامی ، عاصمی ، ابوجعفر محمد بن علی

شلمغانی، ابوالقاسم حسن بن احمد، ابوجعفر محمد بن احمد زجوجی، ابوجعفر محمد بن علی اسود، محمد بن عباس قمی، احمد بن متیل قمی، ابوعبدالله بزوفری، ابو علی محمد بن ابی بکر همام بن سهیل کاتب اسکافی، ابومحمد حسن بن علی جناء نصیبی و... بدین ترتیب، نمایان چهار گانه با هدایت فعالیت های سازمان پر سابقه ی وکالت، در دوران غیبت صغری، توانستند راه ارتباطی مطمئن و کارگشایی بین ناحیه ی مقدسه و شیعیان سرزمین های گوناگون باشند و از آن به بهترین روش برای حفظ سازمان رهبری جهان تشیع در این دوره ی حساس و سرنوشت ساز، بهره جویند. بنابراین، شناخت دقیق فعالیت های نمایان چهار گانه، گستره ی کار آنان و چگونگی رهبری جامعه ی شیعه در دوران هفتاد ساله ی غیبت صغری، بدون توجه به پیشینه ی پیدایش و فعالیت های شبکه ی ارتباطی وکالت در دوره های پیشین، ممکن نخواهد بود. سازمان نیابت، ادامه ی فعالیت شمار بسیاری وکیل و سروکیل بود که پس از زمان امام صادق علیه السلام، با دقت و نظم فراوان، گردش امور را در سرزمین های شیعه نشین به دست گرفته و خط ارتباطی بین شیعیان و مراکز استقرار ائمه علیهم السلام را در مدینه، بغداد، مرو و سامراء حفظ کرده بودند. با درگذشت سفیر چهارم و صدور توقیعی از سوی ناحیه ی مقدسه خطاب به وی - چند روز پیش از وفاتش - او موظف شد که دیگر برای به دست گیری جریان سفارت و نیابت، جانشینی برنگزیند و در همان توقیع، پایان دوران غیبت صغری و آغاز دوران غیبت کبرا (غیبت تامه) اعلام گردید. با پایان یافتن دوران غیبت صغری و با درگذشت آخرین رهبر شبکه ی وکالت و نیابت (سفیر چهارم)، دوران فعالیت سازمان وکالت پس از دو قرن تلاش به پایان رسید و سازمان فقاقت در طول دوران غیبت کبرا، ادامه دهنده ی راه سازمان وکالت تا عصر حاضر گشت.

مهدی منتظر (عج) و سیر تاریخی و نشانه های ظهور

ارتباط مهدی (عج) با پایان سیر تاریخ

نوشته: سامی بدری ترجمه: عبدالله امینی بیشتر فلاسفه ی پوزیتیویسم به ویژه مارکسیست ها در سده ی نوزدهم و بیستم، درباره ی سنت ها و مرحله های تاریخ به بحث پرداخته اند. بهترین دست آوردی که مارکسیسم، به اندیشه ی بشری تقدیم کرد، اصل جبر تاریخی (۲۸۶) و کوشش برای کشف سنت ها و مراحل تاریخ، نیز اهمیت شناخت قوانین آن برای پیش بینی مسیر حرکت تاریخ و پی آمدهای آن بود. مارکسیسم درباره ی شناخت سنت های تاریخ و نقش آن در ارتقای بینش و آگاهی انسان و تاءثیر فعالیت های مثبت در رویکرد مرحله ی تاریخی که انتظار آن می رود، نیز کاوش می کند. اما مارکسیسم با انکار وجود خدای متعال و تحریف دین الهی در برخورد و تعامل با پیامبران، گرفتار لغزش شد، که پی آمد آن، عدم موفقیت در کشف مراحل کلی حرکت تاریخ و شناخت سنت هایی است که مقطع کنونی و گذار را به مرحله ی آینده انتقال می دهد و در پایان محتومی نگه می دارد. اندیشه ی بشری از راه افکار مارکسیستی، در سده ی ۱۹ میلادی، جبر تاریخی را درک کرد و به کشف مراحل و مقاطع جبری تاریخ و قوانین کلی آن پرداخت، اما در کشف خود به راه اشتباهی رفت. (۲۸۷) در مقابل، اندیشه ی نبوی، از آغاز پیدایش در بیش از هزار سال پیش، تصور خود از حرکت جامعه ی بشری را براساس جبر تاریخی نهاد و اندیشه ای روشن از سنت ها و مراحل تاریخ را تقدیم کرد. میراث دینی یهودیان و مسیحیان و مسلمانان، نصوص مشترکی را درباره ی سنت های تاریخی به گزارش پیامبران، در بر دارد و پژوهشگران می توانند بگویند باور دینی به سنت های تاریخی، از مهم ترین اعتقادات اساسی مشترک میان ادیان سه گانه ی اسلام، یهودیت و مسیحیت است. مایلم تاءکید کنم متون دینی که میراث ادیان سه گانه ی مذکور است، اطلاعات یکسانی توسط شخصیت های تاریخی ارایه می دهد که حرکت و نهایت تاریخ براساس آن پایه ریزی می شود. بنابراین، در برابر ما فقط اندیشه ی مشترکی درباره ی نهایت سیر تاریخ نیست، بلکه اندیشه های هم خوان شخصیت های تاریخی

است که از متون دینی به دست می آید. به سبب وجود متونی که از شخصیت های تاریخی سخن می گوید، قرائت ها و تفسیرهای گوناگونی یافته می شود که ما را در برابر مصداق های مختلفی از یک اندیشه قرار می دهد. البته راه گفت و گوی آرام علمی برای ادیان سه گانه و گرایش ها و مذاهب، برای راه یابی و وصول به قرائتی یکسان از متون، باز است. پس از این مقدمه می توان گفت: به اعتقاد شیعه، وجود مهدی موعود، حجت بن الحسن العسکری، فرزند حسین مظلوم و شهید، با مراحل و سنت های سیر تاریخ مرتبط است، چنان که این سخن را تمامی پیامبران توسط متون اساسی مانند قرآن و تورات و انجیل گفته اند. سیر اعتقادات شیعی، به گواه میراث معتبرش، مدعی است که مهدی موعود (عج)، قهرمان پایان تاریخ است. متون شیعی، مهدی موعود (عج) را (محمد بن الحسن العسکری، فرزند حسین مظلوم شهید) می داند. متون دینی مسیحی و یهودی نیز وی را مشخص کرده اند. گواه اندیشه ی ما، تاء کید قرآن است که پایان درخشان تاریخ، به خواست خدا حتمی است و خداوند در قرآن و کتاب هایی که بر پیامبران پیشین فرستاده، آن را بیان کرده است. قرآن تاء کید دارد که خبر بعثت پیامبر مکی، در تورات و انجیل هست. اهل بیت علیهم السّلام در سخنان خود تاء کید دارند که کتاب های پیشین [تورات و انجیل] به محمد و اهل بیتش بشارت داده است. علی و حسین و مهدی علیهم السّلام در این کتاب ها نام برده شده اند، چنان که از پیامبر صلی الله علیه و آله نام برده شده است.

اعتقاد مشترک ادیان سه گانه ی آسمانی درباره ی پایان تاریخ

پیروان ادیان سه گانه ی آسمانی (مسلمانان، مسیحیان و یهودیان) باور دارند آینده ی نهایی مسیر زندگی خاکی، پیروزی ایمان بر کفر، حاکمیت حق و علم و عدالت اجتماعی و عبادت خدای متعال، وراثت زمین به صالحان، پایان خرافات و گمراهی و ستم و تمامی گونه های انحراف است. نیز اتفاق نظر دارند شخصی که خداوند عهد و پیمانش رابه دست او تحقق می بخشد، از فرزندان ابراهیم بوده است و شریعتی که بپدان حکومت می کند، آیین موسی نیست، بلکه دین پیامبری است که خداوند در آخر زمان، وی را مبعوث می کند و اُمّی ها [اهالی مکه (أم القری)] منتظر اویند. (۲۸۸) در قرآن کریم، سوره ی انبیا (۲۱) آیه ی ۱۰۵ آمده است: و ما بعد از تورات، در زبور داوود نوشتیم [و در کتب انبیای پیشین وعده دادیم] که بندگان نیکوکار من، مُلک زمین را وارث و متصرف خواهند شد. مزمور ۳۷ کتاب مقدس خطاب به داوود چنین می گوید: کار اشرار تو را نگران نکند و بر گناه کاران حسرت میر؛ زیرا مانند گیاه، زود پژمرده می شوند و مثل علف سبز، تند خشک می گردند. بر پروردگار توکل کن و کار خیر انجام بده. با خیال آسوده، در زمین سکناگزین و امانت دار باش. به پروردگار امیدوار باش تا آرزوی قلبی ات را برآورد. راحت را برای پروردگار خالص ساز و بر او توکل کن تا کارت را بر عهده گیرد و بی گناهی ات را مانند نور، آشکار کند و مثل خورشید تابان، حَقّت را ظاهر سازد. در پیشگاه پروردگار، آرام گیر و با شکیبایی، در انتظار [فرمان] وی باش و به آن که به کمک نیرنگ، در تلاشش موفق می شود، حسرت مبر. خود را از غضب نگه دار و خشم را ترک کن و برای انجام شر، متهور مباش؛ زیرا اشرار در می مانند، اما منتظران [فرمان] پروردگار، وارثان خیرات زمین اند. به زودی، شخص شریر نابود می شود و اگر در پی وی باشی، او را نخواهی یافت. اما نیکوکاران، خیرات زمین را به ارث می برند و به فیض صلح و سلامت می رسند. خیر کمی که راستگو داراست، بهتر از ثروت بسیار اشرار است؛ زیرا دستان اشرار به زودی می شکند، اما پروردگار نیکوکاران را پشتیبانی خواهد کرد. پروردگار به روزگار افراد باکمال، آگاه است و تا ابد، میراث شان پاینده خواهد بود... از شر دور باش و خوبی کن که تا ابد آرام باشی؛ زیرا پروردگار عدالت را دوست دارد و از پارسایان حمایت و تا ابد آنان را حفظ می کند. اما ذریه ی اشرار نابود می شوند. درستکاران، خیرات زمین را به ارث می برند و تا ابد در آن می مانند. دهان راستگو، همیشه سخن حکمت آمیز می گوید و به سخن حق، برتری می یابد. آیین معبودش، در دلش ثابت است و گام هایش متزلزل نیست. شریر در کمین درستکار است و تلاش در کشتن وی دارد، اما پروردگار نمی گذارد او به چنگ شریر افتد و به وقت محاکمه، محکوم

گردد. منتظر [فرمان] پروردگار باش و همیشه در راهش رُو، تا مقامت را رفیع کند و زمین را مالک شوی و شاهد نابودی اشرار باشی. می بینم شخص شریر [که در دنیا به ظاهر] پرثمر و پرسیایه مانند درختی سبز و ریشه دار در زمین اصلی خود است، پس از مدتی، دیده نمی شود. به دنبال آن هستی، ولی اثری از آن نمی یابی. کمال را در نظر گیر و مستقیم بنگر؛ که پایان چنین انسانی، سلامت است. اما همگی عصیان گران هلاک می شوند و نهایت اشرار، فناست، لیکن رهایی و رستگاری نیکوکاران، از جانب خداست و او به هنگام تنگی، دژ و امان آنان است. به حق، پروردگار کمک شان می کند و از اشرار نجات شان می دهد و رهایی می بخشد؛ زیرا زیر حمایت پروردگارند.

اختلاف نظر مسلمانان و مسیحیان و یهود در هویت رهبر موعود الهی و کتاب وی

در هویت شخصی که خدای متعال به دست وی، رخداد بزرگی را که انتظار می رود، به اجرا می گذارد، اختلاف نظر است. مسلمانان و یهود و مسیحیان، نظر گوناگونی در اُمتی که رهبر بزرگ الهی، از آن است و شریعت الهی که بدان عمل می کند، دارند. همگی مسلمانان معتقدند وی از ذریه ی اسماعیل و از فرزندان محمد صلی الله علیه و آله خاتم انبیا و از نوادگان فاطمه، دخت پیامبر است و امت این رهبر [موعود]، امت محمد است و آیینش، شریعت محمد می باشد. ابی داود و ابن ماجه و ابن حنبل و طبرانی و حاکم در مستدرک و دیگران از قول پیامبر روایت کرده اند: اگر از دَهر (دنیا) جز یک روز باقی نمانده باشد، خداوند مردی از اهل بیت را برمی انگیزاند که زمین را چنان که پر از ستم شده است، پر از عدل و داد خواهد کرد. نیز فرمود: مهدی از عترت من، از فرزندان فاطمه است. اما یهود و مسیحیان معتقدند که وی از ذریه ی اسحاق، از فرزندان یعقوب و از نوادگان داوود است. مسیحیان می گویند: این رهبر [موعود] اسرائیلی، مسیح عیسی بن مریم است که به دست یهود کشته شد. خدای متعال، وی را زنده کرد و از میان مردگان برانگیزاند و به آسمانش بُرد و در آخر دنیا، وی را می فرستد تا توسط وی، وعده اش را تحقق بخشد. یهودیان می گویند: وی [:: رهبر موعود] هنوز زاده نشده است. آیه ی ۲۰ اصحاح [:: سوره] ۱۷ سِتْفَر تکوین [:: پیدایش] به وعده ی خدای متعال به اسماعیل اشاره دارد: (ای اسماعیل! سخت را درباره ی وی [:: رهبر موعود] شنیدم. مَنم آن که مبارکش می گردانم و رشدش می دهم و توانش را بسیار بسیار می کنم و دوازده رهبر می زاید و امت عظیمی قرارش می دهم). (حنان ایل)؛ مفسر یهودی در حاشیه بر این آیه می گوید: از پیش گویی این آیه، ۲۳۳۷ سال گذشت تا عرب (ساله ی اسماعیل) [با ظهور اسلام در سال ۶۲۴ م] امتی عظیم گردند. در این مدت، اسماعیل مشتاقانه منتظر بود وعده ی الهی محقق شود و عرب بر عالم چیره گردند. ولی ما که ذریه ی اسحاق هستیم، تحقق وعده ی الهی که به ما داده شده بود، به سبب گناهان مان، به تاخیر افتاد، اما حتما وعده ی الهی، در آینده محقق خواهد شد. پس نباید نومید شویم. (۲۸۹) در سِفْر اشعیا ۱۱۱ آمده است: از تنه ی (یسی) شکوفه می روید و از ریشه اش، شاخه سبز می شود. روح پروردگار، روح حکمت و هوشمندی، روح مشورت و توان، روح معرفت و ترس از پروردگار، بر (یسی) مستقر می شود و شادی اش در تقوای پروردگار خواهد بود. به آن چه چشمانش می بیند، قضاوت نخواهد کرد و به آن چه گوش هایش می شنود، حکم نخواهد نمود. برای مسکینان، به عدل قضاوت می کند و برای بینوایان زمین، به انصاف حکم می نماید. با دهان و زبانش، زمین را مجازات خواهد کرد و به نفسی که از میان لبانش بیرون می شود، منافق را می میراند. او لباس نیکی می پوشد و کمر بند امانت داری می بندد. در نتیجه [و در پرتو حکومت عادلانه اش] گرگ با میش خواهد زیست و پلنگ در کنار بَرّه خواهد نشست و گوساله و شیر درنده همدم خواهند شد و همه ی حیوانات با هم چرا خواهند کرد و بچه ی خردسالی، همگی را خواهد راند. گاو و خرس با هم به مرتع خواهند رفت و کَرّه های شان کنار هم خواهند بود. شیر درنده مثل گاو، علف خواهد خورد و کودک شیرخواره، در امنیت، کنار لانه ی مار، بازی خواهد کرد و بچه ی خردسال، دستش را داخل لانه ی افعی می کند و بدو آسیبی نمی رسد. در هر کوه قدسی، آدمیان اذیت

نمی‌شوند و بدی نخواهند کرد؛ زیرا زمین، از معرفت پروردگار پر خواهد شد، چنان که دریا از آب پر است. در آن روز، اصل و نسب (یَسّی) پرچم دار [هدایت] امت خواهد بود و همگی مردم (Gentiles) زیر پرچم وی خواهند آمد و بدو نظر خواهند داشت و جایگاه (یَسّی) رفیع خواهد شد. آیا رهبر موعود از فرزندان اسحاق یا اسماعیل است؟ تفصیل سخن در اختلاف مسلمانان و مسیحیان و یهود، با تحقیق در این مسأله ممکن است: پیامبری که اُمّی‌ها [::: مردم یا اهالی اُم القری (مکه)] منتظر اویند، عیسی است یا محمد صلی الله علیه و آله؟ وارث ابدی امامت ابراهیم کیست؟ آیا اسماعیل و ذریه‌ی برگزیده‌ی وی هستند یا اسحاق و فرزندان برگزیده‌ی او؟ و رهبر الهی که بی آن که گناهی کرده باشد، کشته می‌شود و کشتن وی سبب هدایت بسیاری خواهد شد، کیست؟ چنان که کشته شدن وی سبب حفظ و نشر دین می‌شود و نسلی از ذریه‌ی او، روزگار درازی خواهد زیست و آینده‌ی روشن تاریخ بشریت، به دست آنان محقق خواهد شد. علمای مسلمان و بسیاری از علمای یهودی و مسیحی، درباره‌ی (رهبر موعود از نسل کیست) و (پیامبر آخرالزمان کیست) بحث کرده و پیروی خود از پیامبر و اهل بیتش را اعلام نموده‌اند. (۲۹۰) درباره‌ی (کشته شدن رهبر موعود)، مسیحیان پیرو (پولس) به تفسیر متونی پرداخته‌اند که از مرد دردها و رنج‌ها سخن می‌گویند و چنان که قوچ ذبح می‌شود، کشته خواهد شد. اینان معتقدند وی عیسی بن مریم است. اما تطبیق متون، متناسب با او نیست؛ زیرا عیسی، ذریه و نسلی نداشت که روزگار دراز یا کوتاهی زندگی کند.

اختلاف شیعه و سنی در رهبر موعود

شیعه معتقد است رهبر موعود، محمد بن حسن عسکری است که سال ۲۵۶ هجری متولد شد و والدش [امام] حسن عسکری بر امامت وی تصریح کرده است. سپس به اذن خدا، او غیبت صغری و کبری مانند عیسی نمود. غیبت صغری هنگامی بود که خدا، وی را از نیرنگ حکومت عباسی نجات داد. وی از هنگام تولد، مخفی می‌زیست و پدرش او را [از دیده‌ها] پنهان می‌کرد. پس از وفات پدرش در ۲۶۱، شیعیان را توسط وکیلانش (نواب اربعه) راهنمایی می‌کرد. نیابت اینان ۶۹ سال (۲۶۱ - ۳۲۹) به طول انجامید. غیبت کبری، پس از وفات نایب چهارم (علی بن محمد السمری) آغاز شد. به هنگام وفات، وی به شیعه گفت: نایبی خاصی پس از او نخواهد بود تا خدای متعال، ولیّاش را در آخر زمان ظاهر کند. سنی‌ها معتقدند مهدی هنوز متولد نشده است و در آخرالزمان به دنیا می‌آید. تفصیل سخن در اختلاف شیعه و سنی درباره‌ی ولادت رهبر موعود و این که وی فرزند [امام] حسن عسکری است یا در آینده متولد می‌شود، با تحقیق در این مسأله ممکن است. پیامبر جانشین و اوصیایی معصوم دارد و نقل سخن پیروان از امامان شان پذیرفته می‌شود؛ زیرا مانند پیروان مذاهب دیگرند که به نقل از رهبران مذهبی خود، مسایل فقهی و تاریخی را روایت می‌کنند. تمامی شیعه از زمان قدیم، اتفاق نظر دارند که پیامبر از امامان نام برده، شمارشان را گفته و هر امام، امام بعدی را معرفی کرده است. [امام] حسن عسکری خبر داده است فرزندی دارد که وصی وی است و مهدی منتظر می‌باشد. گواه شیعه بر بیان امامت الهی اهل بیت توسط پیامبر، حدیث ثقلین [کتاب الله و عترتی] و حدیث سفینه [مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح ...] است. دلیل شیعه بر شمار امامان، حدیث اثنی عشر [اثنی عشر نقیبا] است و گواه بر این که نخستین امامان الهی، علی سپس حسن، بعد حسین‌اند، حدیث غدیر [من کنت مولاه فعلی مولاه] و حدیث منزلت [أنت منی بمنزله هارون من موسی ...] و حدیث کسا و حدیث الحسن و الحسين بی‌بَطُّ من الاسباط است که همگی در احادیث معتبر سنی روایت شده‌اند. گواه امامت نه فرزند [امام] حسین، احادیث وصیت در کتاب‌های معتبر شیعه است، مانند فرمایش امام باقر علیه السلام که کلینی روایت کرده است: یكون تسعة ائمة من ذرية الحسين بن علي، تاسعهم قائمهم. نه امام از فرزندان حسین بن علی‌اند، که نهمی قائم است. امام صادق فرمود: آیا می‌پندارید اوصیای ما هر که را بخواهند وصی می‌کنند؟ نه، والله! این عهد و گفته‌ای به جا مانده از رسول الله درباره‌ی امامی پس از امامی دیگر است تا به وی [::: مهدی موعود (عج)] پایان پذیرد. در خبری دیگر است: تا به صاحب

الامر ختم شود. (۲۹۱) مشخصه‌ی سیره‌ی ائمه‌ی نه‌گانه، در اختیار داشتن کتاب‌های جامعه و جفر است که امام علی به نقل از پیامبر، در دیدارهای خصوصی که داشتند، نوشت و اخبار غیبی و کراماتی که از امامان دیده شد که جز از برگزیدگان مورد تائید خداوند، ساخته نیست. برادران اهل سنت کوشیده‌اند ادعای نام بردن امامان و نخستین امام؛ علی علیه السلام توسط پیامبر را رد کنند. اینان می‌گویند: احادیث نبوی که گواه ادعای شیعه است، دلالت ندارد یا سند آن ضعیف است، اما علمای شیعی با سنی‌ها مناقشه کرده، اشتباه اهل سنت را بیان کرده‌اند. برخی فرقه‌های شیعی به ویژه زیدیه، امامت دوازده امام را پذیرفته‌اند، اما علمای شیعی بدانان پاسخ داده‌اند. برخی نویسندگان معاصر نیز می‌گویند: مهدی متولد نشده است؛ زیرا فقط یک فرقه از دوازده فرقه‌ی پیرو حسن عسکری، معتقد به ولادت مهدی‌اند. (نوبختی) در کتاب (فرق الشیعه) و اشعری شیعی در (المقالات و الفرق) چنین گفته‌اند. جواب اینان را به تفصیل در کتاب (حول امامه اهل البیت و وجود المهدی) داده‌ام.

غیبت به معنای وا نهادن عمل به احکام اسلامی نیست

غیبت به معنی توقّف عمل به احکام اسلام نیست. چگونگی می‌تواند چنین باشد، در حالی که وجود اوصیای پیامبر، برای حفظ اسلام است تا راهی صحیح برای کسانی باشد که می‌خواهند به دین عمل کنند. امامان این وظیفه را به بهترین صورت انجام داده‌اند، بدین سان که گروهی امین را برای فراگیر علوم تربیت کرده‌اند. پذیرش حکومت بر جامعه‌ی اسلامی توسط امامان، جزئی از فعالیت‌های اینان بود، اما شرط اساسی برای پذیرش حکومت، که وجود یاورانی شایسته و پیرو امامان است، فراهم نشد. چنان که امیر مؤمنان فرمود: اما والذی فلق الحبّه و براء النسمه، لولا حضور الحاضر و قیام الحجّه بوجود الناصر لا لقیتم حبلاً علی غاربها و لسقیت آخرها بکاءس اولها. سوگند به آن که دانه را شکافت و بشر را آفرید! اگر بیعت کنندگان نبودند و یاران، حجت بر من تمام نمی‌نمودند، رشته‌ی کار را از دست می‌گذاشتم و پایانش را چون آغازش می‌انگاشتم. غیبت امام، راه چاره‌ای الهی در برابر مکر عباسی‌ها بود که خواستند امام را بکشند، اما خدای متعال می‌خواست او را حفظ و برای روز موعود ذخیره کند. بارزترین حکمت غیبت و سرّ آشکارش در مورد امت ویژه (شیعه‌ی اهل بیت) دادن فرصتی به میراث‌داران ائمه بود که مسؤ‌ولیت فکری و علمی و سیاسی خود را بر اساس فهم بشر غیر معصوم، از قرآن اجرا کنند و میراث فکری را که تجربه‌ی معصومانه‌ی پیامبر و امامان برجا گذاشته بود، انجام دهند. اندیشه‌ی بازگشت معصوم غایب در آخر زمان و ظهور دوباره‌ی وی در صحنه‌ی اجتماعی و سیاسی، برای ارزیابی تجارب گذشته‌ی غیر معصومانه‌ی بشر است. نیز کشف میزان تاءثیر و صدق تعبیر و درستی تجربه‌های بشر و تحقق وعده‌ی الهی [در برقراری عدالت کامل و حکومت صالحان] است. (۲۹۲) مفهوم انتظار فرج، مربوط به مهدی محمد بن حسن عسکری است که رانده شده و مخفیانه زیست و هنوز وجود شریفش در این حال است. خدایا! در فرج ولّیات؛ حجت بن الحسن، تعجیل فرما! و ارتباط فرج به امت از آن روست که مهدی موعود (عج)، رهبر معصوم آنان است که برای انجام وظیفه‌ی خاص الهی آماده شده است. تقدیر خداست که پایان سرنوشت زمین، چنین باشد و حضرت عیسی علیه السلام او را کمک کند. بنابراین، حکمت وجود این اعتقاد در شیعه روشن می‌شود، گرچه سنّیان به مهدی موعود (عج) و غایب که رانده شده و نگران [وضع امت] است، ایمان ندارند.

نشانه‌های ظهور

احادیثی که از نشانه‌های ظهور مهدی سخن می‌گویند، چه در کتب شیعه و چه سنی، غالباً درباره‌ی دو موضوع بحث می‌کند: نخست: حوادث مستقل و جداگانه‌ای که رخ خواهد داد. دوم: وضع اجتماعی و سیاسی و تکنولوژی (فن آوری) که جهان، پیش از ظهور دارد. به عبارت دیگر، وضع دنیای سیاست و اجتماع و فن آوری پیش از ظهور را برای ما ترسیم می‌کند. در مورد

رویگرد دوم، هر که درباره‌ی نشانه‌های ظهور پژوهش کند، درمی‌یابد که جهان کنونی، از هر وقت دیگری، به زمان ظهور نزدیک‌تر است. از جنبه‌ی تکنولوژی، احادیث از جهانی سخن می‌گویند که در آن هواپیماهایی است که مسافران را از کشوری به کشور دیگر می‌برند و ایستگاه‌های رادیویی به تعداد مردم دنیا وجود دارد که می‌تواند خبر را در آن واحد، برای تمامی دنیا پخش کند و تلفن‌های تصویری هست و هر که در مشرق است، صدای برادرش را در مغرب می‌شنود و چهره‌ی او را می‌بیند و رایانه‌های دستی وجود دارد که دارای برنامه‌های گوناگون است و دارنده‌اش را از همراه داشتن هزاران کتاب، بی‌نیاز می‌کند. از جنبه‌ی اجتماعی، احادیث از وضع اجتماعی سخن می‌گویند که زنان، لباس مودی پوشیده یا برهنه‌اند که گویای کشف حجاب یا آرایش‌های جاهلانه است و انواع منکرات به ظهور می‌رسد که پیش از پیدایش، آدمی تصورش را نمی‌کرد. از جنبه‌ی سیاسی، سخن از کشف معبد هیکل سلیمان می‌گویند که لازمه‌ی برپایی دولت اسرائیل در دل جهان عرب و اسلام است. نیز وجود جنبش‌های اسلامی در جوامع مسلمان که تلاش دارد حکومت اسلامی برپا کند، اما بسیاری از افراد مجاهد زندانی می‌شوند. هم‌چنین از تاسیس دولتی در مشرق سخن می‌گویند که زمینه‌ساز دولت مهدی است. نیز اختلاف کارگزاران شیعی و چندگانگی سخن‌شان که با بیعت با مهدی، وحدت کلمه پیدا می‌کنند. هم‌چنین مهدیان دروغینی ظاهر می‌شوند. تمامی آن چه برشمردیم، در احادیث نشانه‌های ظهور آمده است.

تسخیص مدعیان مهدویت

تنها اصلی که می‌توان برای شناخت مدعیان دروغ‌گوی مهدویت، بدان اعتماد کرد، تائید و امداد الهی است که توسط مدعی راست‌گوی مهدویت نشان داده می‌شود. وی نبوت خاتم و جنبش اوصیای پیامبر را که پدران‌ش بودند، تصدیق می‌کند. این کاری لازم برای مدعی نبوت و رسالت است. امداد و تائید الهی، با ظهور عیسی بن مریم نشان داده می‌شود که قرآن، قصه‌ی وی را گفته است که مردگان را زنده می‌کرد و کور مادرزاد و مبتلایان به پستی را شفا می‌داد. (۲۹۳) این اصل، راه را بر هر مدعی دروغینی می‌بندد، خواه شخص به عمد دروغ‌گوید یا قربانی مکاشفه‌ی عرفانی پنداری شود، مانند آن چه برای (مهدی سودانی) پیش آمد که پنداشت مهدی موعود (عج) است. وی خیال کرد پیامبر به او گفته که مهدی موعود (عج) است. مهدی سودانی در یکی از نوشته‌هایش در تاریخ ۱۶ شعبان ۱۲۹۹ هجری می‌گوید: سید وجود صلی‌الله علیه و آله به من خبر داد: من مهدی منتظرم. پیامبر چندین بار مرا بر کرسی اش نشاند و خلفای چهارگانه [:: ابوبکر، عمر، عثمان و امام علی] و قطب‌ها [در ایش] و خضر علیه‌السلام حضور داشتند، و مرا با ملایکه‌ی مقرب و اولیای زنده و مرده از فرزندان آدم تا زمانی کنون، نیز جئیان مؤمن، تائید و یاری کرد. در هنگام جنگ، سید وجود صلی‌الله علیه و آله به عنوان امام و فرمانده‌ی سپاه حاضر می‌شود؛ نیز خلفای چهارگانه و قطب‌ها و خضر حاضرند. حضرتش، شمشیر نصرت و پیروزی را به من داد و فرمود: با داشتن آن شمشیر، کسی بر من پیروز نمی‌شود، گرچه گروه انس و جن باشند. آن‌گاه سرور وجود فرمود... پرچمی از نور برافراشته می‌شود و در جنگ، همراه من است. عزرائیل پرچم دار است. از این رو، یارانم ثابت قدم می‌شوند و در دل دشمنانم، ترس افکنده می‌شود و هر که با من دشمنی کند، خداوند خوارش می‌کند. پس هر که به راستی سعادتمند باشد، می‌پذیرد من مهدی منتظرم. اما خداوند در دل کسانی که جاه طلب‌اند، نفاق می‌افکند. پس به سبب حرص بر جاه‌طلبی، مرا تصدیق نخواهند کرد... سید وجود صلی‌الله علیه و آله به من دستور داد به منطقه‌ی (ماسه) در کوه قدیر هجرت کنم و از آن جا به تمامی مکلفان، دستور کلی را بنویسم. ما هم به امیران و بزرگان دینی نوشتیم، اما بدبختان نپذیرفتند و درستکاران تصدیق کردند... سید وجود صلی‌الله علیه و آله سه بار به من خبر داد: آن که در مهدویت تو شک کند، به خدا و رسول کافر شده است. تمام آن چه درباره‌ی خلافت‌م و مهدویت به شما گفتم، در بیداری و در حال صحت، سید وجود صلی‌الله علیه و آله به من گفت، بی‌آن که مانعی

شرعی باشد. نه خوابی بود و نه ربایشی و نه مستی و نه دیوانگی... (۲۹۴) وی در نامه‌ی دیگری می‌گوید: اگر من نوری از جانب خدا نداشتم و رسول الله صلی الله علیه و آله تائیدم نکرده بود، توان کاری نداشتم و روا نبود برایتان سخنی بگویم. آن چه گفتم که پیامبر فرمود، به دستور رسول الله بود. به من اخباری گفت که اولیا و علما از آن خبر ندارند. باید بدانید جز به دستور پیامبر یا فرشته‌ی الهام که از طرف پیامبر اجازه دارد، کاری نمی‌کنم. ایشان به من خبر داد: امت به دست من هدایت خواهد شد، بی آن که رنج‌هایی را که پیامبر تحمل کرد، بر دوش کشم. من از نور دل پیامبر آفریده شده‌ام. ایشان به من بشارت داد یارانم مانند اصحاب ایشانند و رتبه و درجه‌ی [ملت من و] عوام نزد خدا، مانند رتبه‌ی شیخ عبدالقادر گیلانی است. (۲۹۵) محتوای دو نامه نشان می‌دهد: دلیل راستی مهدی سودانی، مدعی مهدویت، فقط گفته‌ی خودش است و دلیلی دیگر در تائید وی یافت نمی‌شود؛ افزون بر این که پیروزی جنبش وی که ادعا داشت با امداد الهی پشتیبانی می‌شود، تحقق نیافت. به تصور شیعه، مهدی، انسان مشخصی است که فرزند [امام] حسن عسکری است و در ۲۵۵ (یا ۲۵۶) هجری زاده شده و از قرن سوم تا پانزدهم هجری با مردم زندگی می‌کند، تا هر وقت که خدا بخواهد. پس باید این مطلب را با دلیل ثابت کند؛ یعنی معجزه داشته باشد، چنان که آصف بن برخیا؛ وزیر سلیمان معجزه نشان داد، در حالی که پیامبر نبود. وی تخت ملکه‌ی سبا را در کم‌تر از چشم بر هم زدنی حاضر کرد. در آیات ۳۸ - ۴۰ سوره‌ی نمل آمده است: سلیمان گفت: ای بزرگان! کدام یک از شما، تخت او را برای من می‌آورد، پیش از آن که به حال تسلیم نزد من آیند؟ عفریتی از جن گفت: من آن را نزد تو می‌آورم، پیش از آن که از مجلس برخیزی و من نسبت به این امر توانا و امینم. اما کسی که دانشی از کتاب [آسمانی] داشت، گفت: پیش از آن که چشم بر هم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد! هنگامی که سلیمان، تخت را نزد خود ثابت و پابرجا دید، گفت: این از فضل پروردگار است تا مرا آزمایش کند که آیا شکر او را به جا می‌آورم یا کفران می‌کنم و هر کسی شکر کند، به نفع خود شکر می‌کند و هر کس کفران کند [به زیان خویش نموده است؛ که] پروردگار من غنی و کریم است! . طریق دیگر اثبات امامت مهدی (عج) این است که راه‌های عادی را به کار گیرد که نشان دهنده‌ی عمر بسیار وی و هویتش باشد. مثلاً به اهالی لندن بگوید: در قرن دهم میلادی، از کشورشان عبور کرده و نامه‌ای را به خط خود بر پوست آهو در فلان منطقه نهاده که در آن زمان کتاب‌خانه‌ی شهر بوده است، اما بر اثر عوامل مختلف، کتاب‌خانه از بین رفته است. سپس به انگلیسی‌ها بگوید: می‌توانید چند متر بکنید تا بر کتاب‌خانه‌ی از بین رفته، دست یابید که در آن اسناد قابل قبولی است. می‌توانید فلان پرونده را باز کنید و نامه‌ی مرا بیابید و این، نسخه‌ی دوم آن است. همین کار را با روس‌ها و ایرانی‌ها و چینی‌ها و دیگران که در زمان ظهورش زنده‌اند، می‌تواند انجام دهد. می‌بایست درخواست وی نشان دهنده‌ی درایت و آگاهی‌اش از حلقه‌های گم‌شده‌ی مهم برای هر کشوری باشد، تا اهالی را به فعالیت و کنکاش برای کشف حقیقت وا دارد. می‌بایست از موضع و موقعیتی قوی و برتر، خواسته‌اش را مطرح کند، کمی پیش از آن که در ظهور دولتش موفق شود، تا ادعا و درخواستش، به عنوان رییس دولتی باشد که داعیه دارد و توانمند است و تحرک می‌آفریند و شگفتی‌های بسیار دارد. اگر سال ۱۴۵۵ هجری، ۲۰۳۴ میلادی ظهور کند و ادعا نماید محمد بن حسن عسکری است و عمرش ۱۲۰۰ سال است، در حالی که سی ساله به نظر می‌رسد، مسلماً سیاستمداران آن زمان خواهند پنداشت دیوانه است یا خرافت شده است، اما وقتی ادعا و درخواستش را بشنوند و ببینند وی هزینه‌ی کنکاش و پی‌آمدهای جنجال برانگیز را می‌پردازد و دانشمندان هر کشور، نتایج ارزیابی خواهند کرد، هر که موافق ادعای وی است، با او همراه خواهد شد و دیگران به آزمایش و کنکاش دست خواهند زد.

ویژگی‌های دولت مهدی (عج)

دولت مهدی - که انتظار آن می‌رود - بدان معنا نیست که اسلام معطل بماند، تا پس از ظهور مهدی، دولت اسلامی برپا شود،

بلکه به معنای ایجاد دولت خاصی است که نمونه‌ی کوچک آن، دولت و مُلک سلیمان بود. مُلک و حکومت سلیمان، با نیروهای جن و باد و حیوانات و نیز انسان‌های مؤمن، پشتیبانی می‌شد. مزیت دولت مهدی بر دولت سلیمان، این است که بر تمامی زمین حکم می‌راند و دولتی پس از آن نیست و به قیامت صغری متصل است، سپس زندگی بر کره‌ی خاکی پایان می‌پذیرد. قرآن به قیامت صغری در آخر الزمان در آیات ۸۲ - ۸۸ سوره‌ی نمل اشاره کرده است: و هنگامی که فرمان عذاب آن‌ها رسد [و در آستانه‌ی رستاخیز قرار گیرند]، بنده‌ای را از زمین برای آن‌ها خارج می‌کنیم که با آن‌ها تکلم می‌کند [و می‌گوید: مردم به آیات ما ایمان نمی‌آورند. [و به خاطر آور] روزی را که ما از هر امتی، گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می‌کردند، محشور می‌کنیم و آن‌ها را ننگ می‌داریم تا به یکدیگر ملحق شوند! تا زمانی که [به پای حساب] می‌آیند، [خدا به آنان] می‌گوید: آیا آیات مرا تکذیب کردید و درصدد تحقیق برنیامدید؟! شما چه اعمالی انجام می‌دادید؟! در این هنگام، فرمان عذاب به خاطر ظلم‌شان بر آن‌ها واقع می‌شود و آن‌ها سخنی ندارند که بگویند. آیا ندیدید که ما شب را برای آرامش آن‌ها قرار دادیم و روز را روشنی بخش؟! در این امور، نشانه‌های روشنی است برای کسانی که ایمان می‌آورند [و آماده‌ی قبول حق‌اند]. [و به خاطر آورند] روزی را که در صور دمیده می‌شود و تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، در وحشت فرو می‌روند، جز کسانی که خدا خواسته است و همگی با خضوع در پیشگاه او حاضر می‌شوند. کوه‌ها را می‌بینی و آن‌ها را ساکن و جامد می‌پنداری، در حالی که مانند ابر در حرکت‌اند. این صنع و آفرینش خداوند است که همه چیز را متقن آفرید. او از کارهایی که انجام می‌دهید، مسلماً آگاه است.

توضیح بیشتر آیات

إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ؛ یعنی وقت مشخص و حادثه‌ی موعود رخ نماید. دابّه؛ به هر جنبنده بر روی زمین می‌گویند، چنان که در آیه‌ی ۵۶ هود آمده است: هیچ جنبنده‌ای نیست مگر این که خدا بر آن تسلط دارد. در سوره‌ی نمل به معنای انسان مرده‌ای است که خدا زنده‌اش می‌کند [و او با مردم سخن می‌گوید] به قرینه‌ی *أَخْرَجْنَا مِنَ الْأَرْضِ وَتَكَلَّمَهُمْ*. ذکر آیه بدان سبب است که پس از ظهور مهدی و مسیح، بسیاری از مردم، بر دین و مذهب پدری خود که بدان خو و الفت گرفته‌اند، باقی خواهند ماند، چنان که قرآن درباره‌ی مردم زمان پیامبران در آیه‌ی ۱۰۴ سوره‌ی مائده گفته است: و هنگامی که به آن‌ها گفته شود: به سوی آن چه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر بیایید، می‌گویند: آن چه از پدران خود یافته‌ایم، ما را بس است؛ آیا اگر پدران آن‌ها چیزی نمی‌دانستند و هدایت نیافته بودند [باز از آن‌ها پیروی می‌کنند؟!]. *يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ...*؛ یعنی از هر امتی، گروهی که آیات ما را تکذیب کنند، محشور می‌کنیم. *يَوْمَ يَنْفَخُ فِي الصُّورِ...*؛ اشاره به حشر اکبر و قیامت کبری است. قیامت صغری که آیات بدان اشاره دارد، بر این اندیشه استوار است که به برپایی دولت عدل مطلق و بهره‌مندی انسان از امتیت و عدل و خودکفایی اقتصادی و اجتماعی که از پرتو دولت مهدی به دست می‌آید، نباید بسنده کرد؛ زیرا تنها هدف مورد انتظار، قیام مهدی (عج) و مسیح نیست، بلکه هدف دیگری وجود دارد، که گفت و گوی میان ادیان و مذاهب و ارزیابی آن‌ها بر اساس شیوه‌هایی است که واقعیت‌ها و حوادث تاریخ را روشن می‌کند، که لازمه‌ی آن زنده کردن شهود و مردان تاریخ‌سازی است که اساس مذاهب و اندیشه‌ها بودند و خداوند، رسولش عیسی را ذخیره کرد تا شهود تاریخی را در پیشگاه حاکم والا مرتبه، مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله زنده کند. برخی نمی‌پذیرند که شیعه به قیامت صغری (رجعت) معتقد باشد، اما شیعیان باور دارند عیسی بن مریم علیه السلام بار دیگر به دنیا برمی‌گردد و به امام مسلمانان اقتدا می‌کند، چنان که در روایت بخاری است: *کیف بکم إذا نزل عیسی بن مریم و إمامکم منکم*. چگونه خواهید بود آن زمان که عیسی پسر مریم، از آسمان فرو آید و امام از شما باشد؟ آیا اینان نمی‌پرسند چگونه مردم می‌فهمند این شخص، عیسی بن مریم است اگر مردگان را زنده نکند و کور

مادر زاد و مبتلایان به پیسی را شفا ندهد؟! آیا آنان می‌پندارند عیسی که مردگان را زنده می‌کند، انسانی را که تازه مرده است، زنده می‌کند تا ساعتی زندگی کند، سپس بمیرد؟ یا این که تائثیر وی ماندگارتر و کارش مهم تر است؟ به این که شخصی را که قرن هاست مرده است، زنده کند تا سال‌ها زندگی کند. مهم تر این است که شخصیتی مثل علی بن ابی طالب علیه السلام زنده شود که مسلمانان در موقعیت و جایگاه وی پس از رسول الله صلی الله علیه و آله اختلاف نظر دارند. برخی می‌گویند: موقعیت رسالت و نقش سیاسی وی مانند رسول الله صلی الله علیه و آله است، جز این که پیامبری پس از رسول الله صلی الله علیه و آله نیست و مخالفت با امام علی روا نیست، چنان که نافرمانی پیامبر را نمی‌توان کرد. امام از قول پیامبر، کتاب‌هایی را نوشت که امامان بعدی به ارث بردند تا به مهدی (عج) رسید. اما برخی منکر تمامی این مطالب اند و امام را چهارمین شخص در فضیلت [پس از ابوبکر و عمر و عثمان] می‌دانند، بلکه برخی فضیلتی برای امام قایل نیستند! (۲۹۶) مهدی (عج) صحیفه‌ی جامعه‌ای را که امام علی علیه السلام بر پوست، به خط خود و املا‌ی پیامبر نوشت، به مردم نشان می‌دهد. این کتاب را امامان - به بیان الهی - پس از پیامبر، یکی پس از دیگری به ارث بردند و محتوایش را منتشر کردند. از این طریق یگانه‌ی مورد اعتماد، سنت نبوی، به نقل از امامان، در کتب شیعه هست و معصوم به نقل از پیامبر می‌نوشت و معصومی دیگر حدیث را روایت می‌کرد، چنان که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: اگر ما به رأی و میل خود، به مردم فتوا می‌دادیم، هلاک می‌شدیم. آن چه می‌گوییم به نقل از رسول الله صلی الله علیه و آله و دانشی است که یکی پس از دیگری، به ارث برده و ذخیره نموده ایم، چنان که مردم طلا و نقره را ذخیره می‌کنند. (۲۹۷) اما برخی بر اعتقادی که از پدران به ارث برده و بدان خو کرده اند، باقی می‌مانند. برای آن که دلیل حسی باشد و بهانه‌ای دست کسی نماند، نگارنده‌ی هر کتابی زنده می‌شود، تا با دست خود، آن چه را نوشته، بنگارد و مردم بدانند وی کتاب را نوشته است و او با مردم، چنان که دیده و پیش آمده، سخن بگوید. مثلاً عیسی به مسیحیان خواهد گفت: دینی که در دست شماست، از من نیست، بلکه مثلاً از (پولس) [:: یکی از حواریون] است. عیسی، پولس را زنده می‌کند تا به مردم بگوید چگونه رسالت مسیح را که به رسالت محمد و اهل بیتش بشارت می‌داد، تحریف کرده و مسیح را خاتم رسولان، بلکه یکی از اقالیم [:: خدا، پسر و روح القدس] قرار داده است. بنابراین، دولت مهدی فقط برای اقامه‌ی عدل مطلق در جامعه‌ی بشری نیست، بلکه برای ایجاد فکری یکسان و مذهبی واحد است؛ مذهبی که بر متون درست و معتبر تاریخی استوار است. از این رو، دولت مهدی، پایان جنبش انبیا و رسولان و پیروزی عقل و دانش و توحید بر نادانی و خرافه و شرک است.

یهود و مسیحیت و انتظار رهبر موعود

به رغم دشمنی تاریخی شدید میان یهود و مسیحیان، به پندار کشتن عیسی بن مریم به دست یهود، پیروان هر دو دین در قرن ۱۹ و ۲۰ میلادی، به وحدت نظر در ظهور مسیح و پشتیبانی از برنامه‌ی سیاسی رسیدند که بر پای‌ی دولت اسرائیل بود؛ از آن رو که به پندارشان مقدمه‌ی ظهور مسیح به شمار می‌آمد. بدین بهانه صدها کلیسا و گروه‌های مسیحی آمریکایی و اروپایی برای پشتیبانی دولت اسرائیل بسیج شدند. (۲۹۸) در سال ۱۹۸۰، سازمانی به نام (سفارت بین‌المللی مسیحیان) در قدس اشغالی تاسیس شد که اهداف مؤسسان آن به اختصار چنین بود: ما بیش از اسرائیلی‌ها، صهیونیست هستیم و قدس تنها شهری است که مورد عنایت خداست و خداوند تا ابد این سرزمین را به اسرائیل داده است. اعضای سفارت معتقدند: اگر اسرائیل نباشد، مکانی برای بازگشت مسیح نیست. بلافاصله پس از راه‌اندازی سفارت، جشن بین‌المللی سالیانه‌ی یهودی - مسیحی، با نام (عید عریش) برگزار شد و بیش از هزار روحانی مسیحی در آن شرکت کردند و در سال ۱۹۸۲، سه هزار رهبر مذهبی مسیحی در آن حضور داشتند. (سفارت بین‌المللی مسیحیان) یکی از سازمان‌های مهم بود که برای شنیدن مذاکرات کمیسیون‌های کنگره‌ی آمریکا، به هنگام طرح جریان نبرد عرب‌ها با اسرائیل، به ویژه بر سر قدس، دعوت می‌شد. در سال ۱۹۸۵، رهبری مسیحیان صهیونیست، کنفرانسی در

(بال) سوییس برگزار و اعلام کرد: ما گروه‌هایی از دولت‌های مختلف و نمایندگان کلیساها، در این جا گرد آمده، در این سالن کوچک که در ۸۸ سال پیش دکتر (تئودور هرتزل) به همراه اولین شرکت‌کنندگان کنفرانس صهیونیستی، در آن تجمع نمودند و سنگ بنای پیدایش دولت اسرائیل را نهادند. همگی برای نیایش و خشنودی پروردگار جمع شده ایم، تا اشتیاق خود را به مردم و سرزمین و عقیده‌ی اسرائیل و همراهی خود را اعلام کنیم و بگوییم: دولت اسرائیل را تأیید می‌کنیم. (۲۹۹) در امریکا، کنیسه‌ای به نام (Indispensationalism) تأسیس شد که شمار پیروانش به شش میلیون نفر می‌رسد. اعضا معتقد به بازگشت مسیح‌اند، که از جمله شرایطش، برپایی دولت صهیونیستی و تجمع یهودیان دنیا در فلسطین است. از شمار پیروان این کنیسه، (جرج بوش) اول و (ریگان) رؤسای جمهور پیشین امریکا هستند. در اکتبر ۱۹۸۳، ریگان در برابر انجمن دوستی امریکا و اسرائیل، گفت: (من می‌پرسم: آیا ما همان نسلی هستیم که شاهد نبرد (هرمزجیدون) خواهیم بود؟ پیش‌گویی‌های زمان گذشته، زمانی را که اکنون در آن به سر می‌بریم، توصیف می‌کند). (۳۰۰) گفته‌ی ریگان مستند به کتاب (earth planet grad late The) [:: سیاره‌ی فانی بزرگ زمین] نوشته‌ی (هال لیندسی) (Hal Lindsey) است که نخستین بار در سال ۱۹۷۰ منتشر شد و پانزده میلیون نسخه فروش کرد. در این اثر، مهم‌ترین فلسفه‌ی پایان تاریخ و بازگشت مسیح، بازگشت یهود به سرزمین اسرائیل، پس از هزاران سال دانسته شده است. هم‌چنین گفته شده است: قوم یاجوج، اتحاد شوروی است که همراه عربها و هم‌پیمانان شان، به اسرائیل حمله می‌کند. این کتاب تأکید دارد: ارتش نظامی اسرائیل بر نیروهای شریک‌شود و پس از نبرد (هرمزجیدون)، وضع برای بازگشت نجات بخش مسیح آماده می‌شود. هرمزجیدون نام منطقه‌ای در دشت (المجدل) فلسطین است که نیروهای شر و خیر در آن جا نبرد خواهند کرد. (۳۰۱)

گفت و گوی مسلمانان درباره‌ی مهدی موعود (عج)

در پرتو عقاید مشترک شیعی و سنی درباره‌ی برنامه‌ی الهی در آخرالزمان و این که رهبر موعود؛ مهدی از ذریه‌ی پیامبر و فاطمه و از نسل امت اسلامی است و قرآن و سنت، شیوه‌ی وی می‌باشد، سنی و شیعه، دو نوع گفت و گو می‌توانند داشته باشند: نخست: گفت و گوی شیعی - سنی با هدف ایجاد بنیان محکم وحدت اسلامی که بر وحدت قبله و کتاب و خاتمیت پیامبر و آینده‌ی مشرق با ظهور مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله استوار است. مسایل اختلافی را با روح محبت و برادری و بحث علمی می‌توان بررسی کرد. شاید از مهم‌ترین مسایل رو در روی مسلمانان، نشانه‌های الهی و ضوابطی است که مهدی موعود (عج) را مشخص می‌کند. به ویژه آن که دو تجربه‌ی سیاسی بزرگ، در این باره هست؛ تجربه‌ی مهدی اسماعیلی در قرن سوم و چهارم هجری و تجربه‌ی مهدی سودانی در قرن سیزدهم. دوم: گفت و گوی اسلامی - مسیحی. گفت و گوی اسلامی - مسیحی در بسیاری از اندیشه‌های دینی، مسیحیان و مسلمانان مشترکند، چه درباره‌ی خدای متعال یا نبوت یا پایان سعادت‌مندان زمین و نقش مسیح در این باره. نشر اندیشه‌های مشترک که بسیاری از مردم مسیحی و اسلامی از آن ناآگاهند، گسست بزرگی را که میان مسیحیان و مسلمانان هست، پر می‌کند. نیز احساسات منفی و سیاست‌های اشتباهی را که به سبب وضع استثنایی، دولت‌های دو طرف در طول تاریخ انجام داده‌اند، کم می‌کند. اگر شکاف میان پیروان ادیان پر شده و اندیشه‌ی دشمنی از بین رود و تقدیر و احترام متقابل به جای آن بنشیند، می‌توان در مسایل اختلافی با روح محبت و احترام بحث کرد. این مسأله سخت و محال نیست؛ زیرا میان مسلمانان و مسیحیان، مطلبی وجود ندارد که سبب اختلاف شود. برعکس آن چه در طول تاریخ بر روابط مسیحی - یهودی حاکم بوده است؛ زیرا یهودیان نمی‌پذیرند عیسی پسر مریم است، بلکه به وی و مادرش، صفات زشتی نسبت می‌دهند و اعتراف می‌کنند عیسی را کشته‌اند! مسیحیان نیز این مطلب را قبول دارند. اما به رغم این وضع، تلاش‌های یهودیان صهیونیست، نتیجه‌ی مثبت داده و مسیحیان، هم‌پیمان قدرتمند اسرائیل شده‌اند و میلیون‌ها مسیحی، اسرائیل را بیش از خود

یهود، تاءید و حمایت می کنند!

منبع شناسی: نگاهی به کتاب غیبت نعمانی (۳۰۲)

پیشگفتار

نجم الدین طبسی تدوین: مصطفی کاظمی آگاهی از معارف ناب ائمه ی معصومین علیهم السلام تنها با دست یابی به روایت های صحیح و معتبر امکان پذیر است که آن نیز به شناسایی منابع معتبر و موثق بستگی دارد. از این رو، شایسته است، پیش از پرداختن به مباحث مهدویت و بررسی حدیث های موجود در این باره، منابع موجود در این زمینه را بشناسیم در نخستین گام، به کتاب غیبت نعمانی می پردازیم؛ زیرا یکی از منابع کهن و بسیار معتبر در زمینه ی مهدویت و امام زمان (عج) است. در آغاز این بحث، درباره ی شخصیت نگارنده ی کتاب، سخن می گوئیم. سپس انگیزه ی وی از نگارش کتاب و سرفصلهای آن را می آوریم. در ادامه، ثقه بودن سه تن از مشایخ وی را از نظر علم رجال بررسی می کنیم. در پایان نیز به بررسی شخصیت رشته پیوند ما با کتاب؛ یعنی (ابوالحسین محمد بن علی شجاعی) و دلایل معتبر بودن کتاب و صحت انتساب آن به نعمانی می پردازیم.

۱- شخصیت نگارنده

نام ایشان، محمد بن ابراهیم بن جعفر الکاتب معروف به ابن ابی زینب (۳۰۳) است. در علم رجال، چند نفر به (کاتب) شهرت یافته اند، که وی، یکی از آنهاست. او، کاتب محدث بزرگ؛ شیخ کلینی بوده و بخش بسیاری از کافی را نوشته است. وی اهل منطقه ی نعمانیه ی عراق بین واسط و بغداد و عراقی اصل بود و در سال ۳۶۰ ه. ق. درگذشت. نجاشی درباره ی او می نویسد: شیخ من اصحابنا، عظیم القدر، شریف المنزله، صحیح العقیده (۳۰۴) یعنی هیچ انحرافی در عقیده اش نیست و شیعه ی دوازده امامی است. آقابزرگ طهرانی در کتاب الذریعه (۳۰۵)، پس از ستودن نعمانی می نگارد: کتاب الغیبه للحجه، للشیخ ابی عبدالله الکاتب النعمانی المعروف بابن زینب تلمیذ ثقه الاسلام (الکلینی) يظهر من بعض المواضع ان الکتاب کان موسوما (او معروفاً ب) (ملاء العیبه فی طول الغیبه). از گفته ی آقابزرگ طهرانی چنین بر می آید نعمانی دست پرورده ی کلینی است و شهرت کتاب به نام غیبت و نیز وضعش تعینی است نه تعیینی؛ زیرا نام تعیینی آن (ملاء العیبه فی طول الغیبه) است. نعمانی، نگاشته های دیگری نیز مانند (الفرائض الرد علی الاسماعیلیه، التفسیر و التسلی) دارد که همه آن ها جز همین کتاب غیبت از بین رفته اند. علامه حر عاملی می گوید که بخشی از تفسیر نعمانی را دیده است. شاید بخش مورد نظر حر عاملی، همان روایت هایی است که از امام صادق (ع) نقل کرده و مقدمه ی تفسیر خویش را به نام (محکم و متشابه) قرار داده است. البته باید دانست که برخی از نویسندگان، (تفسیر محکم و متشابه) را به سید مرتضی نسبت می دهند. نعمانی برای دست یابی به منابع ناب حدیث، سفرهای فراوانی به مناطق گوناگون داشته است. وی به شیراز، بغداد، اردن و حلب و سفر کرده است. سفر او به حلب، سفر پرباری بود؛ زیرا در آن جا توانست کتاب (غیبت) خود را منتشر کند.

۲- دلیل نگارش

نگارنده گفته است که با دیدن پراکندگی فکری شیعیان و شک کردن برخی از آنان در مسأله ی غیبت امام زمان (عج) به گردآوری روایت های ائمه ی معصومین علیهم السلام درباره ی غیبت همت گماشته است. او با استناد به این سخن امام صادق، من دخل فی هذا الدین بالرجال اخرجه الرجال کما ادخلوه فیه و من دخل فیه بالکتاب و السنه، زالت الجبال قبل ان یزول ناآگاهی

از روایت را دلیل مردم می‌داند. البته او اذعان دارد که گردآوری همه‌ی سخنان ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام درباره‌ی غیبت به مجموعه‌ای فراتر از این کتاب نیاز دارد.

۳ - محتویات کتاب

این کتاب از ۲۶ باب به شرح زیر تشکیل شده است: (۱) در نگه‌داری سرّ آل محمد علیهم‌السلام از ناهلش. (۲) اخبار اعتصام به جبل‌الله (۳) بحث امامت (۴) ائمه‌ی اثنا عشر از قرآن و تورات و انجیل و روایاتی که از طریق سنی و شیعه رسیده است. (۵) درباره‌ی کسانی که مدعی امامت شوند و برداشتن علم قیام و امامت قبل از قیام قائم (۶) احادیثی حول امامت از طریق عامه (۷) کسی که درباره‌ی ائمه شک کند (۸) لزوم حجت در زمین (۹) چنانچه دو تن روی زمین باشند، یکی امام است (۱۰) آنچه درباره‌ی غیبت از جمیع ائمه رسیده است (۱۱) تحمیل مشقّات و انتظار فرج (۱۲) سختی‌ها و ناملايمات شیعه در غیبت (۱۳) صفات و سیرت حضرت (۱۴) علایم پیش از ظهور (۱۵) اوضاع نابسامان جامعه قبل از ظهور (۱۶) نهی از تعیین وقت برای ظهور (۱۷) سختی‌ها و مشکلات حضرت از جانب جهّال هنگام قیام (۱۸) خروج سفیانی (۱۹) پرچم صاحب، پرچم رسول خداست (۲۰) جیش الغیب (۲۱) وضع شیعه هنگام خروج قائم (۲۲) دعوت جدید (۲۳) سن حضرت هنگام امامت و زمان امامتش (۲۴) روایاتی درباره‌ی اسماعیل پسر امام صادق علیه‌السلام (۲۵) هرکس، امام خود را شناخت، تقدیم و تاءخر امر ظهور، زیانی به او نخواهد داشت (۲۶) مدت حکومت قائم پس از قیام.

۴ - مشایخ نعمانی

نعمانی در این کتاب، از هفده تن از مشایخ خود، نقل کرده است. آنان عبارتند از: ابن عقده، ابن هوذه، ابوعلی کوفی، باوری، ارزنی، عبدالعزیز موصلی، ابوالحارث طبرانی، عبدالواحد موصلی، بندنجی، علی ابن الحسین، (۳۰۶) ابن جمهور قمی، حمیری، محمد بن عبدالله طبرانی، (۳۰۷) ابن علّان دهنی، اسکافی، (۳۰۸) کلینی و موسی بن محمد قمی. از میان هفده نفر به جز چند تن مانند کلینی و ابن عقده، دیگران برای ما ناشناخته هستند. چون پرداختن به پیشینه‌ی هر یک از این هفده نفر و جایگاه آنان در کتاب‌های رجالی شیعه و سنی در این مجال اندک ممکن نیست، تنها به چند تن از آنان اشاره خواهیم کرد. نکته به فرض، اگر توثیقی برای این هفده نفر، یافت نشود، آیا اصلی وجود دارد که براساس آن، مشایخ ثقات را ثقه بدانیم؟ یعنی اکنون که در ثقه بودن نعمانی، بحثی نیست، پس افرادی نیز که وی از آن‌ها حدیث، نقل کرده است باید ثقه باشند. در پاسخ باید گفت چنین اصلی وجود ندارد. به عبارت دیگر، شیخوخه و مشایخ اجازه ثقات بودن، دلیلی بر ثقه بودن نیست و به وسیله‌ی وثاقت مستجیز، نمی‌توانیم وثاقت مجیز را احراز کنیم. البته به نظر مامقانی، دلیل بر حسن بودن آن مشخص می‌شود. با این حال، به نظر برخی از معاصران، فراوانی روایت ثقه از شخصی، دلیل وثاقت آن شخص است. برای مثال، کلینی از سهل بن زیاد، روایت‌های بسیاری نقل می‌کند برخی تا دو هزار مورد گفته‌اند و ممکن نیست که کلینی در دو هزار مورد، از فردی ضعیف، حدیث نقل کند. اکنون اگر نتوانسته باشیم توثیقی برای آنان بیابیم، می‌توانیم این اصل را با این هفده نفر، هم‌آهنگ سازیم (۱) ابن هوذه نخستین فرد مورد بحث از شمار مشایخ نعمانی، (احمد بن نصر بن هوذه ابوسلیمان باهلی) است که ایشان را احمد بن نصر و یا ابن نصیر نامیده‌اند. آیت‌الله خوئی قدس سرّه می‌گوید: (احمد بن نصر همان احمد بن هوذه است.) (۳۰۹) این نکته برای ما سودمند است، زیرا ممکن است (احمد بن نصر) توثیق نداشته باشد، ولی (احمد بن هوذه) توثیق شده باشد، که در این صورت مشکل ما حل خواهد شد. آیت‌الله خوئی قدس سرّه در ادامه می‌گوید: (نام برده، ۸۷ مورد در سند احادیث واقع شده است)، اما از وثاقتش هیچ سخنی نمی‌گوید. مامقانی نیز درباره‌ی او از شیخ نقل می‌کند که وی در سال ۳۳۱ ه. ق. از تلعبیری حدیث نقل

کرده و تلعبکری، شیخ اجازه ی اوست و در ۸ ذی الحجه ۳۳۲ ه. ق. نزدیک پل نهروان در گذشته و نام او در کتاب رجال شیخ طوسی نیز آمده است. روش رجال شیخ، این گونه است که نام همه ی اصحاب و معاصران ائمه معصومین علیهم السّلام را به ترتیب معاصر بودن بیان می کند، ولی هیچ تضمینی نمی دهد که اینان ثقه اند یا نه. مامقانی می گوید: (من بیشتر از این، چیزی نیافتم، ولی از همین مطلب بر می آید که ایشان از امامیه است؛ زیرا شیخ طوسی در رجال خویش، نام ایشان را آورده، ولی از مذهبش، سخنی نرانده است، اگر انحرافی داشت - برای نمونه، اگر زیدی بود - شیخ می گفت که مشکل دارد. مطلب دیگر این که این شخص، شیخ اجازه ی شماری از موثقان است و این سبب حسن بودن وی می شود.) (۳۱۰) همان گونه که می دانید روایت حسنه، روایتی است که راوی آن امامی است، ولی توثیق نشده است. برای مثال می گویند (حسنة ی علی بن ابراهیم عن ابيه)؛ یعنی این روایت از ابراهیم بن هاشم است. چون پدر، امامی بوده و توثیقی ندارد، می گویند روایت حسنه است، البته باید گفت که بعضی افراد، فراتر از توثیق هستند و اگر توثیق نشده اند، به دلیل بزرگی مقامشان بوده است مانند: حضرت زینب علیها السّلام، حضرت عباس علیه السّلام، حضرت معصومه علیها السّلام، حضرت عبدالعظیم علیه السّلام. (۳۱۱) استادمان، آیت الله اشتهاردی نقل می کردند که آیت الله سید احمد خوانساری در درس خود فرموده بودند: (اگر بعضی ها توثیق نشده اند، برای این نیست که مجهول الحالند، بلکه اجلّ از توثیقند و ابراهیم بن هاشم از این قبیل است) مرحوم میرداماد در (الرواشح) (راشحه ی ۳۳) درباره ی شیخ اجازه چند حالت اجازه را نقل می کنند که ما به دو صورت آن اشاره می کنیم. برای مثال، یک وقت این آقای زید که به من اجازه ی روایت داده، اجازه روایت کتاب خودش را داده است. در این صورت، نقل شخصی حتی مثل نعمانی از اوسبب وثاقتش نمی شود و باید وثاقت او برای ما محرز شود. ولی گاهی این شخص، اجازه ی روایت از کتاب معروفی مانند کافی را می دهد. در این صورت، وثاقتش لازم نیست؛ یعنی اگر ثقه هم نباشد، ما می توانیم از او روایت نقل کنیم. این در سلسله قرار گرفتن، برای تشریفات است. و کاری است که مرحوم نمازی در (مستدرکات رجال الحدیث) به آن پرداخته است. ایشان، همه ی افرادی را که در سلسله ی احادیث بوده و دیگران نیاورده اند، گردآوری کرده است. اگر هم دیگران بیان کرده اند، ایشان مطالب بیشتری درباره ی آن شخص بیان می کند. کسانی را که دیگران از (ممن لم یرو عنهم) شمرده اند، ایشان با دلیل جزء (ممن روی عنهم) می آورد یا این که معاصر بودن آن را ثابت می کند. بنابراین، اگر بخواهیم درباره ی راویان تحقیق کنیم، پیش از این که خود را به زحمت اندازیم و کتاب های متعددی را ببینیم، ابتدا باید این کتاب را ببینیم. در بیشتر موارد اگر گفته شده است: (لم یذکره) یعنی این که دیگر به خودتان زحمت ندهید؛ زیرا در کتاب های دیگر، درباره ی ایشان، چیزی نیامده است. (۲) ابوعلی کوفی نام وی (احمد بن محمد بن یعقوب بن عمار ابوعلی کوفی) است. وی به قرینه نزدیک بودن سال وفاتش با نعمانی و رواج داشتن نسبت دادن نام شخص به جدش، ظاهراً همان احمد بن محمد بن عمار است (۳۱۲) که نامش در کتاب (الفهرست) شیخ طوسی نیز آمده و ثقه و جلیل القدر است. (۳۱۳) نجاشی درباره ی ایشان می گوید: (شیخ من اصحابنا، ثقه جلیل، کثیر الحدیث الاصول، صنف کتب منها کتاب اخبار آل النبی و فضائله و توفی سنه ۳۴۶). (۳۱۴) مرحوم نمازی نیز می نویسد: (ثقه جلیل بالاتفاق) (۳۱۵) وی کوفی است. بد نیست بدانید که ابن عدی در (الکامل) می گوید: (هر جا من گفتم فلانی کوفی است؛ یعنی ضعیف است.) این مسأله به این دلیل بوده است که بیشتر مردم کوفه، شیعه بوده اند، چه به معنای شیعه دوازده امامی و چه به معنای دوست دار علی بن ابی طالب علیه السّلام به هر حال، این کار ضد ارزش شمرده می شده است. همین گونه یکی از معاصران به نام (محمد بن ابوزهو) در کتابش می نویسد که دو چیز از نشانه های ساختگی بودن حدیث است: یکی این که راوی آن، شیعه باشد. دوم این که در فضیلت اهل بیت علیهم السّلام باشد. (۳) ابن عقده (احمد بن محمد بن سعید ابوالعباس کوفی) معروف به (ابن عقده) از مشایخ مهم (نعمانی) است که حدیث فراوانی از او نقل کرده است. درباره ی ایشان به کتاب های اهل سنت و شیعه، نظری خواهیم افکند. خود (نعمانی) در مقدمه اش می گوید: (در وثاقت و اطلاع از حدیث وی،

جای هیچ بحث و تاءملی وجود ندارد. (۳۱۶) افرادی مانند آیت الله خویی قدس سره در موضوعات توثیق یک نفر را کافی می دانند، مگر این که معارض داشته باشد، چنان که خواهیم دید، ایشان هیچ معارضی ندارد. پس اگر ایشان، توثیق دیگری جز همین توثیق نعمانی را نداشته باشد، برای ما کفایت می کند. با این حال خواهید دید که افزون بر توثیق های وارده، تعریف و تمجید فراوانی نیز از ایشان شده است. البته منظور از نبود معارض، اهل سنت نیستند؛ چون بیشتر کسانی را که سنی ها ضعیف می کنند، به دلیل عقایدشان است. این مسأله را جوزجانی بنیان نهاده است. وی در کتاب (احوال الرجال) هر کس را که به علی بن علی طالب علیه السلام عنایتی دارد، منحرف می نامد، برای نمونه، (حریض بن عثمان) کسی است که پس از نماز صبح و نماز مغرب، هفتاد مرتبه علی را لعن می کرد. یکی از همراهانش نقل می کند که از مصر تا مکه با وی همراه بودم. سوار بر شتر نمی شد و پیاده نمی شد مگر این که علی را لعن می کرد و من هفت سال پشت سر او نماز خواندم و این کارش ترک نشد. جوزجانی درباره ی چنین فردی می گوید: (ثقة الأ انه كان يَسب علي). هم چنین درباره ی عمر سعد می گوید: (ثقة الأ انه قتل الحسين). قتل امام حسین و اهل بیت علیهم السلام برای آنان، هیچ اهمیتی ندارد. با این حال، هنگامی که به بعضی صحابه می رسند، اگر کسی به آن ها حرفی بزند از اعتبار ساقط می شود. برای مثال ذهبی هنگامی که به ابن عقده می رسد، ایشان را به عرش می برد، اما می گوید: (من از این شخص، روایت نقل نمی کنم؛ چون زمانی به مسجد برآا می رفت و در مذمت شیخین نقل حدیث می کرد). بنگرید که بعضی از صحابه، ملاک می شوند. او می گوید ابن عقده، ثقة است؛ یعنی نه دروغ گوست و نه این که دقت نظر ندارد، بلکه تنها مشکلش این است که: (يذمّ الشيخين). با این حال هنگامی که به (حریض بن عثمان) می رسد، سه دفعه می گوید: (ثقة، ثقة، ثقة). با این که (بشار اواد) در شمار افراد کج فهم و متعصبان درجه ی یک است، ولی در تعلیقه ای که بر کتاب (سیر ذهبی) دارد، از جمله ی ذهبی، تعجب می کند و می گوید: (کیف یکون ثقة من كان يَسب علي ابن ابي طالب). همین ذهبی درباره ی شیخ طوسی نیز می گوید: (كان ذكيا و ليس بزكي). معلوم نیست که آیا ذهبی، فحش نامه می نویسد یا سیر اعلام النبلاء؟ هنگامی که به شیخ مفید می رسد، می گوید: (رئیس الروافض) است و دویست کتاب دارد که من - الحمد لله - هیچ کدام را ندیدم. از این که بگذریم در بررسی منابع شیعه، به نظر شیخ درباره ی ایشان می رسیم. شیخ طوسی درباره ی ابن عقده می فرماید: جلیل القدر، عظیم المنزله، له تصانیف و ذکر نامه ها فی الفهرست. (۳۱۷) اما مشکلی دارد و آن، این که (کان جارودیا)، زیدی جارودی بوده است. (صنّف لهم و ذکر اصولهم) ایشان همه ی کتاب هایی را که بزرگان ما نوشته بودند، فهرست کرده و گردآورده است. در ادامه شیخ می فرماید که از ابن عقده، نقل شده است که من، ۱۲۰ هزار حدیث را با سندشان از حفظ هستم و ۳۰۰ هزار حدیث دیگر هم در دسترس دارم که که آن ها را نقل می کنم. . . تعلبکری از ایشان نقل کرده است که اجاز لنا ابن الصلت عنه بجمع روایاته؛ یعنی هر چه روایت کرده است من به آن دسترسی دارم. اکنون به نظر اهل سنت درباره ی ایشان می پردازیم. ذهبی در (سیر اعلام النبلاء) می گوید: (ابوالعباس الکوفی الحافظ). حافظ نزد اهل سنت، رتبه ای است و به کسی گفته می شود که دست کم، متن و سند صد هزار حدیث را در حفظ دارد. (۳۱۸) بعد می گوید: (احد الاعلام الحدیث، نادره الزمان و صاحب التصانیف). اما در آخر، نیشش را می زند: (علی ضعف فیه) وی در سال ۲۴۹ ه. ق. به دنیا آمده است وی (طلب الحدیث سنه بضع و ستین و متین). و در کوفه، بغداد و مکه، چنان حدیث از او نوشته شده است که قابل شمارش و وصف نیست. نکته ی دیگر این که ذهبی می گوید: جمع التراجم و الابواب و المشیخه و انتشر حدیثه و بعد صیته. همه جا سخن از ابن عقده و احادیث وی بود و صدا و آوای او به جاهای دوردست هم رسیده بود. سپس می گوید: و کتب عمّن دبّ و درج من الکبار و الصغار و المجاهیل و جمع الغثّ الی السمین و الخذر الی الدر الثمین. یعنی در کتاب هایش، همه چیز هست. در هست سنگ ریزه هم هست، از آدم های ناشناس هم، حدیث نقل کرده است. بعد اسم چند نفر از اهل سنت را می آورد که از وی، حدیث نقل کرده اند. یکی از آن ها طبرانی است - سلیمان بن احمد طبرانی صاحب معجم کبیر، معجم اوسط و معجم اصغروی

دویست کتاب نوشته است. دیگری، ابن عدی، صاحب کتاب ۸ جلدی (الکامل فی الضعفا)، شاگرد ابن عقدۀ است. نفر سوم، ابن شاهین، صاحب کتاب (تاریخ اسماء السقاط) قدیم است. افراد بعدی، ابن جعابی و ابن القزّی، هستند که همه، پای درس ابن عقدۀ می رفتند و از ایشان، حدیث می گرفتند. نکته ی سومی که ذهبی درباره ی ابن عقدۀ، بیان می کند، این است که: از ابن عقدۀ احادیثی به من رسیده که از سنخ صحیح اعلائی است. (وقع لی حدیثه بعلو). سپس یکی از آن احادیث را می آورد که سندش به (شعبی) می رسد؛ یعنی کسی که دائم الخمر و معروف به قمارباز خمار بوده است و قسم می خورد که علی بن ابی طالب علیه السّلام رحلت کرده و قرآن را حفظ نبوده است وی، حدیثی را از ابن عقدۀ ذکر می کند، که سندش به شعبی می رسد که می گوید: من حدیث را از علی نقل می کنم که فرمود: من نزد رسول الله بودم که عمر و ابوبکر از جلوی ما عبور کردند. در این لحظه، پیامبر رو کرد به من و گفت: یا علی هذان سید اکهول اهل الجنۀ من الاولین و الاخرین الا النبیین و المرسلین. جالب است بدانید درباره ی همین حدیث، بحثی میان امام جواد علیه السّلام و یحیی بن اکثم کوفی واقع شده است. یحیی در مجلسی، از امام پرسش هایی می کند. یکی از آن ها همین مسأله است که مگر پیامبر فرموده است: عمر و ابوبکر سیدا کهول اهل الجنۀ؟ امام در پاسخ می فرماید: اصلا کسی پیر، وارد بهشت نمی شود و همه ی بهشتیان، جوان هستند. سپس امام می فرماید: این حدیث از ساخته های معاویه است که آن را در مقابل حدیث الحسن و الحسين سیدا شباب اهل الجنۀ وضع کرده اند. سپس ذهبی، حدیث دیگری از ایشان نقل می کند که سندش به سفیان می رسد. که پیامبر فرمود: لا یجتمع حب علی و عثمان الا فی قلوب نبلاء الرجال. آن گاه آقای ذهبی می گوید: قد رمی ابن عقدۀ بالتشیع؛ می گویند ابن عقدۀ شیعه است، ولی این گونه نیست و این روایت هایی که از او آوردیم نشان می دهد که او غلوی ندارد. اما می افزاید: کسی که به رتبه ی ابن عقدۀ برسد و در دل، نسبت به خلیفه و سابقین، کینه ای داشت باشد، یا معاند است یا زندیق. ذهبی در جایی دیگر می گوید: مردی از بنی هاشم نزد ابن عقدۀ بود که بحث میان شان در گرفت. ابن عقدۀ رو کرد و به او گفت: ساکت شو! من درباره ی فضایل خانواده ی شما ۳۰۰ هزار حدیث از حفظ دارم. بنگرید یعنی چقدر؟ کتاب وسائل الشیعه که ۳۰ جلد است، ۳۵ هزار حدیث دارد. حال شما ببینید که ۳۰۰ هزار حدیث، چند جلد کتاب می شود. ذهبی، سخنی نیز از حاکم نقل می کند، کسی که کارشناس فن است. سمعت ابا علی الحافظ یقول: ما رأیت احدا احفظ الحدیث الکوئینی من ابی العباس بن عقدۀ. سپس گفته ی (دارقطنی) را می آورد، که هم در رجال کتاب دارد و هم در سنن. وی می گوید: اهل کوفه معتقدند از زمان ابن مسعود تا زمان ابن عقدۀ، شخصیتی مانند ابن عقدۀ و حافظتر از وی نبوده است. ذهبی پس از نقل این دو سخن می گوید: (بله). در کوفه شاید این گونه بوده و حافظتر از وی نیامده باشد، اما این گونه نیست که بگوییم در جاهای دیگر نیز نظیر نداشته است. و این سخن درست نیست؛ زیرا پس از ابن مسعود و علی، کسان دیگری بودند که از ایشان بالاتر - در این جا نیز حاضر نیست علی را مقدم کند! - آن گاه افرادی را نام می برد مانند: علقمه، مسروق، عبیده، ثم ائمه حفاظ کابراهیم النخعی، منصور، الاعمش، مسعر، الثوری و سپس می افزاید: ثم هولاء یمتازون علیه بالاتقان و العدالة التامه و لکنه اوسع دائرا فی الحدیث منهم. در ستودن آنان نیز یک جانبه قضاوت نمی کند، بلکه می گوید: هم عدالت شان بیشتر است و هم اتقان شان. درباره ی فراوانی آگاهی وی از حدیث، شخصی به نام برقانی نقل می کند که: ما چهار برادر بودیم و سال ها در دروس ابن عقدۀ شرکت می کردیم و در کوفه کتاب ها و دفترها پر کرده بودیم. هنگامی که خواستیم از نزد او برگردیم، به ما گفت: آیا آن چه از من شنیدید، برای شما کفایت می کند؟ ما گفتیم: بله. ما هر کدام، از شما صد هزار حدیث نقل کرده ایم. ابن عقدۀ گفت: این مقدار کم ترین احادیثی است که من از یکی از استادانم فرا گرفته ام. به همین دلیل دارقطنی می گوید: یعلم ما عند الناس و لا یعلم الناس ما عنده. همه ی این ها درباره ی حافظه ی ابن عقدۀ بود. و درباره ی دقت نظر ایشان نیز ابن جعابی می گوید: ابن عقدۀ سه بار برای نقل حدیث به بغداد آمد. بار دوم که آمد، به من گفت: برو احادیث ابن صاعد را بیاور تا ببینم. من نزد ابن صاعد رفتم. او نیز مسندی را که درباره ی علی بن ابی طالب بود

، به من داد و من هم آن را به ابن عقده دادم. وی آن را مطالعه کرد و به من برگرداند. به او گفتم: نظرتان چیست؟ گفت: در آن، یک غلط وجود دارد. گفتم چیست؟ پاسخ داد: نمی گویم مگر این که از بغداد خارج شوم. پس من منتظر شدم تا روز موعود فرا رسید. هنگامی که از شهر دور شدیم، گفتم: اکنون به وعده ات، وفا کن. وی گفت: ابن صاعد، حدیثی را نقل کرده که سندش این گونه است عن ابی سعید الاشج عن یحیی بن زکریا بن ابی زائده، حال آن که ابی سعید اشج در شبی به دنیا آمد که در آن شب، یحیی در گذشته است. پس این سند، اشتباه است. ابن جعابی می گوید: هنگامی که به بغداد برگشتم و قضیه را به ابن صاعد گفتم، چنان خشمگین شد که گفت: هر تکه از گوشت بدنش را به هر شاخه ای از این درخت آویزان می کنم. او مرا رسوا کرده است. با این حال هنگامی که به دفترهایش مراجعه کرد، دید در سند روایت، اشتباه کرده است و سند صحیح این گونه بوده: عن شیخ غیر الاشج عن ابی زائده. حال عنایت کنید که چنین شخصی تنها ۳۰۰ هزار حدیث درباره ی اهل بیت علیهم السّلام از حفظ دارد و این گونه دقت نظر هم دارد، اما بعضی ها از ایشان، دل خوشی ندارند. برای مثال، عبدالله بن احمد بن حنبل می گوید: از زمانی که ابن عقده رشد کرد، احادیث کوفه فاسد شد. خود ذهبی هم می گوید: ایشان مشکلی ندارند جز این که مسالاب شیخین را می گوید و در مجموع، مشکل ایشان تشیع اش است.

۵- ناقل کتاب نعمانی

کسی که این کتاب را از نعمانی نقل کرده است، ابوالحسین محمد بن علی الشجاعی است. وی تنها رشته ی پیوند ما با کتاب غیبت نعمانی است. با این حال، ایشان در شمار معارف نبوده و هیچ توثیقی درباره ی ایشان وارد نشده است. ما یک مجهول داریم و یک مهمل. مجهول آن است که در کتب رجالی آمده اما نه مدح شده است و نه ذم. مهمل هم آن است که اصلا نامش در کتاب رجالی، نیامده است. بنای نمازی در (المستدرکات) این است که بسیاری از این مهمل ها را گرد آورده و در این زمینه، بسیار زحمت کشیده است. پس براساس این تفسیر، شجاعی مجهول می شود؛ چون نامش در رجال آمده است. نجاشی می گوید: (من ابوالحسین را دیدم که کتاب غیبت را برای نعمانی می خواند. تستری نیز همین سخن نجاشی را بی کم و کاست آورده است و چیز دیگری اضافه ندارد. (۳۱۹) نمازی با صراحت می گوید: (هیچ ذکری از ایشان به میان نیامده است. (۳۲۰) در ادامه، سخن نجاشی را می آورد. حال باید در این جا بحث کنیم که اگر نتوانستیم این شخص را توثیق کنیم، آیا اصل کتاب نیز زیر سؤال خواهد رفت یا نه؟ راه حل درباره ی اصل کتاب مشکل نداریم؛ زیرا نجاشی می گوید: شجاعی به فرزندش وصیت کرده بود که کتاب را به من بدهند. اکنون این کتاب نزد من است. یعنی وی اقرار می کند که کتاب نعمانی پیش او است. نجاشی نیز کسی است که کارشناس فن است و شهادت او بر این که این کتاب، همان کتاب نعمانی است، انتساب کتاب را به نعمانی، برای ما قطعی می کند. تستری نیز سخنی را نقل می کند که شاید به وسیله ی آن، بسیاری از قضایا برای ما حل شود. ایشان می گویند: (۳۲۱) ما اگر اصول مشهوره و مصنفات معروفه ی پیشینیان را داشتیم، می توانستیم به صحت بسیاری از روایت ها، حکم کنیم. توجه کنید. مگر کلینی و دیگران، روایت هایشان را از کجا آورده اند؟ این ها همه از اصول (اربعمائه) که از اصول شیعه است، حدیث را بیان کرده اند. ایشان در ادامه می فرماید: پیشینیان درباره ی صحیح، یک اصطلاحی دارند و ۲ معاصران، اصطلاحی دیگر. هنگامی که پیشینیان می گویند روایت صحیح است، بدان معناست که آن خبر معتبر است و اعتبار خبری دارد و کاری به مخبر آن ندارند. هر چند ممکن است اعتبار مخبری نیز داشته باشد. این گونه تقسیم بندی روایت ها از نظر سند به صحیح، موثق، حسن و ضعیف را علامه حلی انجام داده است. البته پیش از ایشان نیز این کارها سابقه داشته است، ولی به نام ایشان ثبت شد. بعد این تقسیم بندی ها گسترش پیدا کرد، به گونه ای که مرحوم قمی در جلد دوم (قوانین)، ظاهرا آن را به ۴۵ صورت تقسیم می کند. صحیح در اصطلاح معاصران به معنای اعتبار مخبری است. یعنی همه ی رجال سند، امامی عادل باشند. ایشان ادامه می

دهد که اکثر واسطه‌ها، مشایخ اجازه هستند. مانند امروز که از بزرگان، اجازه‌ی روایت می‌گیرند. این اجازه‌ی روایت، تشریفاتی است و تنها برای پیوند سلسله‌ی سند است. ایشان می‌فرماید: که فلانی به من اجازه داده است و خودش نیز از فلانی اجازه گرفته است تا می‌رسند به کتاب کافی. حال فرض کنید در سلسله، واسطه‌ی چهارم را نشناخته‌ایم. آیا این کار، کافی را از اعتبار می‌اندازد؟ در واقع، اگر مشایخ اجازه، مشکلی داشته باشند، به خود کتاب لطمه نمی‌خورد؛ چون بسیاری از این روایت‌ها، در مصنفات اصحاب ائمه و اصول آن‌ها گرفته شده است. با پذیرش این سخن، دیگر برای مشکلی به وجود نمی‌آید. به یقین، پیوند نعمانی به بعضی از مشایخی - به ویژه ابن عقده - که روایت‌های زیادی از وی نقل می‌کند، اعتبار زیادی به کتاب می‌دهد. پس از مجموع سخنان نجاشی و تستری به دست می‌آید که هر چند شجاعی توثیق نشده است، اما در اعتبار و صحت انتساب کتاب به نعمانی، جای هیچ شک و شبهه‌ای وجود ندارد. خلاصه ۱ - نعمانی، فردی ثقه، جلیل القدر و عظیم المنزله و در شمار علما و فقهای بزرگوار شیعه‌ی دوازده امامی است. ۲ - دو تن از مشایخ وی که از آن‌ها بسیار حدیث نقل کرده است، نزد علمای شیعه، ثقه و معتبر هستند و این خود، اعتبار بیشتری به کتاب می‌دهد. ۳ - در انتساب این کتاب به نعمانی، جای هیچ تردیدی نیست و کسی منکر آن نشده است. در مجموع، کتاب غیبت نعمانی یکی از دسته اول‌ترین و معتبرترین منابع ما در مباحث مهدویت به ویژه در مسأله غیبت به شمار می‌رود.

حدیث شناسی: بررسی احادیث مهدویت و ولادت حضرت مهدی (عج)

شبهه‌ی جهالت و ضعف راویان احادیث مهدویت

اشاره

علی اصغر رضوانی یکی از شبهاتی که با عقیده‌ی مهدویت مطرح است، وجود روایت‌های ضعیف یا مجاهیلی است که در تراث مهدویت به چشم می‌خورد. گاه گفته می‌شود که مؤلفین این تراث با ذوق خود، هر حدیثی را جمع نموده‌اند، بی آن که در صحت یا ضعف آن‌ها تامل کرده باشند. نویسنده‌ی معاصر (عبدالرسول لاری) معروف به (احمد الکاتب) در کتاب خود در این باره می‌نویسد: (نزد قدماء اخباریین، این چنین معروف بوده که هر روایتی را بدون بررسی در سند آن اخذ می‌نمودند، ولی بعد از آن، حرکت جدیدی پدید آمد و بین روایات تمیز داده می‌شد تا زمانی که حرکت اصولیین پدیدار گشت و اخبار را به دسته‌های مختلف از قبیل: صحیح، حسن، قوی، ضعیف تقسیم نمودند. ولی این تطور و حرکت، شامل روایت‌های تاریخی را که حول موضوع ولادت امام دوازدهم هم مطرح بوده، نگردید). (۳۲۲) وی در جای دیگری از کتاب خود می‌نویسد: (من معتقدم که خواننده‌ی عادی، احتیاجی ندارد که خود را به زحمت انداخته و علم درایت و روایت را فرا گرفته تا بتواند روایت‌های تاریخی را که در رابطه با ولادت امام محمد بن الحسن العسکری (عج) وارد شده، بررسی نماید و یا این که از علمای متخصص در تاریخ بوده باشد؛ زیرا مؤلفین این کتب که مجموعه‌ی این نوع روایت‌ها را جمع کرده‌اند، خود را از ابتدا راحت نموده و گفته‌اند که ما اثبات وجود امام دوازدهم را از طرق فلسفی - نظری می‌نماییم و احتیاجی به روایت‌های تاریخی نداریم و اگر چنانچه توجهی به آن‌ها می‌نماییم، از باب تاءید است...) (سپس می‌گوید: (اعتقاد من بر این است که اینان از باب این که شخص غریب به هر شیئی دسترسی پیدا نمود اخذ می‌کند، هر روایتی را جمع نموده‌اند و الا - خود از هر کس دیگر آگاه تر به ضعف این روایاتند...)). (۳۲۳) ما در این مقاله‌ی مختصر، اشکال مطرح شده را در دو بخش مورد بحث و مناقشه قرار می‌دهیم: ۱ - بررسی منابع حدیثی و مصادری که عمدتاً تراث مهدویت در آن‌ها وارد شده است و نیز بیان مبنا یا مبناهایی که مؤلفین آن کتب در جمع آوری احادیث برای خود در نظر گرفته‌اند. ۲ - توجیه مجموعه‌ی احادیثی که درباره‌ی ولادت امام مهدی (عج)

(در مجموعه های حدیثی وارد شده است با در نظر گرفتن این که در میان آن ها ، ضعاف و مجاهیل نیز وجود دارد .

بخش اول - بررسی منابع احادیث مهدویت

اما بخش اول کلام کاتب از جهاتی مورد مناقشه است که به بعضی از آن ها اشاره می کنیم : ۱- کاتب ادعا می کند نزد قدماء از اخباریین معروف ، نبوده که روایت ها را بررسی سندی کنند ، بلکه تنها هدف آنان جمع روایت ها در مجموعه ی حدیثی خود بوده است . در حالی که این کلام ادعایی بدون دلیل بوده ، بلکه کذب محض است و نشان از بی اطلاعی و ناآگاهی و عدم تتبع و خبرویت ، بلکه عناد گوینده ی آن دارد؛ زیرا آن چه از قدماء محدثین امامیه می دانیم ، این است که آنان نهایت سعی و کوشش و احتیاط را در جمع و نقل روایت ها در کتب خود به کار می بردند که از آن جمله می توان به شیخ کلینی علیه الرحمه اشاره کرد که نزد اهل فن ، معروف به دقت نظر و احتیاط شدید در نقل روایت ها در کتاب قیم خود (کافی) بوده است . هم چنین می دانیم که بزرگانی مانند شیخ و شاگردانش ، چه اهتمام وافری به شناخت شیوخ روایی و شاگردان خود داشته اند . لذا در حوزه های حدیثی ، شخصا حضور می یافتند و از نزدیک با شیوخ حدیث و شاگردان آشنا می شدند و هر که را نمی شناختند ، احادیثش را رها می ساختند و آن را نقل نمی کردند . به عبارت دیگر : ما می دانیم که قدماء از محدثین امثال شیخ صدوق و طوسی و نعمانی ، رحمهم الله احادیث کتب خود را از اشخاص غیر معروف و واماندگان در راه و کسانی که در کوچه و بازار نشسته اند ، یا از قصه گوها نقل نکرده اند ، بلکه امثال صدوق علیه الرحمه ، عاداتا شیوخ خود را به اسم و نسب می شناخته و نیز حالات آنان را از ایمان و عدالت و فسق می دانسته اند و از کسی که او را به شخص و اسم و نسب و صفات اصلا نمی شناخته ، نقل روایت نمی کرده اند . آنان قبل از نقل روایت ، ابتدا به ظاهر حال و مذهب و نسبت و شانش در حدیث ، معرفت می یافتند و بعد از آن ، بر حدیثش ، اعتماد می کردند . ۲- باور کردنی نیست که امثال شیخ صدوق و شیخ طوسی (با آن جلالت قدر ، به روایت هایی اعتماد کرده باشند که خود ، راویان آن ها را نشناخته و به وثاقت آن ها پی نبرده باشند . آن هم در مسأله ی مهم امامت و مهدویت که مورد توجه و اعتنای عام و خاص بوده است . لذا ما قطع داریم که این بزرگان به صحت این روایت ها و صدق راویان آن ها اطمینان داشته اند . اگر چنان چه از این دعوی تنزل کنیم ، لاقول می توانیم ادعا کنیم که این بزرگان به جهت بعضی قرائن و امارات معتبره که موجب جبران ضعف راوی و قطع به صحت حدیث می شده است ، به صدور این روایت ها از ائمه ی معصومین علیهم السلام اطمینان داشته اند و الا جای این سؤال باقی است که کسی مانند شیخ صدوق ، از نقل این همه احادیث در ابواب مختلف ، چه انگیزه ای داشته اگر قصد احتجاج به آن ها را نداشته و نزد او مورد اعتماد نبوده است ، آیا شیخ صدوق کتابش را - طبق نقل خودش در مقدمه ی کمال الدین (۳۲۴) برای رفع حیرت و شک و تردید و شبهه و استدلال بر وجود امام زمان (عج) تالیف نکرده است ؟ آیا نقل روایتی که خود مؤلف به آن اعتماد ندارد ، بر شبهه و تردید نمی افزاید ؟ ۳- بیشتر یا تمام اصول حدیثی و کتاب هایی که در قرن اول و دوم و سوم نوشته شده و در آن ها ، احادیث امام مهدی (عج) آمده است ، نزد مؤلفین کتب مهدویت از قبیل : شیخ صدوق ، شیخ طوسی و نعمانی و غیر این ها بوده است و اگر چنان چه قصدشان ، نقل روایت از آن مصادر اصلی به مجرد وجادت می بود ، هیچ گاه به ذکر سند به آن اصول ، احتیاج نداشتند ، لکن ما می بینیم این بزرگان هیچ گاه از ذکر سند به کتب اصول ، دریغ نورزیدند؛ زیرا همت آنان بر این بود که تحمل حدیث را با سماع یا قرائت بر استاد یا مناووله داشته باشند . لذا انسان متخصص در حدیث شناسی و فهرست شناسی در این شک ندارد که همه ی نصوص وارده در شأن امام زمان (عج) که در امثال کتاب (غیبت) نعمانی ، (کمال الدین) صدوق و (غیبت) شیخ طوسی آمده از کتب اصول حدیثی ای اخذ شده است که قبل از انتقال امر امامت به امام زمان (عج) و حتی قبل از زمان امامت امام عسکری علیه السلام ، تالیف شده و آن اصول نزد نعمانی و شیخ صدوق و شیخ طوسی معروف بوده است . با این بیان به طور وضوح ، اعتبار احادیث مصادر احادیث مهدویت ثابت

می‌شود؛ زیرا مثل شیخ طوسی ولو در روایتش از کتاب‌های صاحبان اصول و بزرگان حدیث در قرن‌های اولیه، سندش را به آن‌ها ذکر می‌کند، الا- این که کتاب‌های آنان نزد او موجود و معروف بوده و اگر چنانچه می‌خواست روایت‌های آن کتب را به نحو وجادت و بدون واسطه نقل کند همان طوری که ما از کلینی بدون واسطه نقل می‌کنیم - برای او ممکن بود، ولی از آن جا که سیره‌ی بزرگان بر این بود که احادیث کتب را با اسناد به سماع یا قرائت یا مناوله ذکر می‌کردند، لذا مثل شیخ طوسی خود را به زحمت انداخته و برای آن‌ها، سند خود را به آن کتب ذکر کرده است. نتیجه سخن این که، کتب مؤلفین در عصر ائمه علیهم السلام قبل از عصر امام مهدی (عج) که متضمن احادیث مهدویّت است، نزد امثال شیخ صدوق و شیخ طوسی موجود بوده و نسبت آن کتب نیز به صاحبانش معلوم بوده است، همان گونه که نسبت کتاب (کافی) به کلینی نزد ما معلوم است. همین مقدار برای ما در اعتماد تام به روایت‌های مهدویّت که از اهل بیت علیهم السلام صادر شده و در کتب محدثین و صاحبان جوامع اولیه آمده است، کفایت می‌کند. ۴- کاتب، مبنا و روش شیخ طوسی را در قبول و ردّ روایت نشناخته، لذا بدون جهت، او را به مخالفت با مبنای خودش متهم کرده است. لذا در جواب او می‌گوییم این که حدیث نزد متاخرین همچون علامه حلی و استادش ابن طاووس (۶۷۳ه) به چهار قسم: صحیح، حسن، موثق و ضعیف تقسیم شده است، مورد قبول ماست؛ زیرا این تقسیم در عصر شیخ طوسی و متقدمین از علما نبوده است، ولی منهج قدما که از آن جمله شیخ طوسی است، روش دیگری در قبول خبر بوده که شیخ بهایی در کتاب (مشرق‌الشمسین) - بعد از تقسیم حدیث به چهار قسم - به آن، چنین اشاره می‌کند: (این اصطلاح بین قدما از محدثین معروف نبوده، بلکه آنان حدیث صحیح را به حدیثی اطلاق می‌کرده‌اند که مقرون به قرائنی باشد که موجب وثوق و اطمینان به مضمون خبر شود و این قرائن از چند طریق قابل بررسی است: الف) وجود حدیث در بسیاری از اصول ۴۰۰ گانه معروف به (اصول الاربعمائه) که این احادیث را از طریق مشایخ خود با طرق مختلف از ائمه نقل می‌کردند. این احادیث در آن زمان بین راویان، متداول و مشهور بوده است. ب) تکرار حدیث در یک یا دو اصل یا بیشتر از اصول ۴۰۰ گانه به طرق مختلف و سندهای متعدد و معتبر. ج) وجود حدیث در اصلی که انتسابش به یکی از اصحاب ائمه، ثابت و اجماع اصحاب بر صدق او بوده است. د) وجود حدیث در یکی از کتبی که بر ائمه عرضه شده و آن حضرات، از مصنف آن، تمجید کرده‌اند از قبیل: کتاب (عبیدالله بن علی حلی) که بر امام صادق علیه السلام عرضه گشته است. (۳۲۵ه) وجود حدیث در کتبی که بین سلف، مورد وثوق و اطمینان و اعتماد بوده است. (۳۲۶) از مجموعه‌ی کلمات شیخ بهایی به این نتیجه می‌رسیم که برای قبولی خبر، قرائنی غیر از (قرائن داخلی) مانند وثاقت راوی وجود دارد که آن را (قرائن خارجی) می‌نامند. این قرائن بر اساس روش‌های علمی در قبول و ردّ حدیث است که با این قرائن، انسان به صدور خبر از معصوم، وثوق و اطمینان پیدا می‌کند. روش متقدمین در قبول خبر، اعتماد بر قرائن داخلی و خارجی بوده، ولی بعد از گذشت زمان و مفقود شدن کثیری از قرائن خارجی، عمده‌ی اعتماد علما به قرائن داخلی معطوف گشته است که این روش از زمان علامه حلی و استادش ابن طاووس پدید آمده است. ۵- درباره‌ی ترائی که احادیث مهدویّت را به طور عام و احادیث ولادت آن حضرت را به صورت خاص گردآوری کرده است، مانند: کتاب کافی کلینی، کمال‌الدین صدوق، غیبت شیخ طوسی و... می‌توانیم با بررسی‌های گوناگون علمی و فنی به نتایج مطلوبی برسیم که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم. الف) با بررسی سندهای کلینی در کافی و این که او از چه شخصی، حدیث نقل می‌کند، به لحاظ دقت او در نقل حدیث می‌توان به نتایج مطلوبی رسید و روایت را در جایگاه شایسته‌ی خود وارد کرد. ب) از راه جمع‌آوری شواهد و قرائن مختلف که مبنای خوبی برای بررسی اسناد احادیث است، می‌توان به توثیق جمع بسیاری از احادیث نائل آمد. ج) یکی دیگر از راه‌هایی که برای تقسیم حدیث، کم‌تر مورد توجه بزرگان قرار گرفته است، در حالی که می‌تواند نتایج بسیار گران‌بهایی داشته باشد، مصدرشناسی و بررسی مصادر احادیث است به این معنا که ملاحظه‌ی منابعی که تراث مهدویّت عمدتاً در آن‌ها وارد شده و این که این تراث چگونه در طول تاریخ به دست بزرگان رسیده و... به نتایج خوبی، می‌توان

دست یافت و بسیاری از مشکلات حدیثی را برطرف کرد. ۶- مرحوم صدر در پاسخ به شبهه می فرماید: راه خروج از این شبهه و اشکال به اموری است: الف) اخذ به روایت هایی که موثوق الصدور است. ب) اخذ به روایت هایی که در طبقه ی اعلام مؤلفین از قدما و متاخرین مشهور است؛ زیرا از این که دیده می شود بزرگان این روایت ها را زیاد نقل می کنند، انسان به وثاقت راویان این احادیث، اطمینان پیدا نموده و یا حداقل گمان به مطابقت با واقع پیدا می کند و گویا شهرت در این جهت به حدی است که موجب اطمینان شخص به صحت سند و صدق مضمون این روایت ها شده و این خود در اثبات یک مسأله ی تاریخی، کافی است. ج) اخذ به روایت هایی که شاهی بر صدق آن از داخل مضمون آن روایات یا ضمیمه نمودن قرائن خارجی به آن ها برای انسان اطمینان آور بوده است. (۳۲۷) ۷- علماء علم رجال به این نکته تصریح کرده اند که چنین نیست که راوی ضعیف یا مجهول، حدیثش معتبر نباشد، بلکه مجهول و ضعیف بر دو قسم است: الف) مجهول اصطلاحی: به کسی گفته می شود که رجالیین، به جهالت او تصریح کرده باشند همانند: اسماعیل بن قتیبه از اصحاب امام رضا علیه السلام و بشیر مستنیر جعفری از اصحاب امام باقر علیه السلام. ب) مجهول لغوی: به کسی گفته می شود که وضعیت او معلوم نیست، از این جهت که در کتب رجال، از او ذکری نشده و وضعیتش از حیث جرح و تعدیل، مشخص نیست. در قسم اول شکی نیست که با تصریح به جهالت راوی از طرف رجالیین، حکم به ضعف حدیث شده و از درجه ی اعتبار ساقط می گردد. لکن در قسم دوم، به مجرد این که در کتب رجال، از آن ها اسمی به میان نیامده است، نمی توانیم به ضعف روایت های آن راوی، حکم کنیم تا جست و جو کرده و به سبب جهالت آن راوی و مورد جرح و تعدیل واقع نشدنش پی ببریم. همین دو قسم بعینه در حدیث ضعیف نیز جاری است. خلاصه این که، جهالت راوی به معنای نشناختن حال او از جهت آن که در کتب رجال، تصریحی به ذکر او یا مدح و ذم او نشده است، باعث نمی شود که ما به ضعف سند یا طعن آن حکم دهیم، همان گونه که نمی توانیم با همین وضع، آن حدیث را تصحیح، تحسین یا توثیق کنیم. در نهایت، جهالت و اهمالی می تواند سبب ضعف و طعن حدیث باشد که به تصریح رجالیین، به جهالت و اهمال راوی منتهی شود. اما مجهول یا مهمل غیر اصطلاحی، یعنی آن راوی که رءساً ذکری از او در کتب رجال به مدح یا ذم نشده، وظیفه ی مجتهد است که در مظان استعلام حال او از طبقات و اساتید و مشیخات و اجازات و احادیث و تواریخ و کتب انساب، تتبع کند تا اگر بر حال او اطلاعی پیدا کرد، بر آن اعتماد و الا در حکم بر او توقف کند. (۳۲۸) مرحوم میرداماد در (الرواشح) از شهید اول در (الذکری) در مسأله ی کم ترین عددی که به آن نماز جمعه منعقد می گردد، نقل می کند: (اظهر در فتوی آن است که عدد معتبر، پنج نفر باشد که یکی از آن ها امام است و این مطلب را زراره از امام باقر علیه السلام و هم چنین منصور بن حازم در حدیث صحیح از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. لکن محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام نقل کرده که عدد معتبر، هفت نفر است. سپس از مرحوم علامه نقل کرده است که فاضل در مختلف می گوید: در طریق روایت محمد بن مسلم حکم بن مسکین است و الا ن استحضار ذهنی در رابطه با حال او ندارم. لذا صحت سند این حدیث را انکار می کنم و او را معارض با اخبار متقدم می دانم. سپس اعتراض بر فاضل کرده و می گوید: کشی در رجال خود، از او یادی نموده و متعرض مذمت او نشده است و روایت جدا بین اصحاب مشهور بوده و مجرد این که نزد بعضی از مردم مجهول است، سبب طعن راوی نمی شود)، آن گاه مرحوم میرداماد می گوید: (صریح معنای کلام ایشان، این است که جهالتی می تواند سبب طعن در روایت و راوی شود که از قبیل قسم اول؛ یعنی جهالت اصطلاحی باشد، نه آن جهالتی که به معنای دوم؛ یعنی مجهول الحال بودن از جهت عدم تعرض به جرح و تعدیل راوی باشد). (۳۲۹) این نکته نیز قابل تامل است که به مجرد جرح یک راوی از طرف یک رجالی، ما نمی توانیم به ضعف روایت حکم دهیم و آن را از دایره ی اعتبار خارج سازیم، بلکه باید با بررسی، اقوال رجالیین دیگر را نیز ملاحظه کنیم. هم چنین وجه جرح او را نیز بدانیم؛ زیرا گاه دیده شده است که یک رجالی از قبیل ابن الغضائری، متعرض بعضی از راویان حدیث شده و شدیداً او را مورد جرح قرار داده است، تنها به دلیل این که یک طیف و دسته ی خاصی از احادیثی را نقل

کرده که به نظر او در حق اهل بیت علیهم السّلام غلوّ است، در حالی که در نظر دیگران، عین ثواب است. از باب نمونه می توان (حسن بن عباس بن حریش) نام برد که از اصحاب امام باقر علیه السّلام بوده و از او روایت، نقل کرده است، در حالی که مشهور رجالیین، او را تضعیف کرده اند، ولی مرحوم مجلسی در (مرآة العقول) می نویسد: (از کتب رجال، ظاهر می شود که جهت تضعیف حسن بن عباس بن حریش، چیزی جز روایت اخبار عالی و غامض که عقول اکثر خلائق به آن ها نمی رسد، نبوده است). (۳۳۰) ۸ - حضرت آیت الله صافی در رساله ی خود (النقود اللطیفه علی الکتاب المسمی بالاءخبار الدخیله) که در شماره های متعدد در مجله ی حوزه چاپ گردیده و اخیراً نیز در آخر کتاب (منتخب الاءثر) به چاپ رسیده است، می نویسد: (احتمال می رود که بنای قدماء بر تمسک به (اصالة الصدق و العدالة) باشد که این مبنا بر اصل برائت و اعتماد عقلا به خبر واحد است و نیز ممکن است که بنای آن ها به عمل به خبر راوی است، تا مادامی که از او عملی که موجب فسق شود، صادر نگشته باشد. مراد به اصل در این جا، اصل عدم و استصحاب عدم است. لذا ما می توانیم استصحاب عدم صدور گناه کبیره از راوی کرده و بنا را بر عدم صدور کبیره از راوی تا مادامی که احراز صدور کبیره به وجدان یا تعبد نشده است، بگذاریم و در این عمل، مشکلی نیست. لذا به اثبات عدالت، احتیاجی نداریم خواه عدالت را به معنای ملکه یا حسن ظاهر معنا کنیم. به عبارت دیگر؛ می گوئیم چون اعتبار عدالت و احراز آن در جواز اخذ به اخبار راویان، مستلزم تعطیل امور و تضييع کثیری از مصالح است، به جهت کمبود کسانی که عدالت آن ها احراز شده است، لذا بنای عقلا بر عمل به خبر واحدی است که صدور عملی که موجب فسق راوی آن شده و موجب سستی اعتماد بر او شود، در آن موجود نباشد. هم چنین باید در یابیم که قرینه ی حالیه که دلالت بر رفع ید از خبر او دارد، در بین موجود نباشد. آیه ی نباء تنها بر وجوب تبیین و تفحص در خبر فاسقی دلالت دارد که از حد گذرانده و از او معصیت صادر شده است، نه آن کس که به وجدان یا به اصل برای ما احراز گشته که از او معصیت سرزده است و این، احتمالی قوی است؛ زیرا ما می یابیم که عقلا- دائماً به خبر کسی که متهم به دروغ و فسق نیست، عمل می کنند و تنها خبرهایی را ردّ و تضعیف می کنند که فسق راویان آن ها ثابت شده است یا به عللی دیگر که به عدم اثبات عدالت راوی بازگشت نمی کند. بعد نویسنده ی رساله، اشکالی را این چنین مطرح می کند که اگر کسی بگوید: آیا می توان طبق خبر مجهول عمل کرد؟ در جواب می گوئید: جهل به حال راوی، دو گونه است: الف) این که جهل به طور مطلق باشد، به این گونه که شامل جهل به ایمان راوی، عدالت و فسق او باشد. ب) آن که جهل، به فسق و عدالت راوی، محصور بوده، ولی به ایمان او، علم داشته باشد. بی شک، عمل به حدیث راوی در صورت اول، جایز نیست و به آن نمی توان احتجاج کرد. ولی در قسم دوم، با وجود شک می توان در فسق و عدالت راوی بنا را بر عدم فسق او گذاشت و به روایت او احتجاج کرد؛ زیرا صدور معصیت از او ثابت نشده است. . . . (۳۳۱)

بخش دوم - بررسی مجموعه ی احادیث ولادت حضرت مهدی (عج)

کاتب در بخش دیگری از کلام خود، احادیث ولادت امام مهدی علیه السّلام را دارای ضعف و جهالت سند می داند. به این اشکال، جواب های دیگری علاوه بر جواب های کلی گذشته می توان داد که به بعضی از آن ها اشاره می کنیم. ۱ - احادیث وارده درباره ی ولادت امام مهدی علیه السّلام بیش از هزار حدیث است که به دلالت مطابقی یا تضمینی یا التزامی، بر ولادت آن حضرت به عنوان مهدی موعود(عج) دلالت می کند، ولو بعضی از اسنادش ضعیف یا مجهول است. لکن با توجه به این که بسیاری از این روایت ها صحیح السند است، یکدیگر را معاضدت نمود و همه ی آن ها حجت می شوند. و این طریق برای تصحیح مجموعه ی روایت ها - ولو در میان آن ها ضعیف باشد- طریقه ای است که علمای شیعه و سنی از آن استفاده کرده اند. ناصرالدین البانی؛ محدث معروف اهل سنت در کتاب خود (سلسله الاءاحادیث الصحیحه) بعد از تصحیح حدیث ثقلین از راه های

گوناگون می نویسد: (بعد تخریج هذا الحديث بزمان بعيد، كتب عليّ ابن اهاجر من دمشق الى عمان، ثم ابن اءسافر منها الى الامارات العربية؛ اءوائل سنة ۱۴۰۲ هجرية، فلقيت في قطر بعض الاءستاذة و الدكاترة الطيبين، فاءهدى اليّ اءحدهم رسالة له مطبوعة في تضعيف هذا الحديث فلما قراءتها تبين لي انه حديث عهد بهذه الصناعة و ذلك من ناحيتين ذكرتهما له: الاءولى: انه اقتصر في تخریجه على بعض المصادر المطبوعة المتداولة و لذلك قصر تقصيراً فاحشاً في تحقيق الكلام عليه، وفاته كثير من الطرق و الاءسانيد التي هي بذاتها صحيحة اءو حسنة فضلاً عن الشواهد و المتابعات كما يبدو لكل ناظر يقابل تخریجه بما خرجته هنا. الثانية: انه لم يلتفت الى اءقوال المصححين للحديث من العلماء ولا الى قاعدتهم التي ذكروها في مصطلح الحديث: ان الحديث الضعيف يتقوى بكثرة الطرق، فوقع في هذا الخطاء الفادح من تضعيف الحديث الصحيح). (۳۳۲) نویسنده بعد از تخریج و تصحیح حدیث ثقلین از طرق گوناگون می گوید: (بعد از تخریج این حدیث از مدت ها قبل، دعوت نامه ای برای من فرستاده شد تا مسافرتی از دمشق به عمان داشته باشم. سپس در اوایل سال ۱۴۰۲ از آن جا به کشور امارات بروم. در کشور قطر با بعضی از اساتید و دکترها (که ظاهراً مراد ایشان، دکتر علی احمد سالوس؛ استاد فقه و اصول در دانشکده ی شریعت قطر است.) ملاقاتی داشتم که در آن موقع، یکی از افراد دانشکده، رساله ای از - دکتر سالوس - در تضعیف حدیث ثقلین به دست من داد. من بعد از خواندن رساله پی بردم که نویسنده، شخصی تازه وارد در علم حدیث شناسی است و اشتباه او از دو ناحیه است که به او تذکر دادم. ناحیه ی اول این که ایشان در تخریج حدیث ثقلین تنها به بعضی مصادر حدیثی طبع شده ی متداول، اکتفا کرده و لذا در تحقیق و بحث درباره ی طرق حدیث جدّاً کوتاهی کرده است. او بسیاری از طرق و سندهای این حدیث را که مستقل و بدون ضمیمه کردن شواهد صحیح یا حسن است، فراموش کرده بود تا چه رسد به این که این حدیث، شواهد و متابعات نیز دارد. همان طوری که واضح است بر هر شخصی که طرق حدیث را که من استخراج کردم، مشاهده نماید. ناحیه ی دوم این که ایشان به کلمات علمای علم حدیث و مصححین آن و قواعدی که در این رابطه در اصطلاحات حدیثی دارند، هیچ توجهی نکرده است؛ زیرا حدیث هر چند ضعیف باشد، لکن با کثرت طرق، تقویت می شود. لذا اشتباه آشکاری از او سرزده و این حدیث را تضعیف کرده است. ۲ - احادیثی که از طریق امامیه درباره ی مسایل مسلم اعتقادی و کلامی نزد شیعه رسیده، از باب این که مفاد آن ها نزد امامیه، مسلم و ثابت و راسخ است، راویان آن احادیث مورد بحث و جرح و تعدیل نزد رجالین قرار نگرفته اند؛ زیرا احتیاج و ضرورتی برای آن دیده نمی شد. از آن جمله احادیث، احادیث ولادت امام مهدی علیه السلام است. ۳ - مسأله ی ولادت امام مهدی علیه السلام و وجود او را می توان از طریق تواتر و حساب احتمال نیز ثابت کرد و با اثبات تواتر، دیگر به بررسی سند هر یک از روایت های وارده حول ولادت، احتیاجی نیست. توضیح این مطلب، به مقدماتی احتیاج دارد که به هر یک از آن ها به اختصار اشاره می کنیم. مقدمه ی اول: با مراجعه به کتب منطق برای اطلاع از رای مشهور در کیفیت حصول یقین در خبر متواتر در می یابیم که منطق ارسطویی، خبر متواتر را این چنین تعریف کرده است: (خبر متواتر، نقل جماعت کثیری است که اتفاق شان به دروغ، محال است). از خلال این تعریف پی می بریم که خبر متواتر از دو رکن اساسی ترکیب یافته است: (۱) اخبار عدد کثیر. (۲) عدد کثیر به حدی باشد که توافق آن ها بر دروغ، محال باشد. رکن اول درباره ی ولادت امام مهدی علیه السلام به حس و وجدان ثابت است. اما درباره ی رکن دوم، از منطق ارسطویی سؤال می کنیم که: چگونه ممکن است محال بودن اجتماع افراد زیادی به دروغ ثابت شود؟ منطق ارسطویی می گوید: این مسأله از قضایای بدیهیه ای است که عقل به مجرد تصورش، به آن حکم می کند، مانند: قضیه ی (کل بزرگ تر از جزء است). همان طور که این قضیه از بدیهیات است و عقل به مجرد تصور طرفین موضوع و محمول و نسبت بین آن دو، به آن حکم می کند، هم چنین قضیه ی استحاله ی توافق افراد کثیری که غرض ورزی آن ها بر کذب ثابت نشده، قضیه ای است که عقل به بداهت آن حکم می کند. پس می بینیم که در منطق ارسطویی، خبر متواتر یکی از قضایای ضروری شش گانه قرار گرفته است. نظر مرحوم شهید صدر این است که سبب پیدایش یقین در قضایای متواتر و تجربی، حساب

احتمال است، نه آن چه در منطق ارسطویی به آن اشاره رفته است. مثلاً در قضیه ی (غدیر خم)، زمانی که مخبر اول از این قضیه خبر می دهد، احتمال صدق در حد ۱ است و هنگامی که نفر دوم نیز خبر می دهد، احتمال صدق و مطابقت با واقع به ۲ می رسد و هم چنین با اخبار جدید از هر راوی، احتمال صدق و مطابقت با واقع، تقویت و در مقابل، احتمال مخالفت خبر با واقع، ضعیف می گردد و به خرد صفر یا قریب به آن می رسد و این، منشاء حصول یقین در قضایای متواتر و تجربی است. مقدمه ی دوم: در خبر متواتر لازم نیست که هر یک از راویان خبر، از ثقات و عدول باشند؛ زیرا خبر متواتر خود به خود مفید یقین و قطع به مفاد آن است و در جای خود نیز ثابت گشته است که قطع و یقین بودن احتیاج به جعل شارع، حجت است. بر خلاف خبر واحد که حجیت آن یا از باب حجیت خبر ثقه است - بنابر نظر عده ای از اصولیون - و یا از باب حجیت خبر موثوق به است، طبق نظر عده ی دیگری. به هر دو تقدیر، ما به اثبات وثاقت در خبر واحد محتاجیم. بنابر آن چه ذکر کردیم، نتیجه می گیریم که ما نمی توانیم با احادیثی که بر ولادت امام مهدی علیه السّلام به عنوان موعود عالمی دلالت می کند و فوق خرد تواتر است، معامله ی خبر واحد کنیم و هر یک از راویان این اخبار را مورد نقد و بررسی قرار دهیم و در صورت عدم اثبات وثاقت آنان، احادیث را مورد طعن قرار دهیم. مقدمه ی سوم: بزرگان، تواتر را به سه بخش تقسیم کرده اند: ۱ - تواتر لفظی: آن است که محور مشترک در تمام خبرها، لفظ معینی باشد. همان طور که جماعتی ادعا کرده اند که خبر (من فسر القرآن براهیه فلیتبوء مقعده من النار) از این قسم است. ۲ - تواتر معنوی: آن است که محور مشترک در تمام خبرها، معنی معینی باشد مثل: حدیث کساء. ۳ - تواتر اجمالی: آن است که محور مشترک در تمام خبرها، لازم انتزاعی، مدلول خبر باشد مثل: اخبار شجاعت امام امیرالمؤمنین علی علیه السّلام به دلالت التزامی از طریق قضایای متعددی که در مدلول التزامی شجاعت با هم اتفاق دارند. پس می گوئیم فرض کنیم مجموعه ای از اخبار در دست ماست که در خصوصیات و تفصیل، با یکدیگر اختلاف دارند، لکن تمام آن ها در یک معنی واحد و زاویه از زوایا با هم اشتراک دارند. برای ما علم به همان معنا و زاویه حاصل می گردد، ولو از زوایای دیگر که اختلاف در آن هاست، برای انسان علم حاصل نمی گردد. با این بیان، دیگر نمی توانیم در احادیث ولادت امام مهدی (عج) به ادعای این که این ها در تفصیل و جزئیات ولادت اختلاف دارند، مناقشه کنیم. همانند اختلاف در اسم مادر امام مهدی (عج) که نام او سوسن یا نرجس بوده یا غیر این دو؛ زیرا تمام این خبرها در یک امر که آن ولادت حضرت (عج) است، اتفاق دارند و لذا به آن اخذ می کنیم. مقدمه ی چهارم: کسی حق ندارد در مقابل نصوصات، اجتهاد کند. پس اگر ادله، نص در ولادت امام مهدی (عج) و وجود آن حضرت است و سند نیز تمام بوده، بلکه متواتر است، کسی حق ندارد بگوید: من مجتهدم و حق دارم در روایات امام مهدی (عج) اجتهاد کنم؛ زیرا این نوع اجتهاد از قبیل اجتهاد در مقابل نص است که حکم به بطلان آن، در جای خود مشخص شده است.

اقسام تواتر به اعتبار سعه و ضیق

بزرگان برای تواتر به اعتبار سعه و ضیق دایره ی آن، تقسیماتی دارند که مناسب است به یکی از آن ها اشاره شود: ۱ - گاهی دایره ی تواتر، بسیار وسیع است مثل: تواتر در خبر وقوع جنگ جهانی اول و دوم. ۲ - گاهی دایره ی تواتر، ضیق تر از قسم اول است مثل: تواتر در واقعه ی قیام امام حسین علیه السّلام در کربلا. ۳ - گاهی دایره ی تواتر، از قسم دوم نیز ضیق تر است مثل: تواتر در قواعد ادبیات عرب از لغت و صرف و نحو و اشتقاق و بلاغت و...؛ زیرا همه ی متکلمین به لغت عربی، از تمام خصوصیات ادبیات عرب، مطلع نیستند و تنها علمای علم ادب هستند که از خصایص این علم اطلاع دقیق دارند، ولی ضیق این دایره مانع از تحقق تواتر به حساب ریاضی و عقلی در محدوده ی قسم سوم نیست. با ذکر این نکته روشن می شود که اشکال بعضی از مشککین مانند عبدالرسول لاری معروف به احمد الکاتب و دیگران که می خواهند از وقوع حیرت بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السّلام در بین عده ای از شیعیان در مساءله ی جانشینی آن حضرت و تفرّق شیعه در امر حضرت مهدی (عج) به دسته

های مختلف، سوء استفاده کرده و این موضوع را مخالف و معارض با تواتر احادیث بدانند، شبهه‌ی سستی بیش نیست؛ زیرا همان طوری که پیش تر آوردیم و در جای خود نیز به اثبات رسیده است، در تواتر خبر، تنها تحمل جماعتی از روایان در هر طبقه، کافی است و احتیاجی به اطلاع تمام امت یا تمام طایفه یا تمام روایان ندارد. بلکه نهایت چیزی را که می توان گفت این که، دایره‌ی این تواتر وسیع و گسترده به نحو اول و دوم نیست، بلکه متوسط یا ضیق است و این امر با حصول پایین ترین درجه‌ی تواتر به قانون ریاضی و عقلی، هیچ منافاتی ندارد و این اشتباه آشکاری است که کسی گمان کند طبیعت تواتر تنها به یک قسم منطبق بوده و بیشتر از یک دایره شامل نمی شود. ۴- شخص متتبع و محقق بعد از ملاحظه‌ی وضع سیاسی عصر امام عسکری علیه السلام و قبل و بعد از آن، اطمینان پیدا کند که یکی از عوامل جهالت روایان احادیث ولادت امام مهدی (عج) همان فشارهای سیاسی بوده است که از طریق حاکمان ظلم و جور در آن زمان بر شیعیان وارد آمده بود. لذا بسیاری از روایان خود را با اسامی مستعار معرفی می کردند تا شناخته نشوند. خصوصاً این که می دانیم که عده‌ای از کسانی که در اوایل عصر غیبت از وضعیت خلف و جانشین امام عسکری علیه السلام و ولادت او سؤال می کردند، اشخاصی بودند که از مناطق دور به سامرا وارد شده و چندان از خواص شیعیان و معروفین از اصحاب نبوده اند. ۵- شخص متتبع با مراجعه به مجموعه‌ی احادیثی که اشاره به ولادت امام مهدی (عج) دارد، به تعداد زیادی احادیث که سندهای آن ها، تام و صحیح است، دست پیدا می کند که مجموعه‌ی آن ها را می توان در حد استفاضه دانست. ما در این مقاله، به یکی از احادیثی که دلالت بر ولادت امام مهدی (عج) داشته و از حیث سند به تعبیر بزرگان، صحیحی اعلایی بوده و شیخ کلینی آن را با دو واسطه نقل می کند، اشاره می کنیم تا برای طالبین حق، راه گشا باشد. بقیه‌ی احادیث را می توان در مجموعه کتاب های روایی جستجو کرد. روی الکلینی بسند صحیح اعلانی عن محمد بن عبدالله و محمد بن یحیی جمیعا عن عبدالله بن جعفر الحمیری قال: اجتمعت انا و الشیخ ابو عمرو عند احمد بن اسحاق فغمرنی احمد بن اسحاق عن اساءله عن الخلف، فقلت له: یا ابا عمرو انی اريد ان اسالک عن شیء و ما انا بشاکک فیما اريد ان اسالک عنه فان اعتقادی و دینی ان الاارض لا تخلو من حجة الا اذا كان قبل يوم القيامة باربعین يوماً فاذا كان ذلك رفعت الحجة و اءغلق باب التوبة، فلم یک ینفع نفساً ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیراً فاءولئک اءشرار خلق الله عزوجل و هم الذین تقوم علیهم القيامة و لکنی احببت ان اءزداد یقیناً و ان ابراهیم علیه السلام ساءل ربّه عزوجل ان یریه کیف یحیی الموتی؟ قال: اءولم تؤمن؟ قال: بلی و لکن لیطمئن قلبی و قد اءخبرنی ابوعلی احمد بن اسحاق عن اءبی الحسن علیه السلام قال ساءلته و قلت من اءعامل او عمّن آخذ و قول من اءقبل؟ فقال له: العمری ثقتی فما اءدی الیک عنی فعنی یؤدی و ما قال لک عنی فعنی یقول، فاسمع له و اءطع، فانه الثقة الماء مون. و اءخبرنی ابوعلی اءنه ساءل اءبا محمد علیه السلام عن مثل ذلك فقال له: العمری و ابنه ثقتان فما اءدیا الیک عنی فعنی یؤدیان و ما قال لک فعنی یقولان فاسمع لهما و اءطعها فانهما الثقتان الماء مونان. فهذا قول امامین قد مضیا فیک. قال: فخر ابو عمرو ساجداً و بکی. ثم قال: سل حاجتک. فقلت له: اءنت رأیت الخلف من بعد اءبی محمد (عج)؟ فقال: ای والله و رقبه مثل ذا - و اءوماء بیده - فقلت له: فبقیت واحده، فقال لی: هات. قلت: فالاسم؟ قال: محرم علیکم ان تساءلوا عن ذلك و لا اءقول هذا من عندی، فلیس لی ان اءحلل و لا احرم، و لکن عنه علیه السلام فان اءمر عند السلطان، ان اءبا محمد مضی و لم یخلف ولداً، و قسم میراثه و اءخذه من لا حق له فیهِ و هو ذا، عیاله یجولون لیس اءحد یجسر ان یتعرف الیهم او ینیلهم شیئاً و اذا وقع الاسم وقع الطلب فاتقوا الله و اءمسکوا عن ذلك. قال الکلینی. قدس سرّه و حدثنی شیخ من اصحابنا - ذهب عنی اسمہ - ان اءبا عمرو ساءل عن احمد بن اسحاق عن مثل هذا فاءجاب بمثل هذا. (۳۳۳) و رواه الصدوق قدس سرّه. اءیضاً بسند صحیح عن اءبیه و محمد بن الحسن عن عبدالله بن الجعفر الحمیری. (۳۳۴) حمیری گوید: من و شیخ ابو عمرو (عثمان سعید عمری، نایب اول) علیه الرحمه نزد احمد بن اسحاق گرد آمدیم. احمد بن اسحاق به من اشاره کرد که راجع به جانشین (امام حسن عسکری علیه السلام) از شیخ پرسم. من به او گفتم: ای ابا عمرو! من می خواهم از شما چیزی پرسم که نسبت به آن

شک ندارم، زیرا اعتقاد و دین من این است که زمین هیچ گاه از حجت خالی نمی ماند، مگر ۴۰ روز پیش از قیامت. چون آن روز برسد حجت برداشته و راه توبه بسته شود. آن گاه کسی که از پیش، ایمان نیاورده و یا در دوران ایمانش، کار خیری نکرده، ایمان آوردنش سودی ندهد (۳۳۵) ایشان بدترین مخلوق خدای عزوجل باشند و قیامت علیه ایشان برپا می شود، ولی من دوست دارم که یقینم افزوده گردد. همانا حضرت ابراهیم علیه السلام از پروردگار عزوجل درخواست کرد که به او نشان دهد، چگونه مردگان را زنده می کند. فرمود: مگر ایمان نداری؟ عرض کرد: چرا، ولی برای این که دلم مطمئن شود. (۳۳۶) و ابوعلی احمد بن اسحاق به من خبر داد که از حضرت هادی علیه السلام سؤال کردم: با که معامله کنم (یا پرسید احکام دینم را) از که به دست آورم و سخن که را بپذیرم؟ به او فرمود: عمری مورد اعتماد من است، آن چه از جانب من به تو رساند، حقیقتاً از من است و هر چه از جانب من به تو گوید، قول من است، از او بشنو و اطاعت کن؛ که او مورد اعتماد و امین است. و نیز ابوعلی به من خبر داد که او از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام همین سؤال را کرده و او فرموده است: عمری و پسرش (محمد بن عثمان، نایب دوم) مورد اعتماد هستند. هر چه از جانب من به تو برسانند، حقیقتاً از جانب من رسانده اند و هر چه به تو بگویند از من گفته اند. از آن ها بشنو و اطاعت کن؛ که هر دو مورد اعتماد و امین اند. این سخن دو امام است که درباره ی شما صادر شده است. ابو عمرو به سجده افتاد و گریه کرد. آن گاه گفت: حاجت را بپرس. گفتم: شما جانشین بعد از امام حسن عسکری علیه السلام را دیده ای؟ گفت: آری، به خدا! گردن او چنین بود و با دست اشاره کرد. گفتم: یک مسأله ی دیگر باقی مانده است. گفت: بگو. گفتم: نامش چیست؟ گفت: نمی گویم؛ زیرا برای من روا نیست که چیزی را حلال یا حرام کنم، بلکه سخن خود آن حضرت علیه السلام است؛ زیرا مطلب نزد سلطان (معمد عباسی که در ۱۲ رجب ۲۵۶ ه. خلیفه شد) چنین وانمود شده که امام حسن عسکری علیه السلام وفات کرده و فرزندی از خود به جا نگذاشته است و میراثش قسمت شده و کسی که حق نداشته (جعفر کذاب)، آن را برده است و عیالش در به در شده اند و کسی جرأت ندارد با آن ها آشنا شود یا چیزی به آن ها برساند. و چون اسمش در زبان ها بیافتد، تعقیبش می کنند. از خدا پرهیزید و از این موضوع دست نگه دارید. کلینی گوید: شیخی از اصحاب ما (شیعیان) که نامش از یادم رفته است، به من گفت: ابو عمرو از احمد بن اسحاق همین پرسش را کرد و او هم همین جواب را گفت. در ضمن، لازم به تذکر است که شیخ صدوق، قدس سره همین حدیث را به سند صحیح از پدرش و محمد بن حسن از عبدالله بن جعفر حمیری نیز نقل کرده است.

آسیب شناسی تربیتی مهدویت

مقدمه

دکتر خسرو باقری آسیب شناسی تربیتی مهدویت، یکی از مصداق های بحث عام تری است که از آن، به عنوان آسیب شناسی در تربیت دینی یاد شده است. برای توضیح این که مقصود از آسیب شناسی تربیتی مهدویت چیست، نخست باید به جنبه ی تربیتی مهدویت اشاره کرد. اعتقاد به وجود و ظهور امام مهدی (عج)، از جمله ی اعتقادات اسلامی و شیعی است و هم چون سایر اجزای این اعتقادات، لوازم تربیتی معینی بر آن مترتب است. بر این اساس، مهدویت، تنها مسأله ای اعتقادی نیست، بلکه از بعد تربیتی نیز برخوردار است. هنگامی که ما مشخص می کنیم بر اساس متون روایی، اعتقاد به وجود و ظهور مهدی (عج)، ضروری است، مجموعه ای دانشی را برای افراد فراهم نموده ایم. اما هنگامی که این مجموعه ی دانشی، به همراه خود، تحولات هیجانی، عاطفی و عملی معینی را ایجاد می کند که ضمن آن، افراد می کوشند خود را برای یآوری امام مهدی (عج) مهیا سازند، چهره ی تربیتی مهدویت آشکار می گردد. با توجه به جنبه ی تربیتی مهدویت، اکنون می توان مقصود از آسیب شناسی معطوف به آن را

مشخص کرد. در این جا، آسیب شناسی، حاکی از بازشناسی موارد سوء برداشت یا سوء عملکرد در جریان تربیتی مهدویت است. تا جایی که به ذات دین، مشتمل بر مهدویت، مربوط است، نمی توان از آسیب و آسیب شناسی سخن به میان آورد. اما هنگامی که جریان تربیت دینی، مشتمل بر بعد تربیتی مهدویت، شکل می گیرد، امکان ظهور آسیب و بنابراین آسیب شناسی فراهم می گردد؛ زیرا در جریان تربیت دینی، دست آدمی گشوده می شود و اکنون اوست که باید با فهمی که از دین کسب می کند، به عمل روی آورد و زمینه ی تحقق برداشت های خود را هموار کند. در طی این مسیر است که افق کوتاه دید آدمی، بدفهمی ها را در دامن می پرورد، چنان که دامنه ی محدود همت او، بدکرداری ها را در پی می آورد. از این رو، آسیب شناسی تربیتی مهدویت، تلاشی برای بازشناسی این گونه لغزش های فکری و عملی در جریان تحقق بخشیدن به بعد تربیتی مهدویت است. اما چنان که اشاره شد، آسیب شناسی تربیتی مهدویت، خود، موردی از بحث عام تر آسیب شناسی تربیت دینی و اسلامی است. به عبارت دیگر، همه ی انواع آسیب شناسی در تربیت دینی، در هر یک از موارد آن نیز صادق خواهد بود. به این ترتیب، رابطه ی آسیب شناسی تربیت دینی با آسیب شناسی تربیتی مهدویت، رابطه ی کلی و جزئی خواهد بود. یعنی آن چه به طور کلی در مورد نخست صادق است، به نحو جزئی و مصداقی، در مورد دوم نیز صادق خواهد بود. بر این اساس، چارچوب آسیب شناسی تربیتی مهدویت باید بر حسب چارچوب کلی آسیب شناسی تربیت دینی و اسلامی صورت بندی شود. نگارنده، پیش تر در مقاله ای تحت عنوان (آسیب و سلامت در تربیت دینی)، چارچوبی کلی برای بحث پیشنهاد کرده است. (۳۳۷) در نوشتار حاضر، با مبنا قرار دادن چارچوب مذکور، در مورد خاص مهدویت به بحث از آسیب شناسی تربیتی خواهیم پرداخت. در چارچوب مبنایی، آسیب شناسی تربیت دینی، در هفت محور تنظیم شده است. در هر یک از این محورها، دو سوی لغزش و آسیب و یک حدّ میانه، به منزله ی شاخص سلامت مطرح گردیده است. در این جا، فهرست محورهای مذکور ذکر می گردد و در متن مقاله، با اشاره ای کوتاه در توضیح هر یک، مستنداتی در خصوص بحث اصلی این نوشتار یعنی مهدویت به دست داده خواهد شد. محورهای اصلی آسیب شناسی تربیت دینی به قرار زیر است: ۱. آسیب ها: حصاربندی و حصارشکنی؛ سلامت: مرزشناسی. ۲. آسیب ها: کمال گرایی (غیرواقع گرا) و سهل انگاری؛ سلامت: سهل گیری. ۳. آسیب ها: گسست و دنباله روی؛ سلامت: هدایت. ۴. آسیب ها: مرید پروری و تک روی؛ سلامت: امامت. ۵. آسیب ها: قشری گری و عقل گرایی؛ سلامت: عقل ورزی. ۶. آسیب ها: خرافه پردازی و راززدایی؛ سلامت: حق باوری. ۷. آسیب ها: انحصار گرایی و کثرت گرایی؛ سلامت: حقیقت گرایی مرتبتی.

محور اول - آسیب ها حصاربندی و حصارشکنی؛ سلامت: مرزشناسی

اشاره: در این محور، آسیب های تربیت دینی، در دو سوی متقابل، حصاربندی و حصارشکنی نامیده شده اند. در حصاربندی، نظر بر این است که خط مشی اساسی برای تربیت دینی افراد، دور نگاه داشتن آنان از بدی و نادرستی است. این شیوه ی قرنطینه سازی، خود، یکی از منشاءهای آسیب زاست؛ زیرا با مانع شدن آنان از مواجهه با بدی و نادرستی، توان مقاومت را در آنان تحلیل می برد. قرنطینه سازی، تنها به صورت موقت و در برخی از مراحل اولیه ی تربیت رواست، اما تبدیل آن به خط مشی اساسی تربیت، در حکم مبدل ساختن آن به یکی از عوامل آسیب زایی است. از سوی دیگر، حصارشکنی و قراردادن افراد در معرض مواجهه با جریان های مختلف فکری و عملی، بدون فراهم آوردن قدرت تحلیل و مقاومت در آنان نیز منشاء آسیب زایی است. حالت سلامت در تربیت دینی، مرزشناسی است. مرزشناسی چون یکی از عوامل راهبردی در تربیت دینی است، حاکی از آن است که باید در جریان طبیعی زندگی، در مواجهه با بدی ها و نادرستی ها، توانایی تبیین و تفکیک میان خوبی و بدی یا درستی و نادرستی را به صورت مدلل در افراد فراهم آورد و به این ترتیب، زمینه ی مهار گرایش های آنان به بدی و نادرستی را

مهیا کرد. مرزشناسی با تقوای حضور ملازم است، نه با تقوای پرهیز و مصونیت در متن موقعیت را جست و جو می کند، نه مصونیت در قرنطینه را. با توجه به چارچوب کلی آسیب و سلامت در این محور، به بررسی آن در مورد خاص مهدویت خواهیم پرداخت. بر این اساس، بهره وری از مهدویت در امر تربیت، در دو صورت آسیب زا خواهد بود. هنگامی که فهم ما از این اصل اعتقادی و عمل ما در پرتو آن، به صورت حصاربندی جلوه گر شود و هنگامی که موضع ما در قبال آن به حصارشکنی منجر شود. در شکل نخست از آسیب زایی، تصور و برداشتی ایستا از مهدویت و انتظار مهدی (عج) وجود دارد. به این معنا که دو صف حق و باطل، هر یک با پیروان خود، برقرارند تا زمانی که ظهور رخ دهد و باطل مضمحل شود. در این فاصله، پیروان حق باید بریده و برکنار از پیروان باطل، انتظار "بکشند تا لحظه ی وقوع واقعه فرارسد. در این تصور، دوران غیبت، به مثابه ی "اتاق انتظار" است که باید در آن، به دور از اهل باطل، نشست و منتظر بود تا صاحب امر بیاید و کار را یکسره کند. تلاش افراد در این جا برای دور نگاه داشتن و مصون داشتن خود و دیگران، از اهل باطل است. پی آمد چنین فهمی از مهدویت، به صورت تربیت قرنطینه ای آشکار می گردد که در آن می کوشند افراد را با کنار کشیدن از معرکه، همراه با انتظاری انفعالی، مصون نگاه دارند. این پی آمد تربیتی، گونه ای آسیب زا از تربیت را نشان می دهد؛ زیرا منطق حصاربندی بر آن حاکم است که عبارت از افزایش آسیب پذیری فرد از طریق دور نگاه داشتن وی از مواجهه است. اما این آسیب زایی، خود، از کژفهمی نسبت به مهدویت نشأت یافته است. اگر مهدویت، ناظر به غلبه ی نهایی حق بر باطل است، باید این غلبه را در پرتو قانون کلی چالش میان حق و باطل فهم کرد. در چالش با باطل است که حق غالب می گردد: (بلکه حق را بر باطل فرومی افکنیم، پس آن را درهم می شکنند، و ناگاه نابود می گردد. وای بر شما از آن چه وصف می کنید). (۳۳۸) در روایات نیز مسأله ی مهدویت، نه در قرنطینه، بلکه در فضای باز، یعنی در عرصه ی مواجهه و چالش میان حق و باطل ترسیم شده است. به تعبیر روایتی که در زیر آمده است، مؤ منان در عصر غیبت، چون ساکنان کشتی اسیر در پنجه ی توفانند که با آن واژگون و زیرورو می گردند. آنان با پرچم های اشتباه انگیز روبه رو خواهند بود و باید چنان بصیرتی داشته باشند که پرچم مهدی (عج) را از پرچم های دروغین بازشناسند. در چنین عرصه ی چالش خیزی است که باید کسی ایمان خویش را محفوظ نگاه دارد؛ قرنطینه ای در کار نیست. روایت چنین می گوید: مفضل بن عمر جعفری گوید: شنیدم که شیخ - یعنی امام صادق علیه السلام - می فرمود: (مبادا علنی کنید و شهرت دهید. بدانید به خدا قسم، حتما مدت زمانی از روزگار شما غایب خواهد شد و بی تردید پنهان و گم نام خواهد گردید تا آن جا که گفته شود: آیا او مرده است؟ هلاک شده است؟ در کدامین سرزمین راه می پیماید؟ و بدون شک، دیدگان مؤ منان بر او خواهد گریست و هم چون واژگون شدن کشتی در امواج دریا، واژگون و زیرورو خواهند گردید. پس هیچ کس رهایی نمی یابد مگر آن کس که خداوند از او پیمان گرفته و ایمان را در دل او، نقش کرده و با روحی از جانب خود تاءیدش فرموده باشد. بی تردید، دوازده پرچم اشتباه انگیز که شناخته نمی شود کدام از کدام است، برافراشته خواهد شد...). (۳۳۹) در همین سیاق، روایات فراوانی وجود دارد حاکی از این که در دوران غیبت، آزمون های سنگین و دشواری های بسیار رخ خواهد داد. به طور مثال، در روایتی از جابر جعفری آمده است که می گوید: (به امام باقر علیه السلام گفتم که گشایش در کار شما کی خواهد بود؟ پس فرمود: هیهات! هیهات! گشایش در کار ما رخ نمی دهد تا آن که شما غربال شوید و بار دیگر غربال شوید - و این را سه بار فرمود - تا آن که خدای تعالی، تیرگی را (از شما) زایل کند و شفافیت (در شما) به جای ماند. (۳۴۰) چنان که عبارات مذکور نشان می دهد، دوران غیبت، دوران مواجهه با موقعیت های سخت و آزمون های دشوار است که در نتیجه ی آن، بسیاری غربال خواهند شد؛ به این معنا که از آزمون سربلند بیرون نخواهند آمد. بنابراین، تصور آرمیدن در حصار ی محفوظ و برکنار ماندن از اصطکاک و مواجهه، تصویری مردود است و در قاموس مهدویت و تربیت مهدوی نیست. شکل دوم از آسیب زایی، در مقابل حصاربندی، با حصارشکنی آشکار می گردد. در حالی که در حصاربندی، مرزهای آهنین می گذارند، در حصارشکنی، هر

مرزی را برمی دارند و بی مرزی را حاکم می کنند. حاصل این امر، بروز التقاطهای ناهم خوان میان اندیشه های حق و باطل است. آسیب زایی حصارشکنی در تربیت دینی این است که درست و نادرست، یک جا خوراک افراد تحت تربیت می شود و این خوراک ناجور، رشدی را سبب نخواهد شد و چه بسا که مسمومیت و هلاک در پی داشته باشد. نمونه ی این بی مرزی و التقاط در عرصه ی مهدویت، آن است که کسانی معتقد شوند (مهدی) اسم خاصی برای فرد معینی نیست، بلکه نمادی کلی برای اشاره به چیرگی نهایی حق و عدالت بر باطل و بیدادگری است و مصداق این نماد می تواند هر کسی باشد. در روایات مربوط به مهدویت، این گونه حصارشکنی به دیده ی منفی نگریسته شده است. بنابراین، در روایات فراوانی، بر این نکته تاءکید شده است که مهدی (عج) نام شخص معینی است. به طور مثال، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: (مهدی مردی از عترت من است که به خاطر (برپایی) سنت من می جنگد، چنان که من به خاطر وحی جنگیدم.) (۳۴۱) بر همین سیاق، در روایات دیگری، اشاره شده است که مهدی (عج) از فرزندان امام علی علیه السلام، فاطمه زهرا علیها السلام، امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام و هم چنین هر یک از امامان بعدی است. (۳۴۲) نه تنها بر این نکته تاءکید شده است که باید به (مهدی) چون نام خاص فرد معینی اعتقاد ورزید، که خداوند رسالت حاکمیت بخشیدن به حق و عدالت را به عهده ی وی گذاشته است، بلکه به طور کلی باید در دوران غیبت، دین و آموزه های اصیل آن را بازشناخت و بر آن پای ورزی کرد. این امر نیز نشانگر نادرستی مرزشکنی و برآمیختن حق و باطل در دوران غیبت است. به طور مثال، روایت زیر در این مورد قابل ذکر است: علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: (هنگامی که پنجمین فرزند از امام هفتم ناپدید شود، پس خدا را! خدا را! (مواظب باشید) در دین تان، شما را از آن دور نسازند. صاحب این امر ناگزیر از غیبتی خواهد بود تا کسی که بدین امر قایل است، از آن باز گردد. همانا این آزمایشی از جانب خدا است که خداوند، خلق خود را بدان وسیله می آزماید...) (۳۴۳) تعبیر الله فی ادیانکم در این روایت، سخنی مؤکد بر اهمیت بازشناسی آموزه های اصیل دینی در دوران غیبت است. بر این اساس، محو کردن مرزهای میان حق و باطل و برهم آمیختن آن ها، یکی از لغزش هایی است که می تواند در خصوص مهدویت رخ دهد. به این ترتیب، آشکار است که هر دو گونه ی آسیب زایی، یعنی حصاربندی و حصارشکنی، در عرصه ی مهدویت، مردود تلقی شده است. حالت سلامت در این محور از بحث، به دور از هر دو گونه ی مذکور، مرزشناسی است. مرزشناسی با قبول ارتباط، از حصاربندی متفاوت می گردد و با ردّ التقاط، از حصارشکنی متمایز می شود. مرزشناسی چون یکی از راهبردهای تربیت دینی، مستلزم آن است که فرد در متن موقعیت ها قرار داشته باشد و با بازشناسی مرزهای راستی از ناراستی و درستی از نادرستی، راه خود را بیابد. تربیت در این شکل، به دقت، هم چون آموختن حرکت در یک میدان مین است. مصون رفتن در جاده ی کناره، هنری نمی خواهد و آموزشی نمی طلبد. اما مساءله این است که تربیت دینی و مهدوی، جاده ی کناره ندارد، بلکه درست از میدان مین می گذرد و نمی توان از آن کناره گرفت. از سوی دیگر، بی پروا دویدن در این میدان نیز سر بر باد ده است. تنها با آموختن بازشناسی خط عبور، می توان در این میدان حرکت کرد. هر چند بیرون از قرنطینه بودن و در مواجهه قرار داشتن دشوار است، اما هنگامی که فرد با شناخت مرزها و حدود همراه گردد، توانایی حرکت سالم را خواهد یافت. در روایت مذکور در فوق، (۳۴۴) هنگامی که امام صادق علیه السلام اشاره می کند که در دوران غیبت، وضعیت مؤمنان چون افراد یک کشتی واژگون شده، زیرورو می گردد، راوی سخت می هراسد و چاره می طلبد. در ادامه ی روایت، چنین آمده است: (... راوی گوید: پس من گریستم و به حضرت عرض کردم: (در چنین وضعی) ما چه کنیم؟ فرمود: ای اباعبدالله! - و در این حال به پرتو خورشید که به درون خانه و ایوان می تابید، نظر افکند - آیا این خورشید را می بینی؟ عرض کردم: بلی. پس فرمود: مسلما کار ما روشن تر از این خورشید است.) در پاسخ امام، مرزشناسی چون چاره ی کار معرفی شده است. با توجه به زمینه ی سخن که در آن، زیرورو شدن و بروز پرچم های اشتباه برانگیز مطرح شده، پاسخ بیانگر این

است که اگر کسی مرزهای حق و باطل را بشناسد و نور را از ظلمت تمیز دهد، به سهولت می‌تواند راه خود را پیش گیرد و حرکت کند. با داشتن تصویر درستی از مهدویت، مدلول‌های درست آن در تربیت نیز معین خواهد گردید. تربیت مهدوی، تربیت برای محیط باز است و از این رو، مستلزم آن است که افراد، توانایی مرزشناسی را کسب کنند و آمادگی مواجهه و رویارویی با اصطکاک‌های فکری و عملی را بیابند. این مرزشناسی شامل مواردی از این قبیل است: شناخت مهدی (عج) چون شخصی معین، شناخت رسالت وی در برپایی حق و عدالت، شناخت حقانیت آموزه‌های دین اسلام که وی آن را به جهانیان عرضه خواهد نمود، آشنایی با جریان‌های فکری مختلف که سودای برقرار ساختن حق و عدالت را در جوامع بشری در سر دارند و توانایی بازشناسی میزان درستی و نادرستی آن‌ها و توانایی در میان گذاشتن محققانه‌ی باورهای خود با آن‌ها. پیرو مهدی (عج) با تربیت شدن برای زیستن در چنین محیط‌بازی، از انتظار انفعالی ظهور وی به دور خواهد بود و در اثر ارتباط سازنده با جریان‌های فکری دیگر، انتظاری پویا را نسبت به ظهور، آشکار خواهد ساخت. انتظار پویا به معنای فراهم ساختن فعالانه‌ی زمینه‌های ظهور است.

محور دوم – آسیب‌ها: کمال‌گرایی (غیر واقع‌گرا) و سهل‌انگاری؛ سلامت: سهل‌گیری

اشاره: در این محور، آسیب‌های تربیت دینی، در دو قطب کمال‌گرایی (غیر واقع‌گرا) و سهل‌انگاری قرار دارند. در قطب اول، آسیب‌زایی تربیت دینی ناشی از آن است که آرمان‌های بسیار والای دینی را از افراد تحت تربیت طلب می‌کنند، بدون آن که توان و طاقت واقعی آن‌ها را چون معیار حرکت به سمت این آرمان‌ها در نظر بگیرند. از این رو، بار سنگین آرمان‌های مذکور، طاقت سوز خواهد بود. در قطب دوم، سهل‌انگاری با بی‌اعتنایی به آرمان‌های بلند، چهره‌ی دیگری از آسیب‌زایی را آشکار می‌سازد. سهل‌انگاری، جدیت و تلاش را از عرصه‌ی تربیت می‌زداید و به این ترتیب، حرکت پیشرونده را به پرسه زدن تبدیل می‌کند، در حالی که پرسه زدن، سازنده و شکل‌دهنده نیست. حالت سلامت در این محور، سهل‌گیری است. سهل‌گیری با کمال‌گرایی (غیر واقع‌گرا) از این جهت متفاوت است که در آن، کمال را برای فرد، در حد وسع وی می‌جویند و از فراتر از آن اغماض می‌کنند. تفاوت آن با سهل‌انگاری نیز در این است که در سهل‌گیری، در هر حال، چشم به سوی آرمان‌ها دارند و حرکت پیشرونده را می‌خواهند. پیامبر اکرم (ص) دین خود را "سهله‌ی سمحه" نامیده و جایگاه خود را در نقطه‌ی سهل‌گیری معین کرده است. با به کارگیری چارچوب این محور در زمینه‌ی مهدویت، به ترتیب، از دو گونه‌ی آسیب‌زایی، یعنی کمال‌گرایی (غیر واقع‌گرا) و سهل‌انگاری، سخن خواهیم گفت. سپس، حالت سلامت را تحت عنوان سهل‌گیری مورد بحث قرار خواهیم داد. در قطب نخست آسیب، ابتدا باید به این مسأله پاسخ گوئیم که کمال‌گرایی (غیر واقع‌گرا) چگونه در عرصه‌ی تربیت مهدوی آشکار می‌گردد. زمینه‌ی این امر، آن است که مهدی (عج)، عهده‌دار رسالتی سخت و سترگ است. تلاش گسترده در سطح جهان برای زدودن ظلم و بی‌عدالتی و نشان دادن حق و عدالت بر اریکه‌ی قدرت، کاری به غایت دشوار است؛ زیرا مستلزم بازستاندن قدرت از دست مدعیان دروغین و جسور آن خواهد بود. از این رو، امام مهدی (عج) با مقاومت‌های بسیاری روبه‌رو خواهد شد و ناگزیر، جنگی جانکاه در پیش خواهد داشت. این نکته در روایات فراوانی مورد نظر قرار گرفته است. در زیر، به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم: مفضل بن عمر گوید: (به امام صادق علیه السلام عرض کردم: نشانه‌ی قائم چیست؟ فرمود: آن گاه روزگار گردش کند و گویند: او مرده یا هلاک شده؟ در کدامین سرزمین می‌گردد (به سر می‌برد)؟ عرض کردم: فدایت شوم، سپس چه خواهد شد؟ فرمود: ظهور نمی‌کند مگر با شمشیر). (۳۴۵) هم چنین، ابوبصیر گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می‌فرمود: (... شمشیر بر گردن خویش حمایل می‌سازد، هشت ماه به شدت مبارزه می‌کند تا این که خدا راضی شود...). (۳۴۶) در پیش بودن این مسؤلیت سنگین و خطیر برای مهدی (عج)، کار را برای پیروان وی نیز دشوار

خواهد ساخت. خداوند چنین مقدر نکرده است که آن حضرت، این رسالت را به تنهایی و تنها با مدد غیبی به انجام برساند، بلکه نظر بر آن بوده است که بشر در گیرودار این رخداد عظیم، خود نیز تحول یابد و در تعیین سرنوشت تاریخی خویش، نقش آفرینی کند. به هر روی، کسانی خواهند توانست خود را برای این یآوری آماده کنند که ظرفیتی عظیم در خویش سراغ گیرند. به همین دلیل، صفات برجسته‌ای برای یاوران مهدی (عج) ذکر شده است، چنان که در روایتی در وصف شجاعت آنان آمده است: (و مردانی که گویی دل‌های شان پاره‌های پولاد است...). (۳۴۷) هم چنین، در روایتی، ابوالجارود به نقل از امام باقر علیه السلام گوید: آن حضرت به من فرمود: (... چون شنیدید ظهور کرده است، نزد او بروید، اگر چه کشان‌کشان بر روی برف و یخ باشد). (۳۴۸) این بیان حاکی از آن است که یاران امام، چنان نستوه‌اند که اگر لازم باشد خود را به این نحو نیز به وی برسانند، به آن مبادرت خواهند کرد. در نظر بودن چنین غایت بلندی در مسأله‌ی مهدویت، زمینه‌ساز آسیب‌تربیتی کمال‌گرایی (غیر واقع‌گرا) می‌گردد. این آسیب‌چنین آشکار می‌گردد که مریبان، بدون توجه به وسع فهمی و عملی افراد، آنان را از همان ابتدا به فتح این قله‌ی عظیم فراخوانند. آسیب این‌گونه کمال‌گرایی، به صورت اعراض کلی فرد از مقصد و مقصود آشکار می‌گردد و این در جریان تربیت، نقض غرض خواهد بود؛ زیرا فراخواندن افراد به کمال، برای آن است که آنان از وضعیت کنونی خویش، به سوی نقطه‌ای فراتر حرکت کنند. اما هنگامی که این امر به صورت غیرواقع‌بینانه صورت گیرد، فرد را از اصل حرکت منصرف می‌سازد. مریب باید بداند که هر کسی برای آن ساخته نشده است که بتواند یاور خاص مهدی (عج) باشد و نمی‌توان همگان را در این حرکت، به قله‌نشانند و با این حال، چنین نیست که این‌گونه افراد، جایی در کاروان بلنددانه‌ی نصرت مهدی (عج) نداشته باشند. در قطب دوم و در نقطه‌ی مقابل کمال‌گرایی، سهل‌انگاری قرار دارد. سهل‌انگاری در قلمرو مهدویت، به این نحو آشکار می‌گردد که جایی برای آن در ذهن و ضمیر فرد فراهم نیاید و به تبع آن، نقشی برای آن در تحول شخصیتی وی وجود نداشته باشد. به عبارت دیگر، در این قطب، مسأله‌ی مهدویت در منظومه‌ی تربیت دینی، به کنج تغافل یا غفلت می‌افتد و هیچ نقشی برای آن در جریان تربیت دینی در نظر گرفته نمی‌شود. در پاره‌ای از روایات به این نکته اشاره شده است که چگونه برخی از مردم، مسأله‌ی مهدویت را به بوته‌ی فراموشی و غفلت می‌سپارند، به نحوی که به وقت ظهور وی، شگفت زده می‌شوند. به طور مثال، حماد بن عبدالکریم گوید: (در محضر امام صادق علیه السلام از حضرت قائم (عج) یاد شد. پس آن حضرت فرمود: بدانید که هرگاه او قیام کند، حتما مردم می‌گویند: این چگونه ممکن است؟ در حالی که چندین و چند سال است که استخوان‌های او نیز پوسیده است). (۳۴۹) آسیب‌زایی سهل‌انگاری در این است که نقش تربیتی آرمان‌ها را با سبک گرفتن یا فراموش کردن آن‌ها از میان برمی‌دارد. هر آرمانی، متناسب با ویژگی‌های خود، قابلیت معینی را در افراد شکل می‌دهد. سهل‌انگاری نسبت به هر آرمانی، سهم تربیتی معینی را از عرصه‌ی تربیت خارج می‌سازد. مهدویت یکی از زنده‌ترین و پویاترین آرمان‌های دینی است؛ زیرا افراد را در ارتباط با رخدادی قرار می‌دهد که در پیش است و با توجه به این که وقت آن نامعین است، هر آن ممکن است واقع شود. رخدادهای مربوط به آینده، از توانایی ویژه‌ای برای آماده‌سازی افراد برخوردارند. مهدویت در میان این‌گونه رخدادهای مربوط به آینده، یکی از برجسته‌ترین آن‌هاست؛ زیرا در عرصه‌ی وسیعی، یعنی در پهنه‌ی حیات بشری، رخ می‌دهد و در حکم برآیندی برای درازای بلند تاریخ آدمی و چون نقطه‌ی روشنی در پایان آن است. سهل‌انگاری نسبت به مهدویت در تربیت دینی، به منزله‌ی از دست نهادن این تاءثیر عظیم تحول‌بخش در شخصیت افراد است. در نقطه‌ی میان دو قطب آسیب‌زای مذکور، حالت سلامت عبارت از سهل‌گیری است. سهل‌گیری از معایب هر دو قطب کمال‌گرایی (غیر واقع‌گرا) و سهل‌انگاری به دور است؛ زیرا در عین حال که در آن، به کمال نظر هست، وسع فرد نادیده گرفته نمی‌شود و در عین حال که در آن، سهولت در کار است، غفلت در میان نیست. در تربیت مهدوی باید سهل‌گیری را چون یکی از شاخص‌ها در نظر گرفت. در سهل‌گیری، باید نخست به حدود وسع فهمی و عملی فرد توجه یافت و آن‌گاه با نظر به این حدود

، حرکت وی را تسهیل کرد. امام علی علیه السلام در حدیثی طولانی که در آن از مهدی (عج) یاد کرده است، خطاب به حذیفه بن الیمان فرمود: (ای حذیفه! با مردم آن چه را نمی‌دانند (نمی‌فهمند) نگو؛ که سرکشی کنند و کفر ورزند. همانا پاره ای از دانش‌ها سخت و گران بار است که اگر کوه‌ها آن را بر دوش کشند، از بردن آن ناتوانند...). (۳۵۰) در این سخن، توجه به وسع فهمی و دانشی افراد، مورد تاءکید قرار گرفته و به صراحت اظهار شده که نادیده گرفتن آن، موجب اعراض و بلکه کفرورزی خواهد گردید. به تبع وسع فهمی، وسع عملی و حد طاقت افراد در به دوش کشیدن تکالیف نیز باید مورد توجه قرار گیرد. قابل ذکر است که حتی در یاوران نزدیک مهدی (عج)، برخی وسع و طاقت بیشتری از دیگران نشان می‌دهند، اما به هر روی، هر کدام متناسب با وسع خویش، عمل می‌کنند. در حدیثی که پیش‌تر در وصف یاران مهدی (عج) ذکر شد، این تعبیر نیز آمده است: (در میان آنان، مردانی هستند که شب را نمی‌خسبند و در نمازی که می‌گزارند، چونان زنبور، زمزمه ای بر لب دارند. شب را با برپایی نماز، صبح می‌کنند و روز را با فرماندهی سپاه شان سپری می‌کنند. راهبان شب و شیران روزند.) (۳۵۱) سید محمد صدر در شرح این بخش از روایت می‌گوید که این ظرفیت عظیم، یعنی عبادت در شب و رزم در روز، تنها در برخی از یاران مهدی (عج) وجود دارد. سایرین، تنها به جهاد و رزم واجب روزانه ای که به عهده دارند، می‌پردازند و به سبب خستگی، برپایی نماز شب را که مستحب است، ترک می‌کنند؛ زیرا ظرفیت آن‌ها در حدی نیست که بتوانند عبادت و جهاد، هر دو را به دوش بکشند. بنابراین، یاران مهدی (عج) دو دسته‌اند؛ کسانی که به تهجد می‌پردازند و کسانی که به تهجد نمی‌پردازند. هر چند هر دو دسته، در اقدام به جهاد و رزم، مشابه یکدیگرند. همین تقسیم در یاران رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز وجود داشت. چنان که در قرآن به این نکته اشاره شده است: (در حقیقت، پروردگارت می‌داند که تو و گروهی از کسانی که با تو، نزدیک به دوسوم از شب یا نصف آن یا یک سوم آن را به [نماز] برمی‌خیزید...). (۳۵۲) یاران پیامبر، هر چند همگی در شجاعت و تحمل آزار قریش، مشابه بودند، اما تنها گروهی از آنان، یعنی مسلمانان قبل از هجرت، به همراه ایشان به تهجد می‌پرداختند. (۳۵۳) توجه به وسع افراد در عرصه‌ی فهم و عمل، به منزله‌ی حفظ حرکت مستمر آنان در طریق تربیت و تحول است. چه بسا رعایت وسع یک فرد ضعیف، موجب شود که وی، به سهم خویش، در راه مهیا شدن برای ظهور مهدی (عج) گام بردارد، اما بی‌توجهی به وسع فردی متوسط و خوب، وی را از راه به در برد. منابع: ۱. قرآن کریم، ترجمه‌ی محمد مهدی فولادوند، انتشارات سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۷۸. ۲. باقری، خسرو؛ آسیب و سلامت در تربیت دینی، عرضه شده در همایش آسیب‌شناسی تربیت دینی، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۸۰. ۳. صافی گلپایگانی، لطف الله؛ منتخب الاثر فی الامام الاثنی عشر، قم، مؤسسه السیده المعصومه، ۱۴۲۱ ه. ق. ۴. الصدر، السید محمد؛ تاریخ مابعدالظهور، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۲ ه. ق. ۵. نعمانی، محمد؛ غیبت، ترجمه: جواد غفاری، تهران، کتاب‌خانه‌ی صدوق، بازار سرای اردیبهشت، ۱۳۶۳ ه. ش.

فرقه‌شناسی مهدویت و فرقه‌های انحرافی (۱) (۳۵۴)

مدخل: اصالت مهدویت و ادعاهای باطل

جعفر خوشنویس تدوین: علی لاری مساءله‌ی حضرت بقیه‌الله الاعظم، مهدی موعود (عج)، یکی از بارزترین و بدیهی‌ترین مسایل اسلامی و مورد تائید و اعتقاد همه‌ی مسلمانان به ویژه شیعیان است، زیرا صدها آیات قرآنی و روایات نبوی این مساءله‌ی با اهمیت را به طور گسترده و مبسوط عنوان و مطرح ساخته‌اند و جزئیات آن را با بیاناتی دقیق و روشن، ذکر کرده‌اند، به طوری که ابهامی برای کسی باقی نگذاشته‌اند. تمامی فرق اسلامی - تقریباً - این آیات و روایات و مفاد آن‌ها را به نحوی در کتب

حدیثی و کلامی و تفسیری و احیانا رجالی و تاریخی خود متعرض شده اند و درباره ی آن به شکل های مختلف سخن گفته اند ، تا جایی که می توان ادعا کرد که کم تر دانشمند و عالمی ، بلکه مسلمانی یافت می شود که به این موضوع مهم و خطیر نپرداخته ، یا این که این مطلب به گوش او نرسیده باشد . شاهد روشن و قوی این مدعا ، صدها کتابی است که در طول تاریخ ، با استفاده از این نام شریف و مقدس به وجود آمده است . اما این مسأله ی مقدس و بدیهی - بسان هر مسأله ی دیگر دینی و اسلامی حتی مانند الوهیت و ربوبیت و نبوت و رسالت - گه گاهی مورد سوء استفاده ی افراد یا گروه هایی البته با انگیزه های شخصی یا سیاسی ، قرار گرفته و می گیرد و اهداف و اغراض خاصی از این عمل دنبال شده و می شود . مگر نه این که جهان همیشه شاهد این مطلب است که افرادی گستاخانه مدعی الوهیت یا ربوبیت شده و کوس خدایی زده اند و یا مدعی نبوت و رسالت شده و دعوی پیغمبری نموده اند؟! بدیهی است که این سوء استفاده ها و این ادعاهای مفتضح و رسوا ، هرگز به اصل و اصالت این حقایق ضربه نمی زند و کسی نمی تواند با این بهانه که گه گاهی این نوع مطالب واقعی و ریشه دار در فطرت و عقل و مؤید به صدها بلکه هزاران دلیل ، مورد سوء استفاده قرار گرفته یا می گیرد ، آن ها را زیر سؤال ببرد و یا این که به نحوی در صحت اصل آن ها ، تشکیک کند . از آن جا که مسأله ی حضرت بقیه الله الاعظم ، مهدی موعود (عج) ، که در آیات و روایات فراوانی خصوصیات آن مطرح شده است ، نزد مسلمانان ، مسأله ای مقدس و ظهور حضرتش همواره آرزوی آنان بوده است ، از این قاعده مستثنا نبوده و نیست . این مسأله ی مهم از همان زمان ائمه ی اطهار علیهم السلام و حتی با وجود خود امامان - که جزو مبشران و نویددهندگان به آن بوده اند - به نحوی مورد سوء برداشت قرار گرفت و با برخورد ائمه علیهم السلام ، مواجه شد . این روند خطرناک و انحرافی در عصر غیبت صغری مخصوصا پس از آن ، به شکل هایی مانند ادعای دروغین (سفارت و نیابت خاصه) حضرت مهدی (عج) تجلی می نمود ، که مورد تکذیب حضرت (عج) و هشدار آن وجود مقدس قرار می گرفت و مؤمنان تنها به سفرا و نواب واقعی توجه داده می شدند . البته این حرکت در زمان های بعد ، نه تنها در جوامع شیعی بلکه در جوامع سنی نیز ادامه پیدا کرد و از اعتقاد و علاقه ی مسلمانان به این مطلب مقدس و حساس و سرنوشت ساز ، بی محابا و ناجوانمردانه بهره برداری می شد! با این حال ، خوشبختانه با هشدارهای قوی و به موقع عالمان دین و صدور ده ها روایت که شمایل و نشانه های آن حضرت ، شرایط ظهور و نحوه کار آن ذخیره ی الهی را بیان می کرد ، ماهیت پلید آن حرکت های شوم و مغرضانه آشکار می شد و صاحبان آن مفتضح و رسوا می گشتند . این ماجرا سردرازی دارد که از حوصله ی این مقاله ی مختصر بیرون است . لذا ما در این جا تنها به بخشی از آن چه در دو قرن اخیر واقع شد و مسلمانان بخصوص شیعیان هنوز از تبعات و پیامدهای ناگوار آن رنج می برند ، می پردازیم تا شاید گامی ، در جهت تنویر اذهان باشد . آن چه فعلا در این مقاله مطرح است ، بررسی کوتاهی است درباره ی فرقه ای که متأسفانه ، زمینه ساز پیدایش فرقه ی ضاله ی بابیت و سپس بهائیت شد . لازم به تذکر است که این مقاله یک مرور اجمالی بیش نیست ، و تفصیل کلام به شماره های بعد موکول می شود .

شیخیه ؛ ریشه ی بهائیت

اشاره

اگر بخواهیم تصویری جامع و گویا از فرقه ی ضاله ی بهائیت داشته باشیم ، لازم است ریشه ی پیدایش بهائیت را مورد بررسی و دقت قرار دهیم . در حقیقت ، بهائیت زائیده ی بابی گری است و بابی گری از کشفیه ، و کشفیه هم فرزند ناخلف شیخی گری است . قهرا برای پی بردن به واقعیت بهائی گری باید ریشه ها و دامنه هایی را که در آن متولد شده و پرورش یافته است ، بشناسیم . لذا قبل از ورود به بحث بهائیت ، باید دو فرقه ی دیگر را مورد بررسی قرار بدهیم . ما در این جا اول فرقه ی شیخیه را مورد بحث

قرار می دهیم .

الف - شیخیه

۱ - شیخ احمد احسائی کیست ؟ مؤسس فرقه ی شیخیه ، شیخ احمد احسائی است . شیخ احمد احسائی فرزند زین الدین بن ابراهیم بن صفر بن راغب بن رمضان در سال ۱۱۶۰ هـ . در قریه ای به نام مطیرفی از قراء احساء یا (لهسا) متولد شد . وی از اعراب صحرائشین بود ، ولی به خاطر اختلافی که بین جد دوم و سومش (دائر و رمضان) پیدا شد ، به منطقه ی احساء رفتند . اجداد شیخ احمد از سنی های متعصب بودند ، ولی آمدن آن ها به منطقه ی احساء که شیعه نشین بود ، باعث شد تحت تاءثیر شیعه قرار گرفتند . با این حال ، به دلیل سابقه ی تعصب و صحرائشینی ، به نظر می رسد تشیع آن ها از روی تحقیق و تعقل نبوده است و چه بسا از باب هم رنگ شدن با محیط جدید بوده است . ۲ - اوصاف احسائی برخی از مریدان وی اوصاف عجیب و غریبی را به او نسبت داده اند و از وی فردی استثنایی و دارای الهامات و امدادهای غیبی ، ساخته اند ، ولی بیشتر این اوصاف توسط پسرش به او الهام می شد . بیشتر اوصافی که به او نسبت داده شده ، از ناحیه ی پسرش بوده که کتابی هم در وصف او نوشته است . مثلاً قبل از ۵ سالگی ، یادگیری قرآن را تمام کرد . خود می گوید : (در ایام طفولیت ، جسمم با بچه ها در حال بازی بود ، ولی روحم در عالم دیگر بود . همیشه فکر می کردم و تدبیر می نمودم و بر همه مقدم بودم . در سنین کودکی ، بر این عادت بودم که در خلوت هایم درباره ی اوضاع جهان و مردم می اندیشیدم که : کجایند ساکنین این عمارات که این بناها و کاخ ها را ساخته اند و وقتی متذکر احوال شان می شدم ، می گریستم . در مجالس لهو که در آن زمان شایع بود ، می رفتم ، ولی از آن کناره گیری می کردم . اگر هم جسمم با آن ها بود ، ولی روحم در ملا اعلی بود) . لازم به تذکر است که در منطقه ای که او سکونت داشت ، موسیقی و غنا و امثال این ها خیلی رواج داشت تا آن جا که دستگاه موسیقی را بر درب خانه های شان آویزان می کردند . درباره ی حافظه و هوشمندی خویش نیز می گوید : (دو ساله که بودم ، سیلی آمد و همه چیز را برد جز یک مسجد و خانه ی عمه ام ؛ حبابه .) که این سخن ، حافظه ی قوی او را می رساند . گویند زمانی بر مقتولی گذر کرد ، با عبارت فصیح به او خطاب نمود : (این ملکک ، این شجاعتك ، این قوتک ؟ ملک و شجاعتت چه شد ، نیرو و توانت کو ؟) و بعد بر دگرگونی زمان ، می گریست . این فضایل مربوط به دوران طفولیت او است که مقدمه ای است برای ادعاهایی دیگر . به هر حال ، اوصافی برای او ذکر نموده اند که لازمه اش ، قداست و نبوغی خارق العاده است که در اصلا ب وی بی سابقه بوده و هدف از این کار ، چیزی جز اغواء و فریفتن مردم نبود . نکته ی قابل توجه این است که : چنین اوصافی بعد از آن که وی ، رییس این گروه گردید ، توسط پسرش ، بیان می شد تا مریدانش از او پیروی کنند . ۳ - علماء و احسائی از علمای معاصر و غیر معاصر او ، به خاطر عقاید باطله ، چیزی جز تکفیر و تفسیق و نکوهش و ذمّ او نقل نشده است که به اسامی بعضی از آن ها اشاره می کنیم : ۱ - سید محمد مجاهد ؛ نویسنده ی مناهل (متوفی ۱۲۴۲ هـ -) . ۲ - سید مهدی طباطبایی ؛ فرزند نویسنده ی کتاب ریاض (متوفی ۱۲۶۰ هـ -) . ۳ - شیخ محمد حسین ؛ نویسنده ی فصول (متوفی ۱۲۶۱ هـ -) . ۴ - سید ابراهیم قزوینی ؛ مؤلف ضوابط (متوفی ۱۲۶۲ هـ -) . ۵ - شهید سوم شیخ محمد تقی قزوینی (متوفی ۱۲۶۴ هـ -) . ۶ - شیخ شریف العلماء (متوفی ۱۲۶۵ هـ -) . ۷ - شیخ محمد حسن مؤلف جواهر (متوفی ۱۲۶۶ هـ -) . ۸ - ملا آقا دربندی ؛ مؤلف کتب خزائن الاصول و خزائن الاحکام (متوفی ۱۲۸۵ هـ -) . ۹ - میرزا محمد باقر خوانساری ؛ نویسنده ی روضات الجنات (متوفی ۱۳۱۳ هـ -) . ۴ - تحصیلات شیخ شیخ بعضی علوم و بعضی از معارف را تحصیل نمود بی آن که برای او شفای قلبی حاصل شود و توشه ای معنوی برگیرد . خود می گوید : (در ۲۵ سالگی در خواب دیدم که کتابی در مقابل من باز شد و این قول خداوند : (الذی خلق فسوی و الذی قدر فهدی) (۳۵۵) را چنین تفسیر می کرد : الذی خلق ؛ یعنی اصل شی را که هیولا باشد ، خلق کرد . فسوی ؛ یعنی صورت نوعیه ی آن . قدر ؛ اسباب آن . فهدی ؛ یعنی از این نوع به خیر و شر هدایت کرد . بر اثر این خواب ، انقلابی

عجیب در من ایجاد شد که مرا از ادامه ی تحصیل علوم که ظاهری و غیرواقعی است ، بازداشت . بنابراین ادعا ، این مطلب برایش از این علوم و معارف که آن ها را صرفا ظاهری می داند ، بهتر است ! زیرا گویی منادی غیبی ، او را مورد خطاب قرار داده است ، چیزی شبیه به وحی یا اشراق و الهام . در ادامه می گوید : (پس از عزلتی چند ، و در نفس خود ، امور دیگری را احساس کردم) .

میریدان او ادعا کرده اند که شیخ ، علمش را از عالم اعلی گرفته است برخلاف دیگران که با همه ی سعی و کوشش وافر خود از آن عاجز هستند ، برای او در علوم مختلف ، ۳۰۰ تالیف ذکر کرده اند و تنها یک هزارم فضایل او مطرح شده است . در هر فن و علمی از تمام متخصصان بالاتر است . گفته شده ایشان سفرهای زیادی به بلاد مختلف داشته ، خصوصا بلاد و شهرهایی که دارای حوزه ی علمیه بوده و علمای بزرگ در آن زندگی می کردند . شرکت در درس آن علما باعث شد که علوم زیادی فراگرفته و از او یک عالم بزرگ و شخصیتی مقدس و متقی بسازد . منتها این ادعا را اموری تکذیب و از اهمیت آن می کاهد که اینک آن ها را بر می شماریم : ۱- بنابر آن چه که از ایشان نقل شده است یا به او نسبت داده اند ، او نه برای آموختن ، بلکه صرفا برای آزمایش علما در درس شرکت می کرد . ۲- بنابر تصریح خود یا نقلی که از او شده است ، با دیدن آن خواب ، حقایق علوم را دریافت و به او الهام گشت . ۳- ادعای این که علم او لَدُنّی بود . گویند : بعضی از علوم مانند فلسفه و تصوّف و بعضی علوم غریبه را در سفرهایش آموخت و به دلیل همین علوم یا به خاطر اعتماد بر بعضی از روایات که معنای آن را نفهمیده بود ، دچار چنین سرانجامی شد . شیخ احمد احسائی در اوایل امر به تقوی ، زهد و ورع توصیف شده است و لذا بعضی او را مدح کرده اند . لیک با بیان اعتقادات غلوآمیز و ادعاهایش ، انحراف او مشخص گشت . بدین سبب ، علما به تکفیر او حکم دادند . ۵- شیخ احمد احسائی و تشیع شیخ احمد احسائی دارای مسلکی اخباری بود . او به اموری غریب معتقد بود که با اعتقادات شیعه ی امامیه که در طول قرون متمادی در کتب کلامیه و اعتقادیه ی خود به صورت مختصر و مطول بیان کرده اند ، فاصله ی زیادی دارد . مواردی از اعتقادات شیخ را بر می شماریم : ۱- ائمه را به عنوان علل اربع برای عالم ذکر کرده است (علل فاعلی ، مادی ، صوری ، غایی) . این غلوّی است که عقل و شرع مقدس از آن ابا دارد . ۲- اصول دین ۴ تا است : معرفت الله ، معرفت انبیاء ، معرفت ائمه ، معرفت رکن رابع ؛ که شیوخ و بزرگان شیخیه هستند . ۳- قرآن ، کلام نبی صلی الله علیه و آله است . شیخ با این کلام ، منکر وحی بودن قرآن است . ۴- اتحاد حق با خلق ؛ یعنی الله تعالی با انبیاء ، شیء واحدی هستند . ۵- تفسیر معاد به معنای غیرمتعارف و بیگانه از آن چه علمای کلام می گویند . ۶- تفسیر امام به شیء غریب که همراه با غلوّ ، شرک و خرافه است که قرآن و شرع مقدس ، مخالف چنین امری است . ۷- اعتقاد به رکن رابع که از مختصات این فرقه است . دلیل اعتقاد به رکن رابع : برای هر سلطانی ، ۴ وزیر است و اگر این چهار وزیر نباشند ، ملک و سلطنت از بین می رود و کم و زیاد کردن آن ها هم جایز نیست : ۱- وزیر عدل ؛ ۲- وزیر انفاق ؛ ۳- وزیر جنگ ؛ ۴- وزیر دارایی و مالیات . چون خداوند و نبی و امام از جنس بشر نیستند ، لازم است بین آن ها و خلق ، شیوخ آن ها واسطه و موضوع تجلّی حق باشند . این ها این اصل را در مقابل سفارش ائمه ی معصومین علیهم السّلام در رجوع به فقهاء که قدرت استنباط احکام را از کتاب ، سنت ، عقل و اجماع دارند و حجت بر عوام هستند ، قرار داده اند . ۸- اعتقاد عجیب و غریب شیخ در مورد امام عصر (عج) ، استهزای آن حضرت است که شبیه به کلام منکرین است و گفته است امام غایب در پشت پرده ی غیبت چه فایده ای دارد ؟ وی گفته است : ان الامام الحجة خاف و فرّ الی العالم حور قلیائی ؛ امام عصر به خاطر ترس به عالم حور قلیایی گریخت . ۹- اعتقاد به حقانیت فرقه ی شیخیه و عقاید آن و تصریح به بطلان جمیع فرق شیعه حتی امامیه . ۱۰- نفی عدل که نزد شیعه از اصول دین است . شیخ احمد احسائی در یکی از کتاب هایش به خلفا حمله کرد . به همین دلیل ، حکومت عثمانی که در آن وقت بر عراق ، سیطره داشت ، به کربلا حمله کرد ، عده ای از اهالی آن جا را کشت ، خانه ها را آتش زد و ویران کرد . در این میان ، خانه ای جز خانه ی سید کاظم رشتی شاگرد شیخ احمد احسائی سالم نماند . شیخ که مسبب این فتنه بود ، خود در امان ماند . مدتی بعد به حجاز رفت و در آن جا مورد احترام قرار گرفت . این در حالی بود که حکام آن دیار ،

سنی بود و زیر نظر حکومت عثمانی قرار داشتند. به هر حال شیخ در ۵۷ سالگی به سال ۱۲۴۱هـ. - از دنیا رفت و در بقیع به خاک سپرده شد. شاگردان شیخ، مروّجان عقاید او و مورد عنایت ناصرالدین شاه بودند، (او به دنبال معارضه و مقابله با قدرت علمای شیعه بود) و کارهای آنان به اختلاف بین صفوف شیعیان انجامید، خصوصاً در آن زمان که شیعیان عراق تحت حکومت متعصب سنی عثمانی بوده و به اتحاد، نیاز شدید داشتند. سعی همیشگی استعمار بر این بود که مراجع را که ملجاء و پناه شیعیان، بودند از میان بردارد. سید کاظم رشتی که در کلاس درس او شرکت و عقاید او را ترویج می داد، بعدها فرقه‌ی کشفیه را تاسیس کرد. بعد از مرگ شیخ، فرقه‌ی او به شعب مختلف تقسیم شد مانند: کرامیه، احقاقیه، حجت الاسلامیه و باقریه که هر یک از اینها افکار مخصوص به خود را داشتند.

ب - کشفیه

۱ - سید کاظم رشتی کیست؟ سید کاظم رشتی فرزند سید قاسم رشتی گیلانی حائری، ایرانی الاصل بود و در سال ۱۲۱۲هـ. - متولد شد. بعضی گفته اند نسبش از سادات حسینی بوده، ولی بعضی گفته اند که اصلاً سید نبوده، بلکه این یک اسم مستعاری است؛ زیرا در یزد با نام احمد احسائی به فعالیت می پرداخت. وی در ۲۱ سالگی به کربلا رفت و تا آخر عمر در آنجا ماند و عقیده‌ی شیخ را ترویج می کرد. بعد از وفات شیخ، از بین مشایخ شیخیه، وی چون جرات زیادی در اظهار عقاید سلف خود داشت یا به خاطر اسباب خارجی و سیاست مداران خارجی، به عنوان رییس انتخاب شد. او بر عقاید سلف خود، اوهامی جدید افزود و ادعاهای شبیه به کشف داشت. شاید به همین خاطر، به آن‌ها کشفیه می گویند. سید کاظم ۲۰ سال رییس فرقه بود و بین پیروانش در ایران و عراق، رکن رابع بود. او می گفت: فقط ما شیعه‌ی کامل هستیم. ۲ - تالیفات سید رشتی، کتب زیادی قریب به ۱۲۰ کتاب، تالیف کرد که در بردارنده‌ی امور غریبه و ادعاهایی عجیب است و از غلو و خرافه درباره‌ی ائمه‌ی معصومین علیهم السّلام آکنده است. او غالباً کتاب هایش را با رمز می نوشت. افندی عبدالباقی عمری فاروقی موصلی، در مدح سلطان عثمانی که پرده‌ای از پرده‌های حرم نبوی را برای مرقد موسی بن جعفر علیه السّلام به عراق فرستاد، قصیده‌ای دارد و در آن به یکی از فضائل امیرالمؤمنین علی علیه السّلام اشاره می کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: اءنا مدینه العلم و علی بابها. افندی این کلام را به صورت شعر درآورد و گفت: هذا رواق مدینه العلم الذی من بابها قد ضل من لایدخل سید کاظم رشتی این بیت را شرح کرد و گفت: این مدینه‌ای عظیم در آسمان است و ائمه علیهم السّلام در آن ساکن هستند. بعد این مدینه را توصیف می کند که این مدینه، ۲۱ محله دارد و ۳۶۰ کوچه. سپس برای هر یک از آن‌ها نام عجیب و صاحبی با اسم عجیب ذکر می کند. این‌ها مطالبی شبیه اساطیر و خرافات است که دین و عقیده را به مسخره و استهزاء گرفته است. وقتی این شرح اسطوره‌ای به شاعر رسید، گفت: چنین سخنی به ذهن من هم خطور نکرده بود. سید محمود آلوسی مفتی بغداد که در عناد با شیعه معروف است، سید کاظم را مورد احترام قرار داد. وی وصف عجیبی را برای او بیان می کند و می گوید: اگر سید رشتی در زمانی بود که آمدن نبی امکان داشت، پیامبر بود و من نخستین کسی بودم که به او ایمان می آوردم؛ چون شرایط نبوت را از نظر اخلاقی و علم کثیر و عمل به سجایای انسانی داراست. آیا چنین ستایشی از طرف مخالفین، دلالت بر رضایت آن‌ها از این فرد فاسد العقیده ندارد و آیا دلیل بر این نیست که آن چه رشتی گفته و نشر داده، مخالف راه و روش اهل بیت علیهم السّلام بوده است؟ ۳ - سید کاظم رشتی و مهدویت سید کاظم رشتی، مهدویت را به صورتی موهوم مطرح می کرد. برای مثال می گفت: الآن مهدی در بین شماست. او حتی مبلغینش را به اطراف می فرستاد که: آماده باشید، آقا می آید و گاهی می گفت: آقا بین خود شماست. به خاطر همین افکار خرافاتی و موهوم، یکی از شاگردان بارزش به نام علی محمد باب ادعا کرد که من باب امام زمان هستم. بعد ادعا کرد که خود مهدی هستم. مردم هم دور او را گرفتند و زیربنای بابیت شکل گرفت. سید کاظم رشتی،

شاگردانی را تربیت کرد که متأسفانه بعضی از آن‌ها از اهل علم بودند. آنان عقاید و افکار او را در مناطقی از ایران از جمله؛ کرمان، آذربایجان و تبریز ترویج دادند. احسائی و رشتی، نایی را معرفی نکردند، ولی بعضی‌ها در بعضی مناطق ادعا کردند که نایب سید هستند. سید کاظم، قریب به ۱۵۰ تالیف داشت که برخی از آن‌ها شرح بعضی از ادعیه است. با تاءویلاتی غریب شبیه به داستان. سید کاظم در سال ۱۲۵۹ هجری درگذشت و فرزندش سید احمد، رئیس فرقه شد. منابع: ۱. حیاة شیخ احمد احسائی؛ مؤلف: فرزند شیخ احمد احسائی. ۲. ارشاد و العلوم، کریم خان کرمانی. ۳. تاریخ نبیل، زرنندی. جهت مطالعه و تحقیق بیشتر به کتاب‌های زیر مراجعه شود: ۱. ردّ شیخیه، محمد مهدی بن سید صالح قزوینی موسوی (انتشار سال ۱۳۳۷). ۲. اسرار پیدایش شیخیه، باییه و بهائیه، محمد کاظم خالصی. ۳. خرافات شیخیه و کفریات ارشاد العلوم، محمد کاظم خالصی. ۴. کشف المراد (بررسی عقاید شیخیه و ردّ اتهامات)، مؤلف و ناشر. الف حکیم هاشمی (تهران ۱۳۵۲ ش).

دعاشناسی: مروری بر دعای ندبه (۳۵۶)

اشاره

سید مهدی میرباقری تدوین: سید مجتبی فلاح دعا و توسل، دو نیاز آدمی و دو بال پرواز او برای فرار از دل مردگی حاکم بر فضای زندان دنیا هستند. همین امر انسان را بر آن می‌دارد تا در پی دست یابی به عواملی باشد که او را در راه درک مفاهیم ادعیه و زیارات یاری می‌رسانند. در میان این عوامل، دقت در فرازهای دعا، سهم بسزایی در فهم معنای روح بخش آن ایفا می‌کند؛ یعنی فهم سیر و انتقالاتی که برای تربیت روح انسان‌ها در نیایش‌های معصومین علیهم‌السلام است، همانطور که نیاز به ترجمه و شرح واژگان دارد، محتاج آگاهی از اسرار پنهان در بین فقرات و نظم و سیاق کلی آن‌ها نیز می‌باشد؛ زیرا ترکیب کلی و مجموعه‌ی فرازهای دعا، منظومه‌ی به هم پیوسته‌ای هستند که بر زبان اولیای خدا علیهم‌السلام برای رشد و صعود و در نهایت تقرب روح آدمی به معبود یکتا، جاری شده‌اند. ترتیب و فراز و نشیب دعا با نیازهای پیچیده روح انسانی، هماهنگ است. معصوم علیه‌السلام با نگاه جامعی که به مجموعه‌ی ابعاد وجودی انسان دارد و می‌خواهد او را به سوی سعادت رهنمایی کند، به یقین با ظرافت و دقت ویژه‌ای سخن می‌گوید تا روان آدمی را از مرحله‌ای به مرحله‌ی عالی‌تری حرکت دهد. همین است که نمی‌توان هیچ کلمه‌ای را جایگزین کلمه‌ی دیگری کرد یا فرازها و جملات دعا را با یکدیگر جابه‌جا کرد. بنابراین، دقت در کلمات و نوع واژگان، فرازها و فقرات دعا برای فهم بهتر نقل و انتقالاتی که در آن جریان دارد، امری لازم است. ما در این نوشتار در صدد آنیم تا با چنین دیدگاهی، به شرح و بیان ارتباط بین فرازهای دعای شریف ندبه پردازیم. باشد که در راه کشف مقصود نهایی این دعای ملکوتی مورد توجه و عنایت آن غایبی که وجودش از میان ما خالی نیست، قرار گیریم. پیش از پرداختن به اصل بحث، بهتر است مطالبی را جهت آشنایی با سند این دعای شریف بیان کنیم.

سندشناسی

برای این دعا، دو سند ذکر شده است، که در ذیل به بیان و بررسی هر کدام از آن‌ها می‌پردازیم. سند اول این سند مربوط است به نقلی که مرحوم سید بن طاووس در کتاب شریف مصباح الزائر آورده است. عین عبارت ایشان چنین است: ذکر بعض اصحابنا قال: قال محمد بن علی بن اَبی قره، نقلت من کتاب محمد بن الحسین بن سفیان البزوفری قدس سره دعاء الندبه و ذکر انه الدعاء لصاحب الزمان صلوات الله علیه و يستحب ان يدعا به في الاعياد الاربعه و هو... (۳۵۷) بعضی از اصحاب ما چنین گفته‌اند که جناب محمد بن علی بن اَبی قره از کتاب مرحوم محمد بن الحسین بن سفیان بن البزوفری، دعای ندبه را نقل کرده و گفته است

که این دعا، دعایی است برای حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه که مستحب است آن را در عیدهای چهارگانه - روز جمعه، عید قربان، عید فطر و عید غدیر بخوانند. سند دوم دومین سندی که برای دعای ندبه، از خلال کتاب‌های روایی به دست می‌آید، سندی است که مرحوم مجلسی در بحارالانوار (۳۵۸) نقل می‌کند: قال محمد بن المشهدی فی المزار الکبیر: قال محمد بن ابی قرّة: نقلت من کتاب ابی جعفر محمد بن الحسین بن سفیان البزوفری محمد بن مشهدی در کتاب مزار خویش - مزار کبیر - چنین گفته که دعای ندبه را محمد بن ابی قرّة از کتاب ابی جعفر محمد بن الحسین بن سفیان البزوفری، نقل کرده است. همان طور که ملاحظه می‌شود، آن تزلزل و ضعفی که در سند اول وجود دارد، در سند دوم به چشم نمی‌خورد؛ زیرا در سند دوم، مرحوم مشهدی به طور مستقیم می‌فرماید: محمد بن علی بن ابی قرّة چنین گفت که دعای ندبه منقول از کتاب مرحوم بزوفری است، در حالی که در سند اول، مرحوم سید بن طاووس می‌فرماید: ذکر بعض اصحابنا. بعضی از اصحاب ما امامیه چنین ذکر کرده‌اند. لازم به ذکر است که مرحوم مجلسی بعد از بیان هر دو سند، چنین اظهار نظر می‌کند: (گمان می‌رود مرحوم سید بن طاووس نیز این دعا را از جناب مشهدی گرفته باشد و مراد وی از بعض اصحابنا همان مرحوم مشهدی باشد). البته ناگفته نماند که اگر سید بن طاووس قدس سره دعای ندبه را با واسطه‌ی مرحوم مشهدی نقل کند، یک اشکال پدید می‌آید و آن این است که جناب سید قدس سره بعد از بیان دعای ندبه، چنین می‌گوید: ثم صل صلاة الزيارة و قد تقدم و صفها ثم تدعوا بما اءحبت فاءنک تجاب ان شاء الله تعالی. (۳۵۹) سپس به کیفیتی که در گذشته بیان شد نماز زیارت را به جای آرید و از خدا آن چه را می‌خواهید در خواست کنید که ان شاء الله اجابت خواهد شد. در حالی که کتاب مزار مرحوم مشهدی از چنین نماز زیارتی در پایان دعای ندبه، خبر نمی‌دهد. ولی خود مرحوم سید در اقبال الاعمال، (۳۶۰) چنین نمازی را بعد از دعای ندبه نقل نمی‌کند که این می‌تواند علامتی باشد بر این که مرحوم سید، نماز زیارت را در مصباح به عنوان رجاء آورده است. اما به هر حال، سندی که نزد اهل فن، از استناد بیشتری برخوردار است، همان سند مرحوم محمد بن مشهدی است که ما نیز به بررسی آن می‌پردازیم. ولی قبل از پرداختن به بررسی سند دعا، لازم است در نگاهی کوتاه، به معرفی کتاب مزار محمد بن مشهدی بپردازیم.

آشنایی با کتاب مزار کبیر

مزار محمد بن مشهدی، کتابی است که در مورد زیارت‌های وارد شده برای پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و خاندان نورانی آن حضرت نوشته شده است. مرحوم مجلسی در بحارالانوار، از این کتاب با عنوان (مزار کبیر) یاد کرده است. (۳۶۱) و بنابر آن چه علامه طهرانی در الذریعه بیان کرده است (۳۶۲) و هم چنین از خاتمه‌ی مستدرک الوسایل ظاهر می‌شود، این کتاب، یکی از مدارک مرحوم نوری برای (مستدرک الوسایل) بوده است. (۳۶۳) از عبارتی که در مقدمه‌ی مزار کبیر آمده است، چنین آشکار می‌گردد که مرحوم مشهدی فقط روایاتی را که به سند قابل اعتماد و از راویان موثق به دست آورده، نقل کرده است. (۳۶۴) در پایان باید افزود مرحوم سید بن طاووس علاوه بر اعتماد به این کتاب و نقل فراوان از آن، زبان به مدحش نیز گشوده است. (۳۶۵)

آشنایی با محمد بن مشهدی

از کلمات مرحوم آیت الله خویی در معجم الرجال به نقل از شیخ حرّ عاملی چنین ظاهر می‌شود که مراد از محمد بن مشهدی، محمد بن علی بن جعفر است. (۳۶۶) ولی مرحوم حاجی نوری در خاتمه‌ی مستدرک الوسایل در این باره می‌فرماید: (مراد از محمد بن مشهدی، محمد بن جعفر بن علی بن جعفر المشهدی است که از وی با عنوان (حائری) نیز یاد شده است. ایشان یکی از کسانی است که از ابی الفضل شاذان بن جبریل قمی روایت نقل می‌کند. او هم چنین با دو واسطه از مرحوم محمد بن نعمان -

شیخ مفید - به نقل روایت می پردازد). (۳۶۷) ولی به هر حال مقصود از محمد بن مشهدی، هر کدام از این دو که باشد (محمد بن علی بن جعفر - یا - محمد بن جعفر بن علی بن جعفر المشهدی)، شخص قابل اعتماد، مورد وثوق و جلیل القدری است که توصیف و مدح وی در کتب رجال آمده است.

آشنایی با محمد بن علی بن ابی قره

درباره ی آشنایی با (محمد بن علی ابی قره) باید گفت که ایشان از جمله راویان صاحب کتاب و مورد اعتماد است. رجال نجاشی درباره ی وی چنین می گوید: (محمد بن علی بن یعقوب، اسحاق بن ابی قره، ابوالفرج القنائی الکاتب کان ثقة و سمع کثیرا و کتب کثیرا و کان یوردق لاصحابنا و معنا فی المجالس، له کتب منها: کتاب عمل یوم الجمعة، کتاب عمل الشهور، کتاب معجم رجال ابی المفضل، کتاب التهجد؛ اخبرنی و اءجازنی جمیع کتبه)؛ (۳۶۸) (محمد بن علی بن یعقوب اسحاق بن ابی قره ابوالفرج القنائی، که ملقب به (کاتب) است، شخص ثقة و مورد اعتمادی می باشد که شنیده ها و نوشته های زیادی از او به جای مانده است. وی شخصی بود که کتاب ها را ورق به ورق برای اصحاب امامیه می خواند و همواره در مجالس، با ما بود. کتاب های او عبارتند از: عمل یوم الجمعة، عمل الشهور، معجم رجال ابی المفضل و التهجد). مرحوم نجاشی در پایان می فرماید: (محمد بن ابی قره برای من روایت نقل کرده و اجازه ی نقل کتاب هایش را به من داده است). همان طور که روشن است، از عبارت: (کان یوردق لاصحابنا و معنا فی المجالس) چنین استفاده می شود که مرحوم نجاشی در زمان (ابن ابی قره) می زیسته است. و از عبارت دیگر که می فرماید: (اخبرنی و اءجازنی جمیع کتبه)، آشکار می گردد که مرحوم نجاشی، اجازه ی نقل کتاب های (ابن ابی قره) را نیز داشته است. بنابراین، می توان چنین گفت که هر چند این دو بزرگوار هم عصر یکدیگر بوده اند، ولی به اعتبار این که مرحوم نجاشی، اجازه ی نقل کتاب های (ابن ابی قره) را از وی داشته است، (ابن ابی قره) از مشایخ اجازه ی مرحوم نجاشی محسوب می گردد.

آشنایی با محمد بن حسین بن سفیان البزوفری

بنابر آن چه مرحوم آیت الله خوئی در معجم الرجال آورده است، (۳۶۹) از این شخص با دو عنوان یاد شده است: (۱) محمد بن الحسین بن سفیان البزوفری، ابو جعفر (۲) محمد بن الحسین البزوفری، ابو جعفر. وی از شاگردان احمد بن ادریس بوده و از او روایت نقل کرده است. از آن جا که مرحوم محمد بن نعمان (شیخ مفید)، از محمد بن حسین بن سفیان بزوفری، روایت نقل کرده، می توان گفت که ایشان از مشایخ مرحوم مفید نیز بوده است. اما درباره وثاقت وی باید گفت: هر چند پیرامون (محمد بن حسین بن سفیان بزوفری) در کتب رجالی، توثیق خاصی وارد نشده است، ولی از آن جا که این فرد از جمله کسانی بوده که مرحوم مفید از وی روایت بسیار نقل کرده و هم چنین در موارد مختلف برای وی رضا و رحمت خداوند متعال را طلب نموده است، می توان بدون تردید گفت: قواعد توثیق عام، شامل حال وی می گردد؛ زیرا طبق قواعدی که بزرگان از اهل فن رجال، بیان کرده اند: اگر شخصی از مشاهیر باشد و روایات فراوانی را هم نقل کرده و از طرفی هم قدح و تضعیفی درباره ی او بیان نشده باشد، همین نشانه ی حسن ظاهر و علامتی برای توثیق او می باشد؛ چون با شهرتی که از او به جای مانده، اگر ارباب رجال، عیب و مذمتی از وی سراغ داشتند، بیان می کردند.

معنای (انه الدعاء لصاحب الزمان) علیه السلام

بعد از روشن شدن وثاقت موجود در سلسله ی سند این دعای شریف ، لازم است به عبارتی که ابن بزوفری قبل از این دعا آورده است ، پردازیم . وی قبل از آوردن متن دعای ندبه چنین می گوید : *أنه الدعاء لصاحب الزمان صلوات الله عليه و يستحب ان يدعو به في الاعياد الاربعة (۳۷۰)* مرحوم بزوفری چنین گفته که دعای ندبه ، دعایی است برای حضرت صاحب الزمان علیه السلام و مستحب است آن را در عیدهای فطر ، قربان ، غدیر و روز جمعه بخوانند . بر اهل دقت پوشیده نیست که در عبارت : *(أنه الدعاء لصاحب الزمان صلوات الله عليه)* ، دو احتمال وجود دارد که عبارتند از : (۱) این دعای شریف ، دعایی است که از جانب امام زمان علیه السلام انشاء شده است . (۲) این دعا ، دعایی است که برای وجود مقدس امام زمان علیه السلام انشاء شده است ، نه این که انشاء این دعا از طرف آن حضرت صورت گرفته باشد . امّا از آن جا که مرحوم (ابن بزوفری) در ادامه می فرماید : *و يستحب ان يدعو به في الاعياد الاربعة . مستحب است که این دعا در عیدهای چهارگانه خوانده شود معلوم می گردد که در نگاه مرحوم (ابن بزوفری) ، انشاء این دعای شریف از جانب کسی غیر از امام معصوم علیه السلام نبوده است ؛ زیرا بزرگان اصحاب امامیه هیچ گاه در رابطه با دعایی که از جانب شخصی غیر از معصوم علیه السلام صادر شده باشد ، نمی گویند (مستحب است آن را فلان وقت معین بخوانید) . بنابراین ، به دو قرینه ، احتمال این که دعای ندبه از سوی شخص دیگری غیر از امام معصوم علیه السلام صادر شده باشد ، مردود است : (۱) این که می فرماید : *(يستحب)؛ (مستحب است خواندن این دعا) .* و ظاهر این کلمه می رساند که این دعا از جانب معصوم صادر شده است ؛ زیرا محکوم کردن هر کدام از افعال و اذکار به هر یک از احکام خمس (وجوب و حرمت ، استحباب ، کراهت ، اباحه) از امور توقیفیه می باشد که فقط باید از جانب اولیای خدا صورت گیرد . (۲) این که برای قرائت این دعا ، زمان خاص (اعیاد اربعه) بیان شده و دعایی که از جانب غیر معصوم انشاء شده باشد ، نمی تواند از چنین ویژگی برخوردار باشد .*

دعای ندبه ، انشاء کدام امام است ؟

امّا این که این دعای شریف از جانب کدام یک از معصومین علیهم السلام صادر شده است ، باز هم به روشنی معلوم نیست . از ظاهر عبارت مرحوم (ابن بزوفری) آشکار می شود که این دعا از امام زمان علیه السلام است . در این صورت ، باید بگوییم : این دعاء نیز از توقیعاتی است که از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلام برای مرحوم ابن بزوفری که در زمانی نزدیک به غیبت صغری می زیسته ، صادر شده است همانند توقیعاتی که برای مرحوم شیخ مفید صادر شده اند . احتمال دوم این است که این دعا از سوی امام صادق علیه السلام صادر شده باشد؛ همان طور که مرحوم مجلسی در کتاب (زاد المعاد) (۳۷۱) فرموده است . هر چند بعضی خواسته اند احتمال دوم را به خاطر ناسازگاری بعضی از مضامین دعا با صدور از جانب امام صادق علیه السلام مردود سازند ، ولی بر اهل تحقیق روشن است که این اشکالات قابل توجیه است ؛ زیرا نظیر چنین مضامینی در موارد دیگر از امام صادق علیه السلام (۳۷۲) و دیگر ائمه علیهم السلام (۳۷۳) نقل شده است . امّا به هر حال آن چه از سند دعای ندبه معلوم می شود ، این است که این دعا ، دعای غیر ماءثور نیست ، بلکه دعایی است که از جانب یکی از ائمه هدی علیهم السلام نقل شده است . علاوه بر این ، با دقت در متن این دعای شریف به آسانی آشکار می شود که چنین مضمون بلند و ملکوتی ، خود از جمله تائیدات غیرقابل انکار بر صدور دعای ندبه از سوی امام معصوم علیه السلام است .

فرازهای دعا

این دعا از چهار فراز تشکیل شده که با یکدیگر مرتبط بوده و مجموعاً یک منظومه ی منظم و سیر منسجم را تشکیل می دهند . فراز اول : حمد و صلوات این دعا با حمد بر ربوبیت خداوند و صلوات بر پیامبر گرامی اسلام و اهل بیت مکرّمش علیهم السلام آغاز می

شود. الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد نبیه و آله و سلم تسلیما. ستایش مخصوص پروردگار جهانیان است و درود و سلام مخصوص خداوند بر آقای ما پیامبرش و خاندان او باد. فراز دوم: ثنای بر قضاء این فراز که با حمد و ثنای دوباره بر جریان قضای الهی نسبت به اولیانش شروع می شود، در واقع دربردارنده ی همه ی دعا به نحو اجمال است که با عباراتی مختصر، مضامین بعدی دعا را مورد اشاره قرار می دهد. اللهم لك الحمد علی ماجری به قضاؤك فی اولیائک... و جعلتهم الذریعۃ الیک و الوسیلۃ الی رضوانک. بار خدایا! ستایش فقط تو را سزااست بر آن قضاء و قدری که درباره ی اولیا و نمایندگان جاری شد... و آنان را سبب دست آویزی به سویت و وسیله ای برای خشنودی محضت قرار دادی. فراز سوم: تاریخ، از آغاز تا تکامل در سومین فراز از این دعای شریف، ماجرای تفصیلی قضا و حکم الهی در مورد اولیانش مورد بررسی قرار می گیرد که در آن، نقطه ی شروع تاریخ بشریت و تحولات اساسی و در نهایت، سیر تکاملی آن به سوی عصر حاکمیت حضرت بقیه الله علیه السلام که اوج تقرّب جامعه ی بشری به خدای متعال و هدف نهایی از خلقت است، مورد توجه واقع می شود. این فراز با عبارت فبعض اءسکنته جتتک آغاز می گردد و با جمله ی و نحن نقول الحمد لله رب العالمین به انتها می رسد. فراز چهارم: استغاثه و طلب استغاثه به درگاه حضرت حق، آخرین فراز از دعای ندبه را به خود اختصاص می دهد: اللهم اءنت کشف الکرب و البلوی... خدایا! تویی تنها برطرف کننده گرفتاری ها و سختی ها....

کلید فهم دعا

به نظر چنین می رسد که شاید بتوان از این دعای شریف، ره یافت های جدی و مفیدی را برای پی ریزی یک فلسفه ی تاریخ بر مبنای معارف اصیل اهل بیت علیهم السلام به دست آورد. اما قبل از ورود به بحث لازم است، اشاره ای گذرا به تعریف فلسفه ی تاریخ و دیدگاه های مختلف در رابطه با آن داشته باشیم. مقصود از فلسفه ی تاریخ، تحلیل کلّ تاریخ بشریت است؛ یعنی در این علم، جریان و حرکت تاریخ از ابتدا تا انتها، نحوه ی تکامل تاریخ و عوامل حاکم بر تحول و تکامل آن مورد بررسی قرار می گیرند. بنابراین، از آن جا که تحلیل جریان ها و تحولات تاریخی و نظر دادن در رابطه با حرکت تکاملی آن ها، از یک سو به چگونگی نگاه انسان به جهان بستگی دارد و از سوی دیگر، به کیفیت تحلیل از وجود انسان وابسته می باشد. دانشمندان مسلمان و موحد که اساس آفرینش و تکامل آن را بر پایه ی خالقیت و ربوبیت حضرت حق بنا می نهند، نمی توانند نظریات مادی گرایانی که نظام آفرینش را بر اساس استقلال و استغناء ماده تحلیل می کنند، بپذیرند؛ زیرا نظریه پردازان مادی، کمال نهایی در خلقت را بر اساس مطلق گرایی حسی و اصل بودن محسوسات و لذا مادی تعریف می کنند و مبتنی بر همین دیدگاه، مرحله ی تکامل تاریخ را مرحله ای می دانند که در آن، غرایز انسانی به صورت تام و تمام ارضا شود. این نظر در تضاد جدی با عقاید و دیدگاه های پیروان آیین توحیدی اسلام است که بر پایه ی اعتقاد به خالقیت مطلقه ی خدای یکتا، تکامل خلقت را به ربوبیت الهی بر می گردانند و می گویند: این پروردگار یگانه است که با افاضه و ربوبیت دایمی خود، همه ی مخلوقات را در مسیر تکامل قرار می دهد. که در این صورت، کمال تاریخ نیز هنگامی خواهد بود که جامعه به سمت پذیرش بیشتر ربوبیت و ولایت الهی و ظهور کامل تر آن، پیش رود. رسیدن به این هدف مهم فقط در کنار اراده ی انسان ها ممکن خواهد بود؛ یعنی این انسان ها هستند که با اختیار و پذیرش ولایت الهی، خود را در تکامل تاریخ، شریک می سازد و راز نزدیک شدن جامعه به یک پرستش اجتماعی را باز می کنند. در نتیجه، جریان ولایت و سرپرستی الهی در عالم انسانی، ظهور بیشتری پیدا می کند که این، همان کمال نهایی تاریخ است. در این میان، اولیای خاص خدا، نقش معجز و مسیر اجرای ولایت الهی را بر انسان ها ایفا می کنند؛ یعنی این طور نیست که خداوند متعال برای اجرای ولایت خویش بر انسان ها، به طور مستقیم با آن ها ارتباط برقرار کند، بلکه ولایت خویش را با واسطه و از طریق اولیای برگزیده ی خویش بر جامعه ی انسانی اعمال می کند. و این اولیای مخصوص خدا هستند که به خاطر

پذیرش تام و تمام ولایت الهی و سر بلند بیرون آمدن از ابتلائات و امتحانات، اراده شان مجرای ولایت الهی در عالم هستی شده است و به همین دلیل، در نگاه معارف ملکوتی تشیع، کمال جامعه‌ی انسانی و حرکت تاریخ به سمت کمال مطلوب، از بستر اولیای الهی گذر می‌کند و متناسب با ظهور اراده‌ی آن‌ها در عالم انسانی خواهد بود؛ زیرا ایشان، خلیفه و جانشینان حضرت حق بر روی زمین هستند و انسان‌ها وظیفه دارند که به ولایت آن‌ها گردن نهند: من اعطاکم فقد اعطاک الله و من عصاکم فقد عصی الله. هر که از شما پیروی کند، از خدا پیروی کرده و هر که از شما نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده است. به یقین هر کس که در این رهگذر، ولایت اولیای خدا را نپذیرد، تحت ولایت و سرپرستی شیطان درآمده است: و الذین کفروا اولیائهم الطاغوت (۳۷۴) سرپرستی کسانی که کافر شدند به دست طاغوت است. بنابراین، آن چه محور اساسی در پیوند افراد یک جامعه‌ی توحیدی و حرکت آن به سوی کمال است، محبت و پذیرش ولایت الهی و تولی تام به ولایت ولی الله است. همان طور که محور پیوند بین افراد جامعه‌ی شیطنانی نیز محبت و تولی به شیطان و حرکت به سوی ارضای هر چه تمام تر غرایز مادی است. به نظر می‌رسد این نوعی نگاه فلسفه‌ی تاریخی به ماجرای ولایت ائمه و اولیای الهی علیهم السلام در عالم انسانی است که گویا می‌توان تمام سیر عالم و حرکت جامعه به سوی خداوند متعال و حتی کیفیت این سیر را از مضامین عالی و نورانی دعای ندبه استظهار کرد.

شرح فرازاها

فراز اول: حمد و صلوات الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد نبیه و آله و سلم تسلیماً. این فراز از دعای ندبه با تمام کوتاهی اش، بیان کننده‌ی خلاصه‌ی ای از تمام ماجرای است که در عالم هستی و جامعه‌ی انسانی باید اتفاق بیافتد. عبارت الحمد لله رب العالمین به ماجرای ربوبیت خداوند متعال بر تمام هستی اشاره دارد که در نتیجه، ولایت الهی را به دنبال خواهد داشت. عبارت و صلی الله علی سیدنا محمد نبیه و آله و سلم تسلیماً به مجرا و محور آن ربوبیت و ولایتی اشاره می‌کند که از جانب خدا بر تمام عالم سیطره دارد؛ زیرا محور ربوبیت الهی بر همه‌ی هستی، از مسیر جریان این ربوبیت نسبت به نبی مکرم اسلام و اهل بیت گرامی آن حضرت علیهم السلام می‌گذارد. به طور کلی، می‌توان این فراز کوتاه را به عنوان براعت استهلالی برای مجموعه‌ی این دعای شریف و مطالبی که در بقیه فرازهای دعا به آن‌ها پرداخته شده است، دانست. فراز دوم: ثنای بر قضاء در فراز دوم که با جمله‌ی اللهم لك الحمد علی ما جرى به قضاؤك فی اولیائك الذین . . . آغاز می‌شود، خدا را بر آن چه از ناحیه‌ی قضای الهی بر اولیائش جاری شده است، حمد می‌کنیم. در ادامه‌ی این فراز، چگونگی جریان این قضاء را بر اولیا به طور مجمل چنین بیان می‌کند: از آن جا که خداوند تبارک و تعالی در عالم، نسبت به زهد در درجات و مراحل مختلف عالم دنیا از اولیائش، میثاقی گرفته و آن‌ها نیز بر آن پیمان که با خدای خود بسته‌اند، پابرجا و استوار ماندند و همه‌ی ابتلائات و سختی‌ها را در راه حفظ آن میثاق تحمل کردند: بعد ان شرطت علیهم الزهد فی درجات هذه الدنيا الدنیه . . . فشرطوا لك ذلك، خداوند متعال هم به پاس این مجاهدت‌ها و پایداری در میثاق، برجسته‌ترین نعمت‌های ابدی خویش را برای ایشان برگزید، تلاش‌های آنان را پذیرفت و ایشان را به خود نزدیک کرد. نام‌شان را بلند و پرآوازه ساخت و ستایش آشکار خود را بر آن‌ها قرار داد. این نعمت‌های عظیم تا آن جا ادامه یافت که خداوند، فرشتگان خود را بر آن اولیای گرامی فروفرستاد و با نزول وحی بر آن‌ها، ایشان را اکرام کرد و نتیجه‌ی این پذیرش و تقرب الهی آن شد که خدا با بذل علم خویش، اولیای خاص خود را کمک کرد. هنگامی که به این منزلت رسیدند، آن‌ها را وسیله و دست‌آویزی برای جلب خشنودی خود قرار داد، یعنی به مرتبه‌ای رسیدند که منشاء هدایت برای همه‌ی عوالم شدند. فقبلتہم و قربتہم و قدمت لهم الذکر العلی و الثناء الجلی و اءهبطت علیهم ملائکتک بنابراین، به طور خلاصه می‌توان گفت که در این فراز، چند نکته‌ی اساسی نهفته است که عبارتند از این که، اولیای الهی به خاطر میثاق زهدی که نسبت به درجات مختلف این دنیا با خدا بستند و بر تمامی ابتلائات و امتحانات سنگین آن نیز فائق آمدند، از

جانب خدا از دو پاداش برخوردار شدند. نخست این که، خود مقرب درگاه الهی گشتند. دیگر این که، باعث هدایت و دست گیری نسبت به دیگر مخلوق ها شدند و این، همان ماجرای قضای الهی بر اولیائش است که ستودنی است؛ زیرا محور ربوبیت الهی بر همه ی عالم، از این مجرا واقع می شود. البته باید دانست که رسیدن به مرحله ی حمد خدا بر جریان قضای الهی، نسبت به اولیائش نیازمند پشت سر گذاشتن مرحله ی سنگین ابتلاء به بلای ولی خدا و درگیر شدن با بلای ولی خداست که چنین ابتلائی دارای مراتب مختلفی است؛ زیرا بعد از ابتلاء در مرحله ی نخست، باید بر بلای ولی الله صبر کرد و در درجه ی بعد تسلیم آن بلا شد. سپس بر آن بلا راضی شد و در مرحله ی آخر، خدا را بر آن بلا شکر کرد. روشن است انسانی که از ابتلای ولی خدا فارغ است و به درک هیچ یک از بلاهای اولیای خدا نرسیده است، هیچ گاه نمی تواند به مرحله ی حمد و شکر نسبت به چنین بلائی برسد؛ زیرا درک حمد بر قضای الهی منوط به این است که انسان، مجموعه ی سختی های اولیای خدا را دیده و ثمرات آن را هم درک کرده باشد. هم چنین در این ماجرا، زیبایی صنع خدا نسبت به اولیای خودش را نیز دریافته باشد؛ که چنین انسانی پس از پیمودن این مراحل می تواند به حمد و ثنای خدا بر جریان قضائش نسبت به اولیائش برسد. فراز سوم: تاریخ، از آغاز تا تکامل این فراز از دعای ندبه که طولانی ترین فرازهای آن به شمار می آید، به بیان تفصیلی مراحل تکامل تاریخ می پردازد که بر این اساس، این فراز را به چند بخش می توان تقسیم کرد. بخش اول: فیعض اسکنته جنتک الی اءن اءخرجته منها... فنتبع آیاتک من قبل اءن نذلل و نخزی. در بخش اول، گذری اجمالی به ماجرای بعثت انبیا دارد که بعد از ذکر حضرت آدم و جریان بیرون رانده شدن او از بهشت، به بیان هر یک از انبیای اولوالعزم به همراه مهم ترین حادثه ای که در طول رسالت آن ها رخ داده، می پردازد. در ضمن چند کلمه، محوری ترین و اصلی ترین صحنه ی جریان قضای الهی بر ایشان را بیان کرده است که اگر از منظر فلسفه ی تاریخی خواسته باشیم به این بخش از دعا نگاه کنیم، باید بگوییم که این بخش به بیان سرحلقه های اساسی تکامل تاریخ که همان بعثت انبیای اولوالعزم است، پرداخته است. چرا که اگر ما، کمال جامعه ی بشری را مرحله ی تقرب به سوی خدای متعال بدانیم که در آن ولایت الهی به ظهور رسیده و همه ی شئون جامعه بر مدار اراده ی الهی می چرخد، طبیعی است که عمده ترین مراحل کمال تاریخ را بعثت انبیای صاحب شریعت ارزیابی می کنیم؛ زیرا با بعثت هر کدام از انبیای اولوالعزم که پیوند بین خدای متعال و جامعه بشری بودند، شریعت الهی بر روی زمین از کمال بیشتری برخوردار شد. در نتیجه، زمینه ی بندگی خدا بیش از پیش برای انسان ها فراهم گشته است و این، ورود جامعه ی بشری به مرحله ی جدیدی از هدایت را به دنبال می آورد. در پایان این بخش از دعا، یادآور می شود که به وسیله ی بعثت این انبیا، حجت الهی بر همه ی تاریخ تمام شده و با این بیان، محدوده ی ربوبیت و ولایت الهی بر تاریخ را روشن می کند که هیچ منافاتی با اختیار و اراده انسان ندارد، بلکه چه بسا انسانی هایی که بعد از آمدن فرستادگان الهی (که از ناحیه ی آن ها، ولایت خدا بر جامعه جاری می شود) باز هم راه باطل را پیش گیرند و تولی طاغوت را بپذیرند؛ زیرا قبل از این، حفظ محور حق در تاریخ را مهون تلاش های این انبیا برمی شمرد. بخش دوم: الی اءن انتهیت بالاءمر الی حبیبک و نجیبک محمد صلی الله علیه و آله... بعد از اتمام بررسی مراحل تحول تاریخ با بعثت برخی از انبیای اولوالعزم، در بخش دوم از این فراز دعا، با بیان ویژگی هایی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به سراغ مرحله ی متکامل تری از تاریخ می رود که با بعثت آخرین فرستاده ی خدا به وجود آمد. این مطلب را با دقت در ویژگی هایی که در این بخش از دعا برای رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله برشمرده می شود، می توان دریافت. انتخاب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان سید و آقای همه ی مخلوقات، زبده ی برگزیدگان، برترین انتخاب شدگان و گرامی ترین کسی که خدا به او اعتماد کرده، همه حاکی از آن است که تقدم و سرآمد بودن آن حضرت بر دیگر انبیا، امری روشن و آشکار است. در نتیجه، بعثت آن حضرت نیز از ویژگی های منحصر به فردی برخوردار خواهد بود که از آن جمله می توان، بعثت عام و فراگیر پیامبر اسلام نسبت به جن و انس، نفوذ شریعت و رسالت آن حضرت به مشرق و مغرب و نصرتش با رعب و ترس و حفاظت آن بزرگوار به وسیله ی

بهترین ملائکه و در نهایت ، وعده ی پیروزی او و دینش بر دیگر ادیان و . . . را نام برد . بنابر این ، به یقین ، می توان گفت اگر مراحل بلوغ و تکامل عالم با بعثت انبیای اولوالعزم شروع شده باشد ، با آمدن حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله ، وارد مرحله ی جدیدی از بلوغ گشته و این بلوغ و تکامل باید به دست چنین فرستاده ای صورت می گرفته که از چنین کمالات و درجاتی برخوردار بوده است (که انبیای گذشته فاقد این ویژگی ها بودند) . پس اوست که بر تاریخ مسلط است و اوست که با غلبه بر عالم ، هدایت و تکامل نهایی جامعه ی بشری را به دست می گیرد و این ، همان قضای خدای متعال بر نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله است . بخش سوم : و ذلک بعد اءن بوئته مبعوء صدق من امله . . . در بخش سوم این فراز از دعا ، با مطرح شدن جانشینان و اوصیای پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ، به بیان نقش آن ها در پیش برد اهداف آن حضرت و در نتیجه ، سیر تکاملی تاریخ به وسیله ی هدایت آن بزرگواران پرداخته می شود . هرچند در بخش اول از این فراز ، به طور سربسته و مجمل از کنار مسأله ی وصایت دیگر انبیای اولوالعزم گذر شد : و تخیرت له اءوصیاء مستحفظاً بعد مستحفظ ، ولی در این بخش ، ماجرای وصایت و جانشینی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به طور مفصل بیان می شود و این نشان گر سهم عمده ی ایشان در این مرحله از تاریخ است ، زیرا قضای خدای متعال بر نبی اکرم صلی الله علیه و آله از طریق اوصیای آن حضرت - که اولیای برگزیده ی خدا هستند - ادامه پیدا می کند . یعنی از آن جا که خاندان نبی گرامی اسلام که از جانب خدا به جانشینی آن حضرت انتخاب شده اند ، همگی نور واحدی هستند که خدا در بین ایشان ، جایگاه خاصی رابه پیامبرش عطا کرده و در آیه ای از قرآنش ، تنها مزد رسالت را قدم نهادن در راه خدا بیان کرده و در آیه ی دیگری ، مودت آن خاندان را تنها مزد رسالت معرفی کرده است ، روشن می شود که مزد رسالت که قدم نهادن در راه خداست ، چیزی جز مودت اهل بیت علیهم السّلام نیست . پس ادامه ی رسالت در حفظ خاندان رسول معنی می شود و هر بلایی را که ایشان متحمل می شوند ، بالای پیامبر اکرم محسوب می شود و هدایتی هم که به وسیله ی ایشان برای جامعه ی بشری محقق می شود ، هدایت رسول خدا ارزیابی می شود . یعنی بخشی از هدایت جامعه به عهده ی خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده و بخش دیگری از آن بر دوش اهل بیت آن حضرت علیهم السّلام . به همین دلیل بعد از بیان سپری شدن دوران عمر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، بلافاصله به مسأله ی وصایت امیرالمؤمنین علی علیه السّلام پرداخته و آن را به صورت مفصل بسط می دهد که این خود ، نشان دهنده ی نقش کلیدی حضرت علی علیه السّلام در جریان هدایت تاریخی جامعه به وسیله ی وصایت خویش و روشن کننده ی آن است که ظهور اصلی وصایت ، در حضرت علی علیه السّلام است و با آوردن عبارت : اذ کان هو المنذر و لکل قوم هاد ، به مخاطب خود می فهماند که انذار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آن مرحله از هدایت تاریخی که در دوره ی زندگی پربرکت آن حضرت اتفاق افتاد ، به تنهایی کافی نیست ، بلکه در کنار آن انذار و هدایت تاریخی ، یک هدایت مستمری هم لازم است که این هدایت مستمر به وسیله ی خاندان عصمت و طهارت و به ویژه حضرت علی علیه السّلام واقع می شود . بعد از بیان این مرحله با بیان فضیلت های حضرت علی علیه السّلام ، وارد کارهایی که پیامبر خدا جهت مهیاسازی جامعه برای پذیرش ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السّلام انجام دادند ، می شود که از ماجرای روز هجدهم ذی الحجه در محل غدیر خم که بارزترین آن هاست ، شروع کرده و بعد از ذکر حدیث : اءنا و علی من شجره واحده و سایر الناس من شجره شتی به سراغ ماجرای جنگ تبوک و حدیث منزلت رفته و سپس به زیباترین حادثه ای که مدینه پس از هجرت پیامبر به خود مشاهده کرد ، رفته و پای ازدواج امیرالمؤمنین علی علیه السّلام با یگانه دختر رسول خدا را به میان می کشد و با تذکر خاطره ی بستن درب همه ی خانه ها به حیاط مسجد النبوی جز درب خانه ی حضرت علی علیه السّلام به معرفی حوادثی که هر کدام مقام و درجه ی بلند و ملکوتی را برای آن حضرت ورق می زنند ، می پردازد تا پرچم هادی بعد از خود را در میان امت به پا داشته و مسیر هدایت بعد از خود را آماده سازی کند و این ها ، همگی وقایعی بوده اند که هر کدام اساس تحولی مهم در تکامل تاریخ به شمار می روند و تک تک این ماجراها به منزله ی پله هایی هستند که جامعه را به سمت پذیرش ولایت الهی به

پیش می‌برند. اما از آن جا که مصلحت عالم بر پایه ی جبر ربوبی شکل نگرفته و جامعه در انتخاب مسیر ولایت پذیری خود مختار است که سر به تولی ولایت الله بگذارد یا در دامان تولی و سرپرستی طاغوت و شیطان بیافتد و متأسفانه امت، بعد از پیامبر از مسیر تکاملی تقرب به خدا منحرف شده و از پذیرش هدایت به سوی ولایت الهی اعراض کرد، باعث پدید آمدن ابتلائاتی سنگین برای اهل بیت علیهم السّلام که اولیای خاص خدا و اوصیای نبی خدا بودند، شد. لم یمثل امر رسول الله صلی الله علیه و آله فی الهادین بعد الهادین و الأئمّه مصرّه علی مقته ناگفته نماند که علی رغم رویارویی اولیای خدا با آن ابتلائات و بلاهای طاقت فرسا، باز هم ولایت و سرپرستی جامعه از دست تدبیر ربوبی خارج نگشته و اراده ی الهی چنین تعلق گرفته که عاقبت و پایان نیکو و زیبایی کار عالم به دست اولیائش بیافتد و این، نتیجه ی تمامی آن زحمت های خالصانه ای است که در راه احیای دین خدا متحمل شدند. و جزی القضاء بما یرجی له حسن المثوبه . . . والعاقبه للمتقین. بخش چهارم: بعد از پشت سر نهادن تمامی مراحل گذشته که انسان از طریق ندبه و اشک ریختن به بلاهای اولیا، آمادگی بهره مندی از بلاهای آن ها را در خود ایجاد کرد. در این بخش، دعا درصدد جهت دادن به آن مصیبت زدگی است که با پدید آوردن روحیه ی انتظار، انسان را به سوی بهره گیری از این مصیبت زدگی سوق می‌دهد و او را به توجه به ساحت حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا لثراب مقدمه الفداء دعوت می‌کند، که این توجه در سه مرحله و با لحن های متفاوتی در این دعای شریف، ظهور پیدا کرده است. در مرحله ی اول با لفظ این به جست وجوی آن حضرت که تنها امید اولیا برای جمع کردن بساط طاغوت است، می‌پردازد که در این جست وجو غالباً هدف های حکومت امام زمان علیه السّلام دنبال می‌شود: *این بقیه الله التي لا تخلو من العتره الهادیه این المعدّ لقطع دابر الظلمه . . .* در مرحله ی دوم، بعد از پشت سر گذاشتن مرحله ی اول با حرف نداء یا به طلب شخصیت خود آن حضرت پرداخته و با خطاب مستقیم به آن حضرت توجه پیدا می‌کند. این مرحله از مرحله ی قبل بالاتر است؛ زیرا ناشی از احساس حضور در محضر آن حضرت است و در این مرحله، بیشتر از اوصاف وجودی و شخصیتی آن حضرت، سخن به میان می‌آید: *یا بن الساده المقربین یا بن . . .* و در مرحله ی آخر، شروع به نجوا و بازگو کردن سخن های دل با آن جناب می‌کند که این نجواها آن زمان که گفت و گوهای انسان و راز و نیاز او با ولی خدا از حدّ لقلقه ی زبان فراتر رفته و نیاز واقعی به آن حضرت را احساس کرد، در وجود آدمی پدیدار می‌شوند. رسیدن به این مرحله که از نوعی دلدادگی خاص، حکایت می‌کند، ناشی از شدت اوج طلب ها در دو مرحله ی قبل است: *لیت شعری این استقرت بک التوی . . .* فراز چهارم: *استغاثه و طلب اللهم انت کشف الكرب و البلوی . . .* در این فراز از دعای شریف ندبه که انسان را از حالت راز و نیاز با ولی خدا به حالت تقاضا و درخواست از درگاه الهی منتقل می‌کند، در ابتدا که با درخواست لقای ولی خدا شروع می‌شود و نشان دهنده ی شدت عطش روحی و اشتیاق انسان به درک وجود امام زمان علیه السّلام است و البته همراه با تقاضاهایی است که انسان برای خود از خدای متعال دارد، و برای به استجابت رسیدن این درخواست ها، آن هم نه فقط در دنیا، بلکه هم در دنیا و هم در آخرت، با صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السّلام، توجهی دوباره به ساحت اولیای خاص خدا پیدا می‌کند و در پایان، تقاضای شفاعت و همراهی همیشگی و وصال بی پایان ولی خدا را که نتیجه ی آن انتظارها و آن جست و جوهاست، از درگاه خدای متعال بر زبان جاری می‌کند. همان طور که ملاحظه شد، این دعای شریف از ابتدای فراز سوم با بیان گزارشات کوتاهی از تحولات عمده و رو به تکامل جامعه ی بشری، درصدد قرار دادن انسان، در متن ماجرای قضای الهی نسبت به اولیای خاص خدا برآمد و خواننده ی دعا را در انتهای بخش سوم از همین فراز با بیان این جملات: *فعلی الاطایب من اهل بیت محمد و علی صلی الله علیهما و آلهما فیک الباکون . . .* درگیر با بلاهای اولیای الهی می‌کند و در همین حال با ذکر عباراتی چون: *این الحسین این الحسین روح مبتلا و مصیبت زده ی او را به سوی انتظار روزگار رفع بلا و به نتیجه رسیدن زحمات اولیاء الله سوق می‌دهد، یعنی درصدد هدایت مصیبت زدگی انسانی که مبتلا به بلاهای ولی خدا شده برمی‌آید و عزاداری او را با روشن نمودن چراغ انتظار در وجودش هدف مند می‌نماید (که این انتظار همان درخواست کمال*

نهایی برای جامعه ی بشری است) و البته به همین مقدار هم اکتفا نمی کند ، بلکه بعد از گذراندن مراتب سه گانه ی انتظار ، در فراز چهارم ، پس از درخواست و دعا برای درک دولت حقه ی ولی خدا بر روی زمین ، خواننده را به سوی تقاضای وصال ابدی و اخروی نیز راهنمایی می فرماید . و این چیزی جز یک فلسفه ی تاریخ توحیدی بر مبنای معارف ملکوتی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام نیست که در قالب دعا از جانب ائمه معصومین علیهم السّلام صادر شده است . و الحمدلله رب العالمین .

معرفی و بررسی کتاب تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)

اشاره

محمدرضا نصوری مهدویّت در تاریخ اسلام از قدمت و اهمیت به سزایی برخوردار است . از این رو ، کتاب های متعدد و فراوانی طی قرون گذشته ، حتی قبل از ولادت آن حضرت و سال های اخیر نوشته شده است که هرکدام ، زوایایی از ابعاد مختلف و متعدد مهدویّت را مورد تامل و امکان نظر قرار داده اند . از جمله کتاب هایی که در دهه های اخیر نوشته شده و افق جدیدی را بر روی محققین گشوده است ، کتاب تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج) اثر محققانه ی دکتر جاسم حسین است . این کتاب که به حق ، در نوع خود کم نظیر است ، به تاریخ سازمان و کالت و نقش آن در دوران غیبت صغری می پردازد . متأسفانه به نظر می رسد این کتاب آن گونه که شایسته آن است در میان دانش پژوهان و محققان ایران شناخته شده نیست . از این رو ، بسیار مناسب است که به معرفی و نقد و بررسی آن پرداخته شود که تتبع و تحقیق بیشتر را به عهده علاقه مندان می گذاریم . البته جا دارد از مترجم این کتاب ، آقای دکتر سید محمد تقی آیت اللهی که به حق ، ترجمه ای قوی و روان را انجام داده اند ، تقدیر به عمل آید . مترجم محترم در جاهای مختلف در برخی پاورقی ها به نقد و بررسی این کتاب پرداخته است . از جمله در صفحات ۴۴ ، ۴۶ ، ۸۸ ، ۱۱۳ ، ۲۳۸ ، ۲۳۹ . این کتاب که توسط انتشارات امیر کبیر در قطع وزیری در دو نوبت به چاپ رسیده ، مدت هاست که نسخه های آن نایاب شده است . امید است مسؤلان امر نسبت به تجدید چاپ این اثر ارزنده اهتمام ورزند تا محققان به نحو احسن از این اثر ارزشمند استفاده کنند .

آشنایی با مؤلف کتاب

دکتر جاسم محمد حسین ، اهل عراق و متخصص در تاریخ اسلام است . وی تحصیلات خود را در تاریخ خاور میانه در بصره ، بغداد و ادینبورگ به انجام رسانده و دکترای خود را از دانشگاه ادینبورگ اخذ کرده است . سپس در بخش (مطالعات اسلامی و خاور میانه) دانشگاه ادینبورگ ، دوره ی تحقیقات فوق دکتر را ادامه می دهد . علاوه بر تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج) ، مقالات و کتاب های محققانه ی دیگری نیز از دکتر جاسم حسین ، به زبان های انگلیسی ، عربی و اردو به چاپ رسیده است . برخی از آن ها عبارتند از : ۱ . بررسی مراسم مذهبی تعزیه در میان شیعیان از دیدگاه تاریخی و جامعه شناسی . ۲ . سیاست اصولی و منسجم امامان علیهم السّلام . ۳ . نقش احادیث مذهبی در غیبت امام دوازدهم (عج) . ۴ . تأثیر غیبت کبری امام دوازدهم (عج) بر موقعیت سیاسی و مذهبی فقهای امامیه . ۵ . نقش و کالت امامیه با عنایت خاص نسبت به دوران نخستین سفیر . (۳۷۵)

آشنایی با کتاب و فصل های مختلف آن

اشاره

این اثر با ورود و خروج بسیار عالی به مباحث ، یک سیر تحقیقی محققانه و منصفانه را پی می گیرد و از یک مقدمه ، هفت فصل و

نتیجه گیری تشکیل شده است. مقدمه: معرفی منابع اولیه و بررسی آن‌ها. فصل اول: نقش احادیث در غیبت امام دوازدهم (عج). فصل دوم: نقش امامان در فعالیت های مخفی و تأثیر آن بر تکامل تدریجی غیبت. فصل سوم: دیدگاه های امامیه درباره ی امام غائب و ولادت آن حضرت. لکه فصل چهارم: بازتاب فعالیت های مخفی امام دوازدهم (عج) در اقدامات سفیران آن حضرت. فصل پنجم: فعالیت های مخفی دومین سفیر امام دوازدهم (عج). فصل ششم: دوران نوبختی، سومین سفیر. فصل هفتم: سفیر چهارم و غیبت کبری امام دوازدهم (عج). نتیجه گیری: از کل مباحثی که در کتاب مطرح شده است.

مقدمه

نویسنده با تفکیک نگاه تاریخی از اعتقادی و اهمیت نگاه اعتقادی، به معرفی و بررسی مآخذ و منابع تاریخ عصر غیبت می پردازد. وی منابع را به سه بخش تقسیم می کند، آن گاه به بررسی هر بخش می پردازد. بخش اول - کتاب هایی که در خصوص غیبت نوشته شده است: الف) قبل از سال ۱۲۶۰ هـ / ۱۸۷۴ م. ب) در سال های ۱۲۶۰ هـ - ۱۳۲۹ هـ / ۱۸۷۴ - ۱۹۴۱ م. ج) بعد از سال ۱۳۲۹ هـ / ۱۹۴۱ م. بخش دوم - کتاب های رجالی: الف) معرفه الناقلین عن الائمة الصادقین، اثر: محمد بن عمر کشی (متوفی ۳۶۸ هـ / ۹۷۸ م.). ب) الفهرست شیخ طوسی. ج) الرجال شیخ طوسی. د) فهرست اسماء مصنفی الشیعه، اثر احمد بن علی نجاشی (متوفی ۴۵۰ هـ / ۱۰۵۸ م.). بخش سوم - کتاب های تاریخ عمومی: الف) تاریخ الرسل و الملوک، طبری. ب) مروج الذهب، التنبیه و الاشراف، مسعودی و اثبات الوصایه، (منسوب به او). ج) الکامل فی التاریخ، ابن اثیر.

فصل اول

نویسنده در این فصل، نقش احادیث ائمه ی معصوم علیهم السّلام را در غیبت امام دوازدهم (عج) بررسی می کند. او ابتدا، واژه ی مهدی را ریشه یابی می کند که گروه هایی مثل کیسانیه، زیدیه، ناووسیه و... چگونه از این واژه بهره می برند. سپس به غیبت قائم مهدی (عج) در قرآن می پردازد و بیان می دارد که تفاسیر شیعه، به بسیاری از آیات به عنوان مظهری از نقش قائم و غیبت او می نگرند. وی در ادامه، احادیثی را که مربوط به امام دوازدهم (عج) و غیبت آن حضرت می باشد، بررسی می کند و معتقد است رقابت سیاسی موجود در میان مسلمین، افرادی را تشجیع می کرد تا از این امید بزرگ، سوء استفاده کنند و احادیث نبوی را به نفع خود در تلاش خویش برای کسب قدرت، منحرف سازند. نویسنده، احادیث اهل سنت را درباره ی جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله که دوازده نفرند، می آورد و یادآوری می کند که در آن روایات، سخنی از این که دوازدهمین آن‌ها در پرده ی غیبت به سر می برد، نیست، با آن که او، قائم مهدی (عج) است. بعد، احادیث زیدیه و امامیه را بیان می کند که به وضوح نشان می دهد، امام دوازدهم قائم است. نویسنده در ادامه به نقش سیاسی قائم در جامعه می پردازد و ایجاد زمینه سازی توسط امامان و علایم ظهور قائم را توضیح می دهد.

فصل دوم

نویسنده در این فصل، نقش امامان علیهم السّلام در فعالیت های مخفی و زیرزمینی و تأثیر آن بر تکامل تدریجی غیبت از امام ششم علیه السّلام به بعد را بررسی می کند که چگونه با فشارهای عباسیان سیاست تقیه را در پیش گرفته بودند. علاوه بر آن شکاف های ایجاد شده در میان امامیه را توضیح می دهد. مؤلف، موقعیت امام صادق علیه السّلام و نگرش امام علیه السّلام به نظام سیاسی جدید را با شرایط بحرانی ای که عباسیان به وجود آورده بودند، توضیح می دهد و می گوید که همین مسأله امام علیه السّلام را واداشت تا ابزار جدیدی برای ارتباط با اعضای جامعه ی خود جست و جو کند. لذا امام، نظام زیرزمینی ارتباطات

(التنظیم السّری) را در جامعه به کار گرفت. در دوره ی امام کاظم علیه السّلام، امامیه به علت فشار عباسیان و قیام اسماعیلیه، ضعیف شده بودند. لذا امام علیه السّلام با در پیش گرفتن سیاست تقیه، هواداران خود را از هرگونه قیام مسلحانه، منع می کرد. با شهادت امام کاظم علیه السّلام، شکاف دیگری میان امامیه ایجاد شد و بخش عظیمی واقفیه شدند؛ یعنی امام کاظم علیه السّلام را قائم مهدی دانستند. در این جا، نویسنده چهار گروهی را که در مرگ امام علیه السّلام اختلاف داشتند، توضیح می دهد، که سه گروه به رحلت امام علیه السّلام معتقد بودند و یک گروه منکر. علت اصلی انکارشان به خاطر اموال و پول هایی بود که به عنوان سهم امام علیه السّلام در اختیار داشتند و می خواستند به بهانه و عذری آن ها را پس ندهند. سپس دوران امام رضا علیه السّلام را توضیح می دهد که سیاست تقیه هم چنان ادامه دارد و امام علیه السّلام چون با مأمون در حکومت نقش دارد، لذا در این زمان، از نهاد وکالت سخنی در میان نیست. ولی گسترش سازمان امامت (وکالت) را در زمان امام جواد علیه السّلام، شاهد هستیم و امام علیه السّلام به هواداران خود اجازه ی نفوذ به دستگاه عباسیان را می دهد. البته فعالیت های مخفی تنها به منظور هدایت امور مالی و مذهبی امامیه صورت می گرفت، نه تهدید حکومت مأمون. نویسنده در ادامه، به دیدگاه عباسیان نسبت به فعالیت امام هادی علیه السّلام می پردازد و شیوه ی خشن برخورد متوکل در قالب اقدامات ضد شیعی و تاسیس ارتش نوین موسوم به (شاکریه) را که به ضد علوی معروف بودند، بررسی می کند که چگونه وکلای امام را دستگیر و شکنجه و به شهادت می رساندند و حتی قبور ائمه علیهم السّلام را تخریب کردند. اقدامات متوکل لطمات جدی به ارتباطات شبکه ی وکالت وارد کرد، ولی مانع از فعالیت امام هادی علیه السّلام نشد. در زمان منتصر، اوضاع کمی بهتر شد، ولی قیام های متعدد باعث شد عباسیان، قیام ها را با امامیه مرتبط بدانند و رهبران امامیه را به سامراء فرابخوانند. بعد از شهادت امام هادی علیه السّلام، دیدگاه محتاطانه ی حکومت نسبت به امامیه در طول امامت امام عسکری علیه السّلام ادامه یافت و حضرت هم سیاست تقیه را در پیش گرفت. نویسنده در پایان فصل، نتیجه می گیرد که امامان علیهم السّلام بعد از شهادت امام حسین علیه السّلام، حالت تقیه نسبت به خلفاء را در پیش گرفتند و پیوسته آماده ی قیام بودند و اگر پیروان متعددی داشتند، قیام می کردند. لذا با توجه به اوضاع و شرایط سیاسی، سیاست تقیه، بهترین روش بود. از سویی تا زمان امام عصر (عج)، نهاد یا سازمان مخفی وکالت را تشکیل دادند.

فصل سوم

نویسنده در این فصل، دیدگاه های امامیه را درباره ی امام غایب و ولادت آن حضرت و انشعابات را که بعد از شهادت امام عسکری علیه السّلام میان هواداران حضرت به وجود آمده است، تحلیل می کند. بررسی تاریخی و اعتقادی حاکی از آن است که در رحلت امام عسکری علیه السّلام، امامیه درگیر مسایلی شدند که مانند آن پس از رحلت امام هفتم علیه السّلام پیش آمد. اینان به واقفه، محمدیه، جعفریه و قطعیه منشعب شدند. نویسنده در ادامه به بررسی روایت صدوق قدّس سرّه پیرامون مادر حضرت اشاره دارد و شواهدی را بر عدم صحت این روایت و علت تعدد نام مادر حضرت بیان می دارد. سپس نویسنده، دلایل غیبت صغری را بیان می کند و نتیجه می گیرد که این عوامل باعث شد فعالیت های سازمان امامت به طور مخفی انجام گیرد و حتی امام دوازدهم علیه السّلام را هم ناچار ساخت تا از پیروان خود، غیبت کند و از طریق سازمان مخفی امامت، فعالیت های خود را ادامه دهد. نویسنده در پایان این فصل، به طرح امام عسکری علیه السّلام برای اختفای جانشین خود، تغییر مکان آن حضرت، ادامه ی فعالیت های سیاسی و مذهبی از طریق نهاد وکالت، تلاش عباسیان برای دستگیری فرزند امام عسکری علیه السّلام اشاره دارد.

فصل چهارم

نویسنده در این فصل، به بازتاب فعالیت های مخفی امام دوازدهم علیه السّلام در اقدامات سفیران آن حضرت با بررسی اجمالی

وکالت قبل از امام دوازدهم علیه السلام از زمان امام صادق علیه السلام پرداخته و وظایف اصلی وکلا را برمی شمارد. سپس به دوره ی اولیه زندگی عثمان بن سعید پرداخته که از سن یازده سالگی در خدمت امام جواد علیه السلام و بعد از آن در خدمت امام هادی علیه السلام بوده است. در این دوره، عثمان بن سعید، عهده دار امور داخلی سازمان و تنظیم روابط بین مرکز سازمان و دیگر شعب بود. وی در دوران امام یازدهم علیه السلام هم چنان در سمت خود ابقا شد. نویسنده در ادامه، به مخالفین سفیر اول پرداخته و به وکالت عثمان بن سعید در زمان امام دوازدهم (عج) و مهاجرت او به بغداد و زندگی اش به صورت تقیه اشاره دارد. این تقیه تا آن جا بود که او حتی در مجادلات سیاسی نیز وارد نمی شد و در شغل روغن فروشی، زندگی را می گذارند. سازمان وکالت در دوران سفیر اول، پنج ناحیه را پوشش می داد که عبارتند از: ۱- عراق که مرکز سفارت بود. ۲- مصر، حجاز، یمن که به نظر می رسد مرکز اصلی سازمان در این ناحیه، مدینه باشد. ۳- آذربایجان و اران. ۴- قم و دینور. ۵- ری و خراسان. مؤلف در انتهای این فصل می افزاید که سال وفات سفیر اول معلوم نیست و قبر وی در قسمت غربی بغداد در مسجد (درب) قرار دارد.

فصل پنجم

در این فصل، به فعالیت های مخفی دومین سفیر امام (عج)؛ محمد بن عثمان بن سعید عمری پرداخته می شود. آن گاه انگیزه های افرادی را که منکر وکالت وی شدند، بررسی می کند؛ افرادی هم چون ابن هلال، بلالی و محمد بن نصیر. سپس به فعالیت های وی درباره ی وکلای دروغین و فشار عباسیان می پردازد. وکیل دوم، بسیار زیرک و دقیق بود، تا آن جا که هیچ ردپایی از کارهای خود باقی نمی گذاشت و همواره جان خود و امام را از خطر، محفوظ نگاه می داشت. نویسنده در ادامه، تأثیر فعالیت های انقلابی سایر گروه های شیعه بر نگرش عباسیان را نسبت به امام (عج) بررسی می کند و عواملی را که باعث تیره شدن روابط عباسیان با امامیه می شود، برمی شمارد، مثل: قیام زنگیان یا کشف فعالیت های زیرزمینی گروه های اسماعیلیه ی اصلی و قرامطه. چون عباسیان بین فرق شیعه، تفاوت قایل نبودند. مؤلف در پایان فصل، به وفات ابوجعفر اشاره دارد که وی زمان مرگ خود را پیش گویی کرد و سنگ قبر خود را آماده ساخته بود. قبر وی در جاده ای که به کوفه ختم می شود، در سمت غربی بغداد می باشد.

فصل ششم

این فصل به سومین سفیر؛ یعنی ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی، اختصاص دارد. در ابتدا به معرفی نوبختی و فعالیت های او در دوران سفیر دوم می پردازد. بعد نحوه ی انتصاب او را بیان می کند که سفیر دوم در بستر مرگ، در حالی که همگی بر بالین او گرد آمده بودند، ابن روح نوبختی را با بیان این مطلب که امام دوازدهم (عج) دستور فرموده اند، منصوب کرد. سپس نویسنده به فعالیت ها و اقدامات ابن روح پرداخته و این که وی به صورت تقیه و با هشیارگی کامل، وظایف محوله را به نحو احسن پی گیری می کرده است. نویسنده در ادامه اشاره دارد به تقابل نوبختی با شلمغانی که ابتدا دستیار و قائم مقام نوبختی بود و بعدها به خاطر عقاید الحادی و انحرافی شلمغانی، از هم جدا شدند. از امام دوازدهم (عج) درباره ی ارتداد و انحراف شلمغانی، توقیعی توسط سفیر سوم انتشار یافت. پس از مرگ شلمغانی ۳۲۳/هـ ۹۳۴ م، اقتدار ابن روح نوبختی حتی میان عباسیان هم بالا گرفت. ابن روح در سال ۳۲۶ هـ. ق رحلت یافت و در قریه ی (نوبختیه) در غرب بغداد دفن گردید.

فصل هفتم

مؤلف در این فصل، به زندگی و فعالیت‌های ابوالحسن علی بن محمد سمري و حوادث ابتدای غیبت کبری می‌پردازد. به گفته ی وی، چون دوران سفارت سفیر چهارم کوتاه بود (۳۲۹هـ - ۳۲۶هـ/۹۴۱م - ۹۳۷م)، تغییرات قابل ملاحظه‌ای در روابط او با وکلا نمی‌توانست پدید آید. یک هفته قبل از فوت وی، امام (عج) در توقیعی به پایان ارتباط مستقیم بین سفیران با امام و آغاز غیبت کبری اشاره دارند. نویسنده در ادامه، به نگرش فضلالی امامیه نسبت به غیبت کبری می‌پردازد. از این دوران به دوران (حیرت و امتحان) یاد می‌شود. این دوران با حملات گروه‌های مخالف همراه بود. این حملات، علمای امامیه را وادار ساخت که بیشتر به مباحث کلامی روی آورند. نویسنده در انتها، عواملی را که باعث گسترش نقش علما و فقها پس از غیبت کبری می‌شود، توضیح می‌دهد.

نتیجه گیری

۱- این که ماهیت غیبت امام دوازدهم (عج) در تاریخ شیعه از قدمت بسیار برخوردار است و با مسأله‌ی امامت، ارتباط نزدیک دارد و ائمه علیهم السّلام فرصت نیافتند به جز چند سال از حکومت علی علیه السّلام حکم برانند. لذا فعالیت‌های خود را در سه زمینه‌ی عمده، محدود ساخته بودند: الف) نشر احادیث نبوی میان مردم و آشنایی مردم با رهبران واقعی جامعه. ب) از زمان امام صادق علیه السّلام، احادیث مربوط به قیام امام (عج) و تشکیل حکومت جهانی نشر داده شد، اما احادیث، تاریخ قیام را تعیین نمی‌کرد و این ابهام باعث سوء استفاده‌هایی هم شد. ج) ائمه‌ی نخستین معتقد بودند که اگر شرایط ایجاب کند، هر یک از آنان می‌توانند قائم مهدی باشند، اما پس از شکست قیام مورد نظرشان به سال ۱۴۰ ه. ق. مصمم شدند تا پیروان حق را به تعمق در امور مذهبی تشویق و شرایط سیاسی را به نفع خود هموار کنند. از نتایج این سیاست‌ها، تاسیس سازمان وکالت در دوران امام صادق علیه السّلام بود که به صورت ابزاری برای سرپرستی فعالیت‌های امامیه و در نهایت، تاسیس حکومت حقه اسلامی به کار می‌رفت. ۲- عباسیان متوجه خطر امامیه و شیعیان برای خود بودند، لذا در پی انحراف توجه مردم به آنان برآمدند و به جعل احادیثی مبنی بر این که امام و پیشوای بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، عباس است نه علی علیه السّلام پرداختند. هم‌چنین به اقداماتی در جهت انشعاب میان شیعیان دست زدند. آنان برای نظارت مستقیم بر رهبران امامیه، پای امامان علیهم السّلام را به دربار کشاندند. سپس روابط بین پیروان و امامان مشکل شده بود. در این زمان، اختیاراتی به سفیران تفویض شد تا فعالیت‌های امامیه را سرپرستی کنند. ۳- این کتاب کوششی است در راستای اثبات امام دوازدهم (عج)، جانشین امام حسن عسکری علیه السّلام که موسوم به محمد می‌باشد و دو غیبت دارد که غیبت اول با گسترش نقش وکالت و فعالیت‌های چهار سفیر همراه است. مطالعه‌ی منتقدانه‌ی این دوره نشان می‌دهد که وظیفه‌ی اصلی سفرا، انجام وظایف خاصی بود که پیش از این، ائمه به عهده داشتند تا امام را از فشارهای سیاسی که توسط عباسیان اعمال می‌شد، محفوظ دارند. ۴- با فوت سفیر چهارم، ارتباط مستقیم با امام خاتمه یافت و نهاد وکالت هم به پایان خود رسید و امامیه در غیبت کبری و در انتظار واقع شد. فقها در این زمان به خود جرات نمی‌دادند به نمایندگی از سوی امام اقدامی کنند، ولی طولانی شدن دوران غیبت، فقها را بر آن داشت تا خلاء موجود را پر کنند. لذا با توجه بیشتری به امور عقیدتی پرداختند و به تدریج به عنوان نایبان غیر مستقیم (نایب عام) امام غایب مورد توجه قرار گرفتند و جامعه را به فقه اسلامی رهبری و هدایت کردند.

نقد و بررسی

۱- این اثر اثبات می‌کند که آن امام منتظر و موعود، امام دوازدهم (عج) شیعیان است که در پرده‌ی غیبت به سر می‌برد و زمانی که علائم ظهور مندرج در حدیث نبوی آشکار شود، ظهور خواهد کرد. ۲- مؤلف با تکیه بر منابع قدیمی و اصیل شیعه با

تحقیقی عمیق، زمینه‌های تاریخی غیبت امام را از زمان امام صادق علیه السلام بررسی و قائمیت امام زمان را اثبات می‌کند. ۳- رعایت اصل ریشه‌یابی دقیق نسبت به حوادث عصر غیبت صغری، موجب پدید آمدن امتیاز خاص و شاید منحصر به فردی در این اثر شده و آن همانا پرداختن به مسأله‌ی سازمان و کالت و نگاه دقیق و تفصیلی به آن است؛ زیرا در حقیقت سازمان و کالت در عصر غیبت صغری ادامه‌ی حرکتی بود که از عصر امام صادق علیه السلام پدید آمد و با گزینش و کلا و اعزام آنان به مناطق شیعی محقق شد. البته برخی دیگر از محققین، شروع سازمان و کالت را از زمان امام هفتم علیه السلام می‌دانند و این نظریه‌ی نویسنده را رد می‌کنند، (۳۷۶) اما به نظر می‌رسد، حق با جاسم حسین باشد. (۳۷۷) ۴- این اثر از جمله معدود منابع تحقیقی و پژوهشی پیرامون عصر غیبت صغری است که با دید تحلیلی - انتقادی به بررسی وضعیت سیاسی، اجتماعی، دینی و فرهنگی این عصر پرداخته است. ۵- از ویژگی‌ها و امتیازات این اثر آن است که مؤلف سعی کرده است که حوادث و جریانات موجود در عصر غیبت صغری را با ملاحظه‌ی ریشه‌های تاریخی آن در عصر حضور ائمه بررسی کند. ایشان به ذکر احادیثی می‌پردازد که از دیرباز درباره‌ی مهدی (عج) در میان شیعیان رایج بوده است و مشخصاً اثبات می‌کند که مهدی موعود (عج)، همان امام دوازدهم شیعیان است. ۶- مؤلف در موارد بسیاری، فراتر از ظواهر نصوص حرکت کرده و از خلال نصوص تاریخی توانسته است پیام، نص یا لوازم آن را نیز استکشاف کند. ۷- از آن جا که کشف روابط درون گروهی شیعه در عصر غیبت صغری و ارتباطات شیعیان با سفرای ناحیه‌ی مقدسه، نقش بسیار مهمی در شناخت دقیق وضعیت سیاسی و اجتماعی شیعه در این عصر دارد، لذا مؤلف ضمن نگاه دقیق به مسایل عصر نواب اربعه با بهره‌گیری از منابعی که بعضاً شهرت چندانی ندارند، سعی کرده است یک چارچوب منطقی را برای ترسیم وقایع این عصر فراهم آورد. ۸- این اثر در زبان انگلیسی، اولین تالیفی است که به وجود امام دوازدهم علیه السلام به طور کامل بحث کرده و آن را اثبات کرده است. البته به زبان عربی، اردو و فارسی نیز ترجمه شده است. ۹- گرچه مؤلف سعی کرده است اسامی اعضای سازمان و کالت را از عصر امام صادق علیه السلام به بعد کشف و در جای خود نقل کند و تا حدود زیادی نیز در این جهت موفق بوده، اما در برخی موارد، معرفی کامل نبوده است و در مواردی، افرادی را به عنوان وکیل معرفی کرده که وکالت شان اثبات نشده است. برخی از آن‌ها عبارتند از: الف) علی بن بابویه (ص ۲۶) ب) محمد بن ابی عمیر (ص ۱۳۵) که وکیل بغداد معرفی شده، ولی وکالت وی با توجه به کتب رجال، ثابت نشده است. ج) حسن بن فضل بن زید یمانی (صص ۱۵۰ و ۱۷۱) که وکیل توس معرفی شده است، در حالی که شیخ صدوق قدس سره به عدم وکالت وی، تصریح دارد. (۳۷۸) گرچه قرینه‌ای بر وکالت وی می‌توان یافت، ولی در هر حال تصریح نشده است. د) عبدالله بن جعفر حمیری (ص ۱۵۳). به عنوان وکیل برجسته‌ی قم معرفی شده، در حالی که وکالت وی ثابت نشده است. ه) احمد بن محمد دینوری (ص ۱۵۳). گرچه قرینه‌ای هست که ایشان وکیل است، ولی تصریحی بر وکالت ایشان نیست. بهتر آن است که اسم شان جزء محتمل الوکاله معرفی شود. و) احمد بن حسن مادرایی (ص ۱۵۳) به عنوان وکیل نیشابور معرفی شده است. گرچه احتمال وکالت وی زیاد است، ولی در منابع رجال، تصریحی به آن نیست. ح) ابوسهل بن نوبختی (ص ۱۹۸) که وکالت وی ثابت نشده است. ۹- مؤلف در برخی موارد با دقت‌های موشکافانه، به نقد و بررسی برخی روایت‌ها می‌پردازد. از جمله می‌توان به بررسی وی در مورد روایت صدوق قدس سره پیرامون مادر حضرت حجت (عج) اشاره کرد که در پایان، مناسب است تمامی متن آن آورده شود. (۳۷۹)

مادر امام دوازدهم

مسعودی، قدیمی‌ترین عالم امامی است که درباره‌ی امام دوازدهم خبر می‌دهد. بنا به گزارش او، مادر ایشان، کنیزی به نام نرجس بوده است. [۵۳] (۳۸۰) شهید (متوفی ۷۸۶/هـ ۱۳۸۴ م) نام او را مریم بن زید علویه ذکر می‌کند [۵۴] و دیگر اخبار، او را

ریحانه ، صیقل و سوسن می نامند . [۵۵] امکان دارد نام اصلی او همان نرجس باشد و دیگر اسامی به جز صیقل را بانوی او حکیمه ؛ دختر امام جواد علیه السّلام به وی داده باشد . مردم آن زمان ، کنیزان را برای خوش آمدگویی به اسامی گوناگون می خواندند و نرجس ، ریحانه و سوسن همه اسامی گل ها هستند . قدیمی ترین خبر درباره ی ملیت مادر امام دوازدهم ، به سال ۸۹۹/۵۲۸۶م برمی گردد . صدوق قدّس سرّه نخستین بار به نقل از محمد بن بحر شیبانی که روایت خود را به بشر بن سلیمان نخاس منسوب می داند ، این موضوع را ذکر کرده است . طبق این خبر ، او شخصی مسیحی مذهب از روم بود که توسط نیروهای اسلامی به اسارت درآمد و به صورت کنیز در معرض فروش قرار گرفت . نخاس ، وی را از بازار برده فروشان بغداد خرید و به محضر امام دهم علیه الرحمه حضرت علی هادی علیه السّلام در سامراء فرستاد . روایت مذکور ، پس از بیان این مطلب ، اعتبار خود را از دست داده و به سبک شرح نویسی زندگی اولیا و قدیسین درمی آید . روایت می شود که مادر امام دوازدهم ، ملیکه بنت یشوع ، نوه ی دختری قیصر روم بود و مادرش از اعقاب شمعون ؛ حواری عیسی علیه السّلام بوده است . زمانی که ملیکه در کاخ جدش ، مریم علیه الرحمه مادر عیسی علیه السّلام و حضرت فاطمه علیها السّلام ، دختر پیامبر اسلام را در عالم رؤیا می بیند ، حضرت فاطمه علیها السّلام در عالم رؤیا ، او را به اسلام دعوت می کند و وی را متقاعد می سازد تا خود را به اسارت لشکریان اسلام درآورد . [۵۶] توثیق این روایت از جنبه های گوناگون مورد سؤال قرار گرفته است . شک آورترین نکته در بخش آخر این روایت ملاحظه می شود : اولاً : پس از سال ۸۵۶/۵۲۴۲م جنگ عمده ای بین عباسیان و رومیان وجود نداشته و هیچ دلیلی هم در مآخذ دیده نمی شود که امپراتور روم از عباسیان ، تقاضای آزادی نواده ی دختری خود را کرده باشد . [۵۷] ثانیاً : نویسندگان متقدم امامی به ویژه قمی ، نوبختی ، کلینی و مسعودی که معاصر شیبانی (راوی حدیث) بوده اند ، در آثار خود به این روایت رجوع نکرده اند . به علاوه ، کشی که از یاران شیبانی است و نجاشی و ابن داود از علمای بعدی ، مدعی هستند که وی از غلات بوده است . [۵۸] ثالثاً : کلینی می گوید که مادر قائم ، کنیزی از نوبه ، استان شمالی سودان بوده است . [۵۹] به علاوه ، نعمانی و صدوق ، احادیث دیگری را روایت می کنند که حاکی از آن است که مادر قائم ، کنیزی سیاه بوده است . [۶۰] امکان دارد علت آن که متاخرین امامیه ، این روایات را نادیده انگاشته و روایت شیبانی را موثق پنداشته اند ، آن باشد که روایت مذکور ، مادر امام قائم را از نسلی شریف و طبقه ی ممتاز اجتماعی می داند . به ویژه وجود رابطه ای بین امام دوازدهم ، قائم (عج) و عیسی علیه السّلام در این حدیث ، آن ها را مجذوب کرده است ؛ زیرا احادیث نبوی حکایت از آن دارد که هر دو با هم قیام کرده و دنیا را از شرّ ظلم و جور ، رهایی می بخشند . [۶۱] با ملاحظه ی این سه نکته ، روایت محمد بن بحر شیبانی را می توان رد کرد ، با وجود آن که طوسی و ابن رستم طبری آن را موثق می دانند . [۶۲] احتمالاً شیخ مفید ، خبر صحیحی از منشاء مادر قائم ارایه داده باشد . وی می گوید : آن بانو ، کنیزی بود که در خانه ی حکیمه ، خواهر امام دهم علیه السّلام ، بزرگ شد . بنا به گفته ی او ، چون امام سیمای او را دید ، پیش بینی کرد که از وی ، فرزندی با عنایت خاص الهی به دنیا خواهد آمد . [۶۳] طبق نظریه ی صدوق ، وی قبل از رحلت شوهرش ، امام حسن عسکری علیه السّلام به سال ۸۷۴/۵۲۶۰م در گذشته است ، [۶۴] ولی بنا بر روایت نجاشی ، پس از این سال نیز در قید حیات بوده و در خانه ی محمد بن علی بن حمزه از دستیاران نزدیک همسرش ، امام حسن عسکری علیه السّلام پنهان شده است . [۶۵]

پی نوشت ها

۱ تا ۱۴۵

۱- از سخنان امام راحل . ۲- شعری از مقام معظم رهبری . ۳- با سپاس از مؤسسه ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره) که امکان

استفاده از موارد تلخیص شده ی سخنان و آثار امام راحل را فراهم آوردند. ۴- صحیفه ی نور، ج ۲۱، ص ۱۰۷. ۵- همان، ج ۷، ص ۲۲۵. ۶- همان، ج ۱۲، صص ۱۷۰ - ۱۷۱. ۷- همان، ج ۲۰، ص ۸۳. ۸- همان، ج ۱۲، ص ۱۷۱. ۹- صحیفه ی امام، ج ۲۰، ص ۲۴۹. ۱۰- صحیفه ی نور، ج ۱۹، صص ۱۷۱ - ۱۷۲. ۱۱- آداب الصلوة، صص ۲۰۳ - ۲۰۴. ۱۲- صحیفه ی نور، ج ۸، ص ۱۴۹. ۱۳- همان، ج ۱۷، ص ۱۹۹. ۱۴- همان، ج ۲۰، ص ۸۷. ۱۵- همان، ج ۱۸، صص ۱۷ - ۱۸. ۱۶- همان، ج ۱۲، ص ۱۲۸. ۱۷- همان، ج ۱۲، ص ۲۲۴. ۱۸- همان، ج ۸، ص ۱۴. ۱۹- همان، ج ۱، ص ۳۳. ۲۰- همان، ج ۸، ص ۱۴۹. ۲۱- همان، ج ۷، صص ۲۵۲ - ۲۵۳. ۲۲- همان، ج ۷، ص ۲۶۷. ۲۳- همان، ج ۱۴، ص ۹۴. ۲۴- همان، ج ۸، ص ۶۱. ۲۵- همان، ج ۹، ص ۱۰۱. ۲۶- همان، ج ۱۵، ص ۲۲. ۲۷- همان، ج ۷، ص ۳۶. ۲۸- همان، ج ۱۹، ص ۵. ۲۹- همان، ج ۱۵، ص ۱۷۰. ۳۰- همان، ج ۱۹، ص ۱۵۴. ۳۱- همان، ج ۲۰، ص ۱۹۹. ۳۲- همان، ج ۲۰، صص ۱۹۶ - ۱۹۷. ۳۳- همان، ج ۲، ص ۲۸. ۳۴- همان، ج ۲۰، ص ۱۹۸. ۳۵- همان، ج ۱۸، ص ۱۹۵. ۳۶- ولایت فقیه، ص ۶۲. ۳۷- همان، ص ۳۰. ۳۸- همان، صص ۶۲ - ۶۳. ۳۹- همان، ص ۸۷. ۴۰- صحیفه ی نور، ج ۲۱، ص ۸۸. ۴۱- کشف الاسرار، صص ۲۲۵ - ۲۳۱. ۴۲- صحیفه ی نور، ج ۲۱، ص ۱۰۸. ۴۳- همان، ج ۱۸، ص ۱۱. ۴۴- همان، ج ۱۴، ص ۱۹۵. ۴۵- همان، ج ۱۲، ص ۱۷۵. ۴۶- همان، ج ۲۰، ص ۱۳۲. ۴۷- همان، ج ۱۶، ص ۹۳. ۴۸- همان، ج ۲۱، ص ۹۳. ۴۹- همان، ج ۱۲، صص ۲۰۸ - ۲۰۹. ۵۰- همان، ج ۸، ص ۹۴. ۵۱- همان، ج ۲۱، ص ۱۰۶. ۵۲- همان، ج ۱۷، ص ۴۹. ۵۳- همان، ج ۱۸، ص ۸۸. ۵۴- همان، ج ۲۰، ص ۱۹۰. ۵۵- همان، ج ۱۱، ص ۱۳۵. ۵۶- همان، ج ۱۱، ص ۳۱. ۵۷- همان، ج ۲۰، ص ۷۹. ۵۸- همان، ج ۱۸، ص ۹۳. ۵۹- همان، ج ۱۶، ص ۱۰۵. ۶۰- صحیفه ی امام، ج ۱۹، ص ۳۰۳. ۶۱- صحیفه ی نور، ج ۱۰، ص ۲۷. ۶۲- همان، ج ۲۰، صص ۱۹۸ - ۱۹۹. ۶۳- همان، ج ۱۲، صص ۲۰۷ - ۲۰۹. ۶۴- همان، ج ۱۵، ص ۲۲. ۶۵- ولایت فقیه، ص ۱۰۳. ۶۶- همان، ص ۱۰۶. ۶۷- صحیفه ی نور، ج ۱۰، ص ۲۶. ۶۸- همان، ج ۵، ص ۱۶۶. ۶۹- همان، ج ۱۱، ص ۶. ۷۰- همان، ج ۲۰، ص ۶۲. ۷۱- همان، ج ۱۹، ص ۱۰۱. ۷۲- همان، ج ۲۰، ص ۲۴۱. ۷۳- همان، ج ۱۹، ص ۱۶۱. ۷۴- همان، ج ۱۹، ص ۱۳۴. ۷۵- همان، ج ۱۹، ص ۱۱. ۷۶- همان، ج ۱۹، ص ۲۶۴. ۷۷- دیوان امام، ص ۱۱۱. ۷۸- همان، ص ۱۷۸. ۷۹- همان، صص ۲۶۲ - ۲۵۸. ۸۰- همان، ص ۲۷۶. ۸۱- تهاجم یا تفاوت فرهنگی، حسن بلخاری، صص ۱۲۸ - ۱۲۹. ۸۲- همان، صص ۱۲۶ - ۱۲۷. ۸۳- درس تفسیر قرآن، آیت الله خزعلی، مرکز تخصصی تفسیر حوزه ی علمیه ی قم، ۱۳۷۹/۲۳/۱۱. ۸۴- مثل بیشتر کتاب هایی که در مورد حضرت نوشته شده است، از (غیبت) نعمانی و (کمال الدین) صدوق و (غیبت) شیخ طوسی گرفته تا بیشتر کتاب های امروزی هم چون (دادگستر جهان)، (امامت و مهدویت)، (سیمای امام مهدی) و... ۸۵- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، دکتر جاسم حسین و تاریخ عصر غیبت، پور سید آقایی، عاشوری، جباری و حکیم. ۸۶- قیام و انقلاب مهدی (عج)، شهید مرتضی مطهری. ۸۷- (و اعظم خلاف بین الامه خلاف الامامه اذ ما سلّ سیف علی قاعده دینیّه مثل ما سلّ علی الامامه فی کلّ زمان)، ملل و نحل، ج ۱، ص ۲۴. ۸۸- اشاره به آیه ی ۳ سوره ی مائده. ۸۹- (و لم یناد بشیء ما نودی بالولایة) وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۰، ح ۱۰. ۹۰- ر. ک: چشمه در بستر (تحلیلی از زمان شناسی حضرت زهرا علیها السلام) مسعود پورسید آقایی، ص ۴۸. ۹۱- فاطر، ۱۵. ۹۲- کافی، کتاب حجت، باب غیبت، روایت ۲۹، الغیبه، نعمانی؛ کمال الدین، صدوق (این دعا در این سه کتاب مجموعاً به شش طریق روایت شده است). ۹۳- فاطر، ۱۵. ۹۴- آل عمران، ۱۰۱. ۹۵- آن ها وسیله ی هدایت، بیان، امن، کرامت، نور، فلاح، ذکر، رحمت و بشارت هستند. آن ها شهداء، هداة، ولایه امر، خزانه ی علم، خلف و امین خدا هستند. آن ها امامان، انیس، شفیع، حصن و حافظ هستند. آن ها شاهد، مبشر، نذیر، فرمان فرما، معلم و حامل وحی هستند (اصول کافی، صص ۱۹۰ - ۲۰۱). ۹۶- برخی برای اثبات امامت از دلایل دیگری استفاده کرده اند. ر. ک: کتاب های فلسفی و کلامی و متن سخنرانی آیت الله سبحانی در همین مجله. ۹۷- ر. ک: بنیادهای علم سیاست، عبدالرحمن

عالم، صص ۲۳۹ و ۳۶۷. ۹۸- و هیئی لنا من امرنا رشدا (کَهِف، ۱۰)؛ اراد بهم ربهم رشدا (جن، ۱۰). ۹۹- قسط غیر از عدل و بالاتر از آن است. عدل در برابر ظلم و قسط در برابر جور است. عدل به معنای مساوات و در شرایط یکسان، مساوی برخورد کردن است و قسط به معنای بهره و نصیب است یعنی بهره و نصیب هر کس (پدر، مادر، همسر، دوست و...) را دادن. و این بالاتر از عدل است. چه بسا کاری عادلانه باشد ولی قسط نباشد. ۱۰۰- مائده، ۳. ۱۰۱- (الذین بذلوا مهجهم دون الحسین علیه السلام). زیارت عاشورا. ۱۰۲- (من مات علی حب آل محمد مات شهیدا). بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۱۳۷. ۱۰۳- صحیح مسلم، ج ۶ ص ۳. ۱۰۴- همان. ۱۰۵- همان صص ۳-۴. ۱۰۶- مستدرک صحیحین، کتاب معرفة الصحابه، ج ۳، صص ۶۱۷-۶۱۸. ۱۰۷- همان. ۱۰۸- اضواء علی عقائد الشیعة الامامیه و... جعفر سبحانی، ص ۱۰۶. ۱۰۹- تاریخ الخلفاء، ص ۱۰. ۱۱۰- لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلك الیوم حتی یرج رجل من ولدی فیملاءها عدلا کما ملئت جورا...، منتخب الاثر، باب ۲۵، ج ۱. ۱۱۱- نساء، ۱۵۸. ۱۱۲- بقره، ۱۲۴. ۱۱۳- مطلب ذکر شده صرفا برای رفع استبعاد غیبت حضرت مهدی (عج) است. ۱۱۴- کَهِف، ۸۲. ۱۱۵- همان. ۱۱۶- همان. ۱۱۷- نهج البلاغه، عبده، ج ۳، ص ۱۸۶، کلمات قصار، شماره ۱۴۷. ۱۱۸- مؤمنون، ۲۳. ۱۱۹- جاثیه، ۱۳. ۱۲۰- مائده، ۲۰. ۱۲۱- اسراء، ۷۰. ۱۲۲- دعای عدلیه، مفاتیح الجنان. ۱۲۳- قال رسول الله: علیه السلام (انا و علی ابوا هذه الامه). عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۸۵؛ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۳۶۹. ۱۲۴- التحقیق فی کلمات القرآن، حسن مصطفوی، ج ۱۲، ص ۱۶۶. ۱۲۵- (افضل اعمال امتی انتظار الفرج من الله عزوجل)، (انتظار الفرج من اعظم العمل). کمال الدین، ج ۲، باب ۵۵، ح ۱؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۲. ۱۲۶- (انتظار الفرج عباده)، (سئل عن علی علیه السلام رجل ائی الاعمال احب الی الله عزوجل، قال علی علیه السلام: انتظار الفرج). همان. ۱۲۷- حلاج، علی میرفطروس. ۱۲۸- انتظار مذهب اعتراض، دکتر علی شریعتی. ۱۲۹- نهج الفصاحه. ۱۳۰- (ارضیتم بالحویه الدنیا). توبه، ۳۸. ۱۳۱- چنان چه در نماز هم به همین جهت آموزش داده می شود و در سجده می خوانیم: (سبحان ربی الاعلی و بحمده)؛ (پاک است خدای من که برتر است). ۱۳۲- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۵۶۸؛ کثر العمال، ح ۳۸۶۵۷. ۱۳۳- الغیبه، نعمانی؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۶. ۱۳۴- مرحوم طالقانی در مجله ی (مجموعه ی حکمت)، شماره ی ۱ و ۲، سال سوم، در این باره می گوید: (این دستور قیام، شاید برای احترام نباشد و الا برای خدا و رسول و اولیای مکرم دیگر هم باید به احترام، قیام کرد، بلکه دستور آمادگی و فراهم کردن مقدمات نهضت جهانی و در صف ایستادن، برای پشتیبانی این حقیقت است... ۱۳۵- الغیبه، نعمانی؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۸. ۱۳۶- این که در روایات، انتظار به عنوان عمل مطرح شده و در روایتی داریم: (نیة المؤمن خیر من عمله)؛ نیت در مقابل عمل قرار گرفت روشن می شود. در این جا انتظار نیت بدون عمل و امید ذهنی بدون آثار عملی، هرگز مراد نیست ۱۳۷- (... کمن قارع مع رسول الله بسیفه). بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۶. ۱۳۸- (ان القائم منا هو المهدي الذي یحب ان ینظر فی غیبه و یطاع فی ظهوره). منتخب الاثر، ص ۲۲۳. چون در لابه لای مباحث گذشته و آینده، از روایاتی در مورد ارزش و فضیلت و اهمیت انتظار بحث شده است، در این جا از پرداختن به این مسأله خودداری شده است. ر. ک: بحار الانوار، ج ۵۲، صص ۱۲۲-۱۲۵، ۱۴۰ و ۲۲۳؛ غیبت نعمانی، ص ۲۰۰؛ منتخب الاثر، صص ۴۹۶-۴۹۸ و ۲۳۴؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۱۷۶. ۱۳۹- (عن الی عبدالله علیه السلام انه قال: الا اخبرکم بما لا یقبل الله عزوجل من العباد عملا الا به؟ فقلت: بلی، فقال... و انتظار القائم علیه السلام). (امام صادق علیه السلام به راوی فرمود: آیا ملاک قبولی اعمال بندگان را به شما خبر دهم؟ راوی گفت: بله، امام فرمود: عبارتند از... و انتظار مهدی قائم آل محمد (عج) الغیبه، نعمانی، ص ۲۰۰. ۱۴۰- به دلیل مفصل شدن مقاله از نقل نظریات دانشمندان مسلمان در اهمیت و ضرورت این دوران می گذریم؛ زیرا ما را از هدف اصلی دور می کند. به علاوه شنیدن حقایق از زبان دیگران، اثر گذارتر و در مجموعه روشن گر بسیاری از واقعیت های پنهان می شود که ما به خاطر تکرار و زیاد شنیدن از کنار شان به سادگی گذشته ایم. ۱۴۱- رسالت تشیع در دنیای امروز، سید محمد حسین طباطبائی، مقدمه: هانری

کربن ، صص ۲۵ - ۳۵ . ۱۴۲ - مهدی از صدر اسلام تا قرن ۱۳ هجری ، دارمستر ، ترجمه محسن جهان سوز ، صص ۳۸ ، ۳۹ ، ۷۹ . (ماربین)؛ محقق آلمانی می گوید از جمله مسایل اجتماعی بسیار مهمی که موجب امیدواری و رستگاری شیعه باشد ، اعتقاد به وجود حجت عصر و انتظار ظهور است (سیاست اسلام ، ماربین ، فصل هفتم ، فلسفه مذهب شیعه صص ۴۹ - ۵۰ . ای . ب . پتروشفسکی)؛ تاریخ دان و ایران شناس علوم شوروی سابق ، در این زمینه می نویسد : (چشم به راه مهدی بودن در عقاید مردمی که نهضت های قرن سیزدهم را در ایران به پا داشتند ، مقام بلندی داشته است ، ولی در قرن چهاردهم و پانزدهم میلادی ؛ این عقیده راسخ تر و مشهودتر گشت) . (نهضت سربداران خراسان ، ای . ب . پتروشفسکی ، ترجمه : کریم کشاورز . علاقه مندان به کتاب های (در انتظار ققنوس) ، ص ۳۰۴ و (ظهور حضرت مهدی از دیدگاه اسلام) ، ص ۲۳۹ مراجعه کنند . ۱۴۳ - به نقل از : مجله ی بازتاب اندیشه ، خرداد ۸۰ ، ص ۱۹۳ (مجله ی موعود ، ش ۲۵ و ۲۶) . ۱۴۴ - ر . ک : در انتظار ققنوس ، ص ۳۱۱ . ۱۴۵ - نهج الفصاحه ، ح ۹۰ .

۲۸۸۵۱۴۶

۱۴۶ - (بشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه) . (زمر ، ۱۸) . ۱۴۷ - نهج البلاغه ، خطبه ۱۶ . ۱۴۸ - مفاتیح الجنان ، دعای غیبت امام زمان (عج) . ۱۴۹ - اثبأه الهداه ، ج ۷ ، ص ۲۴ . ۱۵۰ - نهج البلاغه ، کلمات قصار ، ش ۴۷ . ۱۵۱ - انشراح ، ۱ . ۱۵۲ - انشراح ، ۵ و ۶ . ۱۵۳ - دخان ، ۵۵ . ۱۵۴ - احقاف ، ۹ و ۱۰ . ۱۵۵ - طلاق ، ۲ . ۱۵۶ - (یا ایها المزملم قم اللیل الا قلیلا نصفه او انقص منی قلیلا- او زد علیه و رتل القرآن ترتیلا) . مزل ، ۱ - ۵ . ۱۵۷ - انفال ، ۶۵ . ۱۵۸ - ارشادالقلوب ، ص ۱۸۴؛ تنبیه الخاطر ، ج ۱ ، ص ۶ . ۱۵۹ - حدید ، ۲۵ . ۱۶۰ - بقره ، ۱۸۳ . ۱۶۱ - نساء ، ۷۷ . ۱۶۲ - (اتقوا الله فی عبادته و بلامه فانکم مسؤ ولون حتی عن البقاع و البهائم) . نهج البلاغه ، خطبه ۱۶۷ . ۱۶۳ - بحارالانوار ، ج ۷۰ ، ص ۱۹۱؛ مجمع البحرین ، ج ۴ ، ص ۶ . ۱۶۴ - نهج البلاغه ، کلمات قصار ، شماره ۲۸۹ . ۱۶۵ - نهج البلاغه ، خطبه ۱۶ ، سطر ۷ . ۱۶۶ - نجم ، ۳۲ . ۱۶۷ - (و استقلال الخیر و ان کثر من قولی و فعلی و استکثار الشر و ان قل من قولی و فعلی) . مفاتیح الجنان ، دعای مکارم الاخلاق . ۱۶۸ - آل عمران ، ۱۳۳ . ۱۶۹ - تحف العقول ، ص ۴۳ . ۱۷۰ - نهج البلاغه ، خطبه ۱۶ ، سطر ۶ . ۱۷۱ - نهج البلاغه ، خطبه ۹۰ ، سطر ۸ . ۱۷۲ - بقره ، ۱۸۳ . ۱۷۳ - کمال الدین ، ج ۱ ، ص ۷۴ . ۱۷۴ - شباهت اول ۱۷۵ - شباهت چهارم ۱۷۶ - شباهت دوم ۱۷۷ - کمال الدین ، ج ۱ ، ص ۴۴۳ - ۱۷۸ - یوسف ، ۵۸ . ۱۷۹ - کمال الدین ، ج ۲ ، ص ۱۰ . ۱۸۰ - کمال الدین ، ج ۲ ، ص ۲۰ . ۱۸۱ - یوسف ، ۱۹ . ۱۸۲ - بحارالانوار ، ج ۵۲ ، ص ۹۵ . ۱۸۳ - منتخب الاثر ، ص ۳۷۱ . ۱۸۴ - معجم احادیث الامام المهدی ، ج ۱ ، ص ۲۴۰ . ۱۸۵ - یوسف ، ۴ و ۵ . ۱۸۶ - غیبت نعمانی ، ص ۴۱۴ . ۱۸۷ - یوسف ، ۱۵ . ۱۸۸ - کمال الدین ، ج ۲ ، ص ۱۵۷ . ۱۸۹ - یوسف ، ۱۹ . ۱۹۰ - غیبت نعمانی ، ص ۴۲۴ . ۱۹۱ - همان ، ص ۴۵۰ . ۱۹۲ - یوسف ، ۲۰ . ۱۹۳ - غیبت طوسی ، ص ۴۰۰ . ۱۹۴ - یوسف ، ۱۸ . ۱۹۵ - غیبت نعمانی ، ص ۳۰۴ . ۱۹۶ - غیبت نعمانی ، ص ۲۸۴ . ۱۹۷ - یوسف ، ۸۳ . ۱۹۸ - یوسف ، ۱۰ . ۱۹۹ - یوسف ، ۸۵ . ۲۰۰ - یوسف ، ۹۴ - ۹۵ . ۲۰۱ - غیبت طوسی ، ص ۳۳۴ . ۲۰۲ - جمال الاسبوع ، ص ۳۱۵ . ۲۰۳ - یوسف ، ۲۶ - ۲۸ . ۲۰۴ - یوسف ، ۳۵ . ۲۰۵ - غیبت طوسی ، ص ۲۴۸ . ۲۰۶ - غیبت طوسی ، ص ۱۶۹ . ۲۰۷ - یوسف ، ۳۹ - ۴۰ . ۲۰۸ - غیبت طوسی ، ص ۲۹۳ . ۲۰۹ - یوسف ، ۲۱ . ۲۱۰ - شیفتگان حضرت مهدی ، ج ۱ ، ص ۲۵۶ . ۲۱۱ - غیبت طوسی ، ص ۲۴۶ . ۲۱۲ - ترجمه ی نجم الثاقب ، ص ۵۵۶ . ۲۱۳ - یوسف ، ۱۴ . ۲۱۴ - یوسف ، ۸۸ . ۲۱۵ - ینابیع الموده ، ص ۴۲۴ . ۲۱۶ - غیبت طوسی ، ص ۲۹۲ . ۲۱۷ - کمال الدین ، ج ۲ ، ص ۱۰ . امام صادق علیه السلام فرموده است : (میان یوسف و یعقوب ، ۱۸ روز فاصله بود؛ و کان بینه و بین والده مسیره ثمانیه عشر یوما) . اگر یافتن آذوقه - روزی جسم برای انسان آن قدر اهمیت دارد که حاضر است برای یافتن آن ، این مسیر طولانی را بپیماید ، آیا سزاوار نیست که برای یافتن امامی که او را رزق معنوی بخشیده است و جانش را سیراب می کند ، شبانه روز در جستجو باشد ؟ به

راستی، آیا ما در طلب آن امام عزیز، سستی نکرده ایم؟ ۲۱۸- (وهیئتی لنا من امرنا رشد؛ و راه نجاتی برای ما فراهم ساز). (کهف ۱۰، رشد، همان جهت عالی یافتن همه‌ی استعدادهای انسان است. ۲۱۹- غیبت نعمانی، ص ۲۷۴، به نقل از: معجم احادیث الامام المهدی، ج ۳، ص ۴۲۶. ۲۲۰- یوسف، ۸۸. ۲۲۱- یوسف، ۸۷. ۲۲۲- یوسف، ۸۷. ۲۲۳- یوسف، ۵۸. ۲۲۴- احتجاج، ج ۲، ص ۶۰۲. ۲۲۵- مکیال المکارم، ج ۱، ص ۴۳۸. ۲۲۶- یوسف، ۵۹. ۲۲۷- یوسف، ۱۰۰. ۲۲۸- قصص، ۵. ۲۲۹- یوسف، ۹۲. ۲۳۰- یوسف، ۸۸. ۲۳۱- یوسف، ۹۳. ۲۳۲- یوسف، ۵۵. ۲۳۳- یوسف، ۵۹. ۲۳۴- یوسف، ۹۳. ۲۳۵- احتجاج، ج ۲، ص ۴۴۲. ۲۳۶- نگارنده در اوایل دهه‌ی ۱۳۶۰ هـ - ق در جزوه‌ی ای که جهت پاسخ به سؤال‌الایات در برخی مراکز علمی تهیه شده بود، به نقد داستان پرداختم. در سال‌های بعد، نویسندگان متعددی بحمد الله دست به قلم برده و حقایق را آشکار کردند. ر. ک: جزیره‌ی خضراء در ترازوی نقد، علامه جعفر مرتضی‌عاملی؛ جزیره‌ی خضراء تحریفی در تاریخ شیعه، غلام رضا نظری. از آن جا که دیدگاه نگارنده در بررسی این موضوعات قدری با نظر نویسندگان این کتاب‌ها متفاوت بود، پرداختن دوباره به این موضوع را مناسب دانستم. ۲۳۷- بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۰. ۲۳۸- کشف الغمّه، ج ۱، ص ۴۴۵. ۲۳۹- (انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون). حجر، ۹. ۲۴۰- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۷۰. ۲۴۱- مانند: درسنامه و تاریخ عصر غیبت (آقایان آقایی، جباری، عاشوری، حکیم). ۲۴۲- مانند: تاریخ الغیبه الکبری از سید محمد صدر. ۲۴۳- کمال الدین و تمام النعمه، محمدبن علی بن بابویه قمی، ملقب به شیخ صدوق، به تصحیح: علی اکبر غفاری، قم، انتشارات جامعه‌ی مدرسین، ۱۴۱۶ هـ. ق، ص ۴۷۶. ۲۴۴- الغیبه، ابوجعفر محمدبن حسن طوسی، ملقب به شیخ طوسی، بیروت، دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۱۲ هـ. ق، ص ۲۱۶. ۲۴۵- همان، ص ۲۱۰. ۲۴۶- مکتب در فرآیند تکامل، سید حسین مدرسی طباطبایی، ترجمه: هاشم ایزد پناه، ایالات متحده، نیوجرسی، نشر داروین، ۱۳۷۴ هـ. ش، ص ۱۵؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، جاسم حسین، ترجمه: سید محمّد تقی آیت اللّهی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۷ هـ. ش، ص ۱۳۴؛ "Der in ,imams zwolften des safire, ersten beiden Die", Ali Javad r. D. Islam, ۲۴۷ p, (۱۹۳۹) xxv. ۲۱۲. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)؛ ص ۱۳۷؛ مکتب در فرآیند تکامل، ص ۲۲؛ رجال نجاشی، ابوالعباس احمدبن علی نجاشی، قم، داوری، بی تا، ص ۲۴۳؛ رجال کشی، ابوعمر و محمدبن عمر بن عبدالعزیز کشی، انتخاب و تلخیص: شیخ طوسی، به تصحیح: حسن مصطفوی، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ هـ. ش، ص ۵۱۳، ح ۹۹۱-۹۹۲، و ص ۵۴۹، ح ۱۰۳۸. ۲۴۸- الکافی، ابوجعفر محمدبن یعقوب کلینی رازی، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران، ۱۳۷۷ هـ. ش، ج ۱، ص ۴۱۷، ح ۴. ۲۴۹- الغیبه، ص ۱۷۰؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۷. ۲۵۰- بحار الانوار، علامه محمدباقر مجلسی، تهران، ۱۳۷۶ هـ. ق به بعد، ج ۵۱، ص ۳۰۰. ۲۵۱- همان. ۲۵۲- همان. ۲۵۳- الغیبه، ص ۲۴۴. ۲۵۴- همان، ص ۲۴۵؛ رجال کشی، ص ۴۳۸؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۶۷. ۲۵۵- الغیبه، ص ۲۱۴؛ مکتب در فرآیند تکامل، ص ۹۶. ۲۵۶- الغیبه، ص ۲۴۵. ۲۵۷- همان، ص ۲۵۶. ۲۵۸- همان، ص ۲۵۵. ۲۵۹- همان، صص ۲۴۶- ۲۴۷. ۲۶۰- همان، صص ۱۸۷ و ۲۵۱-۲۵۲. ۲۶۱- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۰. ۲۶۲- الغیبه، ص ۲۴۵. ۲۶۳- همان، صص ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۸، ۲۴۵؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۹. ۲۶۴- رجال شیخ طوسی، نجف، مکتبه الحیدریه، ۱۳۸۰ هـ. ق، ص ۴۹۶؛ الغیبه، ص ۲۵۷؛ تنقیح المقال، علامه مامقانی، نجف، مکتبه المرتضویه، ۱۳۵۷ هـ. ق، ج ۲، ص ۹۲، از ابواب فاء. ۲۶۵- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۳. ۲۶۶- الغیبه، ص ۱۷۸. ۲۶۷- همان، صص ۱۷۰ و ۱۹۲. ۲۶۸- همان، صص ۱۷۴ و ۱۸۷؛ رجال کشی، ص ۴۵۰. ۲۶۹- همان. ۲۷۰- کمال الدین و تمام النعمه، صص ۳۸۲ و ۴۰۷. ۲۷۱- الغیبه، صص ۱۸۴، ۱۸۵ و ۱۹۷؛ الارشاد، شیخ مفید، بیروت، مؤسسه‌ی الاعلمی، ۱۴۱۰ هـ. ق، ص ۳۳۲. ۲۷۲- الغیبه، صص ۲۴۱- ۲۴۲. ۲۷۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۰۲؛ الغیبه، ص ۱۷۹. ۲۷۴- الغیبه، ص ۱۹۲. ۲۷۵- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۰۳. ۲۷۶- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۱۳۴. ۲۷۷- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۰۳. ۲۷۸- الغیبه، ص ۲۳۶. ۲۷۹- همان، ص ۲۴۰

۲۸۰- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۱۰. ۲۸۱- برای نمونه ر. ک: جریان گزینش محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی به وکالت در الغیبه، ص ۱۷۰؛ جریان گزینش حسن بن قاسم بن علاء آذربایجانی به وکالت در الغیبه، ص ۱۹۱ و الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، تحقیق: مؤسسه الامام المهدي (عج)، قم، ه. ق، ج ۱، ص ۴۶۷. ۲۸۲- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۱۴۹. ۲۸۳- الغیبه، ص ۲۲۷. ۲۸۴- همان، صص ۲۲۳ و ۲۲۷. ۲۸۵- همان، صص ۱۸۳ و ۲۴۸. ۲۸۶- دو نوع جبر داریم: جبری طبیعی؛ یعنی وجود روابط ضروری ثابت در طبیعت که موجب می شود وجود هر پدیده ی طبیعی مشروط به پدیده ای قبلی یا پدیده ای همراه باشد. به دلیل فراگیر بودن نتایج استقرای علمی، اعتقاد به جبر ضروری است. اگر اعتقاد نداشته باشیم پدیده های طبیعی، مطابق نظام همیشگی است، نمی توانیم نتایج استقرا را فراگیر بدانیم. نوع دوم، جبر تاریخی است که مقصود وقوع ضروری رخداد یا رویکردی تاریخی است؛ یعنی اگر شرایط فراهم شود، حتما رخداد یا رویکرد تاریخی پیش خواهد آمد. در اندیشه ی بشری، دو نظر در مورد جبر تاریخی هست. نظری که معتقد به جبر تاریخی است و به شناسایی احکام کلی که می تواند حوادث آینده را پیش گویی کند، فرامی خواند. نظر بعدی، منکر جبر تاریخی و مدعی است قوانین کلی تاریخ را نمی توان شناخت و پیش گویی حوادث یا رویکردهای تاریخی بر اساس آن ممکن نیست. ر. ک: المعجم الفلسفی، اصطلاح (الاحتمیة) و (التاریخیة)؛ فلسفه التاریخ، محمود صبحی، صص ۳۶ و ۴۱ - ۵۵. ۲۸۷- انتساب (مارکس) به یهودیت، قبل از الحادی بودن وی، ما را ملزم می کند فهم وی از جبر را که (جامعه ی بشری به مرحله ای می رسد که تمامی اختلافات اجتماعی برطرف شده، همدلی و صلح حاکم می شود) به سبب تاءثیر (مارکس) از دین بدانیم که در مدت طولانی از زندگی اش پای بند دین بود. ۲۸۸- در انجیل یوحنا (۶، ۱۴) هست که وقتی مردم نشانه ای را که عیسی آورد دیدند، گفتند: این مطلب حقی است و وی پیامبری می باشد که به جهان خواهد آمد. در حاشیه ی چاپ دارالمشرق، محقق چنین می نویسد: انتظار پیامبر در سده ها و تاریخ اخیر، در جوامع و محیطهای مختلف رواج داشت.

۳۸۰۶۲۸۹

۲۸۹- R. ziotowitz, Third edition, The stone, The chvmash, R by hosson. impression: ۱۹۹۴. P. ۷۶. Scherman, (حنان ایل) (Chananel) نگارنده ی مطلب مذکور، بزرگ علمای یهود در قیروان (۱۰۵۵ م / ۴۴۷ ه) و مؤلف مشهورترین تفسیر (تلمود) و اسفار پنج گانه ی نخست تورات است. مفسران پس از وی، بسیاری از آرائش را گواه آورده اند، از جمله (بکیا) (۱۳۴۰ - ۱۲۶۳) [Bachya م ۶۶۲/ - ۷۴۱ ه] تفسیر وی دربردارنده ی چهار شیوه ی تفسیری است: ظاهری، کلاسیکی، فلسفی و صوفی. تفسیر وی، آرای (کنعان ایل) را در بر دارد. ۲۹۰- ابن تیمیه (۶۶۱ - ۷۲۹ ه) می گوید: بسیاری از یهودیانی که به دین اسلام تشرّف پیدا کرده اند، اشتباه نموده و پنداشته اند امامان، دوازده رهبری هستند که فرقه ی رافضه بدان می خوانند و از اینان پیروی کرده اند. ر. ک: البدایة النهایة، ابن کثیر، ج ۶، ص ۲۵۰، چاپ نخست. ۲۹۱- کافی، ج ۱، ص ۲۷۷، روایت ۱ - ۴؛ بصائر الدرجات، صفار، ص ۴۷۰، روایت ۱ - ۲ و ۱۰. ۲۹۲- شبهات و ردود، سامی بدری، ج ۳، صص ۲۳ - ۲۴. ۲۹۳- بیماری هایی در زمان مسیح، شیوع داشت، که درمانش مشکل بود. وی با لمس بدن و با معجزه، امراض را درمان می کرد. با ظهور دوباره ی مسیح، این کار تکرار می شود؛ زیرا کمی پیش از ظهورش، دنیا پر از رفتار ناهنجار اخلاقی خواهد شد، که سبب آن مثلا به کارگیری اشعه ی رادیوم، در جنگ هاست. شاید ما در آغاز این مرحله ایم، به ویژه پس از آن که اسلحه های جدید در جنگ خلیج فارس آزمایش شد، آگاهان منتظر حالت های ناهنجار اخلاقی به سبب آن تشعشعات هستند. ۲۹۴- ر. ک: آثار الکامله للامام المهدي السوداني، ج ۱، صص ۱۳۹ - ۱۴۹؛ سعاده المهدي بسیره الامام المهدي، اسماعیل عبدالقادر الکردفانی، تحقیق: د. محمد ابراهیم ابوسلیم، ص ۱، چ نخست، بیروت، ۱۹۷۲. ۲۹۵-

آثار الکامله، ج ۵، ص ۹۴، نامه ی ۴۰. ۲۹۶- صحیح، بخاری، ج ۴، ص ۲۰۳، دارالفکر، بیروت. بخاری می گوید: شاذان به نقل از عبدالعزیز بن ابی سلمه الماحشون از عبیدالله از نافع از ابن عمر می گوید: در زمان پیامبر، کسی را هم سنگ ابوبکر، سپس عمر و سپس عثمان نمی دیدیم و اصحاب پیامبر را رها کرده، در میان شان، کسی را برتری نمی دادیم. ۲۹۷- بصائر الدرجات، ص ۲۹۹. ۲۹۸- البعد الدینی فی السیاسة الامیریکیة تجاه الصراع العربی الا سرائیلی، یوسف الحسن. رساله ی دکترای وی است. ۲۹۹- مقاله (الصهیونیة فی امیرکا)، حسن حداد، مجله شوؤن فلسطینیة، ش ۹۲ - ۹۳، ۱۰/۹/۱۹۹۰. ۳۰۰- مقاله (الخلیج فی الطریق إلی هرمجیدون)، محمد اسماک، السفير، ۱۰/۹/۱۹۹۰. ۳۰۱- الصهیونیة فی امیرکا، ش ۹۲ - ۹۳. ۳۰۲- نوشته ی حاضر، نخستین درس از سلسله درس های استاد شیخ نجم الدین طبری با عنوان (منبع شناسی مهدویت) است که در مرکز تخصصی مهدویت وابسته به بنیاد حضرت مهدی موعود(عج) در قم برای گروهی از طلاب و دانش پژوهان ارایه شده و در نخستین جلسه، به کتاب غیبت نعمانی پرداخته شده است. در شماره های آینده منابع دیگر نیز به ترتیب آورده خواهد شد. ان شاءالله. ۳۰۳- گاهی به ایشان (ابن زینب) نیز گفته اند. ۳۰۴- قاموس رجال، تستری، جامعه المدرسین، قم، ج ۹، ص ۴۴۲. ۳۰۵- الذریعة الی تصانیف الشیعه، آقابزرگ تهرانی، موسسه اسماعیلیان، قم، ج ۱۶، ص ۷۹. ۳۰۶- پرسش این است که آیا وی، همان صدوق است یا مسعودی؟ پژوهش گر این کتاب، آقای غفاری باور دارد که وی صدوق است؛ زیرا این روایت ها در قم برای نعمانی نقل شده و مسعودی نیز به قم نیامده است. ۳۰۷- وی با طبرانی معروف یعنی سلیمان بن احمد، صاحب کتاب معروف معجم صغیر اوسط و کبیر تفاوت دارد. ۳۰۸- وی غیز ابوجعفر اسکافی معروف است که ابتدا سنی بود و بعدها شیعه شد. ۳۰۹- معجم رجال الحدیث، ابوالقاسم خوبی، دارالزهرا، بیروت، ج ۱، صص ۳۴۸ و ۳۶۰. ۳۱۰- تنقیح المقال، مامقانی، مطبعة المرتضویة، نجف، ۱۳۵۰، ج ۱، ص ۶۶۶؛ مستدرکات علم الرجال، علی نمازی، حیدریان، تهران، ج ۱، ص ۴۹۸. ۳۱۱- البته ممکن است این بزرگواران دارای توثیق نیز باشند. ۳۱۲- معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۲۹۴. ۳۱۳- الفهرست، شیخ طوسی، مکتبه المرتضویة، ص ۲۹؛ رجال شیخ طوسی، ص ۴۵۴. ۳۱۴- قاموس الرجال، ج ۱، ص ۶۲۶. ۳۱۵- مستدرکات علم الرجال، ج ۱، ص ۴۶۲. ۳۱۶- المقدمة، نعمانی، ص ۲۵. ۳۱۷- معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۲۷۶. ۳۱۸- رجال مقارن، نجم الدین طبری، ص ۷. ۳۱۹- قاموس الرجال، ج ۹، ص ۴۴۲. ۳۲۰- مستدرکات علم الرجال، ج ۷، ص ۲۳۲. ۳۲۱- قاموس الرجال، ج ۱، ص ۶۰. ۳۲۲- تطور الفكر السیاسی الشیعی من الشوری الی ولایة الفقیه، ص ۲۰۹. ۳۲۳- تطور الفكر السیاسی الشیعی من الشوری الی ولایة الفقیه، ص ۲۰۸. ۳۲۴- کمال الدین، ج ۱، صص ۲-۳. ۳۲۵- رجال نجاشی، ۲۳۰؛ ۶۱۲؛ منتهی الآمال، ابوعلی حائری، ج ۴، ص ۲۸۶. ۳۲۶- وسائل الشیعه، ج ۲۰، صص ۶۵-۶۶. ۳۲۷- ر. ک: موسوعه الامام المهدي عليه السلام، سید محمد صدر. ۳۲۸- الرواشح، میرداماد، صص ۶۰-۶۱. ۳۲۹- همان، صص ۶۱-۶۲. ۳۳۰- مرآة العقول، ج ۳، ص ۶۱-۶۲. ۳۳۱- منتخب الاءثر، ج ۳، صص ۳۴۵-۳۴۶. ۳۳۲- سلسله الاءحادیث الصحیحة، ناصرالدین البانی وهابی، چاپ ریاض، ج ۴، ص ۳۵۸. ۳۳۳- اصول الکافی، ج ۱، صص ۳۲۹-۳۳۰. ۳۳۴- کمال الدین، ج ۲، ص ۴۴۱، باب ۴۳. ۳۳۵- اعراف، ۱۵۸. ۳۳۶- بقره، ۲۶. ۳۳۷- این مقاله در همایش آسیب شناسی تربیت دینی وزارت آموزش و پرورش عرضه گردیده است. ۳۳۸- (بل نقدف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق و لکم الویل ممتصفون). انبیاء، ۱۸. ۳۳۹- المفضل بن عمر الجعفی قال: سمعت الشیخ - یعنی ابا عبدالله علیه السلام - یقول: (ایاکم و التنویه، اءما والله لیغین سبتا من دهرکم و لیخملن حتی یقال: مات؟ هلک؟ باءی واد سلک؟ و لتدمعن علیه عیون المؤمنین و لیکفءان تکفءاء السفینه فی اءمواج البحر فلا ینجو الا من اءخذالله میناقه و کتب فی قلبه الایمان و اءیده بروح منه و لترفعن اثنتا عشرة مشتهبه لا یدری اءی من اءی، قال: فبکیت ثم قلت له: کیف تصنع؟ فقال: یا اءبا عبدالله - ثم نظر الی شمس داخله فی الصفه - اءتری هذه الشمس؟ فقلت: نعم، فقال: لاءمرنا اءبین من هذه الشمس.)، غیبت نعمانی (ترجمه غفاری)، صص ۲۱۸-۲۱۹. ۳۴۰- عن جابر الجعفی قال: (قلت لاءبی جعفر علیه السلام متى ینکون فرجکم؟ فقال:

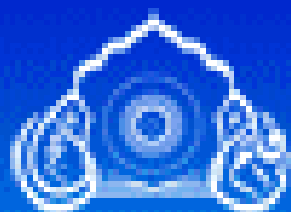
هیئات هیئات لا- يكون فرجنا حتى تغربلوا ثم تغربلوا يقولها ثلاثا حتى يذهب الله تعالى الكدر و يبقى الصفو). منتخب الاثر، ص ۳۸۹. ۳۴۱- عن النبي صلى الله عليه و آله انه قال: (المهدى رجل من عترتى يقاتل على سنتى كما قاتلت انا على الوحى). ينابيع الموده، به نقل از: منتخب الاثر، ص ۲۳۲. ۳۴۲- ر. ك: منتخب الاثر، فصل دوم. ۳۴۳- على بن جعفر عن اخيه موسى بن جعفر عليه السلام انه قال: (اذا فقد الخامس من ولد السابع فالله الله فى اعديانكم لايزيلنكم عنها فانه لا بد لصاحب هذا الامر من غيبه حتى يرجع عن هذا الامر من كان يقول به، انما هى محنة من الله يمتحن الله بها خلقه...). غيبت نعمانى، صص ۲۱۹ - ۲۱۰. ۳۴۴- ر. ك: پاورقى ۳. ۳۴۵- مفضل بن عمر قال: (قلت لآبى عبدالله عليه السلام: ما علامه القائم؟ قال، اذا استدار الفلك، فقيل: مات اءو هلك؟ فى اءى واد سلك؟ قلت: جعلت فداك ثم يكون ماذا؟ قال: لا يظهر الا بالسيف). نعمانى، ص ۲۲۵. ۳۴۶- عن اءبى بصير قال: سمعت اءبا جعفر الباقر عليه السلام يقول: (... و يضع السيف على عاتقه ثمانية اءشهر هرجا هرجا حتى يرضى الله...). نعمانى، ص ۲۳۹. ۳۴۷- فضيل بن يسار عن اءبى عبدالله عليه السلام فى حديث قال: (و رجال كاءن قلوبهم زبر الحديد...). بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۱۸۰، به نقل از: تاريخ ما بعد الظهور، صدر، صص ۳۴۸ - ۳۴۹. ۳۴۸- عن اءبى الجارود عن اءبى جعفر عليه السلام قال: قال لى: (... اذا سمعتم به فاءتوه و لو حبوا على الثلج). نعمانى، ص ۲۲۲. ۳۴۹- زائده بن قدامة عن بعض رجاله عن اءبى عبدالله عليه السلام قال: (ان القائم اذا قام يقول الناس: اءنى ذلك؟ و قد بليت عظامه). غيبت نعمانى، صص ۲۲۲-۲۲۳. ۳۵۰- عمرو بن سعد عن اميرالمؤمنين على بن اءبى طالب عليه السلام انه قال يوما لحذيفة بن اليمان: (يا حذيفة لاتحدث الناس بما لا يعلمون فيطغوا و يكفروا، ان من العلم صعبا شديدا محمله لو حملته الجبال عجزت عن حمله، ان علمنا اهل البيت سينكروا و تقتل رواه...). غيبت نعمانى، ص ۲۰۳. ۳۵۱- (و رجال كاءن قلوبهم زبر الحديد، لا يشوبها شك فى ذات الله، اءشد من الجمر، لو حملوا على الجبال لاءزالوها، لا يقصدون برايه بلدة الا اءخربوها. كاءن على خيولهم العقبان. يتمسحون بسرج الامام عليه السلام يطلبون بذلك البركة. و يحفون به يقونه باءنفسهم فى الحروب و يكفونه ما يريد. فيهم رجال لا ينامون الليل لهم دوى فى صلاتهم كدوى النحل، يبتون قياما على اءطرافهم و يصبحون على خيولهم، رهبان بالليل ليوث بالنهار). بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۱۸۰، به نقل از: تاريخ ما بعد الظهور، صص ۳۴۸-۳۴۹. ۳۵۲- (ان ربك يعلم انك تقوم اءدنى من ثلثى الليل و نصفه و ثلثه و طائفة من الذين معك...). مزمل، ۲۰. ۳۵۳- تاريخ ما بعد الظهور، صص ۳۵۱-۳۵۲. ۳۵۴- نوشته ى حاضر، تقرير سلسله درس هاى (مهدويت و فرقه هاى انحرافى) از استاد جعفر خوشنويس است كه در مركز تخصصى مهدويت وابسته به بنياد حضرت مهدى موعود (عج) در قم، براى جمعى از طلاب و دانش پژوهان ارايه شده است. از تلاش حجت الاسلام لارى از دانش پژوهان كوشاى اين دوره براى تدوين اين درس ها، سپاس گزارى مى شود. ۳۵۵- الاعلى، ۲ و ۳. ۳۵۶- نوشته ى حاضر، تقرير سلسله درس هاى (مرورى بر دعائى نديه) از استاد سيد مهدى ميرباقرى است كه در مركز تخصصى مهدويت وابسته به بنياد حضرت مهدى موعود (عج) در قم، براى جمعى از طلاب و دانش پژوهان ارايه شده است. از تلاش حجت الاسلام فلاح از دانش پژوهان كوشاى اين دوره براى تدوين اين درس ها، سپاس گزارى مى شود. ۳۵۷- مصباح الزائر، سيد بن طاووس، ص ۴۴۶. ۳۵۸- بحار الانوار، مجلسى، ج ۹۹، صص ۱۰۴ - ۱۱۰. ۳۵۹- مصباح الزائر، ص ۴۵۳. ۳۶۰- اقبال الاعمال، سيد بن طاووس، ج ۱، ص ۵۰۴. ۳۶۱- بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۱۰. ۳۶۲- الذريعه، شيخ آقا بزرگ تهرانى، ج ۲۰، ص ۳۲۴. ۳۶۳- مستدرک الوسائل، نوري، ج ۳، صص ۳۶۸ - ۳۶۹؛ الذريعه، ج ۲۰، ص ۳۲۴. ۳۶۴- در مقدمه ى كتاب مزار كبير بعد از خطبه چنين آمده: (فانى قد جمعت فى كتابى هذا من فنون الزيارات - المشاهد و ما ورد فى الترغيب فى المساجد المباركات و الادعية المختارات...). مما اتصلت به من ثقات الرواة الى السادات). به نقل از: مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۶۸؛ الذريعه، ج ۲۰، ص ۳۲۴. ۳۶۵- مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۶۸. ۳۶۶- معجم الرجال، آيت الله خويى، ذيل محمد بن مشهدى، ج ۱۷، ص ۲۵۹. ۳۶۷- مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۶۸؛ الذريعه، ج ۲۰، ص ۳۲۴. ۳۶۸- رجال نجاشى، ص ۲۸۳. ۳۶۹- معجم الرجال، ج ۱۶، ش

۱۰۵۶۶ ، ص ۹ . ۳۷۰- مصباح الزائر ، ص ۴۴۱ . ۳۷۱- زاد المعاد ، علامه مجلسی ، ص ۴۹۱ . ۳۷۲- کمال الدین ، مناجاتی که سدیداز امام صادق علیه السلام در رابطه با امام زمان علیه السلام نقل می کند . ۳۷۳- منتخب الاثر ، باب ۳ ، فصل ۱۰ ، ح ۴ ، ص ۱۴۰ . امام رضا علیه السلام در بیان علت دست بر سر نهادن ، هنگام ذکر نام قائم علیه السلام در ضمن عبارتی می فرماید عبد خاضع هنگام مشاهده ی مولایش ، چنین می کند و خود اما رضا علیه السلام نیز چنین می کرد ، به نحوی که گویا امام زمان علیه السلام ، آن حضرت را نیز مشاهده می کند . البته توجیهاتی مانند اراده ی تعلیم به شیعیان در مورد چنین مواردی بجا به نظر می رسد . ۳۷۴- بقره ، ۲۵۷ . ۳۷۵- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج) ، جاسم حسین ، ترجمه : دکتر آیت اللهی ، ص ۱۲ . ۳۷۶- مکتب در فرآیند تکامل ، دکتر سید حسن مدرسی طباطبایی ، ترجمه هاشم ایزدپناه ، ص ۲۰ . ۳۷۷- تاریخ عصر غیبت ، (آقایی ، جباری ، عاشوری حکیم) ، ص ۱۸۵ . ۳۷۸- کمال الدین ، شیخ صدوق قدس سره ، ص ۴۲۶ . ۳۷۹- شایان ذکر است که نقل سخن جاسم حسین به معنای پذیرش آن نیست بلکه از باب نمونه است . ۳۸۰- این شماره ها ، شماره های پی نوشت کتاب است . علاقه مندان می توانند به اصل کتاب صص ۱۱۴ - ۱۱۵ مراجعه کنند .

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صداها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات

شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) طراحی سیستم‌های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و... (ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه‌های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... (ط) برگزاری همایش‌ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه (ی) برگزاری دوره‌های آموزشی ویژه عموم و دوره‌های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج‌رمضان و چهارراه و فائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده‌ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح‌های توسعه‌ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: ۵۳-۵۳۰۹۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۹۰ IR به نام مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

